

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شرح
چهار حدیث

(ابو بکر حدیث)

امام خمینی سلام الله علیه

صفحه شناسنامه

فهرست:

مقدمه ناشر

مقدمه مؤلف

متن (شرح چهل حدیث)

۱

۶۶۲-۳

فهارس:

۶۶۵

فهرست تفصیلی مندرجات

۶۹۲

فهرست آیات قرآنی

۷۰۰

فهرست روایات (عربی)

۷۰۹

فهرست روایات (فارسی)

۷۱۴

فهرست اشعار

۷۱۵

فهرست اعلام

۷۲۲

فهرست لغات

۷۲۹

فهرست کتابها

۷۳۱

فهرست واژگان، نمایه‌ها و اصطلاحات

۷۹۳

فهرست منابع پاورقی‌ها (توضیحات)

۷۹۹

نمونه استنساخ

بسم الله الرحمن الرحيم

چهل حدیث یکی دیگر از آثار ضمیر فیض پذیر عارف و عالم ربّانی، حضرت امام خمینی سلام الله علیه، است. معظم له این کتاب را در شرح و بیان چهل حدیث از احادیث موروث از معصومان نگاشته‌اند. سنت «اربعین» نویسی از قدیم الایام در میان علمای دین معمول بوده است، و حضرت امام نیز برای مسلوك داشتن سنت سلف برعهده گرفته بودند که کتابی در این زمینه تصنیف کنند. مطاوی کتاب همه در تفحص از حقیقت اخباری از پیشوایان معصوم دین و سرشار از تذکرات اخلاقی و نکات عرفانی و حکمی است.

«اربعین» (چهل حدیث) عنوان کتابهایی است که معمولاً در بردارندهٔ ۴۰ حدیث است؛ یا آنکه ۴۰ باب است در حدیث. تألیف «اربعینیات» ظاهراً از قرن چهارم هجری معمول شده و در کتابهای عربی به «کتب الاربعینیات» معروف است. بنای اربعینیات حدیث مشهوری است که در طرق کثیر روایت شده، و آن حدیث چنین است: من حفظ علی اُمّی اربعین حدیثاً فی امر دینها، بعثه الله تعالی یوم القیامة فی زمرة الفقهاء والعلماء. کسانی همچون ابوبکر کلاباذی (وفات ۳۸۰) و ابوعبدالرحمن سلمی و ابونعیم اصفهانی و شیخ بهایی، و غیر ایشان در این باب تألیف کرده‌اند، و هر یک اربعین خود را به قصدی پرداخته‌اند، مثلاً یکی احادیث مربوط به توحید، و یکی احادیث دربارهٔ زهد و نسک و مواعظ، و دیگری احادیث در باب عبادات را جمع کرده، مانند اربعین حاوی ۴۰ حدیث از طریق اهل بیت نبوت از شیخ بهایی، که ابن خاتون، از علمای شیعه و از شاگردان شیخ، بر آن شرح نوشته است. اربعین مجلسی دوم، شرحی مفصل به عربی بر ۴۰ حدیث که تقریرات درسی مجلسی است. یا کتاب الاربعین از شهید اول که مشتمل است بر ۴۰ حدیث، بدون شرح و توضیح، و بیشتر احادیث آن در باب عبادات است. یا اربعین نورالدین عبدالرحمن جامی که حاوی ۴۰ حدیث و ترجمه منظوم آنهاست.

کتاب حاضر در اصل تقریرات امام خمینی، قدس الله روحه، بوده است که مضامین آن را در مدرسه فیضیه و ملاصادق در قم برای شاگردان خود ایراد فرموده بودند؛ سپس تصمیم گرفتند کتابی در همین زمینه تألیف کنند، و این کتاب را در ۱۳۵۸ ه.ق. به پایان آوردند.

۳۳ حدیث از احادیث این دفتر مربوط به اخلاقیات و مهملکات و منجیات، و ۷ حدیث آخر در باب اعتقادات و معارف است. روش معظم له در توضیح احادیث چنین است که ابتدا حدیث را نقل می‌کنند؛ سپس آن را به فارسی ترجمه می‌کنند؛ و آن‌گاه کلمات اصلی حدیث، و گاه غالب تعبیرات و کلمات آن، را شرح و معنا می‌کنند، و در معنای حدیث متعرض نکته‌ای که در شرح حدیث سودمند است می‌شوند؛ و پس از فراغ از شرح تعبیرات و اصطلاحات و تمهیدات لازم، به شرح متن می‌پردازند، و طی چند «فصل» شرح حدیث را به پایان می‌برند.

همان‌طور که در بالا یاد شد، ۳۳ حدیث اول مربوط به مسائل اخلاقی است. در این قسمت وجهه همت مصنف بزرگوار کتاب این است که تمویهات نفس را آشکار کنند و مفاسد هر یک از ذمائم اخلاقی همچون کبر، بیهوشی و حسد، را شرح دهند و در خلال مطالب مواعظی درج کنند که در بازداشت نفس از معصیت سودمند قرار گیرد. در هر باب آیه‌ای از کلام آسمانی استشهد کرده‌اند و گهگاه از سخنان ارباب ضمائر پاک نیز استقادات جسته‌اند که در بین آنان در درجه اول معلم روحانی و ارجمند خود ایشان، مرحوم شاه‌آبادی، است که در زمان تألیف این کتاب در قید حیات بوده‌اند.

چنانکه گفته شد، آنچه در شرح این روایات مطمح و مطرح نظر معظم له بوده بیدار ساختن خواننده و تبه دادن به اوست که از مباشرت لذات دست بردارد و مباشر اعمال صالح گردد، و با طی طریق سلوک خود را از صفات بد و ناپسند مبرا سازد، تا به فیض هدایت نایل گردد و با ایمان درست و عمل پاکیزه خدای خویش را ملاقات کند. مصنف بزرگوار که معلم بزرگ اخلاق بوده‌اند در این ابواب بیاناتی عالی و قوی و مؤثر دارند که در شدت تأثیر و نفوذ در قلب می‌توان گفت که در وقت تحریر مطالب سر ایشان از عالم قدس فایض بوده است.

۷ حدیث آخر کتاب در شرح مطالبی است که از سنگیترین و در عین حال عالیترین و نفیستترین مطالب و مباحث عرفانی محسوب است. مباحثی از قبیل جبر و تفویض عرفانی، بحث ذات و اسماء و صفات حق تعالی، شناخت باری و آفرینش آدم بر صورت او، و مانند آن. این احادیث را که همه بنیه و جنبه عرفانی دارند و هر یک از مستندات محکم عارفان است طبعاً معظم له به مذاق عرفان تفسیر کرده‌اند؛ اما در جای خود متذکر شده‌اند که حمل این روایات و آیات بر معانی عرفانی به سائقه ذوق شخصی نبوده و برطبق اهوای کسان تفسیر نکرده‌اند؛ بلکه اینها معارفی است که اصحاب حال و ارباب علوم افاضی، با معیاری که همان ضمیر صافی برخوردار از فیض هدایت ایشان است، به دست داده‌اند. و در عین حال کلام الهی را منزّه از کنه‌یابی دانسته‌اند و علم آن را مخصوص انبیا و ائمه شمرده‌اند. حضرت امام خمینی در عرفان نظری ممحض بوده‌اند و در شرح این احادیث به طرح مباحث نفیس عرفانی پرداخته‌اند، اما چنانکه فرموده‌اند همه جا توجه داشته‌اند که عقاید غیرمستفاد از شرع را در شرح خویش وارد نسازند و بر وفق منهج مستقیم شرع گام بردارند، و گاه بتناسب به ایرادات اهل قشور نیز پاسخ گفته‌اند.

اهل عرفان و نظر پایه عالی و مایه ارجمند این کتاب را می‌شناسند. برای آنان این کتاب نیاز به معرفی ندارد. برای غیر آنان نیز مقالاتی معجل عهده‌دار باز نمودن همه نفایس این اثر نتواند بود.

کتاب چهل حدیث پیش از این (و پس از پیروزی انقلاب اسلامی) به چند صورت به چاپ رسید. یک بار ۴ حدیث از آن همراه با شرح در انتشارات اطلاعات چاپ شد. سپس انتشارات طه (در قزوین) آن را منتشر ساخت. و مرکز نشر فرهنگی رجائیز آن را بار دیگر به چاپ رساند. امتیاز مهم چاپ حاضر بر سایر چاپها مقابله دقیق با دو نسخه موجود* و اصلاح اغلاطی است که در چاپهای دیگر وجود دارد؛ به اضافه ویرایش فنی مطابق آیین و پاراگراف بندی صحیح، و ترجمه عبارات و روایاتی که در متن ترجمه نشده است، و اعراب گذاری همه عبارات عربی. همچنین فهرس مختلف که برای کتاب تنظیم شده و ارجاعات به مآخذ و منابع که همچون دو کتاب دیگر چاپ مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (سر الصلوة و آداب الصلوة) تا حد مقدور دقیق به عمل آمده است.

بهترین دروهای ما نثار روح پرفتوح امام خمینی (س)، برپاکننده نظام عدل و حق، و راهگشای تلاشگران راستی و رستگاری باد.

مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)

* دو استنساخ از کتاب «چهل حدیث» امام خمینی به عمل آمده است، که یکی از آن دو ۱۳ حدیث را نسخه برداری کرده، و دیگری نسخه کاملی است متعلق به مرحوم آیه الله العظمی، آخوند ملاعلی همدانی، اعلی الله مقامه. تصویر نمونه ای از هر دو نسخه در پایان کتاب آمده است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين، والصلاة على محمد وآله أجمعين، ولعنة الله على أعدائهم إلى يوم الدين.

خداوندا، آینه دل را به نور اخلاص روشنی بخش؛ و زنگار شرك و دویینی را از لوح دل پاک گردان؛ و شاهره سعادت و نجات را به این بیچارگان بیابان حیرت و ضلالت بنما؛ و ما را به اخلاق کریمانه متخلق فرما؛ و از نفحات و جلوه‌های خاص خود که مختص اولیاء درگاه است ما را نصیبی ده؛ و لشکر شیطان و جهل را از مملکت قلوب ما خارج فرما؛ و جنود علم و حکمت و رحمان را به جای آنها جایگزین کن؛ و ما را با حب خود و خاصان درگاهت از این سرای درگذران؛ و در وقت مرگ و بعد از آن با ما با رحمت خود رفتار فرما؛ و عاقبت کار ما را با سعادت قرین کن؛ بحق محمد و آله الطاهرين، صلوات الله عليهم أجمعين.

و بعد، این بنده بی بضاعت ضعیف مدتی بود با خود حدیث می کردم که چهل حدیث از احادیث اهل بیت عصمت و طهارت، عليهم السلام، که در کتب معتبره اصحاب و علماء، رضوان الله عليهم، ثبت است، جمع آوری کرده، و هر یک را به مناسبت شرحی کند که با حال عامه مناسبتی داشته باشد؛ و از این جهت آن را به زبان فارسی نگاشته که فارسی زبانان نیز از آن بهره بگیرند؛ شاید، إن شاء الله، مشمول حدیث شریف ختمی مرتبت، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، شوم که فرموده است:

مَنْ حَفِظَ عَلَيَّ أُمَّتِي أَرْبَعِينَ حَدِيثًا يَنْتَفِعُونَ بِهَا بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فَقِيهًا

عَالِمًا. ۱

تا بحمد الله و حُسن توفیقه موفق به شروع آن شدم و از خدای تعالی توفیق اتمام می طلبم. إِنَّهُ وَلِيُّ التَّوْفِيقِ.

۲/چهل حدیث

توضیحات:

- ۱- «هرکه از برای نفع امت من چهل حدیث از بر کند، خدایتعالی او را روز حساب فقیهی دانشمند برانگیزد.»
مضمون این روایت از نبی مکرم (ص) وائمه اطهار، علیهم السلام، با تعبیرهای مختلف نقل شده است. علامه مجلسی (ره) در بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۵۶، در ذیل روایت می نویسد: «این مضمون بین شیعه و سنی مشهور و مستفیض است، بلکه گفته شده متواتر است.» برخی از مدارک این حدیث عبارت اند از: خصال، ج ۲، باب الاربعین حدیثهای ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹. اختصاص، ص ۲، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۳۷. بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۵۳ تا ۱۵۷. صحیفه امام الرضا، ص ۶۵ حدیث ۱۱۴.

الحديث الأول

أخبرني أجازةً، مكاتبةً ومُشافهةً عدَّةً من المشايخ العظامِ وَالثِّقاتِ الكرامِ مِنْهُمْ الشَّيْخُ العَلَامَةُ الْمُتَكَلِّمُ الفَقِيهَ الأُصُولِي الأَدِيبُ المُتَبَحَّرُ الشَّيْخُ مُحَمَّدُ رِضَا آلِ العَلَامَةِ الوَفِيُّ الشَّيْخُ مُحَمَّدُ نَقِي الأَصْفَهَانِي^٢ - أَدَامَ اللهُ تَوْفِيقَهُ - حِينَ تَشَرَّفَ بِهِ بِقَمِ الشَّرِيفِ، وَ الشَّيْخِ العَالِمِ الجَلِيلِ المُتَعَبِّدِ الثِّقَّةِ الثَّبْتُ الحَاجِ شَيْخِ عَبَّاسِ القَمِي^٣ - دَامَ تَوْفِيقَهُ - كِلَاهُمَا عَنِ المَوْلَى العَالِمِ الزَّاهِدِ العَابِدِ الفَقِيهِ المَحَدِّثِ الأَمِيرِ زَاحِسِينِ النُّورِي^٤ - نَوْرَ اللهِ مَرْقَدَهُ الشَّرِيفِ - عَنِ العَلَامَةِ الشَّيْخِ مُرْتَضَى الأَنْصَارِي^٥، قَدَّسَ اللهُ سِرَّهُ. وَمِنْهُمْ السَّيِّدُ السَّنْدُ الفَقِيهَ المُتَكَلِّمِ الثِّقَّةُ العَيْنُ الثَّبْتُ العَلَامَةُ السَّيِّدُ مُحَسِّنُ الأَمِينِ العَامِلِي^٦، أَدَامَ اللهُ تَأْيِيدَاتِهِ، عَنِ الفَقِيهِ العَلَامِ، صَاحِبِ المَصْنُفَاتِ العَدِيدَةِ السَّيِّدِ مُحَمَّدِ بِنِ هَاشِمِ المَوْسَوِيِّ الرِّضَوِيِّ الهِنْدِيِّ^٧، المُجَاوِرِ فِي النِّجْفِ الأَشْرَفِ حَيًّا وَمَيِّتًا، قَدَّسَ اللهُ سِرَّهُ، عَنِ العَلَامَةِ الأَنْصَارِي. وَمِنْهُمْ السَّيِّدُ العَالِمِ الثِّقَّةُ الثَّبْتُ السَّيِّدُ أَبُو القَاسِمِ الدِّهَكَرْدِي الإِصْفَهَانِي^٨، عَنِ السَّيِّدِ السَّنْدِ الأَمْجِدِ الأَمِيرِ زَاحِسِينِ هَاشِمِ الإِصْفَهَانِي^٩، قَدَّسَ اللهُ سِرَّهُ، عَنِ العَلَامَةِ الأَنْصَارِي (وَلَنَا طَرُقٌ أُخْرَى غَيْرُ مُنْتَهِيَةٍ إِلَى الشَّيْخِ تَرَكَنَاهَا) عَنِ المَوْلَى الأَفْضَلِ أَحْمَدَ النُّرَاقِي^{١٠}، عَنِ السَّيِّدِ مَهْدِي المَدِّ عَوِّ بِبَحْرِ العُلُومِ صَاحِبِ الكَرَامَاتِ^{١١}، رِضْوَانَ اللهِ عَلَيْهِ، عَنِ أَسْتَاذِ الكَلِّ الأَقَا مُحَمَّدِ بَاقِرِ البَهْبَهَانِي^{١٢}، عَنِ وَالِدِهِ الأَكْمَلِ مُحَمَّدِ أَكْمَلِ^{١٣}، عَنِ المَوْلَى مُحَمَّدِ بَاقِرِ

المجلسي^{١٤}، عَنِ وَالِدِهِ الْمُحَقِّقِ الْمَوْلَى مُحَمَّدِ تَقِي الْمَجْلِسِيِّ^{١٥}، عَنِ الشَّيْخِ الْمُحَقِّقِ الْبَهَائِيِّ^{١٦}، عَنِ وَالِدِهِ الشَّيْخِ حُسَيْنِ^{١٧}، عَنِ الشَّيْخِ زَيْنِ الدِّينِ الشَّهِيرِ بِالشَّهِيدِ الثَّانِي^{١٨}، عَنِ الشَّيْخِ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ الْعَالِي الْمَيْسِيِّ^{١٩}، عَنِ الشَّيْخِ شَمْسِ الدِّينِ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُؤَدَّنِ الْجَزِينِيِّ^{٢٠}، عَنِ الشَّيْخِ ضِيَاءِ الدِّينِ عَلِيِّ^{٢١}، عَنِ وَالِدِهِ الْحَائِزِ لِلْمُرْتَبَتَيْنِ الشَّيْخِ شَمْسِ الدِّينِ مُحَمَّدِ بْنِ مَكِّي^{٢٢}، عَنِ الشَّيْخِ أَبِي طَالِبِ مُحَمَّدِ فَخْرِ الْمُحَقِّقَيْنِ^{٢٣}، عَنِ وَالِدِهِ آيَةِ اللَّهِ الْحَسَنِ بْنِ مُطَهَّرِ الْعَلَامَةِ الْحَلِيِّ^{٢٤}، عَنِ الشَّيْخِ أَبِي الْقَاسِمِ جَعْفَرِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ سَعِيدِ الْحَلِيِّ الْمُحَقِّقِ عَلَى الْإِطْلَاقِ^{٢٥}، عَنِ السَّيِّدِ أَبِي عَلِيِّ فَخَارِ بْنِ الْمَعْدِ الْمَوْسَوِيِّ^{٢٦}، عَنِ الشَّيْخِ شَاذَانَ بْنِ جَبْرِئِيلِ الْقُمِيِّ^{٢٧}، عَنِ الشَّيْخِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الْقَاسِمِ الطَّبْرِيِّ^{٢٨}، عَنِ الشَّيْخِ أَبِي عَلِيِّ الْحَسَنِ^{٢٩}، عَنِ وَالِدِهِ شَيْخِ الطَّائِفَةِ أَبِي جَعْفَرِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الطُّوسِيِّ^{٣٠} جَامِعِ التَّهْذِيبِ وَالِاسْتَبْصَارِ، عَنِ إِمَامِ الْفُقَهَاءِ وَ الْمُتَكَلِّمِينَ الشَّيْخِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ نَعْمَانَ الشَّيْخِ الْمُفِيدِ^{٣١}، عَنِ شَيْخِهِ رَئِيسِ الْمُحَدِّثِينَ الشَّيْخِ أَبِي جَعْفَرِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى بْنِ بَابُوئِيهِ الْقُمِيِّ^{٣٢} صَاحِبِ كِتَابِ «مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه» ، عَنِ الشَّيْخِ أَبِي الْقَاسِمِ جَعْفَرِ بْنِ قَوْلَوَيْهِ^{٣٣}، عَنِ الشَّيْخِ الْأَجَلِّ ثِقَةِ الْإِسْلَامِ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ الْكَلِينِيِّ^{٣٤} صَاحِبِ الْكَافِي، عَنِ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ^{٣٥}، عَنِ أَبِيهِ^{٣٦}، عَنِ النَّوْفَلِيِّ^{٣٧}، عَنِ السَّكُونِيِّ^{٣٨}، عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَّ النَّبِيَّ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، بَعَثَ سَرِيَّةً فَلَمَّا رَجَعُوا قَالَ: مَرَّحَبًا بِقَوْمٍ، قَضَوْا الْجِهَادَ الْأَضْعَفَ، وَبَقِيَ عَلَيْهِمُ الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ. فَقِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ؟ قَالَ: جِهَادُ النَّفْسِ^{٣٩}.

ترجمه «سکونی از حضرت ابی عبدالله الصادق، علیه السلام، حدیث کند که فرمود: همانا پیغمبر، صلی الله علیه و آله، فرستاد لشکری را. پس چون که برگشتند فرمود: ”آفرین باد به گروهی که به جای آوردند جهاد کوچک را، و به جای ماند بر آنها جهاد بزرگ.“ گفته شد ای پیغمبر خدا چیست جهاد بزرگ؟ فرمود: ”جهاد نفس است.“^{۳۹}

شرح «السریة» قطعة من الجیش . يقال : خیر السرایا أربع مائة رجل^{۴۰} . باقی الفاظ روایت معلوم است .

بدان که انسان اعجوبه ای است دارای دو نشئه و دو عالم : نشئه ظاهره ملکیه دنیویه که آن بدن او است ؛ و نشئه باطنه غیبیه ملکوتیه که از عالم دیگر است . و نفس او ، که از عالم غیب و ملکوت است ، دارای مقامات و درجاتی است که به طریق کلی گاهی تقسیم کرده اند آن را به هفت قسمت^{۴۱} ؛ و گاهی به چهار قسمت^{۴۲} ؛ و گاهی به سه قسمت^{۴۳} ؛ و گاهی به دو قسمت^{۴۴} . و از برای هر یک از مقامات و درجات آن جنودی است رحمانی و عقلانی ، که آن را جذب به ملکوت اعلی و دعوت به سعادت می کنند ؛ و جنودی است شیطانی و جهلانی که آن را جذب به ملکوت سفلی و دعوت به شقاوت می کنند . و همیشه بین این دو لشکر جدال و نزاع است ؛ و انسان میدان جنگ این دو طایفه است : اگر جنود رحمانی غالب شد ، انسان از اهل سعادت و رحمت است و در سلك ملائکه منخرط ، و در زمره انبیا و اولیا و صالحین محشور است ؛ و اگر جنود شیطانی و لشکر جهل غالب آمد ، انسان از اهل شقاوت و غضب است ، و در زمره شیاطین و کفار و محرومین محشور است . و چون در این اوراق بنای تفصیل نیست ، به بعضی مقامات نفس اشاره کرده و وجوه سعادت و شقاوت آن را اجمالاً بیان نموده ، کیفیت جهاد نفس را در آن مقام بیان می کنیم . إن شاء الله .

مقام اول

و در آن چند فصل است

فصل اشاره به مقام اول نفس

بدان که مقام اول نفس و منزل اسفل آن ، منزل «مُلک» و ظاهر و دنیای آن است ، که اشعه و انوار غیبیه آن در این بدن محسوس و بنیه ظاهره تاییده و او را زندگانی عَرَضی بخشیده و تجشیش جیوش در این بدن کرده ؛ و میدان جنگ آن همین بدن است ؛ و قوای ظاهره آن ، لشکر آن است که در اقالیم سبعة ملکیه ، یعنی گوش و چشم و زبان و شکم و فرج و دست و پا ، بسط پیدا کرده . و تمام این قوای منتشره در

این ممالک سبعه در تحت تصرف نفس است به مقام «وهم»، زیرا که وهم سلطانِ قوای ظاهره و باطنه نفس است. پس اگر وهم حکومت نمود در آنها به تصرف خود یا شیطان، این قوا جنود شیطان گردند و مملکت در تحت سلطنت شیطان واقع شود، و لشکر رحمان و جنود عقل مضمحل گردند و شکست خورده رخت از نشئه ملک و دنیای انسان درکشند و هجرت نمایند، و مملکت خاص به شیطان گردد. و اگر وهم در تحت تصرف عقل و شرع در آنها تصرف نماید و حرکات و سکنات آنها در تحت نظام عقل و شرع باشد، مملکت رحمانی و عقلانی شود و شیطان و جنودش از آن رخت بر بندند و دامن درکشند. پس جهاد نفس که جهاد بزرگ است، و از کشته شدن در راه حق تعالی بالاتر است، در این مقام عبارت است از غلبه کردن انسان بر قوای ظاهره خود، و آنها را در تحت فرمان خالق قرار دادن، و مملکت را از لوث وجود قوای شیطان و جنود آن خالی نمودن است.

فصل در تفکر است

بدان که اول شرط مجاهده با نفس و حرکت به جانب حق تعالی «تفکر» است. و بعضی از علمای اخلاق آن را در بدایات در مرتبه پنجم قرار داده‌اند^{۴۵}. و آن نیز در مقام خود صحیح است.

و تفکر در این مقام عبارت است از آنکه انسان لااقل در هر شب و روزی مقداری - ولو کم هم باشد - فکر کند در اینکه آیا مولای او که او را در این دنیا آورده و تمام اسباب آسایش و راحتی را از برای او فراهم کرده، و بدن سالم و قوای صحیحه، که هر یک دارای منفعی است که عقل هر کس را حیران می‌کند، به او عنایت کرده، و این همه بسطِ بساطِ نعمت و رحمت کرده، و از طرفی هم این همه انبیا فرستاده، و کتابها نازل کرده و راهنمایها نموده و دعوتها کرده، آیا وظیفه ما با این مولای مالک الملوک چیست؟ آیا تمام این بساط فقط برای همین حیات حیوانی و اداره کردن شهوت است که با تمام حیوانات شریک هستیم، یا مقصود دیگری در کار است؟ آیا انبیا کرام و اولیاء معظم و حکمای بزرگ و علمای هر ملت که مردم را دعوت به قانون عقل و شرع می‌کردند و آنها را از شهوات حیوانی و از این دنیای فانی پرهیز می‌دادند با آنها دشمنی داشتند و دارند، یا راه صلاح ما بیچاره‌های فرورفته در شهوات را مثل ما نمی‌دانستند؟

اگر انسان عاقل لحظه‌ای فکر کند می‌فهمد که مقصود از این بساط چیز دیگری است؛ و منظور از این خلقت عالم بالا و بزرگتری است؛ و این حیات حیوانی مقصود بالذات نیست. و انسان عاقل باید در فکر خودش باشد؛ و به حال بیچارگی خودش رحم کند و با خود خطاب کند: ای نفس شقی که سالهای دراز در پی شهوات عمر خود را صرف کردی و چیزی جز حسرت نصیبت نشد، خوب است قدری به حال خود رحم کنی؛ از مالک الملوك حیا کنی؛ و قدری در راه مقصود اصلی قدم زنی، که آن موجب حیات همیشگی و سعادت دائمی است؛ و سعادت همیشگی را مفروش به شهوات چند روزه فانی، که آن هم به دست نمی‌آید حتی با زحمتهای طاقت فرسا. قدری فکر کن در حال اهل دنیا از سابقین تا این زمان که می‌بینی. ملاحظه کن زحمتهای آنها و رنجهای آنها در مقابل راحتی آنها چقدر زیادتر و بالاتر است، در صورتی که برای هر کس هم راحتی و خوشی پیدا نمی‌شود. آن انسانی که در صورت انسان و از جنود شیطان است و از طرف او مبعوث است و تو را دعوت به شهوات می‌کند و می‌گوید زندگانی مادی را باید تأمین کرد، قدری در حال خود او تأمل کن؛ و قدری او را استنطاق کن ببین آیا خودش از وضعیت راضی است؟ یا آنکه خودش مبتلا است می‌خواهد بیچاره دیگری را هم مبتلا کند؟

و در هر حال از خدای خود با عجز و زاری تمنا کن که تو را آشنا کند به وظایف خودت که باید منظور شود ما بین تو و او. و امید است این تفکر که به قصد مجاهده با شیطان و نفس آماره است، راه دیگری برای تو بنمایاند و موفق شوی به منزل دیگر از مجاهده.

فصل در عزم است

منزل دیگر که بعد از تفکر از برای انسان مجاهد پیش می‌آید، منزل «عزم» است. (و این غیر از «اراده» است که شیخ الرئیس^{۴۶} در اشارات آن را اول درجات عارفین دانسته.)^{۴۷}

بعضی از مشایخ ما، أطالَ اللهُ عمره، می‌فرمودند که «عزم» جوهره انسانیت و میزان امتیاز انسان است؛ و تفاوت درجات انسان به تفاوت درجات عزم او است. و عزمی که مناسب با این مقام است عبارت است از بناگذاری و تصمیم بر ترك معاصی، و فعل واجبات، و جبران آنچه از او فوت شده در ایام حیات؛ و بالاخره

عزم بر اینکه ظاهر و صورت خود را انسان عقلی و شرعی نماید که شرع و عقل به حسب ظاهر حکم کنند که این شخص . انسان است. و انسان شرعی عبارت از آن است که موافق مطلوبات شرع رفتار کند، و ظاهرش ظاهر رسول اکرم، صلی الله علیه و آله، باشد؛ و تأسی به آن بزرگوار بکند در جمیع حرکات و سکنات و در تمام افعال و تروک. و این امری است بس ممکن، زیرا که ظاهر را مثل آن سرور کردن امری است مقدور هر یک از بندگان خدا.

و بدان که هیچ راهی در معارف الهیه پیموده نمی شود مگر آنکه ابتدا کند انسان از ظاهر شریعت. و تا انسان متأدب به آداب شریعت حقه نشود، هیچیک از اخلاق حسنه از برای او به حقیقت پیدا نشود؛ و ممکن نیست که نور معرفت الهی در قلب او جلوه کند و علم باطن و اسرار شریعت از برای او منکشف شود. و پس از انکشاف حقیقت و بروز انوار معارف در قلب نیز متأدب به آداب ظاهره خواهد بود. و از این جهت دعوی بعضی باطل است که به ترك ظاهر. علم باطن پیدا شود. یا پس از پیدایش آن به آداب ظاهره احتیاج نباشد. و این از جهل گوینده است به مقامات عبادت و مدارج انسانیت. و شاید موفق شدم به بیان بعضی از آن در این ورقه ها، إن شاء الله تعالی.

فصل

ای عزیز، بکوش تا صاحب «عزم» و دارای اراده شوی، که خدای نخواستہ اگر بی عزم از این دنیا هجرت کنی، انسان صوری بیمغزی هستی که در آن عالم به صورت انسان محشور نشوی، زیرا که آن عالم محل کشف باطن و ظهور سریره است. و جرئت بر معاصی کم کم انسان را بی عزم می کند، و این جوهر شریف را از انسان می رباید. استاد معظم ما، دام ظلّه، می فرمودند بیشتر از هر چه گوش کردن به تغنیات سلب اراده و عزم از انسان می کند.

پس ای برادر، از معاصی احتراز کن، و عزم هجرت به سوی حق تعالی نما، و ظاهر را ظاهر انسان کن، و خود را در سلك ارباب شرایع داخل کن؛ و از خداوند تبارک و تعالی در خلوات بخواه که تو را در این مقصد همراهی فرماید؛ و رسول اکرم، صلی الله علیه و آله، و اهل بیت او را شفیع قرار ده که خداوند به تو توفیق عنایت فرماید و از تو دستگیری نماید در لغزشهایی که در پیش داری؛ زیرا که انسان

در ایام حیات لغزشگاههای عمیقی دارد که ممکن است در آن واحد به پرتگاه هلاکت چنان افتد که دیگر نتواند از برای خود چاره بکند، بلکه در صدد چاره جویی هم برنیاید؛ بلکه شاید شفاعت شافعین هم شامل حال او نشود. نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْهَا.

فصل

در «مشارطه» و «مراقبه» و «محاسبه» است

و از اموری که لازم است از برای مجاهد، مشارطه و مراقبه و محاسبه است. «مشارطه» آن است که در اول روز مثلاً با خود شرط کند که امروز بر خلاف فرموده خداوند تبارک و تعالی رفتار نکند. و این مطلب را تصمیم بگیرد. و معلوم است يك روز خلاف نکردن امری است خیلی سهل، انسان می تواند باسانی از عهده برآید. تو عازم شو و شرط کن و تجربه نما بین چقدر سهل است. ممکن است شیطان و جنود آن ملعون بر تو این امر را بزرگ نمایش دهند، ولی این از تلبیسات آن ملعون است؛ او را از روی واقع و قلب لعن کن، و او هام باطله را از قلب بیرون کن، و يك روز تجربه کن، آن وقت تصدیق خواهی کرد.

و پس از این مشارطه، باید وارد «مراقبه» شوی. و آن چنان است که در تمام مدت شرط. متوجه عمل به آن باشی؛ و خود را ملزم بدانی به عمل کردن به آن؛ و اگر خدای نخواستہ در دلت افتاد که امری را مرتکب شوی که خلاف فرموده خداست، بدان که این از شیطان و جنود اوست که می خواهند تو را از شرطی که کردی باز دارند. به آنها لعنت کن و از شر آن ها به خداوند پناه ببر؛ و آن خیال باطل را از دل بیرون نما؛ و به شیطان بگو که من يك امروز با خود شرط کردم که خلاف فرمان خداوند تعالی نکنم، ولی نعمت من سالهای دراز است به من نعمت داده، صحت و سلامت و امنیت مرحمت فرموده و مرحمتهایی کرده که اگر تا ابد خدمت او کنم از عهده یکی از آنها بر نمی آیم، سزاوار نیست يك شرط جزئی را وفا نکنم. امید است إن شاء الله شیطان طرد شود و منصرف گردد و جنود رحمان غالب آید. و این مراقبه با هیچ يك از کارهای تو، از قبیل کسب و سفر و تحصیل و غیرها، منافات ندارد. و به همین حال باشی تا شب که موقع «محاسبه» است. و آن عبارت است از اینکه حساب نفس را بکشی در این شرطی که با خدای خود کردی که آیا به جا آورد، و با ولی نعمت خود در این معامله جزئی خیانت نکردی؟ اگر درست وفا کردی، شکر

خدا کن در این توفیق و بدان که يك قدم پیش رفتی و مورد نظر الهی شدی؛ و خداوند إن شاء الله تورا راهنمایی می کند در پیشرفت امور دنیا و آخرت، و کار فردا آسانتر خواهد شد. چندی به این عمل مواظبت کن، امید است ملکه گردد از برای تو به طوری که از برای تو کار خیلی سهل و آسان شود؛ بلکه آن وقت لذت می بری از اطاعت فرمان خدا و از ترك معاصی در همین عالم، با اینکه اینجا عالم جزا نیست لذت می برد و جزای الهی اثر می کند و تورا ملتذ می نماید.

و بدان که خدای تبارك و تعالی تکلیف شاق بر تو نکرده و چیزی که از عهده تو خارج است و در خور طاقت تو نیست بر تو تحمیل نفرموده، لکن شیطان و لشکر او کار را بر تو مشکل جلوه می دهند. و اگر خدای نخواسته در وقت محاسبه دیدی سستی و فتوری شده در شرطی که کردی، از خدای تعالی معذرت بخواه و بنا بگذارد که فردا مردانه به عمل شرط قیام کنی. و به این حال باشی تا خدای تعالی ابواب توفیق و سعادت را بر روی تو باز کند و تورا به صراط مستقیم انسانیت برساند.

فصل

در تذکر است

و از اموری که انسان را معاونت کامل می نماید در مجاهده با نفس و شیطان، و باید انسان سالک مجاهد خیلی مواظب آن باشد، «تذکر» است. و ما این مقام را به ذکر آن ختم می کنیم با اینکه خیلی از مطالب باقی است. و آن در این مقام عبارت است از یاد خدای تعالی و نعمتهایی که به انسان مرحمت فرموده.

بدان که از امور فطریه، که هر انسان جبله و فطره بدان حکم می کند، احترام منعم است. و هر کس در کتاب ذات خود اگر تأملی کند، می بیند که مسطور است که باید از کسی که به انسان نعمتی داد احترام کند. و معلوم است هر چه نعمت بزرگتر باشد و منعم در آن انعام بی غرضتر باشد، احترامش در نظر فطرت لازمتر و بیشتر است. مثلاً فرق واضح است در احترام بین کسی که به شما يك اسب می دهد و آن منظور نظرش هست، با کسی که يك ده ششده انگی بدهد و در این دادن متنی هم نگذارد. مثلاً اگر دکتری شما را از کوری نجات داد فطرتاً او را احترام می کنید، و اگر از مرگ نجات داد بیشتر احترام می کنید. اکنون ملاحظه کن نعمتهای ظاهره و

باطنه که مالک الملوك جلّ شأنه به ما مرحمت کرده که اگر جن و انس بخواهند یکی از آنها را به ما بدهند نمی توانند و ما از آن غفلت داریم. مثلاً این هوایی که ما شب و روز از آن استفاده می کنیم و حیات ما و همه موجودات محیط بسته به وجود آن است، که اگر يك ربع ساعت نباشد هیچ حیوانی زنده نمی ماند، چه نعمت بزرگی است؛ که اگر تمام جن و انس بخواهند شبیه آن را به ما بدهند عاجزند. و همین طور قدری متذکر شو سایر نعم الهی را از قبیل صحت بدن [و] قوای ظاهره از قبیل چشم و گوش و ذوق و لمس، و قوای باطنه از قبیل خیال و وهم و عقل و غیر آن، که هر يك منافعی دارد که حدّ ندارد. تمام اینها را مالک الملوك به ما عنایت فرموده بدون اینکه از او بخواهیم؛ و بدون اینکه به ما متنی تحمیل فرماید. و به اینها نیز اکتفا فرموده و انبیا و پیغمبران فرستاده و کتبی فرو فرستاده و راه سعادت و شقاوت و بهشت و جهنم را به ما نموده؛ و هر چه محتاج به او بودیم در دنیا و آخرت به ما عنایت فرموده، بدون اینکه به طاعت و عبادت ما احتیاجی داشته باشد؛ یا به حال او طاعت و معصیت ما فرقی کند. فقط از برای نفع خود ما امر و نهی فرموده. بعد از تذکر این نعمتها و هزاران نعمتهای دیگر، که حقیقتاً از شمردن کلیات آن تمام بشر عاجز است چه برسد به جزئیات آن، آیا در فطرت شما احترام همچو منعمی لازم است؟ و آیا خیانت نمودن به همچو ولی نعمتی در نظر عقل چه حالی دارد؟

و نیز از اموری که در فطرت ثبت و مسطور است احترام شخص بزرگ و عظیم است. این همه احتراماتی که مردم از اهل دنیا و ثروت می کنند و از سلاطین و بزرگان می نمایند، برای این است که آنها را بزرگ و عظیم تشخیص داده اند. آیا چه عظمتی به عظمت و بزرگی مالک الملوك است که دنیای پست و مخلوق ناقابل آن، که کوچکترین عوالم است و تنگترین نشأت است، تاکنون عقل هیچ موجودی به آن نرسیده؟ بلکه به همین منظومه شمسی خودمان، که از منظومات شمسی دیگر کوچکتر و در پیش شمس دیگر قدر محسوس ندارد، مستکشفین بزرگ دنیا اطلاع پیدا نکرده اند. آیا این عظیم که با يك اشاره این همه عوالم و هزاران هزار عوالم غیبیه را خلق فرموده لازم الاحترام نیست در فطرت عقل؟

و نیز، حاضر در کتاب فطرت لازم الاحترام است. می بینید که اگر انسان از کسی خدای نکرده بدگویی کند در غیابش، اگر حاضر شد فطرتاً سکوت می کند و از او احترام می نماید. و معلوم است خدای تبارک و تعالی در همه جا حاضر و تمام ممالک وجود در تحت نظر او اداره می شود؛ بلکه همه نفس حضور و همه عالم

محضر ربوبیت است.

اکنون متذکر شو ای نفس خبیث نویسنده که چه ظلمی است بزرگ و چه گناهی است عظیم اگر معصیت همچو عظیمی را به نعمت خودش که قوای تو است در محضر مقدس خودش بنمایی. آیا اگر دارای يك خردله حیا باشی، نباید از خجالت آب شوی و به زمین فرو بروی؟

پس، ای عزیز متذکر عظمت خدای خودت باش؛ و متذکر نعمتها و مرحمتهای او شو؛ و متذکر حضور باش؛ و ترك كن نافرمانی او را؛ و در این جنگ بزرگ بر جنود شیطان غلبه کن؛ و مملکت خود را مملکت رحمانی و حقانی کن؛ و به جای جنود شیطان محل اقامت لشکر حق تعالی نما، تا آنکه خداوند تبارك و تعالی تو را توفیق دهد در مجاهده مقام دیگر و در میدان جنگ بزرگتر که در پیش است؛ و آن جهاد نفس است در عالم باطن و مقام دوم نفس که إن شاء الله به آن اشاره می کنیم. و باز تذکر دهم که در هر حال به خود امید نداشته باش که از غیر خدای تعالی از کسی کاری بر نمی آید. و از خود حق تعالی با تضرع و زاری توفیق بخواه که تو را در این مجاهده اعانت فرماید تا بلکه إن شاء الله غالب آیی. إنه ولی التوفیق.

مقام دوم

فصل نزاع جنود رحمانی و شیطانی باطنی نفس

بدان که از برای نفس انسانی يك مملکت و مقام دیگر است که آن مملکت باطن و نشئه «ملکوت» اوست که جنود نفس در آنجا بیشتر و مهمتر از مملکت ظاهر است. و نزاع و جدال بین جنود رحمانی و شیطانی در آنجا عظیمتر و مغالبه در آن نشئه بیشتر و با اهمیتتر است. بلکه هر چه در مملکت ظاهر است از آنجا تنزل کرده و ظهور در «مُلک» نموده؛ و اگر هر يك از جنود رحمانی و شیطانی در آن مملکت غالب آیند، در این مملکت نیز غالب شوند. و جهاد نفس در این مقام پیش مشایخ عظام از اهل سلوک و اخلاق خیلی اهمیت دارد؛ بلکه می توان سرچشمه تمام سعادات و شقاوات و درجات و درکات را آن مقام دانست. انسان باید خیلی ملتفت خود در این جهاد باشد.

ممکن است خدای نخواستہ به واسطه مغلوبیت جنود رحمانی در آن مملکت

وخالی گذاشتن آن را برای غاصبین و نااهلها از جنود شیطان، هلاکت همیشگی از برای انسان پیدا شود که قابل جبران نباشد، و شفاعت شافعین شامل حال او نگردد؛ و ارحم الراحمین، نعوذ بالله، نیز به نظر سخط و غضب به او نگاه کند؛ بلکه شفعاء او خصماء او شوند. وای بر کسی که شفیع او خصمش شود. خدای داند چه عذابهایی و ظلمتهایی و سختیهای و بدبختیهای دنبال این غضب الهی و دشمنی اولیای حق است که تمام آتشیهای جهنم و تمام زقوماها و مارها و عقربها پیش آن هیچ است. خدا نکند آنچه حکما و عرفا و اهل ریاضت و سلوک خبر می دهند راجع به این عذابها به سر ما ضعفا و بیچارگان بیاید، که تمام عذابها که تصور می کنید پیش آن سهل و آسان است، و تمام جهنمها که شنیدید پیش آن رحمت و بهشت است.

غالباً وصف جهنم و بهشت که در کتاب خدا و اخبار انبیا و اولیا شده جهنم و بهشت اعمال است که از برای جزای عملهای خوب و بد تهیه شده است. گاهی اشاره خفیه ای نیز به بهشت و جهنم اخلاق که اهمیتش بیشتر است شده؛ و گاهی هم به بهشت لقاء و جهنم فراق، که از همه مهمتر است، گردیده؛ ولی همه در پرده و از برای اهلش. من و تو اهلش نیستیم، ولی خوب است منکر هم نشویم و ایمان داشته باشیم به هر چه خداوند تعالی و اولیایش فرموده اند؛ شاید این ایمان اجمالی هم برای ما فایده داشته باشد. گاهی هم ممکن است که انکار بیجا و ردّ بیموقع و بدون علم و فهم برای ما ضررهای خیلی زیاد داشته باشد؛ و این دنیا عالم التفات به آن ضررها نیست. مثلاً تا شنیدی فلان حکیم یا فلان عارف یا فلان مرتاض چیزی گفت که به سلیقه شما درست در نمی آید و با ذائقه شما گوارا نیست، حمل به باطل و خیال مکن. شاید آن مطلب منشأ داشته باشد از کتاب و سنت و عقل و شما به آن برنخورده باشید. چه فرق می کند که یک نفر فقیه یک فتوی بدهد، از باب دیات مثلاً، که شما کمتر دیده اید. و شما بدون مراجعه به مدرکش رد کنید او را، یا آنکه یک نفر سالک الی الله یا عارف بالله یک حرف بزند راجع به معارف الهیه یا راجع به احوال بهشت و جهنم، و شما بدون مراجعه به مدرکش او را رد کنید، سهل است. توهین کنید یا جسارت نمائید. ممکن است آن شخصی که اهل آن وادی است و صاحب آن فن است یک مدرکی از کتاب خدا داشته باشد، یا از اخبار ائمه هدی داشته باشد، و شما به آن برنخورده باشید؛ آن وقت شما ردّ خدا و رسول کردید بدون عذر موجه. و معلوم است «به سلیقه من درست نبود» یا «علم من به این جا نرسیده بود» یا «از اهل منبر بر خلاف آن شنیدم» عذر نیست.

در هر حال، از مقصود نگذریم. آنچه آنها راجع به بهشت اخلاق و ملکات و جهنم اخلاق و درکات گفته‌اند مصیبتی است که طاقت شنیدنش را هم نداریم. پس ای عزیز فکری کن و چاره‌جویی نما و راه نجاتی و وسیله خلاصی از برای خود پیدا کن. و به خدای ارحم الراحمین پناه ببر؛ و در شبهای تاریک با تضرع و زاری از آن ذات مقدس تمنا کن که تورا اعانت کند در این جهاد نفس، تا إن شاء الله غالب شوی و مملکت [وجودت] را رحمانی گردانی و جنود شیطان را از آن بیرون کنی؛ و خانه را به دست صاحبش دهی تا سعادت‌ها و بهجت‌ها و رحمت‌هایی خداوند به تو عطا فرماید که تمام چیزهایی که شنیدی از وصف بهشت و حور و قصور پیش آنها چیزی نباشد؛ و آن سلطنت کلیه الهیه است که خبر دادند اولیای خدا از این ملت بیضای حنیف؛ و بالاتر از آن چیزهایی است که نه گوش احدی شنیده و نه چشمی دیده و نه به قلب بشری خطور کرده^{۴۸}.

فصل

در اشاره به بعضی قوای باطنیه است

بدان که خداوند تبارک و تعالی به ید قدرت و حکمتش در عالم غیب و باطن نفس قوایی خلق فرموده دارای منافع بیشمار و آنچه مورد بحث ما است در این مورد سه قوه است و آن «واهمه» و «غضبیه» و «شهوویه» است. و هر یک از این قوا منافع کثیره دارند از برای حفظ نوع و شخص و تعمیر دنیا و آخرت، که علما ذکر کرده‌اند و اکنون ما را به آن احتیاجی نیست. و آنچه لازم است در این مقام تنبه دهم آن است که این سه قوه سرچشمه تمام ملکات حسنه و سیئه و منشأ تمام صور غیبیه ملکوتیه است.

و تفصیل این اجمال آنکه انسان همین طور که در این دنیا یک صورت ملکی دنیاوی دارد، که خداوند تبارک و تعالی آن را در کمال حسن و نیکویی و ترکیب بدیع خلق فرموده که عقول تمام فلاسفه و بزرگان در آن متحیر است و علم معرفة الاعضاء و تشریح تاکنون نتوانسته است معرفت درستی به حال آن پیدا کند و خداوند انسان را از بین مخلوقات امتیاز داده به حسن ترکیب و جمال نیکو منظر، کذلک از برای او یک صورت و شکل ملکوتی غیبی است، که آن صورت تابع ملکات نفس و خلق باطن

است در عالم بعد از موت، چه برزخ باشد یا قیامت. انسان اگر خلق باطن و ملکه و سریره اش انسانی باشد، صورت ملکوتی او نیز صورت انسانی است. ولی اگر ملکاتش غیر ملکات انسانی باشد، صورتش انسانی نیست و تابع آن سریره و ملکه است. مثلاً اگر ملکه شهوت و بهیمیت بر باطن او غلبه کند و حکم مملکت باطن حکم بهیمه شود، انسان صورت ملکوتیش صورت یکی از بهائم است مناسب با آن خلق. و اگر ملکه غضب و سبعیت بر باطن و سریره اش غلبه کند و حکم مملکت باطن و سریره حکم سبع شود، صورت غیبیه ملکوتیه صورت یکی از سباع است. و اگر وهم و شیطنت ملکه شد و باطن و سریره اش دارای ملکات شیطنیه شد، از قبیل خدعه، تقلب، نیمه، غیبت، صورت غیب و ملکوتش صورت یکی از شیاطین است به مناسبت آن. و گاهی ممکن است به طریق ترکیب دو ملکه یا چند ملکه منشأ صورت ملکوتی شود. آن وقت به شکل هیچیک از حیوانات نمی شود، بلکه صورت غریبی پیدا می کند که هیچ آن صورت مدهش و موحش بد ترکیب در این عالم سابقه ندارد. از پیغمبر خدا، صلی الله علیه و آله، نقل شده که بعضی مردم در قیامت محسور می شوند به صورتهایی که نیکوست پیش آنها میمون [ها] و انترها^{۴۹}. بلکه ممکن است از برای يك نفر در آن عالم چند صورت باشد؛ زیرا که آن عالم مثل این عالم نیست که يك چیز بیش از يك صورت قبول نکند. و این مطلب مطابق با برهان نیز هست و در محل خود مقرر است.

و بدان که میزان در این صور مختلفه، که یکی از آنها انسان است، و باقی چیزهای دیگر، وقت خروج نفس است از این بدن و پیدا شدن مملکت برزخ و غلبه سلطان آخرت که اولش در برزخ است. در وقت خروج از بدن با هر ملکه ای از دنیا رفت با آن ملکه صورت آخرتی می گیرد، و چشم ملکوتی برزخی او را می بیند؛ و خود او هم وقت گشودن چشم برزخی خود را به هر صورتی هست می بیند، اگر چشم داشته باشد. لازم نیست کسی که در این دنیا به صورتی هست آن جا هم به همان صورت باشد. خدای تعالی می فرماید [به] نقل از بعضی که در وقت حشر می گویند: "خدایا چرا مرا کور محسور کردی با آنکه در دنیا چشم داشتم؟" جواب می فرماید: "چون تو آیات ما را فراموش کردی امروز فراموش شدی^{۵۰}. ای بیچاره، تو چشم ملکی ظاهر بین داشتی، ولی باطن و ملکوتت کور بود. کوری خودت را حالا ادراک کردی، و الا از اول کور بودی؛ چشم بصیرت باطنی که آیات خدا را به آن می بینند نداشتی. ای بیچاره، تو قامت مستقیم و صورت خوش ترکیب

ملکی داری، میزان ملکوت و باطن، غیر از این است؛ باید استقامت باطنی پیدا کنی تا مستقیم القامة در قیامت باشی. باید روحت روح انسانی باشد تا صورت عالم برزخ و آخرت صورت انسان باشد. تو گمان می کنی که عالم غیب و باطن، که عالم کشف سرایر و ظهور ملکات است، مثل عالم ظاهر و دنیا است که اختلاط و اشتباه در کار باشد: چشم و گوش و دست و پا و سایر اعضایت - همه با زبانهای ملکوتی، بلکه به قول بعضی با صورتهای ملکوتی، شهادت به هرچه کردی می دهند.

هان ای عزیز گوش دل باز کن و دامن همت به کمر زن و به حال بدبختی خود رحم کن، شاید بتوانی خود را به صورت انسان گردانی و از این عالم به صورت آدمی بیرون روی که آن وقت از اهل نجات و سعادتت. مبادا گمان کنی اینها موعظه و خطابه است؛ اینها همه نتیجه برهان حکمی حکمای عظام و کشف اصحاب ریاضت و اخبار صادقین و معصومین است؛ در این اوراق بنای اقامه برهان و نقل اخبار و آثار زیاد نیست.

فصل

در بیان جلوگیری انبیا از اطلاق طبیعت

بدان که وهم و غضب و شهوت ممکن است از جنود رحمانی باشند و موجب سعادت و خوشبختی انسان گردند، اگر آنها را تسلیم عقل سلیم و انبیاء عظیم الشان نمایی. و ممکن است از جنود شیطانی باشند، اگر آنها را سر خود گردانی و «وهم» بر آن دو قوه با اطلاق عنان حکومت دهی. و این نیز پوشیده نماند که هیچ يك از انبیاء عظام، علیهم السلام، جلو شهوت و غضب و وهم را به طور کلی نگرفته اند، و هیچ داعی الی الله تاکنون نگفته است باید شهوت را بکلی کشت و نائره غضب را بکلی خاموش کرد و تدبیر «وهم» را از دست داد؛ بلکه فرموده اند باید جلو آنها را گرفت که در تحت میزان عقلی و قانون الهی انجام وظیفه دهند؛ زیرا این قوا هر یک می خواهند کار خود را انجام دهند و به مقصود خویش نایل شوند اگر چه مستلزم فساد و هرج و مرج هم شود. مثلاً نفس بهیمی مستغرق شهوت خود سر عنان گسیخته می خواهد مقصد و مقصود خود را انجام دهد، اگر چه به زنا یا محصنات در خانه کعبه باشد. و نفس غضوب خود سر می خواهد انجام مطلوب خود دهد، اگر

چه مستلزم قتل انبیا و اولیا گردد. و نفس دارای واهمه شیطانیه می خواهد کار خود را انجام دهد، اگر چه مستلزم فساد در ارض باشد و عالم درهم و برهم گردد. انبیاء، علیهم السلام، آمدند، قانونها آوردند و کتابهای آسمانی بر آنها نازل شد که جلوگیری از اطلاق و زیاده روی طبیعت کنند و نفس انسانی را در تحت قانون عقل و شرع در آورند و آن را مرتاض و مؤدب کنند که خارج از میزان عقل و شرع رفتار نکند. پس هر نفسی که با قوانین الهیه و موازین عقلیه ملکات خود را تطبیق کرد، سعید است و از اهل نجات می باشد؛ و الا پناه ببرد به خدای تبارک و تعالی از آن شقاوتها و بدبختیها و ظلمتها و سختیها که در پیش دارد و از آن صورتهای موحشه و مدهشه که در برزخ و قبر و در قیامت و جهنم مصاحب اوست، و از نتیجه ملکات و اخلاق فاسده که پایبند اوست.

فصل

در بیان ضبط خیال است

بدان که اول شرط از برای مجاهد در این مقام و مقامات دیگر، که می توان [ند] منشأ غلبه بر شیطان و چنودش شود، حفظ طائر خیال است. چون که این خیال مرغی است بس پرواز کن که در هر آنی به شاخی خود را می آویزد؛ و این موجب بسی از بدبختیهاست. و خیال یکی از دستاویزهای شیطان است که انسان را به واسطه آن بیچاره کرده به شقاوت دعوت می کند.

انسان مجاهد که در صدد اصلاح خود برآمده و می خواهد باطن را صفایی دهد و از جنود ابلیس آن را خالی کند، باید زمام خیال را در دست گیرد و نگذارد هر جامی خواهد پرواز کند؛ و مانع شود از اینکه خیالهای فاسد باطل برای او پیش آید، از قبیل خیال معاصی و شیطنت؛ همیشه خیال خود را متوجه امور شریفه کند. و این اگر چه در اول امر قدری مشکل به نظر می رسد و شیطان و جنودش آن را به نظر بزرگ جلوه می دهند، ولی با قدری مراقبت و مواظبت امر سهل می شود. ممکن است، برای تجربه، تو نیز چندی در صدد جمع خیال باشی و مواظبت کامل از آن کنی: هر وقت می خواهد متوجه امر پستی و خسیسی شود، آن را منصرف کنی و متوجه کنی به امور دیگر، از قبیل مباحات یا امور راجحه شریفه. اگر دیدی نتیجه گرفتی، شکر

خدای تعالی کن بر این توفیق؛ و این مطلب را تعقیب کن شاید خدای تو به رحمت خود راهی برای تو باز کند از ملکوت که هدایت شوی به صراط مستقیم انسانیت و کار سلوک الی الله تعالی برای تو آسان شود.

و ملتفت باش که خیالات فاسده قبیحه و تصورات باطله از القائات شیطان است که می خواهد جنود خود را در مملکت باطن تو برقرار کند؛ و تو که مجاهدی با شیطان و جنودش و می خواهی صفحه نفس را مملکت الهی [و] رحمانی کنی، باید مواظب کید آن لعین باشی و این اوهام برخلاف رضای حق تعالی را از خود دور نمایی تا ان شاء الله در این جنگ داخلی این سنگر را که خیلی مهم است از دست شیطان و جنودش بگیری، که این سنگر به منزله سرحد است، اگر اینجا غالب شدی امیدوار باش.

و ای عزیز، از خدای تبارک و تعالی در هر آن استعانت بجوی و استغاثه کن در درگاه معبود خود، و با عجز و الحاح عرض کن: بارالها، شیطان دشمن بزرگی است که طمع بر انبیا و اولیاء بزرگ تو داشته و دارد، تو خودت با این بنده ضعیف گرفتار امانی و اوهام باطله و خیالات و خرافات عاطله همراهی کن که بتواند از عهده این دشمن قوی برآید؛ و در این میدان جنگ با این دشمن قوی که سعادت و انسانیت مرا تهدید می کند تو خودت با من همراهی فرما که بتوانم جنود او را از مملکت خاص تو خارج کنم و دست این غاصب را از خانه مختص به تو کوتاه نمایم.

فصل

در موازنه است

و از چیزهایی که انسان را در این سلوک معاونت می کند و انسان باید مواظب آن باشد «موازنه» است. و آن چنان است که انسان عاقل منافع و مضار هر یک از اخلاق فاسده و ملکات رذیله را که زاییده شده شهوت و غضب و واهمه است، که سرخودند و در تحت تصرف شیطان، مقایسه کند با منافع و مضار هر یک از اخلاق حسنه و فضایل نفسانیه و ملکات فاضله که زاییده شده اینهاست که در تحت تصرف عقل و شرع اند. و ملاحظه کند آیا کدام یک را خوب است اقدام کند. مثلاً منافی که از برای نفسی که دارای شهوت مطلق العنان است و آن در او رسوخ پیدا کرده و ملکه مستقره شده و از آن ملکات بسیاری پیدا شده و رذایل بیشماری فراهم آمده این است

که به هر فجوری دسترسی پیدا کند مضایقه نکند، و هر مالی از هر راهی به دستش می آید از آن رو برگردان نباشد، و هر چه مطابق با میل او است مرتکب شود، و اگر چه مستلزم هر امر فاسدی گردد.

و منافع غضب که ملکه نفس شد و از آن ملکات و رذایل دیگر پیدا شد آن است که به هر کس دستش رسید با قهر و غلبه ظلم کند، و هر کس با او مختصر مقاومتی کند هر چه بتواند با او بکند، و با اندک ناملایمی جنگ و غوغا به پا کند، و به هر وسیله شده مضار ناملايمات خود را از خود دور کند ولو منجر به هر فسادى در عالم هم بشود.

و همین طور منافع نفس صاحب واهمه شیطانیه که در آن این ملکه رسوخ پیدا کرده این است که با هر شیطنت و خدعه شده کار غضب و شهوت را راه بیندازد، و با هر نقشه باطله شده بر بندگان خدا ریاست کند، گرچه به بیچاره نمودن يك عائله باشد یا به بینوا نمودن يك شهر یا مملکت.

اینها منافی است که این قوا دارند در صورتی که در تحت تصرف شیطان باشند. در صورتی که وقتی درست فکر کنید و ملاحظه حال این اشخاص را بنمایید، هر کس هر چه قوی هم باشد و هر قدر به آمال و آرزویش هم برسد، باز هزار يك آمالش را به دست نیاورده؛ بلکه در این عالم ممکن نیست آمال انسان اداره شود و هر کس به آرزویش برسد، برای اینکه این عالم دار مزاحمت است و مواد این عالم از اجرای اراده ما تعصی دارند، و میل و آرزوی ما نیز محدود به حدی نیست. مثلاً قوه شهویه در انسان طوری است که اگر زندهای يك شهر، به فرض محال، به دست او بیاید، باز متوجه زندهای شهر دیگر است. و اگر از يك مملکت نصیبش شد، متوجه مملکت دیگر است. و همیشه آنچه ندارد می خواهد. با اینکه اینها که گفته شد فرضی است محال و خیالی است خام، با وجود این تنور شهوت باز فروزان است و انسان به آرزوی خود نرسیده.

و همین طور قوه غضب در انسان طوری مخلوق است که اگر مالک الرقاب مطلق يك مملکت شود، متوجه مملکت دیگر می شود که آن را به دست نیاورده. بلکه هر چه به دستش بیاید، در او این قوه زیادتر می شود. هر کس منکر است مراجعه به حال خود کند و به حال اهل این عالم از قبیل سلاطین و متمولین و صاحبان قدرت و حشمت، آن وقت خود تصدیق ما را می کند.

پس انسان همیشه عاشق چیزی است که ندارد و به دست او نیست. و این

فطرتی است که مشایخ عظام و حکمای بزرگ اسلام، خصوصاً استاد و شیخ مادر معارف الهیه، جناب عارف کامل، آقای آقا میرزا محمد علی شاه آبادی^{۵۱}، روحی له الفداء، به آن کثیری از معارف الهیه را ثابت می فرمایند^{۵۲} که آنها به مقصد ما مربوط نیست.

در هر حال وقتی که انسان فرضاً به مقاصد خود برسد، آیا استفاده او چند وقت است؟ آیا قوای جوانی تا چند وقت برقرار است؟ وقتی بهار عمر رو به خزان گذاشت، نشاط از دل و قوه از اعضا می رود: ذائقه از کار می افتد؛ طعمها درست ادراک نمی شود؛ چشم و گوش و قوه لمس و قوای دیگر بیکاره می شوند. لذات بکلی ناقص یا نابود می شود. امراض مختلفه هجوم می آورد: جهاز هضم و جذب و دفع و جهاز تنفس کار خود را نمی تواند انجام دهد؛ جز آه سرد و دل پر درد و حسرت و ندامت چیزی برای انسان باقی نمی ماند. پس مدت استفاده انسان از این قوای جسمانی، از بعد از تمیز و فهم خوب و بد تا زمان افتادن قوا از کار یا ناقص شدن آنها، بیش از سی چهل سال برای مردم قوی البنیه و صحیح و سالم نیست؛ آن هم در صورتی که به امراض و گرفتاریهای دیگر که همه روزه می بینیم و غافل هستیم بر نخورد.

من عجلتاً برای جنابعالی فرض می کنم در عالم خیال - که مایه ندارد! - صد و پنجاه سال عمر و فراهم بودن تمام بساط شهوت و غضب و شیطنت، و فرض می کنم که هیچ نامالیمی هم برای شما پیش آمد نکند، و هیچ چیز بر خلاف مقصد شما نشود، آیا بعد از این مدت کم، که مثل باد می گذرد، عاقبت شما چیست؟ آیا از این لذات چه ذخیره ای کردید برای زندگی همیشگی خود، برای روز بیچارگی و روز فقر و تنهایی خود، برای برزخ و قیامت خود، برای ملاقات ملائکه خدا و اولیاء خدا و انبیاء او؟ جز يك اعمال قبیحه منکره که صورت آنها را در برزخ و قیامت به شما تحویل می دهند، که صورت آنها را جز خداوند تبارک و تعالی کس دیگر نمی داند چیست.

تمام آتش دوزخ و عذاب قبر و قیامت و غیر آنها را که شنیدی و قیاس کردی به آتش دنیا و عذاب دنیا، اشتباه فهمیدی؛ بد قیاس کردی. آتش این عالم يك امر عرضی سردی است. عذاب این عالم خیلی سهل و آسان است؛ إدراک تو در این عالم ناقص و کوتاه است. همه آتشیهای این عالم را جمع کنند روح انسان را نمی تواند بسوزاند؛ آنجا آتشش علاوه بر اینکه جسم را می سوزاند روح را

می سوزاند، قلب را ذوب می کند، فؤاد را محترق می نماید. تمام اینها را که شنیدی و آنچه تاکنون از هر که شنیدی جهنم اعمال تو است که در آنجا حاضر می بینی که خدای تعالی می فرماید: **وَوَجِدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا**.^{۵۳} یعنی «یافتند آنچه کرده بودند حاضر». اینجا مال یتیم خوردی لذت بردی، خدا می داند آن صورتی که در آن عالم از آن در جهنم می بینی و آن ذلتی که در آنجا نصیب تو است چیست؟ اینجا بدگفتی به مردم، قلب مردم را سوزانیدی، این سوزش قلب عباد خدا را خدا می داند چه عذابی دارد در آن دنیا؛ وقتی که دیدی می فهمی چه عذابی خودت برای خودت تهیه کردی. وقتی غیبت کردی، صورت ملکوتی او برای تو تهیه شد، به تورد می شود؛ با او محشوری و خواهی عذاب آن را چشید. اینها جهنم اعمال که جهنم سهل و آسان و سرد و گوارا و مال کسانی است که اهل معصیت هستند؛ ولی برای اشخاصی که ملکه فاسده و رذیله باطله پیدا کردند. از قبیل ملکه طمع، حرص، جحود، جدال، شره، حب مال و جاه و دنیا و سایر ملکات پست، جهنمی است که نمی شود تصور کرد؛ صورتهایی است که در قلب من و تو خطور نمی کند که از باطن خود نفس ظهور می کند که اهل آن جهنم از عذاب آنها گریزان و به وحشت هستند. در بعضی از روایات موثقه است که در جهنم يك وادی است از برای متکبرها که او را «سَقْر» می گویند؛ شکایت کرد به خدای تعالی از شدت گرمی و حرارت و خواست از خدای تعالی که اذن دهد او را نفس بکشد؛ پس از اذن نفسی کشید که جهنم محترق گردید.^{۵۴}

گاهی این ملکات اسباب می شود که انسان را مخلد در جهنم می کند، زیرا که ایمان را از انسان می گیرند؛ مثل حسد که در روایات صحیحه ماست که ایمان را حسد می خورد، همان طور که آتش هیزم را می خورد.^{۵۵} و مثل حب دنیا و شرف و مال که در روایات صحیحه است که دو گرگ اگر در گله بی شبان رها شود، یکی از آنها در اول گله و یکی در آخرش، زودتر آنها را هلاک نمی کنند از حب شرف و حب دنیا که دین مؤمن را از او می گیرد.^{۵۶} خدا نکند عاقبت معاصی منتهی بشود به ملکات و اخلاق ظلمانی زشت، و آنها منتهی شود به رفتن ایمان و مردن انسان با حال کفر، که جهنم کافر و جهنم عقاید باطله از آن دو جهنم بمراتب سخت تر و سوزانتر و ظلمانتر است.

ای عزیز، در علوم عالیه ثابت شده است^{۵۷} که مراتب اشتداد غیر متناهی است. هر چه تو تصور کنی و تمام عقول تصور کنند شدت عذاب را، از آن شدیدتر

هم ممکن است. اگر برهان حکما را ندیدی یا کشف اهل ریاضت را باور نداری، تو که بحمدالله مؤمنی، انبیا، صلوات الله علیهم، را صادق می دانی، تو که اخبار وارده در کتب معتبره ما را، که همه علمای امامیه قبول دارند، درست می دانی، تو که ادعیه و مناجات وارده از ائمه معصومین، سلام الله علیهم، را صحیح می دانی، تو که مناجات مولای متقیان، امیرالمؤمنین، سلام الله علیه، را دیدی، تو که مناجات سیدالساجدین، علیه السلام، را در دعای ابوحمزه دیدی، قدری تأمل کن در مضمون آنها؛ قدری تفکر نما در فقرات آنها. لازم نیست یک دعای طولانی را یک دفعه با عجله و شتاب بخوانی و تفکر در معانیش نکنی، بنده و شما حال سید سجاد، علیه السلام، را نداریم که آن دعای مفصل را با حال بخوانیم، شبی یک ربع آن را، یک ثلث آن را، با حال بخوان و تفکر کن در فقراتش شاید صاحب حال شوی. از همه گذشته، قدری تفکر در قرآن کن بین چه عذابی را وعده کرده که اهل جهنم از مالک می خواهند که آنها را بکشد؛ هیئات! که مرگ در کار نیست. بین خدای تعالی می فرماید: یا حَسْرَتِي عَلِيٍّ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ. ^{۵۸} آیا این چه حسرتی است؟ که خدای تعالی با آن عظمت با این تعبیر ذکر می فرماید. تدبر کن در آیه شریفه قرآن؛ بی تأمل و تدبر از آن مگذر: يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمَلٍ حَمْلَهَا وَ تَرَى النَّاسَ سُكَارَىٰ وَ مَا هُمْ بِسُكَارَىٰ وَلَٰكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ. ^{۵۹} وصف روز قیامت را می کند می فرماید: «روزی که فراموش می کند هر شیردهی از آنچه شیر می دهد؛ و می اندازد هر آبستنی بچه خود را؛ و می بینی مردم را مست، با اینکه آنها مست نیستند و لکن عذاب خدا سخت است.»

درست تفکر کن عزیزم، قرآن نعوذ بالله کتاب قصه نیست؛ شوخی با شما نمی کند؛ بین چه می فرماید؟ این چه عذابی است که عزیزها را از یاد می برد، حامله را بی بار می کند. آیا چه عذابی است که خداوند تبارک و تعالی با آن عظمت او را وصف می کند به «شدت» و جای دیگر به «عظمت». چیزی را که خدای تبارک و تعالی که عظمت او حدّ و حصر ندارد و عزت و سلطنت او منتهی ندارد توصیف به شدت و عظمت کند آیا چه خواهد بود؟ خدا می داند عقل من و تو و فکر همه بشر از تصورش عاجز است. اگر مراجعه به اخبار و آثار اهل بیت عصمت و طهارت کنی و تأمل در آنها نمایی، می فهمی که قضیه عذاب آن عالم غیر از این عذابهایی است که فکر کردی. قیاس به عذاب این عالم کردن قیاس باطل غلطی است.

من برای تو يك حدیث شریف از شیخ جلیل القدر، صدوق طایفه، نقل می‌کنم که بدانی مطلب چیست، مصیبت چقدر است؛ با اینکه این حدیث راجع به جهنم اعمال است که سردتر از همه جهنمهاست. اولاً باید بدانی که شیخ صدوق، که این حدیث از اوست، کسی است که تمام علماء اعلام از او کوچکی می‌کنند و او را به جلالت قدر می‌شناسند. آن بزرگوار کسی است که به دعای امام، علیه السلام، متولد شده. آن کسی است که مورد لطف امام زمان، علیه السلام و عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ، بوده؛ و نویسنده به طریقه‌های عدیده از بزرگان علماء امامیه، علیهم رضوان الله، متصل به شیخ صدوق حدیث را نقل می‌کند، و مشایخ بین ما و صدوق همه از بزرگان و ثقات اصحاب‌اند. پس اگر از اهل ایمانی باید به این حدیث عقیده‌مند باشی.

رَوَى الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مَوْلَانَا الصَّادِقِ، عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: بَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، ذَاتَ يَوْمٍ قَاعِدًا إِذْ أَتَاهُ جَبْرَائِيلُ، عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَهُوَ كَثِيبٌ حَزِينٌ مُتَغَيِّرُ اللَّوْنِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: يَا جَبْرَائِيلُ مَالِي أَرَاكَ كَثِيبًا حَزِينًا؟ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، فَكَيْفَ لَا أَكُونُ كَذَلِكَ وَإِنَّمَا وُضِعَتْ مَنَافِخُ جَهَنَّمَ الْيَوْمَ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: وَمَا مَنَافِخُ جَهَنَّمَ يَا جَبْرَائِيلُ؟ فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَمَرَ بِالنَّارِ فَأَوْقَدَ عَلَيْهَا أَلْفَ عَامٍ حَتَّى احْمَرَّتْ؛ ثُمَّ أَمَرَ بِهَا فَأَوْقَدَ عَلَيْهَا أَلْفَ عَامٍ حَتَّى ابْيَضَّتْ، ثُمَّ أَمَرَ بِهَا فَأَوْقَدَ عَلَيْهَا أَلْفَ عَامٍ حَتَّى اسْوَدَّتْ، وَهِيَ سَوْدَاءٌ مُظْلِمَةٌ. فَلَوْ أَنَّ حَلَقَةً مِنَ السَّلْسِلَةِ الَّتِي طُولُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا وُضِعَتْ عَلَى الدُّنْيَا، لَذَابَتِ الدُّنْيَا مِنْ حَرِّهَا؛ وَلَوْ أَنَّ قَطْرَةً مِنَ الزُّقُومِ وَالضَّرِيعِ قَطَرَتْ فِي شَرَابِ أَهْلِ الدُّنْيَا، مَاتَ أَهْلُ الدُّنْيَا مِنْ نَتْنِهَا. قَالَ: فَبَكَى رَسُولُ اللَّهِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَبَكَى جَبْرَائِيلُ؛ فَبَعَثَ اللَّهُ إِلَيْهِمَا مَلَكًا، فَقَالَ: إِنَّ رَبَّكُمَا يَقْرَأُ كَمَا السَّلَامُ وَيَقُولُ: إِنِّي أَمْتِكُمَا مِنْ أَنْ تُذْنِبَا ذَنْبًا أَعَدَّ بِكُمْ عَلَيْهِ - انتهى .^{۶۰}

حاصل ترجمه حدیث شریف این است که «در بین اینکه روزی رسول خدا، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، نشسته بود جبرئیل آمد در خدمتش، در صورتی که افسرده و محزون بود و رنگش متغیر بود. پیغمبر فرمود: "ای جبرئیل چرا تو را افسرده و محزون می‌بینم؟" گفت: "ای محمد، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، چرا چنین نباشم در

صورتی که امروز گذاشته شد دمه‌های جهنم". پیغمبر خدا، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، گفت: "چه چیز است دمه‌های جهنم؟" عرض کرد: "همانا خدای تعالی امر فرمود به آتش، برافروخته شد هزار سال تا سرخ شد. بعد از آن امر فرمود به آن افروخته شد هزار سال تا سفید شد. پس از آن امر فرمود به آن، افروخته شد هزار سال تا سیاه شد و آن سیاه و تاریک است. پس اگر یک حلقه از زنجیری که بلندی آن هفتاد ذراع است گذاشته شود بر دنیا، هر آینه آب می شود دنیا از حرارت آن. و اگر قطره‌ی از زقوم و ضریح آن بچکد در آبهای اهل دنیا، همه می میرند از گند آن." پس گریه کرد رسول خدا، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، و جبرئیل گریان شد. پس خدای تعالی فرستاد به سوی آنها فرشته [ای]. عرض کرد: "خدای شما سلام می رساند به شما و می فرماید من ایمن کردم شما دو تن را از اینکه گناهی کنید که عذاب کنم شما را به واسطه آن."

ای عزیز، امثال این حدیث شریف بسیار است؛ و وجود جهنم و عذاب الیم آن از ضروریات جمیع ادیان و واضحات برهان است؛ و اصحاب مکاشفه و ارباب قلوب در همین عالم نمونه آن را دیده‌اند. درست تصور و تدبر کن در مضمون این حدیث کمر شکن، آیا اگر احتمال صحت هم بدهی، نباید مثل دیوانه‌ها سر به بیابان بگذاری؟ چه شده که ما این قدر در خواب غفلت و جهالتیم؟ آیا ملکی مثل رسول الله و جبرئیل بر ما نازل شده و ما را از عذاب خدا ایمن کرده؟ با اینکه رسول خدا و اولیاء او تا آخر عمر هم از خوف خدا قرار نداشتند و خواب و خوراک نداشتند. ولی کارخانه خدا از خوف غش می کرد. علی بن الحسین، علیهما السلام، امام معصوم، گریه‌ها و زاری‌هایش و مناجات و عجز و ناله‌هایش دل را پاره پاره می کند. ما را چه شده که هیچ حیا نکرده در محضر ربوبیت این قدر هتک حرمت و نوامیس الهی را می کنیم؟ ای وای بر ما و بر غفلت ما! ای وای بر ما و بر شدت سکر موت ما! ای وای بر حال ما در برزخ و سختیهای آن، و در قیامت و ظلمت‌های آن! ای وای بر حال ما در جهنم و عذاب و عقاب آن!

فصل در معالجه مفاسد اخلاقیه

هان ای عزیز، از خواب بیدار شو. از غفلت تنبه پیدا کن و دامن همت به کمر زن، و تا وقت است فرصت را غنیمت بشمار، و تا عمر باقی است و قوای تو در تحت تصرف تو است و جوانی برقرار است و اخلاق فاسده بر تو غالب نشده و ملکات رذیله

بر تو چیره نگردیده، چاره‌ای کن و دوائی برای رفع اخلاق فاسده و قبیحه پیدا کن و راهی برای اطفاء نائره شهوت و غضب پیدا نما.

بهترین علاجها که علماء اخلاق و اهل سلوک از برای این مفاسد اخلاقی فرموده‌اند این است که هر يك از این ملکات زشت را که در خود می بینی، در نظر بگیری و برخلاف آن تا چندی مردانه قیام و اقدام کنی و همت بگماری بر خلاف نفس تا مدتی، و بر ضد خواهش آن رذیله رفتار کنی و از خدای تعالی در هر حال توفیق طلب کنی که با تو اعانت کند در این مجاهده، مسلماً بعد از مدت قلیلی آن خُلق زشت رفع شده و شیطان و جندش از این سنگر فرار کرده جنود رحمانی به جای آنها برقرار می شود.

مثلاً یکی از ذمائم اخلاق، که اسباب هلاکت انسان است و موجب فشار قبر است و انسان را در دو دنیا معذب دارد، بدخُلقی با اهل خانه یا همسایگان یا هم شغلها یا اهل بازار و محله است، که این زائیده غضب و شهوت است. اگر انسان مجاهد مدتی در صدد برآید که هر وقت ناملایمی پیش آمد می کند از برای او و آتش غضب شعله‌ور می شود و بنای سوزاندن باطن را می گذارد و دعوت می کند او را بر ناسزا گفتن و بدگویی کردن، برخلاف نفس اقدام کرده عاقبت بد و نتیجه زشت این خلق را یاد بیاورد در عوض ملایمت به خرج بدهد و در باطن شیطان را لعن کند و به خدا از او پناه ببرد، من به شما قول می دهم که اگر چنین رفتاری کنید، بعد از چند مرتبه تکرار آن خلق بکلی عوض شده و خلق نیکو در باطن مملکت شما منزل می کند. ولی اگر مطابق میل نفس رفتار کنید، اولاً در همین عالم ممکن است شما را نیست و نابود کند. پناه می برم به خدای تعالی از غضب که می شود در يك آن انسان را در دو دنیا هلاک کند؛ خدای نخواستہ موجب قتل نفسی بشود. ممکن است انسان در حال غضب به نوامیس الهیه ناسزا بگوید؛ چنانچه دیدیم مردم را در حال غضب که رده گفتند و مرتد شدند. حکما فرموده‌اند که کشتی بی ناخدا که در موجهای سخت دریا گرفتار شود به نجات نزدیکتر است از انسان در حال غضب. ۶۱ یا اگر خدای نخواستہ اهل جدال و میراء در مباحثه علمیه هستی - کما اینکه بعضی از ما طلبه‌ها گرفتار این سریره زشت هستیم - مدتی بر خلاف نفس اقدام کن. در مجالس رسمی که مشحون به علما و عوام است مباحثه که پیش آمد کرد دیدی طرف صحیح می گوید، معترف به اشتباه خودت بشو و تصدیق آن طرف را بکن. امید است در اندک زمانی رفع این رذیله شود. خدا نکند که حرف بعضی از اهل علم و

مدعی مکاشفه درست باشد: می گوید: برای من در یکی از مکاشفات کشف شد که تخصم اهل نار، که خدای تعالی اطلاع می دهد، مجادله اهل علم و حدیث است. انسان اگر احتمال صحت هم بدهد، باید خیلی در صدد رفع این خصمت باشد.

رَوَى عَنْ عِدَّةٍ مِنَ الْأَصْحَابِ أَنَّهُمْ قَالُوا: خَرَجَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، يَوْمًا وَنَحْنُ نَتَمَارَى فِي شَيْءٍ مِنْ أَمْرِ الدِّينِ. فَغَضِبَ غَضَبًا شَدِيدًا لَمْ يَغْضِبْ مِثْلَهُ. ثُمَّ قَالَ: إِنَّمَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ بِهَذَا. ذَرُوا الْمِرَاءَ، فَإِنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يُمَارِي؛ ذَرُوا الْمِرَاءَ فَإِنَّ الْمُمَارِيَ قَدْ تَمَّتْ خَسَارَتُهُ؛ ذَرُوا الْمِرَاءَ، فَإِنَّ الْمُمَارِيَ لَا أَشْفَعُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ ذَرُوا الْمِرَاءَ فَإِنِّي زَعِيمٌ بِثَلَاثِ آيَاتٍ فِي الْجَنَّةِ فِي رِيَاضِهَا وَأَوْسَطِهَا وَأَعْلَاهَا لِمَنْ تَرَكَ الْمِرَاءَ وَهُوَ ضَادِقٌ؛ ذَرُوا الْمِرَاءَ، فَإِنَّ أَوَّلَ مَا نَهَانِي عَنْهُ رَبِّي بَعْدَ عِبَادَةِ الْأَوْثَانِ الْمِرَاءَ. ۶۲ وَعَنْهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: لَا يَسْتَكْمِلُ عَبْدٌ حَقِيقَةَ الْإِيمَانِ حَتَّى يَدَعَ الْمِرَاءَ وَإِنْ كَانَ مُحِقًّا. ۶۳

احادیث در این باب بسیار است. چه قدر زشت است که انسان به واسطه يك مغالبه جزئی، که هیچ ثمری و اثری ندارد، از شفاعت رسول اکرم، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، محروم بماند؛ و مذاکره علم [را]، که افضل عبادات و طاعات است اگر با قصد صحیح باشد، به صورت اعظم معاصی در آورد و تالی عبادت او تانش کند. در هر حال، انسان باید يك يك از اخلاق قبیحه فاسده را در نظر گرفته به واسطه خلاف نفس از مملکت روح خود بیرون کند. وقتی غاصب بیرون رفت، صاحبخانه خودش می آید؛ محتاج به زحمت دیگری نیست، وعده خواهی نمی خواهد.

فصل

چون که مجاهده نفس در این مقام به اتمام رسید و انسان موفق شد که جنود ابلیس را از این مملکت خارج کند و مملکتش را سکناى ملائکه الله و معبد عباد الله الصالحین قرار داد، کار سلوک الی الله آسان می شود و راه مستقیم انسانیت روشن و واضح می گردد، و ابواب برکات و جنات به روی او مفتوح می گردد، و

ابواب جهنم و درکات آن به روی او بسته می‌گردد، و خدای تبارک و تعالی به نظر لطف و مرحمت به او نظر می‌کند و در سلك اهل ایمان منخرط می‌شود و از اهل سعادت و اصحاب یمین می‌شود، و راهی از باب معارف الهیه که غایت ایجاد خلق جن و انس است بر او باز می‌شود^{۶۴}، و خدای تبارک و تعالی در آن راه پر خطر از او دستگیری می‌فرماید.

و ما می‌خواستیم اشاره به مقام سوم نفس و کیفیت مجاهده آن بنماییم و مکاید شیطان را در آن مقام نیز خاطر نشان کنیم، لیکن مقام را مناسب ندیدیم؛ این است که صرف نظر نموده از خدای تبارک و تعالی توفیق و تأیید می‌طلبیم که رساله مفرده‌ای در آن باب بنگارم.

توضیحات :

- ۱- برای حفظ احادیث از دستبرد مفتریان و جاعلان و جلوگیری از نقل آنها توسط راویان ناآشنا و نااهل، دانشمندان علم حدیث از دیرباز رسم دادن و گرفتن «اجازه روایت» معمول داشته‌اند. مشایخ حدیث هر کس را که در علم و تقوی می‌آزمودند به او اجازه روایت می‌دادند. طالبان علم نیز برای کسب اعتبار در نقل حدیث به نزد مشایخ این علم می‌رفته و از آنان حدیث می‌آموخته در خواست اجازه می‌کردند. این سیره حسنه تاکنون کم و بیش ادامه دارد. اجازاتی که مشایخ می‌دادند مختلف بود از جمله آنها اجازه کتبی و شفاهی بود و دارنده این اجازه در مقام نقل حدیث می‌گوید «فلانی با اجازه کتبی یا شفاهی مرا چنین خبر داد». نظر به این سنت است که امام (س) در آغاز، برخی از سلسله اسناد خود را پشت‌پشت تا محمد بن یعقوب کلینی (قدس الله اسرارهم) نقل فرموده‌اند.
- ۲- شیخ محمدرضا مسجد شاهی، متوفی به سال ۱۳۶۲ هـ. ق از شخصیت‌های بزرگ و رجال علمی اصفهان و از خاندان شیخ محمد تقی اصفهانی است. وی از شاگردان میرزای شیرازی و سید محمد فشارکی و آخوند خراسانی و هم مباحثه و مصاحب آیه الله شیخ عبدالکریم حائری بوده است. شیخ از ۱۳۴۴ تا ۱۳۴۵ هـ. ق در قم به تدریس اشتغال داشت. پس از شهادت عموی خود، حاج آقا نورالله اصفهانی، به اصفهان بازگشت و تا پایان عمر در آنجا ساکن بود. وی مرجعیت شیعه داشت و در اصفهان حوزه درس وی تا پایان حیاتش برقرار بود. جد ایشان، شیخ محمد تقی اصفهانی، متوفی به سال ۱۲۴۸ هـ. ق، از فقهای نامدار و از شاگردان وحید بهبهانی بود. حوزه درس ایشان در شهر اصفهان بود و میرزای شیرازی و سید حسن مدرس از شاگردان او بودند. تصنیف مشهور او: هدایة المسترشدين. در شرح معالم الدین است.
- ۳- حاج شیخ عباس قمی (۱۲۹۴-۱۳۵۹ هـ. ق.) از محدثان بزرگ شیعه در قرن ۱۴ و از جمله مشایخ روایت است که امام خمینی (س) از ایشان اجازه دریافت کرده‌اند. وی سالیانی دراز ملازم علامه متبحر، میرزا حسین نوری (ره) بوده و در استنساخ و مقابله و تصنیف آثار میرزا مدد کار وی بوده است. شیخ عباس مردی محقق و کثیر التالیف بود. سفینة البحار یکی از تصنیفات اوست تالیف آن ۲۷ سال به طول انجامید. از آثار اوست: مفاتیح الجنان، منتهی الآمال، ثمنۃ المنتهی و فوائد رضویه.
- ۴- حاج میرزا حسین بن محمد تقی نوری طبرسی (۱۲۵۴-۱۳۲۰ هـ. ق.) فقیه، مفسر و در علم حدیث کم نظیر و در علم رجال مبرز بود وی در نشر احادیث اهل بیت سهم بزرگی داراست. او از شاگردان شیخ العراقین، شیخ مرتضی انصاری، و میرزای شیرازی بود و «شیخ اجازه» بزرگان پس از خود است. حاج شیخ عباس قمی و آقا بزرگ تهرانی، از شاگردان وی و از او اجازه دریافت کرده‌اند. از آثار اوست: مستدرک الوسائل، مستدرک مزار البحار، النجم الثاقب، لؤلؤ و مرجان و تحفة الزائر.
- ۵- شیخ مرتضی انصاری (۱۲۱۴-۱۲۸۱ هـ. ق) ملقب به «خاتم الفقهاء و المجتهدین» از نوادگان جابر بن عبدالله انصاری صحابی پیغمبر (ص). وی یکی از نوابغ علم اصول است و تحولی بزرگ در این فن به وجود آورد. آراء و نظریات و آثار وی تا به امروز همچنان محل بحث و نظر و مورد توجه علمای بزرگ فقه است و شروح و حواشی بسیار بر آثار وی نگاشته شده است. برخی اساتید وی عبارت‌اند از شیخ موسی کاشف الغطاء، شیخ علی کاشف الغطاء، ملا احمد نراقی و سید محمد مجاهد. از مجلس درس او فقهای بزرگ برخاسته‌اند که از جمله آنهاست

آخوند خراسانی، میرزای شیرازی، و میرزا محمد حسن آشتیانی. از مهمترین آثار شیخ است: رسائل، مکاسب و طهارت

۶- سید محسن بن عبدالکریم بن علی بن محمد حسینی جَبَلِ عاملی، ملقب به «امین» (۱۲۸۲-۱۳۷۱ هـ. ق) از اکابر علمای امامیه و مفاخر شیعه اثناعشریه است. وی دروس مقدماتی را در زادگاه خود، جبل عامل، گذراند، و سپس در نجف نزد آخوند خراسانی، شریعت اصفهانی، حاج آقا رضا همدانی، و شیخ محمد طه نجف، و دیگر بزرگان به تکمیل علوم پرداخت. وی پس از اتمام تحصیلات به جَبَلِ عامل بازگشت و به تحقیق و تألیف و تدریس پرداخت. از او آثار علمی متعددی به جای مانده است که مهمترین آنها کتاب معروف اعیان الشیعه است. از این کتاب چابهای متعددی در دست است. از آثار اوست: اساس الشریعة در فقه استدلالی، الدرّة البیہ، المجالس السنیة، معدن الجواهر فی علوم الاوائل و الاواخر.

۷- محمد بن هاشم موسوی رضوی هندی (۱۲۴۲-۱۳۲۳ هـ. ق) در هند به دنیا آمد و در نجف تحصیل کرد و در همانجا وفات یافت. وی از شاگردان شیخ انصاری می باشد. از آثار اوست: نظم اللئالی در رجال، ارجوزه در فقه، الاضواء المزبلة، شرح شرایع، تقریرات درس شیخ انصاری.

۸- سید ابوالقاسم حسینی دهکردی متوفی به سال ۱۳۵۳ هـ. ق از شاگردان میرزا حسن شیرازی و شیخ زین العابدین مازندرانی و میرزا حسین نوری است. از آثار اوست: حاشیه بر تفسیر صافی، حاشیه بر وافی، حاشیه بر مکاسب و الوسیلة فی السیر و السلوک.

۹- محمد هاشم بن زین العابدین موسوی اصفهانی معروف به «چهارسوقی» (۱۲۳۵-۱۳۱۸ هـ. ق) از فقهای امامیه و برادر مؤلف کتاب «روضات الجنات» می باشد. وی از شاگردان شیخ انصاری و از مشایخ اجازه سید محمد کاظم یزدی و شیخ الشریعة اصفهانی است. از آثار اوست: استصحاب، اصول آل رسول، حاشیه بر اسفار، حاشیه شرح لمعه، حاشیه قوانین، حاشیه معالم.

۱۰- احمد بن محمد مهدی بن ابی ذر نراقی متوفی به سال ۱۲۴۴ هـ. ق. فقیه و محدث و در رجال و ریاضی و علوم عقلی استاد و به زهد و تقوی مشهور بود. بیشتر علوم را از محضر پدرش ملا محمد مهدی نراقی، که از نوادر روزگار بود، استفاده کرد. استادان دیگر وی سید مهدی- بحر العلوم و شیخ جعفر کاشف الغطاء بودند. وی استاد شیخ انصاری و سید محمد شفیع جابلقی است. از آثار اوست: معراج السعادة، مفتاح الاحکام، عوائد الایام، منهاج الوصول الی علم الاصول، مستند الشیعه و دیوان شعر فارسی.

۱۱- سید مهدی بن مرتضی طباطبائی بروجردی (۱۱۵۴-۱۲۱۲ هـ. ق.) معروف به «بحر العلوم» از فقهای بزرگ و عرفای کامل و صاحب کرامات و مورد احترام و تکریم خاص و عام بود. وی از معدود کسانی است که در زمان غیبت کبری بارها خدمت امام زمان (ع) مشرف گردیده بود. سید بحر العلوم ریاست علمی و اجتماعی داشت و در حوزه درس او فقهای بزرگی، مانند شیخ جعفر کاشف الغطاء، سید محمد جواد عاملی، شیخ محمد تقی اصفهانی، ملا احمد نراقی، ابوعلی حائری و شیخ اسدالله تستری تربیت شده اند. معروفترین آثار وی مصابیح، الدرّة النجفیة در فقه و کتاب رجال است.

۱۲- محمد باقر بن محمد اکمل بهبهانی (۱۱۱۶ یا ۱۱۱۷-۱۲۰۸ هـ. ق.) معروف به «وحید» و «استاد کل» و «آقا»، فقیه؛ اصولی و رجالی مشهور. او کربلا را مرکز کار خود قرار داد و با تربیت شاگردانی زبده و تشکیل جلسات بحث و مناظره توانست به حاکمیت اخباریها بر فقه پایان دهد. از معروفترین شاگردان وی می توان از سید مهدی بحر العلوم، شیخ جعفر کاشف الغطاء، میرزای قمی (صاحب قوانین)، ملا محمد مهدی نراقی، سید علی طباطبائی (صاحب ریاض)، سید مهدی شهرستانی، سید محمد باقر شفتی و سید جواد عاملی (صاحب مفتاح الکرامت) نام برد.

۱۳- ملا محمد اکمل، پدر محمد باقر بهبهانی، در علم و تقوی معروف و از مشایخ اجازه بوده است.

۱۴- ملا محمد باقر بن محمد تقی مجلسی اصفهانی، مشهور به علامه مجلسی (۱۰۳۷-۱۱۱۱ هـ. ق.) از علمای

بزرگ شیعه و در علوم مختلف اسلامی بخصوص حدیث متبحر بود. اساتید وی پدرش، و شیخ حر عاملی، و سید علی خان شیرازی بوده‌اند؛ و شاگردان بسیاری، از جمله میرزا عبدالله افندی، (مؤلف ریاض العلماء)، سید نعمت الله جزیری، ملا صالح مازندرانی - تربیت کرده است. او در جمع و نشر احادیث امامیه کوششی فراوان به کار برده است و بیش از ۶۰ جلد کتاب به فارسی و عربی دارد. مهمترین اثر او بحار الانوار است. از آثار اوست: مرآة العقول در شرح کافی، حیوة القلوب، زاد المعاد، حق الیقین، جلاء العیون، حلیة المتقین و الاربعون حدیثاً.

۱۵- ملا محمد تقی بن مقصود علی اصفهانی، مشهور به مجلسی اول (۱۰۷۰-ه. ق.) فقیه، محدث، رجالی و مردی عابد و زاهد بوده است. و در نشر احادیث شیعه سهمی بسزا دارد. و از شاگردان شیخ بهائی و ملا عبدالله شوشتری است آثار او فراوان است که مشهورترینش عبارت‌اند از: شرح زیارت جامعه، روضة المتقین در شرح من لایحضره الفقیه، احیاء الاحادیث در شرح تهذیب شیخ طوسی، اربعون حدیثاً و حاشیة صحیفه سجاده.

۱۶- شیخ بهاء الدین محمد بن حسین بن عبدالصمد عاملی، معروف به شیخ بهائی (۹۵۳-۱۰۳۰-ه. ق.) در علوم و فنون متعدد استاد و یگانه دوران بوده است. در زمان خود شیخ الاسلام اصفهان لقب گرفت. صدرالمتألهین، ملا محمد تقی مجلسی، محقق سبزواری، فاضل جواد، از شاگردان وی بوده‌اند از او آثار فراوانی در علوم مختلف بر جای مانده که از جمله آنهاست: جامع عباسی و حواشی بر قواعد شهید در فقه، اسطرلاب و تشریح الافلاک در هیئت، مشرق الشمسین، جبل المتین، شرح دعاء صباح، شرح اربعین حدیثاً در حدیث و دعا، و الفوائد الصمدیه و اسرار البلاغة در ادب.

۱۷- شیخ حسین بن عبدالصمد عاملی (۹۱۸-۹۸۴-ه. ق.) پدر شیخ بهائی، وی به حارث بن عبدالله همدانی، که از خواص اصحاب امیرالمؤمنین بوده، نسب می‌رساند. وی از شاگردان شهید ثانی و سید حسن کرکی است و استادی محقق و ادیب و شاعر بوده است و شاگردان بسیاری به درس وی حاضر می‌شده‌اند. از آثار اوست: درایة الحدیث، اربعین و شرح القواعد.

۱۸- شیخ زین الدین بن شیخ نورالدین عاملی، معروف به شهید ثانی (۹۱۱-۹۶۶-ه. ق.) از بزرگان فقه‌های شیعه و جامع علوم مختلف و زاهد و عابد است. وی به مذاهب چهارگانه فقهی اهل سنت مسلط بوده و آنها را تدریس می‌کرده است. از آثار اوست: شرح لمعه، مسالك الافهام فی شرح شرائع الاسلام، منیة المرید فی آداب المفید و المستفید، اسرار الصلوة، و كشف الریبه فی احکام الغیبة.

۱۹- شیخ علی بن عبدالعالی میسی کرکی، مشهور به «محقق کرکی» و «محقق ثانی» (۹۳۸-ه. ق.) فقیه و اصولی و از مفاخر فقه‌های شیعه. وی در روزگار صفویه به ایران آمد و در قزوین و اصفهان حوزه درس تشکیل داد و شاگردان بزرگی تربیت کرد که از جمله آنهاست: شیخ علی منشار، سید امیر استرآبادی و شیخ عبدالنبی جزایری اثر مشهور او جامع المقاصد در شرح قواعد علامه حلی است.

۲۰- محمد بن محمد بن داود، مؤذن عاملی جزینی، پسر عموی شهید اول، دانشمندی فاضل و شاعر بود.

۲۱- شیخ ضیاء الدین علی بن محمد مکی، پسر دوم شهید اول، عالمی فاضل و محقق بوده است. شیخ محمد بن محمد بن داود مؤذن از او روایت کرده است.

۲۲- شیخ شمس الدین محمد بن مکی عاملی، معروف به «شهید اول» (۷۳۴-۷۸۶-ه. ق.) از اعظم فقه‌های امامیه. در علوم مختلف استاد مسلم بوده است و در فقه او را «امام الفقه» گفته‌اند. شهید در خاندان علم و ادب پرورش یافت و فرزندان او از ذکور و اناث همگی از علما و فقها بودند. شهید از اساتید بسیار استفادت جسته و از علمای فرق مختلف اسلامی اجازه دریافت کرده است. شاگردان مشهور وی عبارت‌اند از: شیخ زین الدین علی بن خازن، شیخ عبدالعالی کرکی، شیخ حسن بن سلیمان، شیخ مقداد سیوری. از آثار اوست: دروس، ذکری، بیان، قواعد، اللعة دمشقیة و الاربعون حدیثاً.

۲۳- فخر المحققین، ابوطالب محمد بن الحسن (۶۸۲-۷۷۱-ه. ق.) از بزرگان فقه‌های امامیه گفته‌اند در سن ده

- سالگی به درجه اجتهاد رسید. از شاگردان پدرش علامه حلی است و وارث علمی او به شمار می رود. از شاگردان وی بوده اند: شهید اول، سید حیدر آملی، سید تاج الدین، و ظهیر الدین فرزندش؛ از آثار اوست: الفوائد فی حل مشکلات القواعد، شرح مبادئ الاصول و الکافیة الوافیة در علم کلام.
- ۲۴- آیه الله شیخ جمال الدین حسن بن یوسف بن علی بن مطهر حلی (۶۴۸-۷۲۶ هـ. ق)، فقیه، محدث، مفسر متکلم، ادیب، جامع معقول و منقول و رئیس امامیه در زمان خود بوده و شهرت «علامه» از اختصاصات اوست. وی نزد بزرگان شیعه و سنی به کسب علم پرداخت. از جمله استادانش محقق حلی، خواجه نصیر الدین طوسی و سید احمد بن طاووس و شیخ نجیب الدین بوده اند. خواجه نصیر طوسی از درس فقه او استفاده کرده است. پسر وی، فخر المحققین، نیز از شاگردان پدر بوده است. از آثار اوست: تبصرة المتعلمین، المختلف، قواعد، تذکره الفقهاء در فقه؛ کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد در کلام، الفین در اثبات امامت، المختصر در رجال و تلخیص الکشاف در تفسیر.
- ۲۵- شیخ ابوالقاسم نجم الدین جعفر بن حسن حلی (۶۰۲-۶۷۶ هـ. ق) مشهور به «محقق» از فقهای طراز اول تشیع است علامه حلی و برادر وی و سید غیاث الدین بن احمد بن طاووس از شاگردان ابن فقیه نامی بوده اند. کتاب شرایع الاسلام وی از بدو تألیف تاکنون مورد توجه فقها بوده و فقیه نامور، شیخ محمد حسن نجفی، کتاب جواهر را در شرح آن نگاشته است. از آثار اوست: المعتبر فی شرح المختصر، مختصر النافع، المعارج در اصول.
- ۲۶- سید شمس الدین ابوعلی فخار بن معد موسوی حلی (-۶۰۰ هـ. ق) فاضل و ادیب و محدث و صاحب کتاب الرد علی الذهاب الی تکفیر ابي طالب.
- ۲۷- شیخ جلیل ثقه، ابوالفضل شاذان بن جبرئیل قمی، عالمی فاضل و فقیهی جلیل القدر است. از اوست: ازاحة العلة فی معرفة القبلة و کتاب الفضائل.
- ۲۸- عماد الدین ابوجعفر محمد بن ابی القاسم طبری، فرزند ابوالقاسم علی بن محمد آملی. از جمله تالیفات اوست: بشارة المصطفی لشیعة المرتضی، الفرج فی الاوقات و شرح مسائل الذریعة.
- ۲۹- ابوعلی حسن بن محمد طوسی، از فقیهان بزرگ شیعه و از شاگردان مشهور پدرش، شیخ طوسی، است. پس از پدر عهده دار تعلیم شاگردان وی بود و طلاب بسیار در محضرش به استفاضه پرداختند. طوسی تا سال ۵۱۵ هـ. ق می زیسته است از آثار اوست: المرشد الی سبیل التعبد، امالی و شرح نهاية الاحکام.
- ۳۰- ابوجعفر محمد بن حسن طوسی (۳۸۵-۴۶۰ هـ. ق)، ملقب به «شیخ الطائفة» از بزرگترین دانشمندان جهان اسلام است. طوسی رئیس فقیهان و متکلمان زمان خود بود و در ادب و رجال و تفسیر و حدیث نیز دستی قوی داشت. اساتید او شیخ مفید، سید مرتضی، ابن غضائری، ابن عبدون بودند، شیخ صاحب دو کتاب مشهور حدیث شیعه استبصار و تهذیب است که از شمار کتب اربعه امامیه محسوب است. نهایت و خلاف در فقه از اوست. مبسوط نیز از دیگر آثار اوست که در آن به تفریع کثیری فروع در فقه پرداخته است. از آثار اوست: فهرست، رجال، اختیار معرفة الرجال، عدة الاصول، الغیبه، التبیان فی تفسیر القرآن، تلخیص الشافی، مصباح المتهمجد. شیخ طوسی پس از آتش سوزی کتابخانه اش (در سال ۴۴۸ هـ. ق) از بغداد به نجف اشرف هجرت کرد و حوزه علمیه نجف را بنیان نهاد.
- ۳۱- شیخ ابوعبدالله محمد بن نعمان (۳۳۶ یا ۳۳۸-۴۱۳ هـ. ق) ملقب به «مفید» و «ابن معلم» از کبار فقها و متکلمان و محدثان شیعه. در زمان خود ریاست علمی بغداد را به عهده داشت. او مورد عنایت و توجه حضرت ولی عصر (عج) بود و در دو نامه که از آن حضرت به عنوان وی صادر گردیده حضرت او را با تعبیرات «أخ سدید» و «شیخ مفید» و «ولی رشید»، و «ولی مخلص» و «ناصر حق» و «داعی الی الحق» خطاب فرموده اند. شیخ مفید در محضر دانشمندان شیعه و سنی وزیدی، همچون جعفر بن محمد قولویه، شیخ صدوق، ابن جنید، اسکافی و علی بن ابی الجیش بلخی به تکمیل تحصیلات پرداخت. سید مرتضی علم الهدی، سید رضی، شیخ طوسی، نجاشی، کراجکی و سالار بن عبد العزیز از مشهورترین شاگردان وی بوده اند. حدود دویست اثر کوچک و بزرگ

از او به جای مانده است که معروفترین آنها عبارت است از: ارشاد، اختصاص، اوائل المقالات، امالی و مقنعه.

۳۲- محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی، مکتبی به ابوجعفر، معروف به «ابن بابویه» و «صدوق» (۳۸۱ هـ. ق.) از بزرگان علمای امامیه و مشایخ حدیث و فقهای شیعه. ولادت وی در غیبت صغری و به دعای امام زمان (عج) واقع شد. وی از پدر خود، علی بن بابویه، محمد بن حسن بن ولید و جعفر بن محمد قولویه روایت کرده است و شیخ مفید، و ابن شاذان، غضائری، شیخ ابوجعفر محمد دوریستی از او روایت کرده اند تألیفاتش را حدود سیصد نوشته اند که معروفترین آنها عبارت است از: من لایحضره الفقیه، اکمال الدین و اتمام النعمة، الخصال، التوحید، عیون اخبار الرضا، الامالی، معانی الاخبار، علل الشرایع، هدایة و مقنعه. مرقد وی در شهر ری زیارتگاه دوستان اهل بیت است.

۳۳- ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه قمی (۳۶۸ هـ. ق.) از محدثان و فقهای بزرگ شیعه در قرن چهارم هجری. او از کلینی و ابن عقیله و علی بن بابویه قمی (پدر شیخ صدوق) روایت کرده است و شیخ مفید و نجاشی و دیگران از وی روایت کرده اند. تألیفاتی در فقه و حدیث دارد که کامل الزیارات مشهورترین آنهاست.

۳۴- محمد بن یعقوب بن اسحق کلینی رازی، معروف به «ثقة الاسلام» (۳۲۸ یا ۳۲۹ هـ. ق.) از بزرگان محدثان شیعه و شیخ مشایخ اهل حدیث است و در این علم سرآمد همگان خود در تاریخ به شمار می رود. او بتقریب از چهل تن حدیث آموخت و بسیاری از بزرگان، مانند جعفر بن محمد قولویه، هارون بن موسی تلعکبری از او حدیث نقل کرده اند. کلینی اولین مؤلف از مولفان کتب اربعه شیعه است که به سالیان دراز کتاب عظیم کافی را در سه بخش «اصول» و «فروع» و «روضه» گرد آورد. از اوست: کتاب الرجال، رسائل الائمه، کتاب رد بر قرامطه و کتاب تعبیر رؤیا.

۳۵- علی بن ابراهیم بن هاشم قمی. محدث، مفسر و فقیه اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم هجری و از مشایخ کلینی. تألیفات فراوانی منسوب به او است مانند کتاب مناقب، قرب الاسناد، کتاب الشرایع، کتاب مغازی، کتاب الانبیاء و تفسیر قرآن. مدفن وی در قم است.

۳۶- ابراهیم بن هاشم قمی، از اصحاب امام جواد (ع). از اصحاب ائمه (ع) بسیار روایت کرده است. گفته اند او اولین کس بود که احادیث کوفیان را در قم نشر داد. کتاب نوادر و قضایای امیرالمومنین از آثار اوست.

۳۷- حسین بن یزید نوفلی، شاعر و ادیب نزلی ری. شیخ طوسی در رجال خود او را از اصحاب امام هشتم (ع) بر شمرده است. وی در ری وفات یافت.

۳۸- اسماعیل بن ابی زیاد سکونی از عامه بوده و از امام صادق (ع) روایت کرده است. شیخ طوسی در عدة الاصول می نویسد علمای امامیه به روایات او عمل کرده اند. (← ج ۱، ص ۳۸).

۳۹- فروغ کافی، ج ۵، ص ۱۲ «کتاب جهاد» «باب وجوه جهاد»، حدیث ۳.

۴۰- «سریه» نام بخشی از سپاه است. و گفته شده که بهترین سربها آن است که ۴۰۰ نفر باشد. از امام صادق (ع) نیز نقل شده است: «خیر السرایا اربعه». وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۱۰۳ «کتاب جهاد»، باب ۵۴، حدیث ۱.

۴۱- حاج ملاً هادی سبزواری اطوار هفتگانه نفس را در حاشیه اسفار (ج ۷ ص ۳۶) به این ترتیب شمرده است: نفس، قلب، عقل، روح، سر، خفی، اخفی. مرحوم شاه آبادی در کتاب الانسان و الفطره مرتبه عقل را پیش از قلب می داند. ولی صدر المتألهین چنین شمارش کرده است: طبع، نفس، قلب، عقل، روح، سر، خفی. و مرتبه اخفی را نیاورده و طبع را افزوده است. اسفار ج ۷، ص ۳۶.

۴۲- برای عقل انسان چهار مرحله بر شمرده اند: عقل هیولانی، عقل بالملکه، عقل بالفعل، عقل بالمستفاد، شواهد الربوبیه ص- ۲۰۲- ۲۰۷. و همچنین صدر المتألهین نفس انسان را به سر و علن و هر یک از این دورا به ظاهر و

باطن تقسیم می کند که می تواند چهار مرحله برای نفس محسوب شود. اسفار، ج ۷، ص ۳۶.
 ۴۳- بوعلی سینا قوای نفس را در تقسیم اولی به سه مرتبه نفس نباتی، نفس حیوانی، نفس انسانی تقسیم می کند. و تقسیم سه گانه دیگر ناظر به مراتب ملک و برزخ و عقل می باشد. و امام (س) در شرح همین حدیث برای نفس سه مقام و مرتبه قائل شده اند که مقام اول مقام ملک و ظاهر و دنیای نفس است و مقام دوم باطن و ملکوت نفس است و مقام سوم را در پایان شرح حدیث مورد اشاره قرار داده و بدون شرح گذارده اند که همان مقام عقل است چنانکه در شرح حدیث ۲۴ اربعین آورده اند.

۴۴- تقسیم دو مرتبه اشاره است به تقسیم نفس به ظاهر و باطن و یا تعابیر دیگر مثل سر و عنن، ملک و ملکوت، دنیا و آخرت.

۴۵- منازل السائرین، خواجه عبدالله انصاری، ص ۱۳.

۴۶- حسین بن عبدالله بن سینا (حدود ۳۷۰-۴۲۷ یا ۴۲۸ هـ. ق.) مشهور به «ابوعلی سینا»، «شیخ الرئیس» از فحول اطباء اسلامی و از حکمای بنام مشاء می باشد و در دیگر علوم نیز صاحب نظر بوده است استعداد فوق العاده و حافظه قوی از ویژگیهای اوست بگونه ای که در مدت کوتاهی توانسته است تحصیلات خود را به پایان ببرد و آثار گرانبغدی در رشته های مختلف علمی از خود به یادگار بگذارد. برخی از آثار او عبارتند از؛ الاشارات و التنبیها شامل منطق و طبیعیات و الهیات که شروع بسیاری دارد که معروفترین آن شرح فخر رازی و شرح خواجه نصیر طوسی است شفا که شامل منطق، ریاضیات، طبیعیات، الهیات می باشد و به تفصیل نگاشته شده است. النجاة در فلسفه، المبدأ و المعاد، قانون در طب، قصیده عینیة، التعليقات.

۴۷- شیخ الرئیس در فصل هفتم نطق نهم اشارات و تنبیهات می نویسد: «نخستین پله سیر عارفان را «اراده» خوانند و آن حالت میل به چنگ زدن به ریسمان محکم خداوندی است که برای آنکه از یقین برخاسته از «برهان» بینا گشته، یا آنکه خویشانش از ایمان آرامش یافته، دست می دهد. و در نتیجه «سر» او به سوی «قدس» سیر می کند تا به «روح اتصال» دست یابد. و تا هنگامی که عارف بر این پله است «مرید» نامیده می شود.

۴۸- اشاره است به حدیث، پیغمبر (ص) که فرمودند: إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ أَعَدَدْتُ لِعِبَادِي الصَّالِحِينَ مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ... الحدیث. همانا خداوند می گوید برای بندگانش شایسته ام چیزی را آماده کرده ام که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه به قلب بشری گذر کرده است. مجمع البیان در تفسیر آیه ۱۸ سوره سجده. بحار الانوار، ج ۸، ص ۱۹۸، «کتاب العدل و المعاد»، «باب الجنة»، حدیث ۱۶۸.

۴۹- يُحْشِرُ بَعْضُ النَّاسِ عَلَى صُورِ تَحْسُنٍ عِنْدَهَا الْقِرَّةُ وَالْخَنَازِيرُ. علم الیقین، ج ۲، ص ۹۰۱
 ۵۰- اشاره است به آیه قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا. قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى. (طه ۱۲۵-۱۲۶).

۵۱- میرزا محمد علی فرزند محمد جواد حسین آبادی اصفهانی شاه آبادی (۱۲۹۲-۱۳۶۹ هـ. ق) فقیه، اصولی، عارف و فیلسوف برجسته قرن چهاردهم هجری. تحصیلات خود را در حوزه های اصفهان، تهران و نجف به پایان برد. اساتید وی برادرش شیخ احمد و میرزا محمد هاشم چهار سوقی در اصفهان و میرزا هاشم اشکوری و میرزا حسن آشتیانی در تهران و آخوند خراسانی، شریعت اصفهانی و میرزا محمد تقی شیرازی در نجف بودند. ابتدا در سامراء و سپس در قم و تهران به تدریس پرداخت و در قم بین سالهای ۱۳۴۷-۱۳۵۴ هـ. ق، حضرت امام خمینی (س) به درس عرفان و اخلاق ایشان حاضر می شد. حضرت امام از ایشان با احترام بسیار یاد می کرده اند. مرحوم شاه آبادی پس از مراجعت از قم در تهران اقامت گزید و به ارشاد نفوس پرداخت و در همان شهر وفات یافت و در جوار حضرت عبدالعظیم حسنی، در مقبره مرحوم شیخ ابوالفتح رازی مدفون گردید. از آثار اوست: شذرات المعارف، الانسان و الفطرة، القرآن و العترة، الايمان و الرجعة، منازل السالكين، حاشیه بر کفایه.

۵۲- ← رشحات البحار، کتاب الانسان و الفطره .

۵۳- (کفہ ۴۹) -

۵۴- عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: إِنَّ فِي جَهَنَّمَ لَوَادِيًا لِّلْمُتَكَبِّرِينَ يُقَالُ لَهُ، «سَقَرٌ» شَكِيَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ شِدَّةَ حَرِّهِ وَسَأَلَهُ أَنْ يَأْذَنَ لَهُ أَنْ يَتَنَفَّسَ. فَتَنَفَّسَ فَأَحْرَقَ جَهَنَّمَ. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۱۰، «کتاب ایمان و کفر»، «باب کبر» حدیث ۱۰.

۵۵- عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: إِنَّ الْحَسَدَ يَأْكُلُ الْإِيمَانَ، كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۰۶، «کتاب ایمان و کفر» باب حسد، حدیث ۲.

۵۶- عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) قَالَ: مَا ذُنُوبَانِ ضَارِيَانِ فِي غَنَمٍ لَيْسَ لَهَا رَاعٍ، هَذَا فِي أَوْلِيَّهَا وَهَذَا فِي آخِرِهَا بِأَسْرَعٍ فِيهَا مِنْ حُبِّ الْمَالِ وَالشَّرْفِ فِي دِينِ الْمُؤْمِنِ. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۱۵، «کتاب ایمان و کفر»، «باب حب الدنيا و الحرص عليها»، حدیث ۲ و ۳.

۵۷- صدر المتألهین و دیگر حکیمان الهی این حقیقت را در اسفار علمی خود بیان کرده‌اند. ← اسفار ج ۱، ص ۴۵، ۶۵، ۶۹.

۵۸- «افسوس بر کوتاهی‌هایم در حق خداوند!» (زمر ۵۶) .

۵۹- (حج ۲) .

۶۰- علم الیقین، «مقصد» ۴، باب ۱۵، فصل ۱، ص ۱۰۳۲.

۶۱- ابن مسکویه در تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق («باب تهور و جبن»، ص ۱۶۲) این کلام را از بقراط نقل می‌کند.

۶۲- از گروهی از اصحاب روایت شده است که گفتند روزی پیامبر (ص) بر ما وارد گشت و ما در حال مجادله با یکدیگر درباره مسئله‌ای دینی بودیم. پیامبر سخت در خشم شد چنانکه تا آن وقت وی را بدان حد خشمگین ندیده بودیم سپس فرمودند: «پیشینیان شما را جدال و مرء هلاک کرد.» آن گاه فرمود: «مجادله را ترک گوید چه مؤمن هرگز در بحث به ستیز نمی پردازد؛ مجادله را ترک گوید که مجادله‌گر زیان دیده است. مجادله را ترک گوید که من در روز قیامت از آنکه مناقشه کند، شفاعت نکنم؛ مجادله را ترک گوید که من آن را که ترک مجادله کند در حالی که حق با اوست سه خانه را در بهشت ضمان خواهم بود سه خانه در باغهای جنت و در میانه آن و بالاترین طبقه آن، مجادله را ترک کنید، زیرا پروردگرم بعد از پرستش بتان اولین چیزی که مرا از آن نهی فرمود «مرء» بود.» بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۳۸.

۶۳- از پیامبر نقل شده است: «ایمان در بنده به کمال نرسد تا آنکه مناقشه را ترک کند اگر چه حق با او باشد.» بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۳۸.

۶۴- اشاره است به آیه مبارکه ۵۶ «ذاریات»: «مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» «عبادت» در این آیه تفسیر به «معرفت» شده است. در حدیث منقول از امام حسین (ع) آمده است که فرمودند: «إِيَّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ ذِكْرُهُ مَا خَلَقَ الْعِبَادَ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ...» (ای مردم، به درستی که خدای عزوجل ذکره بندگان را جز برای شناختن خود نیافریده است... علل الشرایع، ج ۱ ص ۹. باب ۹، ح ۱.

الحديث الثانی

بِالسَّنَدِ الْمُتَّصِلِ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي الْمَغْرَاءِ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ خَلِيفَةَ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ، عَلَيْهِ السَّلَامُ: كُلُّ رِيَاءٍ شِرْكٌ. إِنَّهُ مَنْ عَمِلَ لِلنَّاسِ كَانَ ثَوَابُهُ عَلَى النَّاسِ؛ وَمَنْ عَمِلَ لِلَّهِ كَانَ ثَوَابُهُ عَلَى اللَّهِ. «١»

ترجمه «به سند مذکور، یزید بن خلیفه از حضرت صادق، علیه السلام، نقل می کند که فرمود: ”هر ریایی شریک است. همانا کسی که کار کند برای مردم، می باشد ثواب او بر مردم؛ و کسی که عمل کند برای خدا، می باشد ثواب او بر خدا.“»

در معنی ریا و درجات آن

شرح بدان که «ریا» عبارت از نشان دادن و وانمود کردن چیزی از اعمال حسنه یا خصال پسندیده یا عقاید حقه است به مردم، برای منزلت پیدا کردن در قلوب آنها و اشتها پیدا کردن پیش آنها به خوبی و صحت و امانت و دیانت بدون قصد صحیح الهی. و آن تحقق پیدا می کند در چند مقام:

مقام اول و آن دارای دو درجه است: اول آنکه اظهار عقاید حقه و معارف الهیه کند برای اینکه اشتها به دیانت پیدا کند و منزلت در قلوب پیدا نماید. مثل اینکه بگوید: من کسی را جز خدا مؤثر در وجود نمی دانم. یا اینکه: من به غیر خدا توکل به کسی ندارم. یا بالکنایه و اشاره خود را معرفی کند به عقاید حقه. و این طور دوم رایجتر است. مثلاً صحبت توکل یا رضای به قضای الهی پیش آمد می کند، شخص مرائی

با يك آه یا يك سر تكان دادن خود را در سلك آن جمعیت محسوب می دارد .
درجه دوم آنکه عقاید باطله را از خود دور کند و نفس خود را از آن تزکیه کند به
قصد جاه و منزلت در قلوب ، چه به صراحت لهجه باشد یا به اشاره و کنایه .
مقام دوم و در آن نیز دو مرتبه است : یکی آنکه اظهار خصال حمیده و ملکات فاضله
نماید .

و یکی تبری از مقابلات آنها نماید و تزکیه نفس کند بدان غرض که معلوم شد .
مقام سوم که ریای معروف پیش فقها ، رضوان الله علیهم ، است ، دارای همین دو
درجه است : یکی آنکه اتیان به عمل و عبادت شرعی کند یا اتیان به راجحات عقلی
نماید به قصد ارائه به مردم و جلب قلوب ؛ چه آنکه ذات عمل را به قصد ریا کند ، یا
کیفیت ، یا شرط ، یا جزء آن را ، به طوری که در کتب فقهیه متعرض اند^۲
دیگر آن که ترك عملی کند به همان مقصود . و ما در این اوراق شرح بعضی از
مفاسد هر يك از این سه مقام را بیان می کنیم . آنچه به نظر می رسد از برای علاج آن
اشاره می نماییم به طریق اختصار .

مقام اوّل

در آن چند فصل است

فصل

بدان که ریا در اصول عقاید و معارف الهیه از جمیع اقسام ریایا سخت تر و
عاقبتش از همه بدتر و ظلمتس از تمام ریایا بیشتر و بالاتر است . صاحب این ریا اگر
در واقع معتقد به آن امری که ارائه می دهد نباشد ، از جمله منافقین است که مخلد در
نار و هلاک ابدی از برای اوست ، و عذابش اشد عذابهاست . و اگر معتقد باشد ولی
برای اینکه در قلوب مردم رتبه و منزلت پیدا کند اظهار می کند ، این شخص گرچه
منافق نیست ولی این ریا باعث می شود که نور ایمان از قلب او برود ، و ظلمت کفر به
جای آن در قلب وارد شود ؛ زیرا که این شخص گرچه در اوّل امر مشرک است به شرك
خفی ، زیرا که معارف الهیه و عقاید حقه را که خالص باید باشد از برای خدا و
صاحب آن ذات مقدس حضرت حق است به مردم تحویل داده و غیر را در آن شرکت

داده و شیطان را در آن متصرف نموده و این عمل قلبی از برای خدا نبوده - مادر یکی از فصول^۳ بیان می‌کنیم که ایمان از اعمال قلبیه است نه مجرد علم؛ کما اینکه در این حدیث شریف می‌فرماید: «هر ریایی شُرک است.» - ولیکن این فجیعۀ موبقه و این سریرهٔ مظلومه و این ملکهٔ خبیثه بالاخره کار انسان را منجر می‌کند به اینکه خانهٔ قلب مختص به غیر خدا شود، و کم‌کم ظلمت این رذیله اسباب می‌شود که انسان بی‌ایمان از دنیا برود؛ و این ایمان خیالی که دارد صورت بی‌معنی و جسد بی‌روح و پوست بیمغزی است و مورد قبول خدای تعالی نشود. کما اینکه اشاره به این فرموده در حدیثی که در کافی شریف از علی بن سالم نقل می‌کند. قال: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، عَلَيْهِ السَّلَامُ، يَقُولُ: قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: أَنَا خَيْرُ شَرِيكٍ؛ مَنْ أَشْرَكَ مَعِيَ غَيْرِي فِي عَمَلٍ عَمِلَهُ، لَمْ أَقْبَلْهُ إِلَّا مَا كَانَ لِي خَالِصًا.^۴ یعنی راوی گفت: «شنیدم حضرت صادق، علیه‌السلام، می‌فرمود: خدای تعالی گفت: "من بهترین شریک هستم." کسی که با من شریک قرار دهد غیر مراد در کاری که کرده است، قبول نکنم او را مگر آنکه برای من خالص باشد.»

و معلوم است اعمال قلبیه در صورت خالص نبودن مورد توجه حق تعالی واقع نشود، و او را نپذیرد و به شریک دیگر واگذار فرماید که آن شخصی است که برای نشان دادن به او عمل می‌شود؛ پس اعمال قلبیه مختص به آن شخص می‌شود، و از حد شرک بیرون رفته به کفر محض وارد می‌شود. بلکه می‌توان گفت این شخص نیز از جمله منافقین است: همان‌طور که شرکش خفی است، نفاقش نیز خفی است. بیچاره گمان کرده مؤمن است ولی مشرک است در اول امر، و در نتیجه منافق است، و عذاب منافقین را باید بچشد. و اوای به حال کسی که کارش به نفاق منجر شود.

فصل در بیان آنکه علم غیر از ایمان است

بدان که «ایمان» غیر از علم به خدا و وحدت، و سایر صفات کمالیهٔ ثبوتیه و جلالیه و سلویه، و علم به ملائکه و رسل و کتب و یوم قیامت است. چه بسا کسی دارای این علم باشد و مؤمن نباشد: شیطان عالم به تمام این مراتب به قدر من و شما هست و کافر است. بلکه ایمان یک عمل قلبی است که تا آن نباشد ایمان نیست. باید کسی که از روی برهان عقلی یا ضرورت ادیان چیزی را علم پیدا کرد، به قلب

خود نیز تسلیم آنها شود؛ و عمل قلبی را، که يك نحو تسلیم و خضوعی است و يك طور تقبل و زیر بار رفتن است، انجام دهد تا مؤمن گردد. و کمال ایمان "اطمینان" است. نور ایمان که قوی شد، دنبالش اطمینان در قلب حاصل می شود. و تمام اینها غیر از علم است. ممکن است عقل شما به برهان چیزی را ادراک کند، ولی قلب تسلیم نشده باشد و علم بیفایده گردد. مثلاً شما به عقل خود ادراک کردید که مرده نمی تواند به کسی ضرر بزند و تمام مرده های عالم به قدر مگس حس و حرکت ندارند و تمام قوای جسمانی و نفسانی از او مفارقت کرده، ولی چون این مطلب را قلب قبول نکرده و تسلیم عقل نشده شما نمی توانید با مرده شب تاریک به سر برید. ولی اگر قلب تسلیم عقل شد و این حکم را از او قبول کرد، هیچ این کار برای شما اشکالی ندارد. چنانچه بعد از چند مرتبه اقدام قلب تسلیم شده دیگر باکی از مرده نمی کند.

پس، معلوم شد که تسلیم، که حظ قلب است، غیر از علم است، که حظ عقل است. ممکن است انسان به برهان عقلی اثبات صانع تعالی و توحید او و یوم معاد و دیگر از عقاید حقه نماید، ولی این عقاید را ایمان نگویند و او را مؤمن حساب نکنند؛ و در جمله کفار یا منافقین یا مشرکین باشد. منتها امروز چشم دل شما بسته است و بصیرت ملکوتی ندارید، این چشم مُلکی ادراک نمی کند؛ وقتی کشف سریره شد و سلطنت حقه الهیه بروز کرد و طبیعت خراب شد و حقیقت به پا گردید، ملتفت می شوید مؤمن به خدا نبودید، و این حکم عقل به ایمان مربوط نبود. تالایه إلا الله با قلم عقل بر لوح صافی قلب نگاشته نشود، انسان مؤمن به وحدت خدا نیست. و وقتی این کلمه طیبه الهیه در قلب وارد شد. سلطنت قلب با خود حق تعالی می شود، و دیگر انسان کس دیگر را مؤثر در مملکت حق نمی داند و از کسی دیگر متوقع جاه و جلال نیست و منزلت و شهرت را پیش دیگران طالب نمی شود؛ پس قلب ریاکار و سالوس نمی شود. پس، اگر در قلب ریا دیدید، بدانید قلب شما تسلیم عقل نشده و ایمان در دل شما نورا فکن نگردیده، و دیگری را اله و مؤثر عالم می دانید نه حق تعالی را، و شما در زمره منافقین یا مشرکین یا کفارید.

فصل

در وخامت امر ریا

هان، ای شخص مُرائی که عقاید حقه و معارف الهیه را به دست دشمن خدای

تعالی، که شیطان است، سپردی و مختصات حق تعالی را به دیگران دادی، و آن انواری که روشنی بخش روح و قلب و سرمایه نجات و سعادت ابدی و سرچشمه لقاء الهی و بذر جوار محبوب است مبدل به ظلمات موحشه و شقاوت و هلاک ابدی و سرمایه بعد از ساحت قدس محبوب و دوری از لقاء حضرت حق تعالی کردی، مهیا باش از برای ظلمتهایی که نور در دنبال ندارند و تنگنایی که گشایشی ندارد و امراضی که شفایپذیر نیست: مردنی که حیات ندارد. آتشی که از باطن قلب ظهور کند و ملکوت نفس و ملک بدن را بسوزاند - چنان سوزاندنی که خطوط در قلب من و تو نکرده؛ چنانچه خدای تعالی خبر می دهد در کتاب مُنزل خود در آیه شریفه نَارُ اللَّهِ الْمَوْقَدَةُ الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ. ^۵ از وصف آتشی که (آتش خدا) استیلای بر قلوب پیدا می کند و قلوب را می سوزاند. هیچ آتشی قلب سوزان نیست جز آتش الهی. اگر فطرت توحید از دست رفت، که فطرة الله است، و به جای آن شرك و كفر جایگزین شد، دیگر شفاعت شافعین نصیب انسان نشود؛ و انسان مخلد در عذاب است - آن هم چه عذابی؟ عذابی که از قهر الهی و غیرت ربوبی بروز کند. پس ای عزیز، برای يك خیال باطل، يك محبوبیت جزئی بندگان ضعیف، يك توجه قلبی مردم بیچاره، خود را مورد سخط و غضب الهی قرار مده؛ و مفروش آن محبتهای الهی، آن کرامتهای غیر متناهی، آن الطاف و مراحم ربوبیت را به يك محبوبیت پیش خلق که مورد هیچ اثری نیست و از او هیچ ثمری نبوی جز ندامت و حسرت. وقتی دستت از این عالم کوتاه شد، که عالم کسب است، و عملت منقطع گردید، دیگر پشیمانی نتیجه ندارد و رجوع بیفایده است.

فصل

يك تنبه علمی برای قلع ماده ریا

ما در این جا تذکر می دهیم به چیزی که امید است برای این مرض قلبی مؤثر افتد در این مقام و مقامات دیگر. و آن چیزی است که مطابق برهان و مکاشفه و عیان و اخبار معصومین و کتاب خداست، و عقل شما هم تصدیق دارد. و آن این است که خدای تبارک و تعالی به واسطه احاطه قدرتش در جمیع موجودات و بسط سلطنتش در تمام کائنات و احاطه قیومیش به کافه ممکنات، تمام قلوب بندگان در تحت تصرف او

و به يد قدرت و در قبضه سلطنت اوست، و کس ديگر را در قلوب بندگان بدون اذن قیومی و اجازه تکوینی او تصرفی نیست و نخواهد بود؛ خود صاحبان قلب نیز بی اذن و تصرف حق تعالی تصرف در قلوب خود ندارند - و بدین معنی اشاره و کنایه و صراحة در قرآن و اخبار اهل بیت، علیهم السلام، اخبار شده است. ۶ پس خدای تبارک و تعالی صاحب قلب و متصرف در اوست، و شما که يك بنده ضعیف عاجز هستید نمی توانید تصرف در قلوب کنید بی تصرف حق، بلکه اراده او قاهر است بر اراده شما و همه موجودات؛ پس ریا و سالوس شما اگر برای جلب قلوب عباد است و جانب دلها نگاه داشتن و منزلت و قدر در قلوب پیدا کردن و اشتها به خوبی یافتن است، این از تصرف شما بکلی خارج و در تحت تصرف حق است. خداوند قلوب و صاحب دلها به هر کس می خواهد قلوب را متوجه می فرماید. بلکه ممکن است شما نتیجه به عکس بگیرید. دیدیم و شنیدیم اشخاص سالوس دورو که قلوب آنها پاک نبود آخر کار رسوا شدند و آنچه می خواستند نتیجه بگیرند به عکس اتفاق افتاد؛ چنانچه به همین معنی اشاره فرموده در حدیث شریف کافی: عَنْ جَرَّاحِ الْمَدَائِنِ،

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَلَيْهِ السَّلَامُ، فِي قَوْلِ اللَّهِ، عَزَّ وَجَلَّ: «فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا.» قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الرَّجُلُ يَعْمَلُ شَيْئًا مِنَ الثَّوَابِ لَا يَطْلُبُ بِهِ وَجْهَ اللَّهِ، إِنَّمَا يَطْلُبُ تَرْكِيَةَ النَّاسِ، يَشْتَهِي أَنْ يَسْمَعَ بِهِ النَّاسُ، فَهَذَا الَّذِي أَشْرَكَ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ. ثُمَّ قَالَ: مَا مِنْ عَبْدٍ أَسْرَّ خَيْرًا فَذَهَبَتِ الْآيَامُ أَبَدًا حَتَّى يُظْهَرَ اللَّهُ لَهُ خَيْرًا؛ وَمَا مِنْ عَبْدٍ يُسِرُّ شَرًّا فَذَهَبَتِ الْآيَامُ أَبَدًا حَتَّى يُظْهَرَ اللَّهُ لَهُ

شراً^۷. «یعنی راوی، که جراح مدائنی است، از امام صادق، علیه السلام، نقل می کند در تفسیر قول خدای، عَزَّ وَجَلَّ: «پس کسی که امیدوار ملاقات پروردگار خویش است باید به جای آرد کار نیکو، و شریک نکند در عبادت پروردگارش کسی را» که فرمود امام صادق، علیه السلام: «آن مردی که عمل می کند چیزی از ثواب را که خواهش نمی کند به آن کار ملاقات خدا را، فقط ملاحظه می کند پاکیزه شمردن مردم او را؛ میل دارد مردم بشنوند آنچه کرده؛ پس این کسی است که شریک قرار داده در عبادت پروردگارش.» پس از آن فرمود: «هیچ بنده نیست که پنهان کند خوبی را، پس بگذرد روزگار بر او همیشه، تا آنکه آشکار کند خدا از برای او نیکویی را؛ و هیچ بنده نیست که پنهان می کند شری را، پس بگذرد روزگار بر او

همیشه، تا آشکارا کند خدا برای او شری را.^{۴۹}

پس ای عزیز، نام نیک را از خداوند بخواه. قلوب مردم را از صاحب قلب خواهش کن با توب باشد. تو کار را برای خدا بکن، خداوند علاوه بر کرامت‌های اخروی و نعمت‌های آن عالم در همین عالم هم به تو کرامت‌ها می‌کند؛ تو را محبوب می‌نماید؛ موقعیت تو را در قلوب زیاد می‌کند؛ تو را در دو دنیا سربلند می‌فرماید. ولی اگر بتوانی با مجاهده و زحمت قلب خود را از این حب هم بکلی خالص نما؛ باطن را صفا ده تا عمل از این جهت خالص شود و قلب متوجه حق گردد؛ روح بی آرایش شود؛ کدورت نفس برطرف گردد. حب و بغض مردم ضعیف، شهرت و اسم نزد بندگان ناچیز، چه فایده‌ای دارد. فرضاً فایده داشته باشد، یک فایده ناچیز جزئی چند روزه است. ممکن است این حب عاقبت کار انسان را به ریا برساند و خدای نخواستہ آدم را مشرک و منافق و کافر کند؛ اگر در این عالم رسوا نشود، در آن عالم در محضر عدل ربوبی پیش بندگان صالح خدا و انبیاء عظام او و ملائکه مقربین رسوا شود؛ سرافکنده گردد؛ بیچاره شود. رسوایی آن روز را نمی‌دانی چه رسوایی است. سرشکسته در آن محضر را خدا می‌داند چه ظلمت‌ها دنبال دارد. آن روز است که به فرموده حق تعالی کافر می‌گویی: «ای کاش خاک بودم.»^{۵۰} و دیگر فایده ندارد.

ای بیچاره، توبه واسطه یک محبت جزئی، یک شهرت بیفایده پیش بندگان، از آن کرامت‌ها گذشتی؛ رضای خدا را از دست دادی؛ خود را مورد غضب خدای تعالی نمودی. اعمالی را که باید به آنها دار کرامت تهیه کنی، زندگانی ابدی و فرحناکی همیشگی فراهم کنی و به واسطه آنها در اعلیٰ علین بهشت قرارگیری، مبدل کردی به ظلمات شرک و نفاق؛ و برای خود حسرت و ندامت و عذاب‌های شدید تهیه نمودی، و خود را سنجینی نمودی؛ چنانچه در حدیث شریف کافی می‌فرماید حضرت امام صادق، علیه السلام، که پیغمبر فرمود که «همانا فرشته بالا می‌برد کار بنده را با فرحناکی. پس چون کارهای نیکوی او را بالا برد، خدای عز و جل می‌فرماید: "قرار بدهید این اعمال را در سنجین. همانا این شخص در این اعمال فقط مرا نخواستہ است."^{۴۹} من و توبا این حال نمی‌توانیم «سنجین» را تصور کنیم، و دیوان عمل فجار را بفهمیم، و صورت این اعمال [را] که در سنجین است ببینیم. یک وقت حقیقت امر را می‌بینیم که دیگر دستمان کوتاه [است] و چاره منقطع.

ای عزیز، بیدار شو و غفلت و مستی را از خود دور کن؛ و در میزان عقل بسنج اعمال خود را قبل از آنکه در آن عالم میزان کنند؛ و حساب خود را بکش قبل از آنکه

از تو حساب کشند. و آینه دل را از شرك و نفاق و دورویی پاك كن؛ و مگذار زنگار شرك و كفر او را طوری بگیرد که به آتشیهای آن عالم پاك نگردد؛ نگذار نور فطرت مبدل به ظلمت كفر شود؛ نگذار «فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا»^{۱۰} ضایع گردد. این قدر خیانت مکن بر این امانت الهی! پاك كن آینه قلب را تا نور جمال حق در او جلوه کند، و تورا از عالم و هر چه در اوست بی نیاز کند؛ و آتش محبت الهی در قلب افروخته شده تمام محبتها را بسوزاند که همه عالم را به يك لحظه آن ندهی، و چنان لذتی ببری از یاد خدا و ذکر آن که تمام لذات حیوانی را بازیچه بدانی. اگر اهل این مقام هم نیستی و این معانی در نظرت عجیب می آید، نعمتهای الهی را در عالم دیگر که قرآن مجید و اخبار معصومین از آنها اطلاع داده اند، از دست مده؛ به واسطه جلب قلوب مخلوق برای شهرت چندروزه موهوم، آن همه ثوابها را ضایع مکن؛ از آن همه کرامات خود را محروم مکن؛ سعادت ابدی را به شقاوت همیشگی مفروش.

فصل

در دعوت به اخلاص است

بدان که مالک الملوک حقیقی و ولی نعمت واقعی، که این همه کرامات به ما کرده و این همه تهیهها برای ما دیده از قبل از آمدن ما در این عالم، از غذای لطیف دارای مواد صالحه مناسبه با معده ضعیف ما و مربی و خدمتگزار با حب جلی ذاتی که خدمتش بی منت باشد و محیط و هوای مناسب و سایر نعم و آلاء ظاهره و باطنه، و این همه تهیهها دیده در عالم آخرت و برزخ برای ما قبل از رفتن در آنجا، و از ما خواسته است که این قلب را برای من یا برای کرامت من خالص کن تا برای خودت نتیجه دهد، خودت فایده ببری، باز ما گوش ندهیم و نافرمانی کنیم و برخلاف رضای او قدم زنی، چه ظلم بزرگی کردیم و با چه مالک الملوکی ستیزه نمودیم که نتیجه اش ظلم به خود ماست و به سلطنت او لطمه ای وارد نمی شود. از تحت سلطنت و سلطه او خارج نمی شویم، مشرک باشیم یا موحد فرقی برای او نکند؛ عارف بالله یا متقی زکی النفس باشیم برای خود هستیم؛ کافر و مشرک باشیم به خود ضرر زدیم: فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ.^{۱۱} «همانا خدای بی نیاز است از همه مخلوقات.» احتیاجی به عبادت ما، به اخلاص ما، به بندگی ما، ندارد؛ نافرمانی و

شرك و دورویی ما به مملکت او لطمه‌ای وارد نمی‌کند. لیکن چون «ارحم الراحمین» است، رحمت و واسع و حکمت بالغه‌اش اقتضا می‌کند که طرق هدایت و راه خیر و شر و زشت و زیبا را به ما بنمایاند، و پرتگاههای راه انسانیت و لغزشگاههای طریق سعادت را به ما ارائه دهد. خدای تعالی در این هدایت و راهنمایی، بلکه در این عبادتها و اخلاصها و بندگیها، بر ما منتهای عظیم جسیم دارد که تا چشم بصیرت و دیده برزخی واقع بین باز نشود نمی‌توانیم بفهمیم. و مادامی که در این عالم تنگ و تاریک و ظلمتکده طبیعت هستیم و دچار سلسله‌های زمان و حبس تاریک امتداد مکانیم، ادراک منتهای بزرگ خدا را نمی‌کنیم، و نعمتهای خداوند را در همین اخلاص و عبادت و در آن راهنمایی و هدایت تصور نمی‌نماییم.

مبادا گمان کنی که ما منت داریم بر انبیاء معظم یا اولیاء مکرم خدا، یا بر علماء امت، که راهنمای سعادت و خلاصی ما هستند و ما را از جهل و ظلمت و بدبختی نجات دادند و به عالم نور و سرور و بهجت و عظمت دعوت کردند، و آن همه تحمل مشقتها و زحمتهای نمودند و می‌کنند برای تربیت ما و برای نجات ما از آن ظلمتهایی که لازمه اعتقادات باطله و جهلهای مرکب است، و از آن فشارها و عذابهایی که صورت ملکات و اخلاق رذیله است، و از آن صورتهای موحشه مدهشه که ملکوت اعمال و افعال قبیحه ماست، و برای رسیدن ما به آن نورها و بهجتها و سرورها و راحتی و خوشیها و حور و قصور که نمی‌توانیم تصور آنها را بکنیم. و این عالم ملک به همه عظمت که دارد تنگتر از آن است که یکی از حله‌های بهشتی را در او بیاورند، و این چشمهای ما طاقت دیدن يك تار موی حورالعین را ندارد، که تمام اینها صورت ملکوتی آن عقاید و اخلاق و اعمالی است که انبیاء عظام، خصوصاً صاحب کشف کلی و دستور جامع، خاتم پیغمبران، صلی الله علیه و آله و علیهم، آنها را به وحی الهی درك فرموده و دیده و شنیده و ما را بدانها دعوت فرموده‌اند. و ما بیچاره‌ها مثل اطفالی که از حکم عقلا سرپیچند، بلکه عقلا را تخطئه می‌کنند، همیشه با آنها در مقام ستیزه و جنگ و جدال برآمیدیم؛ و آن نفوس زکیه مطمئنه و ارواح طیبه طاهره به واسطه شفقت و رحمتی که بر بندگان خدا داشتند هیچ‌گاه از دعوت خویش به واسطه نادانی ما کوتاهی نفرمودند و با زور و زر ما را به سوی بهشت و سعادت کشیدند، بدون اینکه اجر و مزدی از ما بخواهند. آن وقت هم که رسول اکرم، صلی الله علیه و آله، منحصر می‌کنند اجر خود را به «مودت ذوی القربی»^{۱۲}، صورت این مودت و محبت در عالم دیگر برای ما شاید از همه صور نورانیتر باشد. آن هم برای خود

ماست و رسیدن ما به سعادت و رحمت. پس مزد رسالت عاید خود ما شد و ما از آن بهره‌مند گردیدیم؛ ما بیچاره‌ها چه متنی بر آنها داریم؛ اخلاص و ارادت ما برای آنها چه نفعی دارد؛ شما و ما بر علماء امت چه متنی داریم؟ از آن شخص مسئله گو گرفته تا آن نبی مکرم، تا ذات مقدس حق، جلّ جلاله، هر کس به مرتبه و مقام خود که راه هدایت را به ما نشان می‌دهند، بر ما منتها دارند که جزای آنها را در این عالم نمی‌توانیم بدهیم؛ این عالم لایق جزای آنها نیست: فَلِلّٰهِ وَلِرَسُوْلِهِ وَلِأَوْلِيَآئِهِ الْاِمْنَةُ. چنانچه خدای تعالی می‌فرماید: قُلْ لَا تَمُنُّوْا عَلٰی اِسْلَامِكُمْ بَلِ اللّٰهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ اَنْ هَدٰىكُمْ لِلاِیْمَانِ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِيْنَ اِنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ غَيْبِ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَاللّٰهُ بَصِيْرٌ بِمَا تَعْمَلُوْنَ. ۱۳ یعنی «بگو به آنها که به تو منت گذاشتند به اسلام خود، و گفتند ما اسلام آوردیم بی‌جنگ: ”منت نگذارید بر من به اسلام خود، بلکه خدا منت می‌گذارد بر شما به هدایت کردن شما را به ایمان که مدعی آن هستید، اگر شما راستگو هستید در این ادعا؛ همانا خدا می‌داند پنهانیهای آسمانها و زمین را، و خدا بیناست به آنچه می‌کنید.“»

پس، اگر ما صادق باشیم در دعوی ایمان، خداوند در همین ایمان هم بر ما منت دارد. خداوند بصیر به عالم غیب است و می‌داند صور اعمال ما و صورت ایمان و اسلام ما در عالم غیب چیست. ما بیچاره‌ها چون اطلاع از حقیقت نداریم، از مسئله‌گو کسب علم می‌کنیم و به او منت می‌گذاریم، تقلید عالم می‌کنیم، منت می‌گذاریم؛ نماز جماعت به عالم می‌خوانیم، به او منت می‌گذاریم؛ با اینکه آنها بر ما منت دارند و خود ما خبر نداریم. بلکه این منتها اعمال ما را واژگون می‌نماید و در سجین کشیده آنها را به باد فنا می‌دهد.

مقام دوم

و در آن دو فصل است

فصل اوّل

بدان که ریا در این مقام گرچه به شدت مقام اوّل نیست، ولی بعد از تنبّه به يك

مطلب ممکن است کارمُرائی در این مقام نیز منجر شود به جائی که در نتیجه با مرائی در آن مقام یکی گردد. ما در شرح حدیث سابق بیان کردیم که از برای انسان در عالم ملکوت صورتهایی ممکن است باشد غیر از صورت انسانی؛ و آن صورتهای تابع ملکوت نفس و ملکات آن است. اگر شما دارای ملکات فاضله انسانی باشید، در وقتی آن ملکات صورت شما را انسانی می کند که با آن ملکات بدون اینکه از طریق اعتدال خارج شده باشند محشور گردید. بلکه ملکات در صورتی فاضله است که نفس اماره در آن تصرف نکند و در تشکیل آن قدم نفس دخیل نباشد. بلکه شیخ استاد ما، دام ظلّه، می فرمودند میزان در ریاضت باطل و ریاضت شرعی صحیح قَدَم نفس و قدم حق است. اگر سالک به قدم نفس حرکت کرد و ریاضت او برای پیدایش قوای نفس و قدرت و سلطنت آن باشد، ریاضت باطل و سلوک آن منجر به سوء عاقبت می باشد. و دعوی های باطله نوعاً از همین اشخاص بروز می کند. و اگر سالک به قدم حق سلوک کرد و خداجو شد، ریاضت او حق و شرعی است؛ و حق تعالی از او دستگیری می کند به نص آیه شریفه که می فرماید: **وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا**.^{۱۴} «کسی که مجاهده کند در راه ما، هر آینه هدایت می کنیم او را [به] راههای خود.» پس کارش به سعادت منجر شده خودی از او افتد و خودنمایی از او دور گردد. و معلوم است کسی که اخلاق حسنه خود و ملکات فاضله نفس را به چشم مردم بکشد و ارائه به مردم بدهد، قدمش قدم نفس است؛ و خودبین و خودخواه و خودپرست است؛ و با خودبینی، خداخواهی و خدابینی خیالی است خام و امری است باطل و محال. مادامی که مملکت وجود شما از حب نفس و حب جاه و جلال و شهرت و ریاست به بندگان خدا پر است، نمی توان ملکات شما را ملکات فاضله دانست و اخلاق شما را اخلاق الهی شمرد. کارکن در مملکت شما شیطان است؛ و ملکوت و باطن شما صورت انسان نیست. و پس از گشودن چشم بر رخ ملکوتی خود را به صورت غیر انسان، مثل یکی از شیاطین مثلاً، می بینید. و حصول معارف الهیه و توحید صحیح از برای همچو قلبی که منزلگاه شیطان است محال است. و تا ملکوت شما ملکوت انسانی نباشد و قلب شما از این اعوجاجها و خودخواهیها پاک نباشد، منزل حق تعالی نباشد در حدیث قدسی است که می فرماید: **لَا يَسْعَى أَرْضِي وَلَا سَمَائِي، بَلْ يَسْعَى قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ**.^{۱۵} هیچ موجودی آینه جمال محبوب نیست، مگر قلب مؤمن. متصرف در قلب مؤمن. حق است نه نفس. کارکن در وجود او محبوب است: قلب مؤمن. خودسر نیست؛ هرزه

گرد نیست: قَلْبُ الْمُؤْمِنِ بَيْنَ إِصْبَعَيْ الرَّجْمَنِ، يُقَلَّبُهُ كَيْفَ يَشَاءُ. ۱۶ دست حق در مملکت قلب او متصرف است؛ تقلیب و تقلب قلب او با خود حق تعالی است. ای بیچاره، تو که عابد نفسی و متصرف در قلب تو شیطان و جهل است و دست تصرف حق را از قلب خود منقطع کردی، چه ایمانی داری که مورد تجلی حق و سلطنت مطلق گردی؟ پس، بدان تا بدین حال هستی و این رذیله «خودنمایی» در تو است، تو کافر بالله هستی و در سلك منافقین محسوب می شوی؛ گرچه به خیال خود مسلمی و مؤمن به خدایی.

فصل دوم

پس ای عزیز، بیدار شو و پنبه غفلت را از گوش برون کن و خواب غفلت را بر چشم خود حرام نما؛ و بدان که تو را خدای تعالی برای خود آفریده؛ چنانچه در حدیث قدسی می فرماید: «يَا بَنَ آدَمَ خَلَقْتُ الْأَشْيَاءَ لِأَجْلِكَ، وَ خَلَقْتُكَ لِأَجْلِي.» ۱۷ یعنی «ای پسر آدم، همه چیز را برای تو آفریدم و تو را برای خود آفریدم.» و قلب تو را منزلگاه خود قرار داده. تو و قلب تو یکی از نوامیس الهیه هستید؛ حق تعالی غیور است نسبت به ناموس خود؛ این قدر پرده‌داری مکن به ناموس حق تعالی؛ دست درازی را روا مدار. بترس از غیرت حق تعالی که تو را در این عالم همچنان رسوا کند که هر چه خواهی اصلاح کنی نتوانی. تو در ملکوت خود در حضور حضرات ملائکه و انبیاء عظام پرده ناموس الهی را پاره می کنی، و اخلاق فاضله را، که به واسطه آنها اولیا تشبه به حق پیدا می کنند، تسلیم غیر حق می کنی و قلب خود را به دشمن حق می دهی و شرک می ورزی در باطن ملکوت خود؛ بترس از آنکه حق تعالی علاوه بر آنکه ناموس ملکوت تو را پاره کند و تو را پیش انبیاء عظام و ملائکه مقربین مفتضح و رسوا کند، در همین عالم تو را مفتضح کند و مبتلا کند به فضیحتی که جبران پذیر نباشد و پاره شدن عصمتی که وصله بردار نباشد. حق تعالی «ستار» است، ولی «غیور» هم هست؛ «ارحم الراحمین» است، ولی «اشدّ المعاقبین» هم هست. ستر می فرماید تا وقتی از حد نگذرد. ممکن است خدای نخواسته این کار بزرگ و این رسوایی ناهنجار غیرت را بر ستر غلبه دهد، چنانچه در حدیث شریف شنیدی. ۱۸

پس، قدری به خود آی و رجوع به خدا کن و بازگشت به سوی او نما، که خدای تعالی رحیم است و پی بهانه می گردد برای رحمت. اگر رجوع کردی، به عُفْران خود ستر می فرماید عیوب گذشته را و نمی گذارد کسی بر آن مطلع شود، و تو را صاحب فضیلت می کند و اخلاق کریمه را در تو جلوه می دهد، و تو را مرآت

صفات خود می فرماید و ارادهٔ تورا در آن عالم کارکن می فرماید چنانچه ارادهٔ خود [او] در همهٔ عوالم نافذ است؛ چنانچه [در] حدیثی منقول است که وقتی که اهل بهشت قرار گرفتند، نامه‌ای از جانب حق تعالی برای آنها می آید که مضمونش این است: «از جانب زندهٔ پاینده‌ای که نمی میرد به سوی زندهٔ پاینده‌ای که نمی میرد. من هر چه را می خواهم موجود شود به او می گویم باش، پس موجود می شود؛ تورا هم امروز قرار دادم که هر چه را می خواهی بشود امر کن، می شود.»^{۱۹} تو خودخواهی این قدر نداشته باش، تو ارادهٔ خود را تسلیم حق کن، ذات مقدس هم تو را مظهر ارادهٔ خود می فرماید؛ تورا متصرف در امور خود قرار می دهد؛ مملکت ایجاد را در آخرت در تحت قدرت تو قرار می دهد. و این غیر تفویض محال باطل است؛ چنانچه در محل خود معلوم است.

هان ای عزیز، تو خود دانی، می خواهی این را بپذیریا آن را، که خدای تعالی بی نیاز است از ما و همهٔ مخلوقات و اخلاص ما و همهٔ موجودات عالم.

مقام سوم [ریا]

در آن چند فصل است

فصل

بدان که «ریا» در این مقام از مقامات دیگر بیشتر و شایعتر است؛ زیرا که ما مردم نوعاً اهل آن دو مقام نیستیم؛ از همین جهت، شیطان از آن طریق وارد بر ما نمی شود. ولی چون عمدهٔ مردم متعبد اهل مناسک و عبادات صوری هستند، شیطان در این مقام بیشتر تصرف می کند و مکاید نفس در این مرحله بیشتر است. و به عبارت دیگر، چون نوع مردم دارای بهشت جسمانی اعمالی هستند، و از طریق اعمال حسنه و ترک اعمال سیئه دارای مقامات اخروی می شوند، شیطان از همین راه وارد شده ریشهٔ ریا و سالوس را در اعمال آنها آبیاری می کند تا شاخ و برگ پیدا کرده حسنات آنها را مبدل به سیئات کرده آنها را از طریق مناسک و عبادات وارد جهنم درکات می کند؛ و چیزهایی را که با آن می خواهند تهیهٔ تعمیر آخرت کنند اسباب تخریب آن می نماید؛ و چیزی که از علین است کاری می کند که به امر حق تعالی

ملائکه در سجین قرار دهند. پس کسانی که فقط دارای همین جنبه هستند و زاد و راحله‌ای جز زاد اعمال ندارند، باید خود را کاملاً مواظب باشند که مبدا خدای نخواستہ این امر هم از دست رفته بکلی جهنمی گردند و راهی به جانب سعادت نداشته باشند، و درهای بهشت به روی آنها بسته شده درهای جهنم برای آنها باز گردد.

فصل

در دقت امر ریا

بسیار اتفاق افتد که شخص ریاکار خودش هم ملتفت نیست که ریا در اعمال او رخنه کرده و اعمالش ریایی و ناچیز است، زیرا که مکاید شیطان و نفس به قدری دقیق و باریک است و صراط انسانیت به طوری نازک و تاریک است که تا انسان موشکافی کامل نکند نمی‌فهمد چه کاره است. خودش گمان می‌کند کارهایش برای خداست، ولی برای شیطان است. انسان چون مفسور به حب نفس است، لهذا پرده خودخواهی معایب او را بر خود او می‌پوشاند. شاید ان شاء الله شمه‌ای از این مطلب در ضمن شرح بعضی احادیث^{۲۰} پیش آید. از خدای تعالی توفیق می‌خواهم.

مثلاً تحصیل علم دیانت، که از مهمات اطاعات و عبادات است، انسان گاهی مبتلا می‌شود در این عبادت بزرگ به ریا؛ در صورتی که خودش هم ملتفت نیست، به واسطه همان حجاب غلیظ حب نفس. انسان میل دارد در محضر علما و رؤسا و فضلا مطلب مهمی را حل کند به طوری که کسی دیگر حل نکرده باشد، و خود او متفرد باشد به فهم آن، و هر چه مطلب را بهتر بیان کند و جلب نظر اهل مجلس را بنماید بیشتر مبهتج است، و هر کس با او طرف شود میل دارد بر او غلبه کند و او را در بین جمعیت خجل و سرافکنده کند، و حرف خود را، حق یا باطل، به حلق خصم فروبرد، و بعد از غلبه یک نحو تدلل و فضل فروشی در خود ادراک می‌کند؛ اگر یکی از رؤسا هم تصدیق آن کند نور علی نور می‌شود. بیچاره غافل از آنکه اینجا در نظر علما و فضلا موقعیت پیدا کرده، ولی از نظر خدای آنها و مالک الملوك همه عالم افتاد، و این عمل را به امر حق تعالی وارد سجین کردند. در ضمن، این عمل ریایی مخلوط به چندین معصیت دیگر هم بود، مثل رسوا کردن و خوار نمودن

مؤمن، اذیت کردن برادر ایمانی، گاهی جسارت کردن و هتک کردن از مؤمن، که هر يك از آنها از مویقات و برای جهنمی کردن انسان خود مستقل اند.

اگر نفس. باز دام کید خود را بیفکند و به تو بگوید که مقصود من معلوم شدن حکم شرعی است و اظهار کلمه حق است، که از افضل طاعات است، نه اظهار فضیلت و خودنمایی، در باطن خود از او استفسار کن که اگر این حکم شرعی را رفیق و همدرجه من می گفت و او حل این معضله را می کرد و شما در آن محضرمغلوب شده بودید، آیا به حال شما فرقی نمی کرد؟! اگر چنین است، تو در این دعوی صادق هستی.

اگر باز از کید و مکرش دست نکشد و بگوید اظهار حق چون فضیلت دارد و ثواب پیش حق دارد، من می خواهم به این فضیلت نایل گردم و دار ثواب الله را تعمیر کنم، به او بگو اگر فرض شود که عین آن فضیلت را خداوند به شما عنایت کند در صورت مغلوبیت و تصدیق حق، آیا باز طالب غلبه هستی؟ پس، اگر رجوع به باطن ذات خود کردید دیدید باز مایل به غلبه هستید و اشتها پیش علما به علم و فضل و این بحث علمی برای حصول منزلت بود در قلوب آنها، پس شما بدانید که در این بحث علمی، که از افضل طاعات و عبادات است، مرائی هستید؛ و این عمل شما، به حسب روایت شریف کافی، در سجین است و شما مشرک به خدا هستید. این عمل برای حب جاه و شرف است، که به حسب روایت از دو گرگ که در گله بی چوپان رها شود ضررش بیشتر است به ایمان^{۲۱}. پس شما که اهل علم و متکفل اصلاح امتی و راهنمای آخرت و طبیب امراض نفسی، لازم است اول خود را اصلاح نمایی و مزاج نفس خود را سالم کنی تا از جمله عالمان بی عمل، که حالش معلوم است، نباشی. خداوند، دل ما را از کدورت شرك و نفاق پاك فرما؛ و آيينه قلب ما را از زنگار حب دنیا، که منشأ این همه امور است، صافی فرما؛ و با ما همراهی فرما، و از ما بیچاره های گرفتار هوای نفس و حب جاه و شرف دستگیری کن در این سفر پرخطر و این راه پرپیچ و خم و تنگ و تاریک. تویی قادر و توانای همه چیز.

و یکی از عبادات بزرگ اسلام «جماعت» است؛ و فضل «امامت» بیشتر است. و از این جهت، شیطان در این عبادت بزرگ بیشتر رخنه می کند؛ و با امام جماعت بیشتر دشمن، و در صدد است که او را از این فضیلت باز دارد و عمل او را از اخلاص تهی کرده وارد سجین کند و او را مشرک به خدا نماید. و لهذا وارد می شود در قلب بعضی از امامها از طریقهای مختلف. مثل «عُجب»، که بعدها ان شاء الله

ذکری از آن می شود، و مثل «ریا»، که آن نشان دادن به مردم است این عبادت بزرگ را برای منزلت پیدا کردن در قلوب و اشتها به عظمت و بزرگی پیدا کردن. مثلاً می بیند فلان مقدس به نماز جماعت حاضر شده است، برای جلب قلب او خضوع را بیشتر کرده از راههای مختلفی و حیل‌های کثیری او را به دام می کشد؛ و در مجالس برای رساندن به غایبین مقام خود را ذکری از آن مقدس به میان می کشد یا یک طوری به مردم می رساند که فلانی در جماعات من حاضر شده. در قلب خود هم به طوری به این شخص ارادت پیدا کرده که در نماز او حاضر شده است و اظهار حب و اخلاص به او می کند که در عمرش به خدای تعالی و اولیاء او یک لحظه نکرده؛ خصوصاً اگر از تجار محترم باشد! و اگر خدای نخواستہ یکی از اشراف راه را گم کرده به صف جماعت ملحق شود، مصیبت زیادتر می گردد!

در عین حال، شیطان از امام جماعت کم جمعیت نمی گذرد. پیش او رفته به او می گوید به مردم بفهمان که من از دنیا گذشته‌ام و در مسجد کوچک محله با فقرا و ضعفا می گذرانم! این هم مثل آن یا بدتر است؛ زیرا که رذیله حسد را هم در قلب او بارور می کند. از دنیا که بهره‌ای ندارد، مایه آخرت را از او می گیرد، و رشکست در دنیا و آخرت می شود.

در همین حال، شیطان دست از گریبان من و شما که دستمان از جماعت کوتاه است، و از غم بی آلتی افسرده هستیم برنداشته و ما را وادار می کند به جماعت مسلمین خدشه کرده، طعن به آنها زده و عیوبی برای جماعت تراشیده؛ جماعت نداشتن خود را کناره‌گیری قلمداد کنیم، و خود را از دنیا گذشته و منزله از حب جاه و نفس معرفی نماییم. ما از این دو طایفه بدتریم! نه دنیای تام دسته اول، و نه دنیای ناقص دسته دوم، و نه آخرت داریم. در صورتی که ما هم اگر دستمان برسد، از آن دو دسته جاه طلبتر و حب شرف و مال را بیشتر داریم.

شیطان به امام تنها اکتفا نکرده، از جهنمی شدن او نائره شهوتش فرونشسته، وارد صف مأمومین می شود. صف اول چون فضلش بیشتر و میامن صفوف از میاسر بیشتر، آن‌ها را بیشتر مورد هدف خود قرار می دهد. بیچاره مقدس را از منزل دور کشیده در صف اول در طرف یمین نشانده، با او وسوسه می کند که این فضیلت را به چشم مردم بکش! این بیچاره هم نفهمیده از کجای خورد با یک عشو و نازی اظهار فضل خود را می کند! شرك باطن را بروز داده عمل را به سنجین می فرستد. از آنجا به سایر صفوف رفته آنها را وادار می کند از صف اول با کنایه و اشاره تکذیب کرده

مقدس بیچاره را مورد سهام طعن و شتم قرار دهند و خود را از اطوار آن منزّه شمارند. گاهی دیده می‌شود يك شخص محترمی را، خصوصاً اگر از اهل فضل و علم باشد، شیطان دستگیری کرده به صف آخر می‌نشانند، برای اینکه بفهماند با اینکه من با این مقام نباید با این شخص نماز کنم، ولیکن از بس از دنیا گذشته‌ام و هوای نفس ندارم آمده‌ام در صف آخر هم نشسته‌ام! بعضی از این قبیل اشخاص را در صف اول ملاقات نخواهید کرد.

شیطان به امام و مأموم اکتفا نکرده به ریش بعضی از منفردین می‌چسبد. او را از بازار یا منزل افسار کرده، با يك کرشمه و ناز در کنج مسجد يك سجاده پهن کرده، هیچ امامی را عادل ندانسته، در حضور مردم به يك طول سجود و رکوع و يك ذکرهای طویلی نماز می‌خواند! این در باطن ذاتش مخمّر است که به مردم بفهماند من این قدر مقدس و محتاطم که ترك جماعت می‌کنم مبادا به غیر عادل گرفتار شوم! این علاوه بر آن که مُعجب و مُرائی است، مسائل شرعیه را هم نمی‌داند! برای اینکه مرجع تقلید این شخص بیش از حسن ظاهر را معلوم نیست در صحت اقتدا شرط کند؛ ولی این نه از این باب است، بلکه برای ارائه به مردم است که در قلوب منزلت پیدا کند. و همین طور سایر کارهای ما در تحت تصرف شیطان است. و آن ملعون هر قلب کدری پیدا کرد، در آنجا منزل کرده و اعمال ظاهره و باطنه را می‌سوزاند و ما را از راه اعمال حسنه جهنمی می‌کند.

فصل

در دعوت به اخلاص است

پس ای عزیز، در کارهای خود دقیق شو و از نفس خود در هر عملی حساب بکش، و او را در برابر هر پیش آمدی استنطاق کن که آیا اقدامش در خیرات و در امور شریفه برای چیست؟ دردش چیست که می‌خواهد از مسائل نماز شب سؤال کند، یا اذکار آن را تحویل بدهد؟ می‌خواهد برای خدا مسئله بفهمد یا بگوید، یا می‌خواهد خود را از اهل آن قلمداد کند؟ چرا سفر زیارتی که رفته با هر وسیله است به مردم می‌فهماند؟ حتی عددش را! چرا صدقاتی را که در خفا می‌دهد راضی نمی‌شود که کسی از او مطلع نشود، با هر راهی شده سخنی از آن به میان آورده به مردم ارائه می‌دهد؟ اگر برای خداست و می‌خواهد که مردم دیگر به او تأسی کنند و مشمول

الدالُّ عَلَى الْخَيْرِ كَفَاعِلِهِ^{۲۲} گردد، اظهارش خوب است؛ شکر خدا کند به این ضمیر صاف و قلب پاک؛ ولی ملتفت باشد که در مناظره با نفس گول شیطنت او را نخورده باشد، و عمل ریایی را با صورت مقدسی به خوردش ندهد. و اگر برای خدا نیست، ترك آن اظهار کند که این «سَمِعَهُ» است، و از شجره ملعونه ریا است و عمل او را خداوند مَنان قبول نمی فرماید و امر می فرماید در سجین قرار دهند.

باید به خدای تعالی از شرّ مکاید نفس پناه ببریم که مکاید آن خیلی دقیق است ولی اجمالاً می دانیم که اعمال ما خالص نیست. اگر ما بنده مخلص خداییم، چرا شیطان در ما این قدر تصرف دارد؟ با آنکه او با خدای خود عهد کرده است که به «عباد الله المخلصین» کار نداشته باشد و دست به ساحت قدس آنها دراز نکند^{۲۳}. به قول شیخ بزرگوار^{۲۴} ما، دَامَ ظُلُّهُ، شیطان. سگ درگاه خداست: اگر کسی با خدا آشنا باشد، به او عوعو نکند و او را اذیت نکند. سگ در خانه آشنایان صاحبخانه را دنبال نکند. شیطان نمی گذارد کسی که آشنایی با صاحبخانه ندارد وارد خانه شود. پس، اگر دیدی شیطان با تو سر و کار دارد، بدان کارهایت از روی اخلاص نیست و برای حق تعالی نیست. اگر شما مخلصید، چرا چشمه های حکمت از قلب شما به زبان جاری نشده، با اینکه چهل «سال» است به خیال خود قربه الی الله عمل می کنید؛ با اینکه در حدیث وارد است که «کسی که اخلاص ورزد از برای خدا چهل «صبح»، جاری گردد چشمه های حکمت از قلبش به زبانش». ^{۲۵} پس بدان اعمال ما برای خدا نیست و خودمان هم ملتفت نیستیم و درد بیدرمان همین جاست.

وای به حال اهل طاعت و عبادت و جمعه و جماعت و علم و دیانت که وقتی چشم بگشایند و سلطان آخرت خیمه برپا کند، خود را از اهل معاصی کبیره، بلکه از اهل کفر و شرک، بدتر ببینند و نامه اعمالشان سیاهتر باشد.

وای به حال کسی که با نماز و طاعتش وارد جهنم شود! امان از کسی که صورت صدقه و زکات و صلاتش صورتهایی باشد که زشت تر از آنها تصور نشود! بیچاره تو مشرکی! خداوند به فضل خود موحد اهل معصیت عصیان کار را می آمرزد، ان شاء الله، ولیکن فرموده است که مشرک را نمی آمرزم اگر بی توبه از این دنیا برود^{۲۶}.

در احادیث شریفه، چنانکه شنیدی، می فرماید: «مَرَأِي مَشْرِكٍ اسْت.» کسی که ریاست دینی خود، و امامت خود، تدریس خود، تحصیل خود، روزه خود، نماز خود، و بالاخره اعمال صالحه خود، را ارائه به مردم دهد برای منزلت در

قلوب، مشرک است؛ و به موجب اخبار اهل عصمت، صلوات الله علیهم، و به موجب آیه شریفه مشمول غفران حق نمی شود. پس، ای کاش اهل معاصی کبیره بودی و متجاهر به فسق بودی و متهتک حرمت ظاهره بودی، و موحد بودی شرک به خدا نمی آوردی.

حال ای عزیز، فکری کن و چاره‌ای برای خود پیدا کن؛ و بدان که شهرت پیش این مردم ناچیز چیزی نیست؛ و قلوب این مردم، که اگر گنجشکی بخورد سیر نمی شود^{۲۷}، قدر و قابلیت ندارد؛ و این مخلوق ضعیف را قدرتی نیست؛ قدرت فقط در دستگاه قدس ربوبیت پیدا می شود و فاعل علی الاطلاق و مسبب الاسباب. آن ذات مقدس است. تمام مخلوقات اگر پشت به پشت هم دهند که یک پشه خلق کنند نتوانند؛ و اگر پشه‌ای از آنها چیزی بر باید، نتوانند پس بگیرند^{۲۸}. قدرت. پیش حق تعالی است. اوست مؤثر در تمام موجودات. با هر زحمت و ریاضتی شده در قلب خود با قلم عقل نگارش ده که لا مؤثر فی الوجود إلا الله «نیست کارکنی در دار تحقق جز خدا.»

«توحید فعلی» را، که اول درجه توحید است در قلب، با هر وسیله‌ای است جایگزین کن، و قلب را مؤمن و مسلم نما به این کلمه مبارکه و مهر شریف لاله إلا الله را بر قلب بزنی، و صورت قلب را صورت کلمه توحید کن و به مقام «اطمینان» برسان؛ و به او بفهمان که مردم نفع و ضرر نمی توانند برسانند؛ نافع و ضار خداست. این کوری و نایبانی را از چشم خود برطرف کن که بیم آن است مشمول رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى. ۲۹ گردی، و در روز بروز سرایر کور محشور گردی. اراده حق تعالی قاهر به همه ارادات است؛ اگر قلبت به این کلمه مبارکه اطمینان حاصل کرد و او را تسلیم این عقیده نمودی، امید است کارت به انجام رسد و ریشه شرک و ریا و کفر و نفاق از قلبت قطع شود. و بدان که این عقیده حقه مطابق با عقل و شرع است و توهم جبر در این نیست. ممکن است بعضیها که از مبادی و مقدمات آن بی اطلاع اند و گوش آنها آشنای به بعضی مطالب نیست این را رمی به جبر کنند، با اینکه مربوط به جبر نیست. این توحید است، جبر شرک است؛ این هدایت است؛ جبر ضلالت است. این جا مناسب بیان جبر و قدر نیست، ولی پیش اهلش مطلب روشن است، و غیر آن را حق ورود در این مطالب نیست؛ بلکه صاحب شریعت نهی فرموده است از دخول به این مطالب.^{۳۰}

در هر حال، از خدای مهربان در هر وقت، خصوصاً در خلوات، با تضرع و

استکانت و عجز و مذلت بخواه که تورا هدایت کند به نور توحید، و قلب تورا منور کند به بارقه غیبی یک بینی و یک پرستی، تا از همه عالم وارهی و همه چیز را ناچیز دانی. و با تضرع از آن ذات مقدس خواهش کن که اعمال تورا خالص گرداند و تورا هدایت فرماید به طریق خلوص و ارادت. و اگر دارای حالی شدی، این بنده ضعیف بطال خالی از حقیقت را که عمر خود را صرف هوی و هوس نموده و دل او از کدورت معاصی و امراض قلبیه طوری شده است که هیچ نصیحتی و هیچ آیه و روایتی و هیچ برهان و دلیل و آیتی در او اثر نمی کند به دعایی یاد کرده، شاید به دعای شما راه نجاتی پیدا کند؛ زیرا که مؤمن را خدا ردّ نمی کند از درگاه خود و دعای او را می پذیرد^{۳۱}.

پس از تذکر به این مطالب، که خودت نیز می دانستی و حرف تازه ای نبود، مدتی مواظبت کن از قلب خود، و اعمال و رفتار و حرکات و سکنتات خود را در تحت مداقه آورده، و خفایای قلب را تفتیش کن و حساب شدید از او بکش، مثل اینکه اهل دنیا از یک نفر شریک، حساب می کشند: هر عملی را که شبهه ریا و سالوسی در اوست ترک کن گرچه عمل خیلی شریفی باشد. حتی اگر دیدی واجبات را در علن کردن خالص نمی توانی بکنی، در خفا بکن؛ با اینکه مستحب است اتیان به آنها در علن. بلکه کمتر اتفاق می افتد در اصل واجب ریا شود؛ بیشتر در خصوصیات و مستحبات و زواید اتفاق می افتد. در هر صورت، با جدیت کامل و مجاهده شدید قلب خود را از لوث شرک پاک کن؛ مبدا خدای نخواسته با این حال از این عالم درگذری که کارت زار است و امید نجات به هیچ وجه برایت نیست و خدای تبارک و تعالی غضبناک بر تو باشد. چنانچه در حدیث شریف است که در وسائل از قرب الاسناد نقل می فرماید سند به امیرالمؤمنین، علیه السلام، می رساند: **إِنَّهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ تَزَيَّنَ لِلنَّاسِ بِمَا يُحِبُّ اللَّهُ وَبَارَزَ اللَّهُ فِي السَّرِّ بِمَا يَكْرَهُهُ اللَّهُ، لَقِيَ اللَّهَ وَهُوَ عَلَيْهِ غَضْبَانٌ لَهُ مَا قِئْتُ^{۳۲}**. یعنی «گفت امیرالمؤمنین، علیه السلام، رسول الله، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، گفت: «کسی که جلوه دهد برای مردم به چیزی که دوست دارد خدا، و ظاهر کند در باطن برای خدا چیزی را که مکروه دارد او را خدا، ملاقات کند خدا را، و حال آنکه خدا بر او غضبناک و خشمناک باشد.»^{۳۳}

در حدیث شریف دو احتمال است: یکی آنکه کسی که اعمال صالحه را جلوه دهد به مردم و اعمال قبیحه را در باطن آورد. و دیگر آنکه کسی که پیکر عمل را به

مردم نشان دهد و در باطن قصد ریا داشته باشد. و در هر صورت ریا را شامل است زیرا که اتیان به واجبات و راجحات بدون قصد ریا مورد غضب نیست. بلکه می توان گفت معنی دوم بهتر است، زیرا که اعمال قبیحه را علناً آوردن شدتش بیشتر است. در هر حال، خدا نکند مالک الملوك و ارحم الراحمين به انسان غضبناك باشد
 أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ غَضَبِ الْحَلِيمِ.

فصل

در بیان حدیث علوی

ما این مقام را ختم می کنیم به حدیث شریفی که در کافی شریف از مولای متقیان، امیر مؤمنان، علیه السلام، روایت کرده، و شیخ صدوق^{۳۳}، رضوان الله علیه، مثل همین حدیث را از حضرت صادق، علیه السلام، نقل کرده که از جمله وصیتهای رسول اکرم، صلی الله علیه و آله، به امیر المؤمنین، علیه السلام، است. و آن این است: بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، عَلَيْهِ السَّلَامُ: ثَلَاثُ عِلَامَاتٍ لِلْمُرَائِي: يَنْشَطُ إِذَا رَأَى النَّاسَ؛ وَيُكْسَلُ إِذَا كَانَ وَحْدَهُ؛ وَيُجِبُ أَنْ يُحَمَدَ فِي جَمِيعِ أُمُورِهِ.^{۳۴}

یعنی «گفت امام صادق، علیه السلام: امیر المؤمنین، علیه السلام، گفت: سه نشانه است برای ریا کار: بهجت و نشاط دارد وقتی که ببیند مردم را؛ و کسالت پیدا می کند وقتی تنها است؛ و دوست دارد که ثنا کرده شود در جمیع امورش.»^{۳۴} چون این سیئه خبیثه گاهی چنان مخفی است که انسان خودش بیخبر است از آن - در باطن اهل ریا است و گمان می کند عملش خالص است - لهذا برای آن علامت ذکر فرموده اند که انسان به واسطه آن علامت اطلاع بر سریره خود پیدا کند و در صدد معالجه برآید.

انسان در نفس خود مشاهده می کند که وقتی تنهاست مایل به طاعات نیست اگر با زحمت یا از روی عادت هم عبادتی بکند، آن را با حال نمی کند؛ بلکه سر و دست عمل را شکسته پاك و پاکیزه آن را تحویل نمی دهد. ولی وقتی در مساجد و مجامع حاضر شد، و در محضر عمومی مشغول آن گردید، آن را از روی نشاط و دلچسبی و سرور و حضور قلب انجام می دهد. مایل است رکوع و سجودش طولانی شده، مستحباتش نیکو انجام گرفته، اجزاء و شرایطش درست ملاحظه

شود. اگر انسان قدری هم ملتفت باشد [و] از نفس خود سؤال کند علت آن را، دام خویش را از راه قدس پهن کرده به انسان تعمیه می کند که مثلاً عبادت در مسجد چون ثوابش بیشتر است یا جماعت چون چنین و چنان است، نشاط داری. یا اگر در غیر جماعت و مسجد شد، می گوید مستحب است عمل را پیش مردم نیکو انجام دادن تا اینکه کسان دیگر اقتدا کنند و تأسی نمایند و رغبت به مذهب پیدا کنند انسان را با هر وسیله ای هست گول می زند. این سرور و نشاط نیست جز از آن مرض قلبی که انسان بیچاره به آن مبتلاست؛ و خود را صحیح و سالم می داند و در خیال معالجه نمی افتد. مریضی که خود را سالم می داند، امید صحت از او منقطع است. بدبخت در باطن ذات و لبّ سریره میل دارد عمل خود را به مردم ارائه دهد و خود غفلت از آن دارد. بلکه معصیت را به صورت عبادت جلوه می دهد و خودنمایی را به شکل ترویج مذهب در می آورد. با اینکه اتیان به مستحبات در خلوات مستحب است، چرا نفس مایل است در علن همیشه به جا آورد؟ گریه از خوف در مجامع عمومی از روی نشاط و بهجت می کند، ولی در خلوات هر چه خود را فشار می دهد چشمش تر نمی شود! خوف خدا چه شد در مجامع پیدا می شود؟ در شبهای قدر. آه و ناله و سوز و گداز در بین چند هزار جمعیت دارد، صد رکعت نماز و جوشن کبیر و صغیر و چند جزو قرآن مجید را می خواند، خم به ابرویش نمی آید؛ خستگی احساس نمی کند؛ ولی ده رکعت نماز در خلوت اگر بکند، کمرش خسته شده حالش وفا نمی کند. اگر انسان کارهایش محض رضای خدا یا برای جلب رحمت یا برای خوف از جهنم و شوق به بهشت است، چرا میل دارد هر کاری می کند مردم مداحی او را بکنند؟ گوشش به زبان مردم و دلش پیش آنهاست که ببیند کی از او مدح می کند؛ کی می گوید آقا چه آدم مقدس مواظب به اول وقتی مراقب مستحباتی است! حاجی آقا چه آدم صحیح درستی است! در معاملات کذا و کذاست! اگر خدا منظور است این حب مفرط چیست؟ اگر بهشت و جهنم تورا به عمل و ادا کرده است، این حبّ چه می گوید؟ ملتفت باش که این حب از همان شجره خبیثه ریاست، و تا می توانی در صدد اصلاح برآ و خود را اگر ممکن است از امثال این محبت ها خالص کن.

در این مقام يك مطلب را تنبه می دهم. و آن این است که از برای هر يك از این صفات نفسانیه، چه ملکات حسنه و چه ملکات سیئه، مراتبی است بسیار کثیر. بسا باشد که يك مرتبه از اتصاف به آن در حسنات و تنزیه آن در سیئات از مختصات عرفاء

بالله یا اولیاء خدا باشد؛ و سایر مردم به حسب مقامی که دارند، آن صفت که برای دسته اول نقص است برای آنها نقص نباشد؛ بلکه به یک معنی کمال هم باشد. و همین طور حسنات این دسته سیئات دسته دیگر باشد. از آن جمله ریاست که کلام ما عجاله در آن است. خلوص از همه مراتب آن از مختصات اولیاست و دیگران در آن شریک نیستند. و اتصاف عامه مردم به یک مرتبه از آن، نقص آنها، به حسب آن مقام که دارند، نیست و به ایمان آنها یا اخلاص آنها ضرر نمی رساند. مثلاً نفس عامه مردم به حسب جبلت مایل است که خیرات آنها پیش مردم ظاهر گردد؛ گرچه خیرات را به نیت ظاهر شدن نکنند، ولی نفسشان. مفسور به این حب است. این موجب بطلان عمل یا شرك و نفاق و کفر نیست؛ گرچه این نقص اولیاست، و در نظر ولی یا عارف بالله شرك و نفاق است. و تنزیه از مطلق شرك و اخلاص از همه مراتب آن، اول مقامات اولیاست. و از برای آنها مقامات دیگر است که ذکرش با این مقام مناسب نیست. حتی فرموده ائمه، علیهم السلام، که عبادت ما عبادت احرار است، که فقط برای حب خداست نه طمع به بهشت یا ترس از جهنم است^{۳۵}، از مقامات معمولی و اول درجه ولایت است. از برای آنها در عبادات حالاتی است که به فهم ما و شما نمی گنجد.

و به این بیان که شنیدی جمع بین این حدیث سابق منقول از رسول الله و امیرالمؤمنین، صلوات الله علیهما و آلهما، و حدیث دیگری که زراره از حضرت ابی جعفر، علیه السلام، نقل می کند می توان نمود. و آن حدیث این است:

محمّد بن یعقوب یاسناده عن أبي جعفر، علیه السلام، قال: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَعْمَلُ الشَّيْءَ مِنَ الْخَيْرِ فَيَرَاهُ إِنْسَانٌ فَيَسُرُّهُ ذَلِكَ. قال: لا بأسَ؛ ما مِنْ أَحَدٍ إِلاَّ وَهُوَ يُحِبُّ أَنْ يَظْهَرَ لَهُ فِي النَّاسِ الْخَيْرُ إِذَا لَمْ يَكُنْ صَنَعَ ذَلِكَ لِذَلِكَ. ^{۳۶} «زراره گفت از حضرت باقر-، صلوات الله علیه-، سؤال کردم از مردی که چیزی از کارهای نیک بجای می آورد. آن کار را کسی می بیند، پس آن شخص را مسرور می کند دیدن او. فرمود: «عیبی ندارد. هیچ کس نیست مگر اینکه دوست دارد که ظاهر شود در مردم برای او خیری، وقتی نکند آن کار را برای دیدن مردم.»^{۳۷}

در یکی از دو حدیث حب محمّدت را علامت ریا گیرد؛ و در دیگری سرور به ظاهر شدن خیرات را نفی باس می فرماید؛ این به حسب اختلاف مراتب اشخاص است. وجه جمع دیگری نیز هست که از آن صرف نظر شد.

تتمه

بدان که «سُمعه»، که عبارت است از رساندن به گوش مردم خصال خود را برای جلب قلوب و اشتها، از شجره خبیثه ریاست؛ و از این سبب ما او را بار بار در يك باب ذکر کرده و به ذکر هر يك جداگانه نپرداختیم.

- ۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۲۹۳، «کتاب ایمان و کفر»، «باب ریاء»، حدیث ۳.
- ۲- فقهاء در مبحث نیت نماز ریاء را مورد بحث قرار داده‌اند، ← جواهر الکلام، ج ۹، ۱۸۷-۱۹۵ «کتاب الصلاة» بحث نیت. عروة الوثقی ص ۲۰۸-۲۱۰ «کتاب الصلاة» فصل نیت. تحریر الوسیله ج ۱/۲-۱۴۱. «کتاب الصلاة» بحث نیت.
- ۳- ← همین حدیث در فصل «در بیان آنکه علم غیر از ایمان است».
- ۴- اصول کافی، ج ۲، ص ۲۹۵، «کتاب ایمان و کفر»، «باب ریاء»، حدیث ۹.
- ۵- «آتش بر افروخته خداست که بر دلها شعله‌ور است.» (همزه ۶-۷).
- ۶- حق تعالی می‌فرماید: **وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ** (و بدانید که خدا در میان شخص و قلب او حایل می‌گردد (انفال ۲۴)) **وَإِنَّ الْقُلُوبَ بَيْنَ أَصْبَعِ اللَّهِ**، **يُقَلِّبُهَا كَيْفَ يَشَاءُ سَاعَةً كَذَا وَسَاعَةً كَذَا وَأَنَّ الْعَبْدَ رُبَّمَا وَفَّقَ لِلْخَيْرِ** (همانا قلبها در میان دو انگشت از انگشتان خداوند قرار دارند آنها را هرگونه بخواهد زمانی اینچنین و زمانی آنچنان می‌گرداند و بسا که بنده توفیق کار نیک یابد.) بحار الانوار، (ج ۷۲، ص ۴۸) «کتاب العشرة» باب ۴۰، حدیث ۹.
- ۷- اصول کافی، ج ۲، ص ۲۹۴، «کتاب ایمان و کفر»، «باب ریاء»، حدیث ۴.
- ۸- اشاره است به آیه **يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا**. (روزی که شخص به آنچه پیش فرستاده است می‌نگرد و کافر می‌گوید: ای کاش خاک می‌بودم.) (نبأ ۴۱).
- ۹- عن أبي عبدالله (ع) قَالَ قَالَ النَّبِيُّ (ص): **إِنَّ الْمَلَكَ لِيَضَعُ بِعَمَلِ الْعَبْدِ مِثْبَاجًا بِهِ، فِذَا صَعَدَ بِحَسَنَاتِهِ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: لِيَجْعَلُوهَا فِي سَجِينٍ إِنَّهُ لَيْسَ إِلَيَّ أَرَادَ بِهَا**. اصول کافی، ج ۲، ص ۲۹۴، «کتاب ایمان و کفر»، «باب ریاء»، حدیث ۷.
- ۱۰- «فطرت خدایی آن است که خداوند خلق را بر آن آفریده است.» (روم ۳۰).
- ۱۱- (آل عمران ۹۷).
- ۱۲- اشاره است به آیه مبارکه **قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ** بگو (ای پیامبر) «من از شما اجر [رسالت] نمی‌خواهم جز آنکه به خویشانم محبت کنید.» (شوری ۲۳).
- ۱۳- (حجرات ۱۷ تا ۱۸).
- ۱۴- (عنکبوت ۶۹).
- ۱۵- «من در آسمان وزمین ننگم، ولی در دل بنده مؤمنم جای گیرم.» این حدیث با اندکی تغییر در عوالی اللثالی، ج ۴، ص ۷، و بحار الانوار ج ۵۵، ص ۳۹ «کتاب السماء والعالم»، «باب العرش والكرسى وحملتها»، و المحجة البيضاء ج ۵، ص ۲۷، «کتاب شرح عجائب القلب»، و احیاء علوم الدین، ج ۳، ص ۱۷، «کتاب شرح عجائب القلب» آمده است.
- ۱۶- ← حدیث ۲، پاورقی ۶.
- ۱۷- علم الیقین، ج ۱، ص ۳۸۱.
- ۱۸- ← ص ۴۱.
- ۱۹- **مِنَ الْحَيِّ الْقَيُّومِ الَّذِي لَا يَمُوتُ إِلَى الْحَيِّ الْقَيُّومِ الَّذِي لَا يَمُوتُ**. **أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي أَقُولُ لِلشَّيْءِ كُنْ فَيَكُونُ وَقَدْ جَعَلْتَكُ تَقُولُ لِلشَّيْءِ كُنْ فَيَكُونُ**. علم الیقین، ج ۲، ص ۱۰۶۱.
- ۲۰- ← ص ۷۱.
- ۲۱- ← حدیث ۱، پاورقی ۵۶.
- ۲۲- «راهنمای به نیکی چون کننده آن است.» بحار الانوار، ج ۹۳، ص ۱۷، «کتاب زکات و صدقه»، باب ۲۰ حدیث ۱.
- ۲۳- اشاره است به آیه مبارکه **قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَا أَغْوِيَهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ**

- الْمُخْلِصِينَ . (گفت ابلیس) خدایا، از آن رو که مرا گمراه ساختی، هر آینه هر چه در زمین است بر آدمیان جلوه دهم و همه آنان را گمراه کنم مگر بندگان خالص ترا. « (حجر/ ۴۰-۴۱).
- ۲۴- مراد مرحوم آیه الله شاه آبادی (ره) است.
- ۲۵- مَنْ أَخْلَصَ لَنَا أَرْبَعِينَ صَبَاحًا، جَرَتْ يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ . بحار الانوار ج ۶۷، ص ۲۴۲، «کتاب ایمان و کفر»، «باب اخلاص»، حدیث ۱۰.
- ۲۶- اشاره است به آیه مبارکه إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ أُمَّةً يَشْرِكُ بِهِ وَيُغَيِّرُ مَا دُونُ ذَلِكَ (خدایوند شرک را نمی آمرزد، اما از غیر آن در می گذرد. « (نساء/ ۴۸، ۱۱۶).
- ۲۷- قَالَ ابوعبدالله (ع): يَا بَنَیْنَ آدَمَ، لَوْ أَكَلَ قَلْبُكَ طَائِرٌ لَمْ يُشْبِعْهُ . (ای فرزند آدم، قلب ترا اگر پرنده ای بخورد. سیر نمی شود.) اصول کافی، ج ۱ ص ۹۳، «کتاب توحید»، «باب النهی عن الکلام فی الکفیه». حدیث ۸
- ۲۸- اشاره است به آیه مبارکه إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْتَنْبِئُوهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْبِئُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ . (بدرستی غیر خدایانی را که می خوانید اگر چه گرد هم آیند مگسی را نخواهند آفرید؛ و اگر مگسی چیزی از آنها برباید، نتوانند آن را بستانند؛ خواهنده و خواسته شده هر دو ناتوان اند. « (حج/ ۷۳).
- ۲۹- «پروردگارا، چرا مرا کور برانگیختی؟» (طه/ ۱۲۵).
- ۳۰- امام صادق (ع) می فرماید که امیرالمؤمنین (ع) در جواب شخصی که ایشان را از «قدر» پرسیده بود فرمودند: بَحْرٌ عَمِيقٌ فَلَا تَلْجَهُ . ثُمَّ سَأَلَهُ ثَانِيَةً فَقَالَ: طَرِيقٌ مُظْلِمٌ فَلَا تَسْلُكُهُ ، ثُمَّ سَأَلَهُ ثَالِثَةً فَقَالَ: سِرٌّ اللَّهُ فَلَا تَتَكَلَّفُهُ (دریای ژرفی است، در آن فرو مرو. پس، بار دوم پرسید، فرمود: راه تاریکی است آن را مپیم، سوم بار پرسید، فرمود: راز خداست خود را به سختی مینداز.) بحار الانوار ج ۵، ص ۹۷، «کتاب العدل و المعاد»، «باب القضاء و القدر»، حدیث ۲۲.
- ۳۱- امام صادق (ع) فرمود: مَا أَبْرَزَ عَبْدٌ يَدَهُ إِلَى اللَّهِ الْعَزِيزِ الْجَبَّارِ إِلَّا اسْتَحْيَا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَرُدَّهَا صِفْرًا حَتَّى يَجْعَلَ فِيهَا مِنْ فَضْلِ رَحْمَتِهِ مَا يَشَاءُ؛ فَإِذَا دَعَا أَحَدَكُمْ فَلَا يَرُدُّ يَدَهُ حَتَّى يَمْسَحَ عَلَى وَجْهِهِ وَرَأْسِهِ . (هیچ بنده ای دست خود به سوی خدای عزیز جبار بیرون نیاورد جز اینکه خدای عز و جل شرم کند که آن را تهی بازگرداند تا اینکه از زیادی بخشایش آنچه خواهد در آن بنهد. پس هرگاه یکی از شما دعا کرد، دستش را برنگرداند مگر آن را به سروروی خود کشد.) اصول کافی، ج ۲، ص ۴۷۱، «کتاب دعاء»، «باب إِنْ مِنْ دَعَا اسْتَجِيبَ لَهُ»، حدیث ۲.
- ۳۲- وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۵۰، «کتاب طهارت»، «ابواب مقدمه عبادات»، باب ۱۱، حدیث ۱۴.
- ۳۳- حدیث ۱، پاورقی ۳۲.
- ۳۴- اصول کافی ج ۲، ص ۲۹۵، «کتاب ایمان و کفر»، «باب رياء»، حدیث ۸.
- ۳۵- قَالَ: الْعِبَادَةُ ثَلَاثَةٌ: قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَوْفًا؛ فَتَلَّكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ. وَقَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى طَلَبَ الثَّوَابِ؛ فَتَلَّكَ عِبَادَةُ الْأَجْرَاءِ. وَقَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ حُبًّا لَهُ؛ فَتَلَّكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ. وَهِيَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ: (پرستش سه گونه است. گروهی خدایوند عز و جل را از ترس می پرستند؛ پس این پرستش بندگان است. گروهی خدایوند تبارک و تعالی را برای رسیدن به پاداش می پرستند؛ پس این پرستش مزدوران است. و گروهی خدایوند عز و جل را از روی محبت می پرستند و این پرستش آزادگان است. و این از همه پرستشها برتر است.) وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۴۵، «ابواب مقدمه العبادات» باب ۹، حدیث ۱. و اصول کافی، ج ۳، ص ۱۳۱، «کتاب ایمان و کفر»، «باب عبادت» حدیث ۵.
- ۳۶- اصول کافی، ج ۲، ص ۲۹۷، «کتاب ایمان و کفر»، «باب رياء»، حدیث ۱۸.

الحديث الثالث

بِالسَّنَدِ الْمَتَّصِلِ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ الْحَلَّالِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ*، عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْعُجْبِ الَّذِي يُفْسِدُ الْعَمَلَ. فَقَالَ: الْعُجْبُ دَرَجَاتٌ؛ مِنْهَا أَنْ يُزَيَّنَ لِلْعَبْدِ سُوءُ عَمَلِهِ فَيَرَاهُ حَسَنًا، فَيَعْجَبُهُ وَيَحْسَبُ أَنَّهُ يُحْسِنُ صُنْعًا. وَمِنْهَا أَنْ يُؤْمِنَ الْعَبْدُ بِرَبِّهِ فَيَمَنَّ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى وَلِلَّهِ عَلَيْهِ فِيهِ الْمَنُّ.^١

ترجمه «علی بن سوید گوید از حضرت موسی بن جعفر، علیه السلام، پرسیدم از عُجْبی که فاسد می نماید عمل را. پس گفت: ”عجب [را] درجاتی است. از آنها این است که زینت پیدا کند از برای بنده بدی عمل او، پس ببیند او را نیکو، پس به عجب آورد او را و گمان کند او نیکو عملی کرده است. و از آنهاست آنکه ایمان آورده بنده به پروردگار خود، پس منت گذارد بر خدا؛ و حال آنکه از برای خداست بر او در آن ایمان منت،“»

شرح «عُجْب» بنا به فرموده علماء، رضوان الله علیهم، عبارت است از بزرگی شمردن عمل صالح و کثیر شمردن آن و مسرور شدن و ابتهاج نمودن به آن، و غنچ و

* وسائل در مقدمه عبادات، باب تحریم اعجاب به نفس. علامه مجلسی می فرماید ممکن است حضرت ابوالحسن در این حدیث شریف، حضرت رضا علیه السلام باشد زیرا که علی بن سوید از این دو بزرگوار حدیث می کند. هرچند از حضرت کاظم علیه السلام بیشتر حدیث می کند (منه عفی عنه).

دلال کردن است به واسطه آن، و خود را از حد تقصیر خارج دانستن است. و اما مسرور شدن به آن با تواضع و فروتنی کردن از برای خدای تعالی و شکر ذات مقدس حق کردن بر این توفیق و طلب زیاده کردن عجب نیست و ممدوح است.^۲

جناب محدث عظیم الشان، مولانا علامه مجلسی^۳، طاب ثراه، از جناب محقق خبیر و دانشمند کبیر، شیخ اجل، بهاء الدین عاملی^۴، رضوان الله علیه، چنین نقل می فرماید که «فرموده است شیخ اجل که شك نیست کسی که اعمال صالحه کند، از قبیل روزه و بیداری شب و غیر آن، در نفس او بهجت و سروری حاصل شود؛ پس اگر این بهجت برای آن است که خدای تعالی به او عطایی فرموده و نعمت عنایت کرده که آن نعمت و عطا این اعمال صالحه است، و با این وصف ترسناک باشد از نقص آنها و بیمناک باشد از زوال نعمت و از خدای تعالی زیاده طلب کند، این ابتهاج و سرور عجب نیست. و اگر این ابتهاج از جهت آن است که این اعمال از اوست و اوست که دارای این صفت است، و بزرگ شمارد اعمالش را و اعتماد کند بر آنها و خود را از حد تقصیر خارج داند و به جایی رسد که گویی منت گذاری کند بر خدای تعالی به واسطه این اعمال، پس این سرور عجب است.» - انتهی^۵.

فقیر گوید تفسیر «عجب» به طوری که ذکر فرموده اند صحیح است، ولی باید عمل را اعم از عمل قلبی و قالبی دانست؛ و كذلك اعم از عمل قبیح و حسن دانست. زیرا که عجب همان طور که وارد بر اعمال جوارح می شود، وارد می شود بر اعمال جوانح و فاسد می کند آنها را؛ و همین طور که صاحب خصلت نیکو معجب شود به خصال خود، صاحب خصال ناهنجار نیز چنین شود که معجب شود به خصلت خویش. چنانچه در این حدیث شریف تصریح به هر دو شده و این دورا مخصوص به ذکر نموده، زیرا که از نظر غالب مخفی است. و پس از این ذکر هر دو به میان آید، ان شاء الله.

و نیز باید دانست که سروری را که از آن نفی کردند عجب را و از صفات ممدوحه شمردند به حسب حال نوع است؛ چنانچه در فصلی از فصول لاحقه^۶، بیان آن می شود.

و بدان که از برای عجب چنانچه در حدیث شریف اشاره فرموده درجاتی

است:

درجه اول عجب به ایمان و معارف حقه است؛ و در مقابل آن، عجب به کفر و شرک

و عقاید باطله است .
درجهٔ دوم عجب به ملکات فاضله و صفات حمیده است ؛ و در مقابل آن ، عجب به سیئات اخلاق و قبایح ملکات است .
درجهٔ سوم عجب به اعمال صالحه و افعال حسنه است ؛ و در ازاء آن ، عجب به اعمال قبیحه و افعال ناهنجار است .
و غیر از اینها درجات دیگری است که مهم به مقام نیست . ما ان شاء الله اشاره می کنیم به این درجات ، و آنچه منشأ آن است ، و آنچه علاج برای آن تواند بود ، در ضمن فصولی . و به نستین .

فصل

در مراتب عجب*

بدان که از برای عجب در هر یک از این درجات سابق الذکر مراتبی است ، که بعضی از آن مراتب واضح و روشن است که انسان به اندک تنبه و التفات پی به آن می برد ؛ و بعضی دیگر بغایت دقیق و باریک است که انسان تا تفتیش کامل نکند و مذاقهٔ صحیحه به عمل نیآورد ادراک آن نمی تواند کند ؛ و نیز بعضی از مراتبش شدیدتر و سخت تر و مهلکتر از بعضی مراتب دیگر است .

مرتبهٔ اولی ، که از همه بالاتر و هلاکش بیشتر است ، حالی است که در انسان به واسطهٔ شدت عجب پیدا شود که در قلب خود بر ولی نعمت خود و مالک الملوک به ایمان یا خصال دیگرش منت گذارد . گمان کند که به واسطهٔ ایمان او در مملکت حق وسعتی یا در دین خدا رونقی پیدا شد ؛ یا به واسطهٔ ترویج او از شریعت یا ارشاد و هدایت او یا امر به معروف و نهی از منکر او یا اجرای حدود یا محراب و منبرش به دین خدا رونقی بسزا داده ؛ یا به واسطهٔ آمدن در جماعت مسلمین یا به پا کردن تعزیهٔ حضرت ابی عبدالله الحسین ، علیه السلام ، رونقی در دیانت حاصل شد که به سبب آن بر خدا و بر سید مظلومان و بر رسول اکرم ، صلی الله علیه و آله ، منت دارد . هر چند اظهار این معنی نکند ، در دلش منت می گذارد . و از همین باب است

* در این تفصیل ، شرح عجب در خصال نیکورا دهیم ، و در بعضی از فصول آتی ، شرح مقابلات آنها را نیز می دهیم

منت گذاری بر بندگان خدا در امور دینیّه . مثل آنکه در دادن صدقات واجبه و مستحبه و در دستگیری از ضعفا و فقرا بر آنها منت گذاری کند . گاهی این منت گذاری مخفی است حتی بر خود انسان . (شرح منت نداشتن مردم بر خدا و منت داشتن ذات مقدس حق تعالی بر آنها در «حدیث دوم» گذشت .)

مرتبه دیگر آن است که به واسطه شدت عجبی که در قلب است غنج و دلال کند بر حق تعالی . و این غیر از منت گذاری است ؛ گرچه بعضی فرق نگذاشته اند . صاحب این مقام خود را محبوب حق تعالی می پندارد و خود را در سلك مقربین و سابقین می شمارد ، و اگر اسمی از اولیاء حق برده شود یا از محبوبین و محبین یا سالک مجذوب سخنی پیش آید ، در قلب خود را از آنها می داند . ممکن است ریاء شکسته نفسی کرده و اظهار خلاف آن کند ، یا برای اثبات آن مقام برای خود طوری نفی مقام از خود کند که ملازم اثبات باشد . و اگر خدای تعالی او را مبتلا کند به بلایی ، کوسِ البلاء لِّلْأَوْلَیَاءِ^۷ زند . مدعیهای ارشاد از عرفا و متصوفه و اهل سلوک و ریاضت به این خطر نزدیکترند از سایر مردم .

درجه دیگر آن است که خود را از خدای تعالی به واسطه ایمان یا ملکات یا اعمال طلبکار بداند و مستحق ثواب شمارد ، و لازم بداند بر خدا که او را در این عالم عزیز ، و در آخرت صاحب مقامات کند ؛ و خود را مؤمن صاف و پاک بداند و هر وقت اسمی از مؤمنین به غیب آید سرش را داخل سرها کند و در دلش اندیشد که خداوند اگر با عدل هم با من رفتار کند من مستحق ثواب و اجرم ! بلکه بعضی بر قباحت و قاحت افزوده تصریح به این کلام باطل می کنند ! و اگر برای او بلایی رخ دهد و برای او ناملایمی پیش آید ، در دل اعتراض به خدا دارد و تعجب از کارهای خدای عادل که مؤمن پاک را مبتلا کند و منافق فاسق را مرزوق کند ؛ و در باطن به حق تبارک و تعالی و به تقدیرات او غضبناک باشد و در ظاهر اظهار رضایت کند . غضب خود را به ولی نعمت خود تحویل دهد ، و رضای به قضا را به مخلوق ارائه دهد . و وقتی بشنود مؤمنین را در این دنیا خداوند مبتلا می فرماید ، به دل خود تسلیت می دهد . نمی داند منافق مبتلا هم بسیار است ، نه هر مبتلا مؤمن است .

رتبه دیگر از عجب آن است که خود را از مردم دیگر ممتاز بداند و بهتر شمارد به اصل ایمان از غیر مؤمنین ، و به کمال ایمان از مؤمنین ، و به اوصاف نیکو از غیر متصفین ، و به عمل به واجب و ترک محرّم از مقابل آن ، و به اتیان به مستحبات و مواظبت به جمعه و جماعات و مناسک دیگر و ترک مکروهات از عامه مردم خود را

کاملتر دانسته و امتیاز برای خود قایل باشد؛ و اعتماد به خود و ایمان و اعمال خود کند و دیگر مخلوق را ناچیز و ناقص شمارد و به همه مردم به نظر خواری نگاه کند، و در دل یا زبان بندگان خدا را سرزنش و تعییر کند. هر کس را به طوری از درگاه رحمت حق دور کند و رحمت را خاص خود و یک دسته مثل خود قرار دهد. صاحب این مقام به جایی رسد که هر چه عمل صالح از مردم ببیند به آن مناقشه کند و در دل در آن به یک نحو خدشه کند، و اعمال خود را از آن خدشه و مناقشه پاک بداند. اعمال حسنه مردم را چیزی نشمارد؛ و همان عمل اگر از خودش صادر شد بزرگ بداند. عیوب مردم را خوب ادراک کند و از عیب خود غافل باشد. اینها علامت عجب است، گرچه خود انسان از آن غافل است.

و از برای عجب درجات دیگری است که بعضی از آن را ذکر ننمودم و از بعضی دیگر ناچار غافلم.

فصل

در اینکه اهل فساد نیز گاهی عجب به فساد می کنند

اهل کفر و نفاق و مشرکین و ملحدین و صاحبان اخلاق زشت و ملکات پست و اهل معصیت و نافرمانی گاهی کارشان به جایی رسد که به آن کفر و زندقه خویش یا سیئات اخلاق و مویقات اعمال خود عجب کنند و ابتهاج نمایند! خود را به واسطه آن دارای روح آزاد خارج از تقلید و غیر معتقد به موهومات شمارند و خویشان را دارای شهامت و مردانگی دانند، و ایمان به خدا را از موهومات و تعبد به شرایع را از کوچکی فکر تصور کنند، و اخلاق حسنه و ملکات فاضله را از ضعف نفس و بیچارگی شمارند، و اعمال حسنه و مناسک و عبادات را از ضعف ادراک و نقصان مشاعر محسوب کنند. خود را به واسطه آن روح آزاد غیر معتقد به موهومات بی اعتنای به شرایع مستحق مدح و ثنای دانند. خصال زشت ناهنجار در دل آنها ریشه کرده و مانوس به آنها شده، چشم و گوششان از آن پُر شده، در نظرشان زینت پیدا کرده آنها را کمال پندارند؛ چنانچه در این حدیث شریف اشاره به آن شده آنجا که فرمود: «یکی از درجات آن این است که زینت پیدا کند از برای بنده بدی عملش و آن را نیکو ببیند.» و این اشاره است به قول خدای تعالی: «أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ

فَرَأَاهُ حَسَنًا.^۸ کما اینکه در آنجا که می فرماید: «گمان می کند که نیکو عمل می کند.» اشاره است به قول خدای تعالی: قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا. الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا. أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا.^۹ این دسته از مردم که جاهل و بیخبرند و خود را عالم و مطلع می دانند بیچاره ترین مردم و بدبخت ترین خلائق اند. اطبای نفوس از علاج آنها عاجزند و دعوت و نصیحت در آنها اثر نمی کند؛ بلکه گاهی نتیجه عکس می دهد. اینها به برهان گوش نمی دهند؛ چشم و گوش خود را از هدایت انبیا و برهان حکما و موعظه علما می بندند. باید به خدا پناه برد از شر نفس و مکاید آن که انسان را از معصیت به کفر می کشد، و از کفر به عجب به کفر می کشد. نفس و شیطان به واسطه کوچک شمردن بعضی از معاصی انسان را مبتلا کنند به آن معصیت؛ و پس از ریشه [کردن] آن در دل و خوار شمردن آن، انسان به معصیت دیگر که قدری بالاتر است در نظر از اولی مبتلا شود؛ و پس از تکرار، آن نیز از نظر افتد و در چشم انسان کوچک و خوار شود و به بزرگتر مبتلا شود. همین طور قدم قدم انسان پیش می رود و کم کم معصیتهای بزرگ در نظر انسان کوچک می شود تا آنکه بکلی معاصی از نظرش افتد و شریعت و قانون الهی و پیغمبر و خدا در نظرش خوار شود، و کارش منجر به کفر و زندقه و اعجاب به آنها شود. شاید در آتیه ذکری از این پیش آید.

فصل

در بیان آن که مکائد شیطان از روی میزان است

همان طور که صاحبان عجب در معاصی از مرتبه ای به مرتبه ای ترقی کرده تا به کفر و زندقه انجامشان رسد، صاحبان عجب در طاعات از درجه ناقصه عجب به درجه کامله آن ترقی کنند. مکاید نفس و شیطان در دل از روی میزان و اساس است. هیچ گاه ممکن نیست نفس به شما که دارای ملکه تقوا و خوف از خدا هستید تکلیف قتل نفس یا زنا کند؛ یا به کسی که دارای خصلت شرافت و طهارت نفس است پیشنهاد دزدی و راهزنی نماید. از اول امر ممکن نیست به شما بگوید در این ایمان و اعمال به خدای خود منت گذار، یا خود را از زمره محبوسین و محبین و مقربین درگاه قلمداد کن. ابتدای امر از درجه نازله گرفته رخنه در دل شما بازمی کند و شما را وادار

می کند به شدت مواظبت در مستحبات و اذکار و اوراد، و در ضمن عمل یکی از اهل معصیت را در نظر شما به مناسبت حال شما جلوه می دهد و به شما القا می کند که شما از این شخص به حکم شرع و عقل بهترید و اعمال شما موجب نجات شماست و بحمدالله شما پاک و پاکیزه هستید و از معاصی عاری و بری هستید. از این، دو نتیجه می گیرد: یکی بدبینی به بندگان خدا، و دیگر خودپسندی؛ که هر دو از مهلکات و سرچشمه مفاسد است. به نفس و شیطان بگویند ممکن است این شخصی که مبتلاست به معصیت دارای ملکه ای باشد یا اعمال دیگری باشد که خدای تعالی او را به رحمت خود مستغرق کند و نور آن خلق و ملکه او را هدایت کند و منجر شود کار او به حسن عاقبت؛ شاید این شخص را خدا مبتلا به معصیت کرده تا مبتلای به عجب که از معصیت بدتر است نشود. چنانچه در حدیث کافی است: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَلَيْهِ السَّلَام، قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَلِمَ أَنَّ الذَّنْبَ خَيْرٌ لِّلْمُؤْمِنِ مِنَ الْعُجْبِ؛ وَ لَوْلَا ذَلِكُمْ مَا ابْتُلِيَ مُؤْمِنًا بِذَنْبٍ أَبَدًا. ۱۰ یعنی «گفت امام صادق، علیه السلام: "همانا خدا دانست که گناه بهتر است برای مؤمن از عجب؛ و اگر نه این بود هیچ گاه مؤمن را مبتلا به گناهی نمی کرد."» و شاید من به واسطه همین بدبینی کارم منجر به بدی عاقبت شود.

شیخ جلیل ما، عارف کامل، شاه آبادی^{۱۱}، روحی فدا، می فرمودند تعبیر به کافر نیز نکنید در قلب؛ شاید نور فطرتش او را هدایت کند، و این تعبیر و سرزنش کار شما را منجر به سوء عاقبت کند. امر به معروف و نهی از منکر غیر از تعبیر قلبی است. بلکه می فرمودند کفاری که معلوم نیست با حال کفر از این عالم منتقل شدند لعن نکنید. شاید در حال رفتن هدایت شده باشند و روحانیت آنها مانع از ترقیات شما شود. در هر حال، نفس و شیطان شما را وارد مرحله اولی از عجب می کنند؛ کم کم از این مرحله شما را به مرحله دیگر و از آن درجه به درجه بالاتر، تا بالاخره کار انسان را به جایی برساند که به ایمان یا اعمال خود به ولی نعمت خویش و مالک الملوك منت گذاری کند و کارش به آخر درجه رسد.

فصل

در مفاسد عجب است

بدان که عجب خودش بنفسه از مهلکات و موبقات است و ایمان و اعمال

انسان را به باد فنا می دهد و فاسد می کند. چنانچه راوی سؤال می کند در این حدیث شریف از عجبی که فاسد می کند عمل را. امام، علیه السلام، يك درجه آن را عجب در ایمان قرار داده است. و در حدیث سابق شنیدی که عجب از گناه شدیدتر است در درگاه حق تعالی، و از آن جهت مؤمن را مبتلای به گناه می فرماید تا ایمن شود از عجب. و رسول اکرم، صلی الله علیه و آله، آن را یکی از مهلکات قرار داده^{۱۲}. و در امالی صدوق سند به امیرالمؤمنین، علیه السلام، رساند که فرموده است: «مَنْ دَخَلَ الْعُجْبُ هَلَكَ»^{۱۳}. یعنی «کسی که راه یابد در او عجب، هلاک شود.» و صورت این سرور در برزخ و مابعدالموت وحشت و هولناکی سخت است که هیچ وحشتی شبیه آن نیست. بسا باشد اشاره به آن باشد فرمایش رسول اکرم، صلی الله علیه و آله و سلم، در وصیتش به امیرالمؤمنین، علیه السلام،: «وَلَا وَحْدَةَ أَوْحَشُ مِنَ الْعُجْبِ»^{۱۴}. یعنی «هیچ تنهایی ترسناکتر نیست از عجب.»

موسی بن عمران، علی نبینا و آله و علیه السلام، از شیطان پرسید: «خبر ده مرا به گناهی که اولاد آدم وقتی مرتکب شود آن را بر او راه یابی و تسلط پیدا کنی.» گفت: «وقتی عجب کند بر نفس خود و بزرگ شمارد عملش را و کوچک شود در چشمش گناه او.»^{۱۵}

خداوند تعالی به داود، علیه السلام، می فرماید: «ای داود، بشارت ده گناهکاران را و بترسان صدیقان را.» عرض کرد: «چطور بشارت دهم آنها را و بترسانم اینها را؟» فرمود: «بشارت ده گناهکاران را که همانا من قبول می کنم توبه را و می گذرم از گناه؛ و بترسان صدیقان را که عجب نکنند به اعمال خودشان؛ زیرا که همانا نیست بنده ای که من به پا دارم از برای حساب مگر آنکه هلاک شود.»^{۱۶} پناه می برم به خدای تعالی از مناقشه در حساب که صدیقین و بزرگتر از آنها را هلاک می کند.

شیخ صدوق^{۱۷} در خصال سند به حضرت صادق، علیه السلام، رساند که فرمود: «شیطان گوید: "اگر در سه چیز چیره گردم به پسر آدم باکی ندارم از هر چه بکند، زیرا که آنها قبول نشود از او: وقتی که بسیار شمارد عمل خود را، و فراموش کند گناه خود را، و راه یابد در او عجب.»»^{۱۸}

علاوه بر مفاسدی که از عجب شنیدی، او شجره خبیثه ای است که بار او بسیاری از کبائر و موبقات است، و در دل که ریشه کرد کار انسان را به کفر و شرک و بالاتر از آن ها منجر می کند.

یکی از مفاسد آن کوچک شمردن معاصی است. بلکه انسان معجب در صدد اصلاح نفس خویش بر نمی آید و خود را پاک و پاکیزه پندارد و هیچ گاه در فکر نمی افتد که خود را از لوث معاصی پاک کند. پردهٔ عجب و حجاب غلیظ خودپسندی مانع شود از آنکه بدیهای خود را ببیند. و این مصیبتی است که انسان را از جمیع کمالات باز دارد و به انواع نواقص مبتلا کند و کار انسان را منجر کند به هلاک ابد و اطباء نفوس را عاجز کند از علاج.

و دیگر آنکه اعتماد بر نفس و بر اعمال خود کند. و این سبب شود که انسان جاهل بیچاره خود را از حق تعالی مستغنی داند و توجه به فضل حق تعالی نکند، و حق تعالی را ملزم داند به عقل کوچک خود به اینکه او را اجر و ثواب دهد. و گمان کند که اگر با عدل هم با او رفتار شود مستحق ثواب است. پس از این ذکری از این مطلب می شود، ان شاء الله. ۱۹

و از مفاسد دیگرش آنکه به بندگان خدا با نظر حقارت بنگرد و اعمال مردم را ناچیز شمارد، گرچه از اعمال خودش بهتر باشد. و این نیز یکی از طرق هلاک انسان و خار طریق اوست.

و از مفاسد دیگر آنکه انسان را به ریا و اداری کند. زیرا که انسان نوعاً اگر اعمالش را ناچیز شمارد و اخلاقش را فاسد داند و ایمانش را قابل شمارد و معجب نباشد به ذات و صفات و اعمال خویش، بلکه خود و همه چیز خود را زشت و پلید داند، آنها را در معرض نمایش بر نیآورد و خودنمایی نکند: متاع فاسد زشت را به بازار مکاره نبرند. ولی چون خود را کامل دید و اعمال را قابل، در صدد جلوه برآید و خودفروش گردد.

در حدیث دوم مفاسد ریا گذشت؛ باید آنها را مفاسد عجب هم دانست. و مفسدهٔ دیگر آنکه این رذیله موجب رذیلهٔ مهلکهٔ «کبر» گردد و به مصیبت تکبر انسان را مبتلا کند. (ان شاء الله پس از این یادی از آن می شود.) و مفاسد دیگر نیز از خود او بیواسطه یا به وسایط بروز کند، که شرحش موجب تطویل است.

پس، شخص معجب بداند که این رذیله تخم رذایل دیگر است، و منشأ اموری است که هر یک برای هلاک ابدی و خلود در عذاب خود سببی مستقل است. و اگر این مفاسد را درست فهمید و با دقت ملاحظه کرد، و رجوع به اخبار و آثار وارده از رسول اکرم و اهل بیت آن سرور، صلوات الله علیهم اجمعین، کرد، البته بر خود لازم می داند که در صدد اصلاح نفس برآید و خود را از این رذیله پاک و ریشهٔ آن را از

باطن نفس براندازد که مبدا خدای نخواستہ با این صفت زشت به عالم دیگر منتقل شود. يك وقت که چشم دنیایی مُلکی بسته شد و سلطان برزخ و قیامت طلوع کرد، ببیند حال اهل معاصی کبیره از او بهتر است: آنها را خداوند مستغرق بحار رحمت خود فرموده به واسطه ندامتی که داشتند یا اعتمادی که به فضل حق تعالی داشتند، و این بیچاره چون خود را مستقل دیده بود و در باطن ذاتش از فضل حق بی نیاز شمرده بود، خدای تعالی در حساب او نیز مناقشه فرمود و او را چنانکه خود او می خواست در تحت میزان عدل در آورده و به خود او بفهماند که هیچ عبادتی برای حق نکرده و تمام عبادتش بعد از ساحت حق آورده؛ اعمال و ایمانش باطل و ناچیز است، سهل است، خود آنها موجب هلاکت و تخم عذاب الیم و مایه خلود در جحیم است. خدا نکند که خدای تعالی با کسی با عدلش رفتار کند، که اگر همچو ورقی پیش آید احدی از اولین و آخرین راه نجاتی ندارند. ائمه هدی، علیهم السلام، و انبیاء عظام در مناجات خود تمنای فضل را داشته اند و از عدل و مناقشه در حساب خوفناک بودند. ۲۰ مناجات خاصان درگاه حق و ائمه معصومین، صلوات الله علیهم، مشحون به اعتراف به تقصیر و عجز از قیام به عبودیت است. ۲۱ جایی که افضل موجودات و ممکن اقرب اعلان ما عرفناک حق معرفتک، و ما عبدناک حق عبادتک ۲۲ دهد حال سایر مردم چه خواهد بود؟

آری، آنها عارف اند به عظمت حق تعالی و نسبت ممکن به واجب را می دانند. آنها می دانند که اگر تمام عمر دنیا را به عبادت و اطاعت و تحمید و تسبیح بگذرانند، شکر نعمت حق نکرده اند تا چه رسد به آنکه حق ثنای ذات و صفات را به جا آورده باشند. آنها می دانند که هیچ موجودی از خود چیزی ندارد - حیات و قدرت، علم و قوت [و] سایر کمالات، ظل کمال اوست، و ممکن، فقیر، بلکه فقر محض و مستظل است نه مستقل. ممکن از خود چه کمالی دارد تا کمال فروشی کند؟ چه قدرتی دارد تا عمل فروشی نماید؟ آنها عرفاء بالله هستند و عرفاء به جمال و جلال حق اند. آنها از روی شهود و عیان نقص و عجز خود و کمال واجب را مشاهده کردند؛ ما بیچاره ها هستیم که حجاب جهل و نادانی و غفلت و خودپسندی و پرده معاصی قلب و قالب چنان چشم و گوش و عقل و هوش و سایر مدارکمان را گرفته است که در مقابل سلطنت قاهره حق عرض اندام می کنیم و برای خود استقلال و شیئیت قایلیم.

ای بیچاره ممکن بیخبر از خود و نسبت خود با خالق، ای بدبخت ممکن غافل

از وظیفه خود با مالک الملوک. این جهل و نادانی است که اسباب این همه بدبختیها شده و ما را مبتلای به این همه ظلمتها و کدورتها کرده. خرابی کار از سر منشأ است و آلودگی آب از سرچشمه. چشم معارف ما کور است و دل ما مرده است، و این موجب همه مصیبت هاست؛ و در صدد اصلاح هم نیستیم.

خداوندا، توبه ما توفیق عنایت کن. تو ما را به وظایف خود آشنا کن. تواز انوار معارف خود که قلوب عرفا و اولیا را لبریز کردی يك نصیبی به ما عنایت فرما. تو احاطه قدرت و سلطنت خود را به ما نشان ده و نواقص ما را به ما بنما. تو معنی الحمد لله رب العالمین را به ما بیچاره‌های غافل، که همه محامد را به خلق نسبت می دهیم، بفهمان. تو قلوب ما را آشنا کن به اینکه هیچ محمده‌ای از مخلوق نیست. تو حقیقت ما أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةِ فَمِنْ اللَّهِ و ما أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ. ۲۳ را به ما بنما. تو کلمه مبارکه توحید را به قلوب قاسیه مکرده ما وارد کن. ما اهل حجاب و ظلمتیم و اهل شرک و نفاق، ما خودخواه و خود پسندیم، توحب نفس و حب دنیا را از دل ما بیرون کن. تو ما را خداخواه و خداپرست کن. إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. ۲۴

فصل

در بیان آنکه منشأ عجب حب نفس است.

بدان که رذیله عجب از حب نفس پیدا شود؛ چون که انسان مفطور به حب نفس است و سرمنشأ تمام خطاهای انسانی و رذایل اخلاقی حب نفس است. و از این جهت است که انسان اعمال کوچک خودش به نظرش بزرگ آید و خود را به واسطه آن از خوبان و خاصان درگاه حق شمارد، و خود را به واسطه اعمال ناقابل مستحق ثنا و مستوجب مدح داند؛ بلکه قبایح اعمالش گاهی در نظرش نیکو جلوه کند؛ اگر از غیر اعمال بهتر و بزرگتر از اعمال خود دید، چندان اهمیت نمی دهد و همیشه انسان کارهای خوب مردم را تأویل به يك مرتبه از بدی می کند، و کارهای زشت و ناهنجار خود را تأویل به يك مرتبه از خوبی می کند. نسبت به خلق خدا بدبین است، ولی نسبت به خودش خوش بین. به واسطه این حب نفس با يك عمل

کوچک مخلوط به هزار کثافت و مبعّدات خود را طلبکار حق تعالی و مستوجب رحمت داند. خوب است اکنون ما قدری در اعمال حسنه خود تفکر کنیم و افعال عبادیه که از ما صادر می شود قدری در تحت اعتبار عقل آورده با نظر انصاف به آنها نظر کنیم ببینیم آیا به واسطه آنها ما مستوجب مدح و ثنا و مستحق ثواب و رحمت هستیم، یا لایق لوم و عقاب و غضب و نقت. و اگر حق تعالی ما را به واسطه همین اعمالی که در نظر ما حسنه است به آتش قهر و غضب بسوزاند بجا است و موافق عدل است.

من اکنون خود شما را در این سؤالی که می خواهم بکنم حکم قرار می دهم و از شما به نظر انصاف، بعد از فکر و تأمل، تصدیق می خواهم. و آن سؤال این است که اگر نبی اکرم، صلوات الله علیه و آله، که صادق و مصدق است، به شما خبر دهد که اگر در تمام عمر عبادت خدا کنید و اطاعت او امر او نمایید و ترك شهوات و خواهش نفس ننمایید، یا در تمام عمر خلاف گفته او کنید و مطابق میل نفسانی و شهوات خود رفتار کنید، در درجات آخرت شما فرقی نمی کند و در هر صورت شما اهل نجات هستید و بهشت خواهید رفت و از عذاب ایمن خواهید بود، نماز کنید یا زنا کنید تفاوتی ندارد، ولی رضای حق تعالی فقط در این است که شما عبادت او کنید و ثنا و مدح او نمایید و ترك شهوات خود و میلهای نفسانی را در این عالم ننمایید، در مقابل این هم اجری نمی دهند و ثوابی عطا نمی کنند، آیا شما از اهل معصیت می شدید یا اهل عبادت؟ شما ترك شهوات می کردید، و لذات نفسانی را برخورد برای رضای حق تعالی و خاطرخواهی او حرام می کردید یا نه؟ شما باز مواظبت به مستحبات و جمعه و جماعات می نمودید یا منغم در شهوات و ملازم لهو و لعب و تغنیات و غیر ذلك می گردیدید؟ با يك نظر انصاف بدون ظاهر سازی و ریاکاری جواب دهید. بنده از خودم و کسانی که مثل خودم هستند خبر می دهم که اهل معصیت می شدید و اطاعات را تارك و فاعل مشتتهیات نفسانی می شدید.

پس، از این نتیجه حاصل شد که تمام کارهای ما برای لذات نفسانی و برای اداره کردن بطن و فرج است. ما شکم پرست و شهوت پرستیم: ترك لذت برای لذت بزرگتر می کنیم. وجهه نظر و قبله آمال ما راه انداختن بساط شهوات است. نماز که معراج قرب الهی است ما به جا می آوریم برای قرب به زنهای بهشت! ربطی به تقرب حق ندارد؛ مربوط به اطاعت امر نیست؛ با رضای خدا هزاران فرسنگ دور است.

ای بیچاره بیخبر از معارف الهیه که جز اداره شهوت و غضب خود چیز دیگر نمی فهمی، تو مقدس مواظب به ذکر و ورد و مستحبات و واجبات و تارك مکر و هات و محرّمات و متخلّق به اخلاق حسنه و متجنّب از سیئات اخلاق، در ترازوی انصاف بگذار کارهایی را که می کنی از برای رسیدن به شهوات نفسانی و نشستن بر تختهای زمردین و هماغوش شدن بالعبتهای شوخ و شنگ بهشتی و پوشیدن لباسهای حریر و استبرق و سکنی کردن در قصرهای نیکو منظر و رسیدن به آرزوهای نفسانی، آیا باید اینهارا، که تمام برای خودخواهی و پرستش نفس است، به خدا نسبت داد و پرستش حق دانست؟ آیا شما با عمله ای که برای مزد کار می کند چه فرقی دارید که اگر او بگوید من محض صاحب کار این عمل را کردم، او را تکذیب می کنید؟ آیا شما دروغگو نیستید که می گوید نماز می کنم برای تقرب به خدا؟ آیا این نماز شما برای نزدیکی به خداست، یا برای تقرب به زنهای بهشت است و رسیدن به شهوات است؟ فاش بگویم، پیش عرفای بالله و اولیاء خدا تمام این عبادات ما از گناهان کبیره است. بیچاره، در حضور حضرت حق جل جلاله و در محضر ملائکه مقربین او بر خلاف رضای حق رفتار می کنی، و عبادتی که معراج قرب حق است برای نفس اماره و شیطان می کنی؛ آن وقت حیا نکرده در هر عبادت چندین دروغ در محضر ربوبیت و ملائکه مقربین می گویی و چندین افترا می زنی و منت گذاری هم می کنی و عجب و تدلّل هم می نمایی و خجالت هم نمی کشی. این عبادت من و تو با معصیت اهل عصیان، که اشد آنها ریا است، چه فرقی دارد؟ زیرا که ریا شرك است و بدی و بزرگی آن از جهت آن است که عبادت را برای خدا نکردی. تمام عبادات ما شرك محض است و شائبه، خلوص و اخلاص در آن نیست؛ بلکه رضای خدا به طریق اشتراك هم در آن مدخلیت ندارد؛ فقط برای شهوات و تعمیر [و] اداره بطن و فرج است.

ای عزیز، نمازی که برای خاطرخواهی زن باشد - چه زن دنیایی یا بهشتی - این نماز برای خدا نیست؛ نمازی که برای رسیدن به آمال دنیا باشد یا آمال آخرت به خدا ارتباط ندارد؛ پس چرا این قدر ناز و غمزه فروشی می کنی و عشوه و غنج و دلالت می کنی، به بندگان خدا به نظر حقارت نگاه می کنی، خود را از خاصان درگاه حق حساب می کنی؟ بیچاره، تو با همین نماز مستحق عذابی و مستوجب زنجیر هفتاد ذراعی^{۲۵} هستی! پس چرا خود را طلبکار می دانی، و برای خود در همین طلبکاری و تدلّل و عجب عذابی دیگر تهیه می کنی؟ تو اعمالی را که مأموری بکن و متوجه باش

که از برای خدا نیست؛ و بدان که خدای تعالی با تفضل و ترحم تو را به بهشت می برد، و یک قسمت از شرک را خدای تعالی برای ضعف بندگانش به آنها تخفیف داده و به واسطه غفران و رحمتش پرده ستاریت به روی آنها پوشیده است. بگذار این پرده دریده نشود، و حجاب غفران حق به روی این سیئات، که اسمش را عبادت گذاشتیم، افتاده باشد، که خدای نخواسته اگر این ورق برگردد و ورق عدل پیش آید، گند عبادات ما کمتر از گند معصیتهای موبقه اهل معصیت نیست.

ما اشاره کردیم پیش از این به حدیثی که ثقة الاسلام، کلینی^{۲۶}، در کافی سند به حضرت صادق، علیه السلام، رسانده؛ و اینجا بعضی از آن حدیث را به عین عبارت نقل می کنیم تَبْرُكًا وَ تَيْمَنًا.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ فِي حَدِيثٍ، قَالَ (أَي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ): قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِدَاوُدَ: يَا دَاوُدُ، بَشِّرِ الْمُذْنِبِينَ وَ أَنْذِرِ الصَّادِقِينَ! قَالَ: كَيْفَ أَبَشِّرُ الْمُذْنِبِينَ وَ أَنْذِرُ الصَّادِقِينَ؟ قَالَ: يَا دَاوُدُ، بَشِّرِ الْمُذْنِبِينَ أَنِّي أَقْبَلُ التَّوْبَةَ وَ أَعْفُو عَنِ الذَّنْبِ؛ وَ أَنْذِرِ الصَّادِقِينَ أَنْ لَا يُعْجِبُوا بِأَعْمَالِهِمْ، فَإِنَّهُ لَيْسَ عَبْدٌ أَنْصَبُهُ لِلْحِسَابِ إِلَّا هَلَكَ. «^{۲۷}

«جناب امام صادق، سلام الله عليه، از جناب رسول اکرم، صلی الله عليه و آله، نقل می فرماید که گفت خدای عز و جل به داود فرمود: "ای داود بشارت ده گناهکاران را و بترسان صدیقین را!" گفت: "چگونه بشارت دهم گناهکاران را و بترسانم صدیقین را؟" گفت: "ای داود بشارت ده گناهکاران را که من همانا توبه قبول می کنم و از گناه می گذرم، و بترسان صدیقان را که عجب نکنند به اعمالشان، زیرا که نیست بنده ای که من به پا دارم برای حساب مگر آنکه هلاک گردد."»

بعد از آنکه صدیقین در حساب هلاک اند، با آنکه آنها از گناه و معصیت پاک اند، من و توجه می گوئیم؟ اینها همه در صورتی است که اعمال من و شما از ریاء دنیایی، که از مویقات و محرمات است، خالص باشد؛ و کم اتفاق افتد برای ما عمل خالی از ریاء و نفاق. بگذار نگفته ماند. اکنون اگر باز جای عجب است و تدلل و ناز و غمزه، بکن؛ و اگر انصافاً جای خجالت و سرافکنندگی و اعتراف به تقصیر است، بعد از هر عبادتی که کردی از روی جد و واقع از آن عبادت و از آن دروغها که در محضر حق تعالی گفتی، از آن نسبتها که بی جهت به خود دادی، استغفار و توبه کن. آیا توبه ندارد که در مقابل حق می گویی قبل از ورود در نماز وَجْهٌ وَجْهِي لِلذِّي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ، إِنَّ صَلَاتِي وَ

نُسْكِ وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي اللَّهُ رَبِّ الْعَالَمِينَ. ۲۸ آیا وجهه قلب شما به فاطر سماوات و ارض است؟ آیا شما مسلمید و از شرك خالصید؟ آیا نماز و عبادت و محیا و ممات شما برای خداست؟ آیا خجالت ندارد در نماز می گویی اَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ؟ آیا شما جمیع محامد را از آن حق می دانید، یا اینکه برای بندگان، بلکه برای دشمنان او محمّدات ثابت می کنید؟ آیا دروغ نیست قول تو که می گویی رَبِّ الْعَالَمِينَ، با اینکه ربوبیت را در همین عالم برای غیر ثابت می کنی؟ آیا توبه ندارد؟ خجالت ندارد اِيَّاكَ نَعْبُدُ وَاِيَّاكَ نَسْتَعِينُ؟ آیا تو عبادت خدا می کنی یا عبادت بطن و فرج خود؟ آیا تو خدا خواهی یا حورالعین خواه؟ آیا تو استعانت از خدا فقط می طلبی، یا در کارها چیزی که در نظر نیست خدا [است]؟ آیا توبه زیارت بیت الله که می روی، مقصد و مقصودت خداست و مطلب و مطلوبیت صاحب خانه است و قلبت مترنم است به قول شاعر: وَمَا حُبُّ الدِّيَارِ شَغْفَنَ قَلْبِي؟ ۲۹ خدا جو هستی؟ آثار جمال و جلال حق را می طلبی؟ آیا تو برای سید مظلومان اقامه عزا می کنی به سر و سینه برای او می زنی، یا برای رسیدن به آمال و آرزوی خودت؟ شکمت تو را وادار می کند مجلس عزاداری برپا کنی؟ شهوت و قاع تو را وادار می کند نماز جماعت بروی؟ هوای نفس تو را به مناسک و عبادات می کشد؟

ای برادر، در مکاید نفس و شیطان دقیق شو. بدان که نمی گذارند تو بیچاره يك عمل خالصی بکنی؛ و همین اعمال غیر خالصه را که خداوند به فضلش از تو قبول کرده نمی گذارند به سر منزل برسانی. کاری می کنند که به واسطه این عجب و تدلّل بیجا همه اعمالت به باد فنا برود؛ این نفع هم از جیبت برود. از خدا و رضای او که دوری، به بهشت و حورالعین هم نمی رسی؛ سهل است، مخلد در عذاب و معذب در آتش قهر هم می شوی. تو گمان کردی به واسطه این اعمال پوسیده گنبدیده سر و دست شکسته مخلوط به ریا و سمعه و هزار مصیبت دیگر، که هر يك مانع از قبولی اعمال است، استحقاق بر حق تعالی پیدا کردی؟! یا از محبین و محبوبین شدی ای بیچاره بیخبر از حال محبین، ای بدبخت بی اطلاع از دل محبین و آتش قلب آنها، ای بی نوای غافل از سوز مخلصین و نور اعمال آنها، تو گمان کردی آنها هم اعمالشان مثل من و توست! تو خیال می کنی که امتیاز نماز حضرت امیرالمؤمنین، علیه السلام، با ما این است که «مدّه» «ولا الضّالین» را طولانیتر می کند؟ یا قرائتش صحیحتر است؟ یا طول سجود و رکوع و اذکار و اورادش بیشتر است؟ یا امتیاز آن بزرگوار به این است که شبی چند صد رکعت نماز می خواند؟ یا

مناجات سید الساجدین، علیه السلام، هم مثل مناجات من و تو است؟ او هم برای حورالعین و گللابی و انار این قدر ناله و سوز و گداز داشت؟ به خودشان قسم است - و إِنَّهُ لَقَسَمٌ عَظِيمٌ^{۳۰} که اگر بشر پشت به پشت یکدیگر دهند و بخواهند يك لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ امیرالمؤمنین را بگویند نمی توانند! خاك بر فرق من با این معرفت به مقام ولایت علی، علیه السلام! به مقام علی بن ابی طالب قسم که اگر ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین - غیر از رسول خاتم که مولای علی و غیر اوست - بخواهند يك تکبیر او را بگویند نتوانند. حال قلب آنها را جز خود آنها نمی داند کسی.

ای عزیز، این قدر لاف خدا مزن! این قدر دعوی حب خدا مکن. ای عارف، ای صوفی، ای حکیم، ای مجاهد، ای مرتاض، ای فقیه، ای مؤمن، ای مقدس، ای بیچاره‌های گرفتار، ای بدبخت‌های دچار مکاید نفس و هوای آن، ای بیچاره‌های گرفتار آمال و امانی و حب نفس - همه بیچاره هستید! همه از خلوص و خداخواهی فرسنگها دورید. این قدر حسن ظنّ به خودتان نداشته باشید. این قدر عشوّه و تدلّل نکنید. از قلوب خود پیرسید ببینید خدا را می جوید یا خودخواه است؟ موحد است و یکی طلب، یا مشرک است؟ پس این عجبها یعنی چه؟ این قدر به عمل بالیدن چه معنی دارد؟ - عملی که فرضاً تمام اجزاء و شرایطش درست باشد و خالی از ریا و شرک و عجب و سایر مفسدات باشد، قیمتش رسیدن به شهوات بطن و فرج است چه قابلیتی دارد که این قدر تحویل ملائکه می دهید؟ این اعمال را باید مستور از چشمها داشت. این اعمال از قبایح و فجایع است! باید انسان از آنها خجالت بکشد و ستر آنها کند.

خداوندا به تو پناه می بریم ما بیچاره‌ها از شرّ شیطان و نفس اماره. تو خودت ما را از مکاید آنها حفظ فرما بحق محمد و آله، صلی الله علیهم.

- ۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۳۱۳، «کتاب ایمان و کفر»، «باب عجب»، حدیث ۳.
- ۲- جامع السعادات، ج ۱، ص ۳۵۷-۸. المحجة البيضاء، ج ۶، ص ۲۷۶-۷.
- ۳- ← حدیث ۱، پاورقی ۱۴.
- ۴- ← حدیث ۱، پاورقی ۱۶.
- ۵- مرآة العقول، ج ۱، ص ۲۱۸، «کتاب ایمان و کفر»، «باب عجب»، ذیل حدیث ۱.
- ۶- ← ص ۷۱.
- ۷- «بلاها به سبب دوستی است.» این کلام برگرفته از احادیث است که بلاهای دنیا را دلیل ایمان شخص ومحبت حق تعالی به او گفته است. چنانچه امام باقر (ع) می فرماید: *يُتَلَى الْمَرْءُ عَلَى قَدْرِ حَيْبِهِ*. (انسان به قدر دوستیش با خدا به بلا گرفتاری می گردد) و امام صادق (ع) فرمود: *وَمَا أَحَبَّ اللَّهُ قَوْمًا إِلَّا ابْتَلَاهُمْ*. (خداوند گروهی را دوست نگرفت مگر آنکه آنها را به بلا یا گرفتاری ساخت.) بحار الانوار ج ۶۴، ص ۲۳۶، «کتاب ایمان و کفر»، «باب شدة ابتلاء المؤمن».
- ۸- (فاطر / ۸).
- ۹- «بگو آیا شما را از زیانکارترین افراد آگاه سازیم - آنان که سعی ایشان در زندگی این جهان تباه گشت در حالی که آنان می پندارند کارهای نیک انجام می دهند. اینان کسانی هستند که به آیات پروردگارشان و دیدار او کافر شدند، پس، کارهایشان تباه گشت، پس ما در روز بازپسین ایشان را وزنی نمی نهیم.» (کهف / آیه های ۱۰۳-۱۰۵)
- ۱۰- اصول کافی، ج ۲، ص ۳۱۳، «کتاب ایمان و کفر»، «باب عجب»، حدیث ۱.
- ۱۱- ← حدیث ۱، پاورقی ۵۱.
- ۱۲- *قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): ثَلَاثٌ مُهْلِكَاتٌ: شُحُّ مَطَاعٍ، وَهُوَى مُتَّبِعٍ، وَاعْتِجَابُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ. وَهُوَ مُحِيطٌ لِلْعَمَلِ، وَهُوَ دَاعِيَةُ الْمَقْتَبِ مِنَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ.* (سه چیز کشنده اند: بخلی که فرمانبری شود؛ هوسى که پیروی گردد؛ شیفتگی مرد به خودش. و این کارهای نیک را تباه می کند. و خشم خداوند سبحان را بر می انگیزد.) بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۳۲۱، «کتاب ایمان و کفر»، باب ۱۱۷، حدیث ۳۷.
- ۱۳- وسائل الشیعة- ج ۱، ص ۷۸، «کتاب طهارت» «ابواب مقدمه عبادات» - باب ۲۳، حدیث ۱۸.
- ۱۴- پیامبر (ص) به علی (ع) فرمود: *لَا مَالَ أَعُوذُ مِنَ الْعَقْلِ. وَلَا وَحْدَةَ أَوْحَشُ مِنَ الْعُجْبِ* (هیچ مالی سودمندتر از خرد نیست، و هیچ تنهایی هراسناکتر از خودپسندی نیست.) وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۷۷، «کتاب طهارت»، «ابواب مقدمه عبادات» باب ۲۳، حدیث ۱۴.
- ۱۵- *فَقَالَ مُوسَى: فَأَخْبِرْنِي بِالذَّنْبِ الَّذِي إِذَا أَذْنَبَهُ ابْنُ آدَمَ اسْتَحْوَذَتْ عَلَيْهِ؟ قَالَ: إِذَا اعْتَجَبْتَهُ نَفْسُهُ وَاسْتَكْبَرَ عَمَلَهُ وَصَغُرَ فِي عَيْنِهِ ذَنْبُهُ...* اصول کافی، ج ۲، ص ۳۱۴، «کتاب ایمان و کفر»، «باب عجب»، حدیث ۸.
- ۱۶- ← پاورقی ۲۷ صفحه ۷۴.
- ۱۷- ← حدیث ۱، پاورقی ۳۲.
- ۱۸- *عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: قَالَ ابْلِيسُ - لَمَنْةَ اللَّهِ عَلَيْهِ - لِحَنُودِهِ: إِذَا اسْتَمَكَّنْتُ مِنْ ابْنِ آدَمَ فِي ثَلَاثٍ لَمْ أَبَالِ مَا عَمِلَ فَإِنَّهُ غَيْرُ مَقْبُولٍ مِنِّي: إِذَا اسْتَكْبَرَ عَمَلَهُ، وَنَسِيَ ذَنْبَهُ وَدَخَلَهُ الْعُجْبُ. خصال، ص ۱۱۲، باب ۳، حدیث ۸۶.*
- ۱۹- ← ص ۷۱.
- ۲۰- چنانچه امام سجاد (ع) در دعای ابو حمزه ثمالی می فرماید: *لَسْتُ أَتَكَلُّ فِي النَّجَاةِ مِنْ عِقَابِكَ عَلَيَّ أَعْمَالِنَا بَلْ بِفَضْلِكَ عَلَيْنَا لِأَنَّكَ أَهْلُ التَّقْوَى وَالْمَغْفِرَةِ.* چنین نیست که من برای راهی از کیفر تو بر کارهای خود تکیه کنم بلکه تکیه من به فضل تو بر ماست زیرا تو سزاوار تقوی و بخشش هستی.
- ۲۱- امام سجاد (ع) می فرماید: *وَلَا يَتَلَعُّ مَبْلَغًا مِنْ طَاعَتِكَ وَإِنْ اجْتَهَدَ إِلَّا كَانَ مُقْصِرًا دُونَ اسْتِحْقَاقِكَ بِفَضْلِكَ فَأَشْكُرُ عِبَادَتِكَ عَاجِزٌ عَنْ شُكْرِكَ وَأَعْبُدُ هُمْ مُقْصِرٌ عَنْ طَاعَتِكَ.* هر چند کوشش کند به درجه ای از طاعت تو دست پیدا نمی کند مگر آنکه در برابر استحقاق تو به علت فضل مقصر باشد. پس شاکرترین بندگانت از شکر تو عاجز

- است و عابدترین ایشان در اطاعت تو کوتاه است. صحیفه سجّادیه، دعای ۳۷. و ← مناجات عارفین از مناجاتهای خمس عشره امام سجّاد (ع).
- ۲۲- «تورا آن گونه که باید نشناختیم، و آن گونه که شاید نپرستیدیم.» مرآة العقول ج ۸ ص ۱۴۶ «کتاب الایمان و الکفر، باب الشکر» حدیث ۸.
- ۲۳- «هر نیکویی به تو رسد از جانب خداست، و هر زشتی به تو رسد از خود تو است.» (نساء / ۷۹).
- ۲۴- (آل عمران ۲۶).
- ۲۵- اشاره به آیه مبارکه خُدُوهُ فَغَلُّوهُ ثُمَّ الْجَحِيمِ صَلُّوهُ ثُمَّ فِي سَبِيلِهِ ذَرُّهَا رَبُّهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ. (بگیریدش، پس برگردنش غُلِّ در افکنید، سپس در دوزخش اندازید، سپس او را در زنجیری که درازایش هفتاد ذراع است در آرید) (حاقه / ۳۱، ۳۳).
- ۲۶- ← حدیث ۱، پاورقی ۳۴.
- ۲۷- اصول کافی، ج ۱، ص ۳۱۴، «کتاب ایمان و کفر»، «باب عجب»، حدیث ۸.
- ۲۸- (انعام ۷۹).
- ۲۹- مصرع نخست از این بیت است: وَمَا حُبُّ الدِّيَارِ شَفَقَنَ قَلْبِي وَ لَكِنَّ حُبَّ مَنْ سَكَنَ الدِّيَارَا. (دوستی. دیار دلم را نبرده است، بلکه دل در گرو دوستی ساکن آن داده‌ام.) در جامع الشواهد (ج ۳، ص ۲۴۴، «باب الواو بعده المیم») آمده که شاعر این شعر ناشناخته است.
- ۳۰- برگرفته شده از آیه وَ إِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ (و اگر بدانید آن سوگندی بزرگ است.) (واقعه / ۷۶).

الحديث الرابع

بِالسَّنَدِ الْمُتَّصِلِ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ يُونُسَ، عَنْ أَبِي بَانَ، عَنْ حَكِيمٍ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، عَلَيْهِ السَّلَامُ، عَنْ أَذْنَى آلِ الْإِحَادِ. فَقَالَ: إِنَّ الْكِبَرَ أَذْنَاهُ.^١

ترجمه «حکیم گفت پرسیدم از امام صادق، علیه السلام، از پست تر و پایین تر درجه برگشت از حق. پس فرمود: ”همانا کبر پایین تر درجه اوست.“»

شرح «کبر» عبارت است از يك حالت نفسانیه که انسان ترفع کند و بزرگی کند و بزرگی فروشد بر غیر خود. و اثر آن اعمالی است که از انسان صادر می شود و آثاری است که در خارج بروز کند که گویند تکبر کرد. و این صفت غیر از عجب است. بلکه، به طوری که سابق ذکر شد، این صفت زشت و این رذیله خبیثه و لیده و ثمره عجب است؛ زیرا که عجب خودپسندی است، و کبر بزرگی کردن بر غیر و عظمت فروشی است. انسان که در خود کمالی دید، يك حالتی به او دست می دهد که آن عبارت از سرور و غنچ و تدلّل و غیر آن است، و آن حالت را عجب گویند؛ و چون غیر خود را فاقد آن کمال متوهم گمان کرد، در او حالت دیگری دست دهد که آن رؤیت تفوق و تقدم است، و از این رؤیت يك حالت بزرگی فروشی و ترفع و تعظمی دست دهد که آن را «کبر» گویند. و اینها تمام در قلب و باطن است و اثر آن در ظاهر؛ چه در هیئت بدن و چه در افعال و اقوال باشد تکبر است. و بالجمله، انسان خودبین خودخواه شود؛ و چون خودخواهی افزایش، خودپسند گردد؛ و چون خودپسندی لبریز آید، خودفروشی کند.

و بدان که صفات نفسانیه، چه در جانب نقص و رذایل و چه در جانب کمال و فضایل، بسیار دقیق و مختلط است؛ و از این جهت فرق بین بعضی با بعضی بغایت مشکل است؛ و چه بسا باشد که اختلاف شدید بین علماء اعلام در تحدید آنها واقع گردد، یا نشود صفت وجدانی را به طوری که خالی از خدشه باشد تعریف کرد. لهذا بهتر این است که این امور را واگذار به وجدان کنیم و خود را از قید مفهوم تراشی رهایی دهیم و از اصل مقصد و مقصود باز نمانیم.

پس باید دانست که از برای کبر درجاتی است شبیه درجاتی که در عجب ذکر شد. و بعضی از درجات دیگر که در عجب نیز نظیر داشت ولی چون در آن جا مهم نبود و در این جا مهم است ذکر می شود. اما آنچه که شبیه آن در عجب گذشت شش درجه است:

یکی کبر به واسطه ایمان و عقاید حقه؛ و در مقابل آن، کبر به واسطه کفر و عقاید باطله است.

دیگر کبر به واسطه ملکات فاضله و صفات حمیده؛ و در مقابل آن، کبر به واسطه رذایل اخلاق و ملکات ناهنجار است.

و دیگر کبر به واسطه مناسک و عبادات و صالحات اعمال است؛ و در مقابل آن، کبر به واسطه معاصی و سیئات افعال است.

و هر یک از اینها ممکن است ولیده همان درجه عجب باشد که در نفس است؛ و ممکن است آن را سبب دیگر باشد که بعد از این اشاره به آن می شود.^۲ و اما آنچه که اینجا بالخصوص مورد نظر می شود، کبر به واسطه امور خارجیه است؛ مثل نسب و حسب و مال و منال و سیادت و ریاست و غیر آن. و ما ان شاء الله در ضمن فصولی چند اشاره به بعضی مفاسد این رذیله و علاج آن به مقدار مقدور خود می نماییم، و از خدای تعالی توفیق تأثیر در خویشتن و غیر می طلبیم.

فصل در بیان درجات کبر است

بدان که از برای کبر به اعتبار دیگر درجاتی است: اول، کبر به خدای تعالی. دوم، کبر به انبیا و رسل و اولیا، صلوات الله علیهم. سوم، کبر به اوامر خدای تعالی؛ که این دو نیز به کبر به خدای تعالی برگردد. چهارم، کبر بر بندگان خدا؛ که آن نیز پیش اهل معرفت به کبر به خدا برگردد.

اما کبر به خدای تعالی، که از همه قبیحتر و مهلکتر و مرتبهٔ اعلائی آن است، در اهل کفر و جحود و مدعیان الوهیت پیدا شود. و گاهی نمونه‌ای از آن در بعض اهل دیانت پیدا شود که ذکر آن مناسب نیست. و این از غایت جهل و نادانی و ندانستن ممکن است حدّ خویش و مقام واجب‌الوجود را.

و اما کبر بر انبیا و اولیا در زمان انبیا بسیار اتفاق می‌افتاد و خدای تعالی خبر داده است از حال آنها که گفتند: **أَنْزَمُنْ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا**.^۳ و از اهل این ملت گفتند: **لَوْلَا نَزَلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَي رَجُلٍ مِّنَ الْقَرِيَّتَيْنِ عَظِيمِ**.^۴ و در صدر اسلام، تکبر بر اولیاء خدا بسیار واقع گردید و در این زمانها نمونه‌ای از آن در بعضی از متحلّین به اسلام است.

و اما کبر به اوامر خدا در بعض اهل معصیت پیدا شود؛ چنانچه ترك حج کند برای آنکه اعمال آن را از قبیل لباس احرام و غیره را بر خود روا ندارد؛ و ترك نماز کند، زیرا که وضع سجده را با مقام خود مناسب نداند. و گاهی در بعض اهل مناسک و عبادات و اهل علم و دیانت پیدا شود؛ چنانچه ترك اذان کند تکبراً؛ و قبول قول حق نکند اگر از مثل خود یا پایستر از خود شنید. گاهی اتفاق می‌افتد که انسان مطلبی را از رفیق یا همقطارش می‌شنود و آن را با کمال شدت رد می‌کند و طعن به قائلش می‌زند، ولی همان مطلب را از بزرگی در دین یا دنیا اگر شنید قبول می‌کند. * حتی ممکن است در اول از روی جد رد کند، و در دوم از روی جد قبول کند. این شخص طالب حق نیست. تکبرش پرده به روی حق می‌پوشد، و تملقش از بزرگ - که غیر از صفت تواضع ممدوح است - او را کرو کور می‌کند. و از همین تکبر است ترك تدریس علمی یا کتابی که با شأن خود مناسب نداند، و ترك تدریس برای اشخاص بی عنوان ظاهری، یا برای عدهٔ قلیله، و ترك جماعت در مسجد کوچک و قناعت به عدهٔ کم، گرچه بدانند که رضای حق تعالی در آن است. و گاهی از بس مطلب دقیق می‌شود صاحب این خلق نمی‌فهمد که عملش مستند به خلق کبر است، مگر آنکه در صدد اصلاح نفس برآید و دقیق شود در مکاید آن.

اما کبر بر بندگان خدا، از همه بدتر کبر بر علماء بالله و دانشمندان است، که مفاسد آن از همه بیشتر و ضررش مهمتر است. و از این کبر است ترك مجالست فقرا

* پوشیده نماند که ترك قبول به تفصیلی که ذکر شده دارای دو جنبه است که یکی از آن کبر به اوامر خداست و دیگری کبر بر بندگان خدای تعالی است (منه عفی عنه).

و تقدم در مجالس و محافل و در راه و رفتار. و این در جمیع طبقات، از اشراف و اعیان گرفته تا علما و محدثین، و از اغنیا گرفته تا فقرا - مگر کسی را که خدای تعالی حفظ فرماید - رایج و شایع است. و تمیز بین تواضع و تملق، و تکبر و تأبی نفس گاهی بغایت مشکل شود و باید انسان به خدای تعالی پناه برد تا او را هدایت بنماید. و اگر انسان در صدد اصلاح برآید و حرکت به جانب مطلوب کند، ذات مقدس حق تعالی به رحمت و اسعه خود راهنمایی می فرماید و سیر را آسان می کند.

فصل

در سبب اصلی تکبر است

کبر را اسباب بسیاری است که برگشت تمام آنها به این است که انسان در خود کمالی توهم کند که آن باعث عجب شود و مخلوط با حب نفس گردیده حجاب کمال دیگران شده آنها را ناقصتر از خود گمان کند، و این سبب ترفع قلبی یا ظاهری گردد. مثلاً در علماء عرفان گاهی پدید آید کسی که خود را از اهل معارف و شهود داند و از اصحاب قلوب و سابقه حسنی انگارد و بر دیگران لاف ترفع و تعظم زند، و حکما و فلاسفه را قشری و فقها و محدثین را ظاهرین و سایر مردم را چون بهایم داند؛ و به همه بندگان خدا به نظر تحقیر و تعبیر نگاه کند. و بیچاره خود لاف از فناء فی الله و بقاء بالله زند و کوس تحقق کوید، با آنکه معارف الهیه اقتضا می کند خوش بینی به موجودات را. و اگر ششم معرفت الله کرده بود به مظاهر جمال و جلال حق، تکبر نمی کرد؛ چنانچه در مقام بیان و علم خود او نیز تصریح به خلاف حالت خود کند. و این نیست جز آنکه معارف به قلبش وارد نشده. و بیچاره به مقام ایمان هم نرسیده دم از عرفان می زند؛ و از عرفان حظی نداشته از تحقق سخن می راند. و در حکما نیز اشخاصی پیدا می شود که چون خود را دارای برهان و علم به حقایق داند و خود را از اهل یقین بالله و ملائکته و کتبه و رسله شمارد، به سایرین به نظر حقارت نگاه کند و سایر علوم را جزو علم حساب نکند؛ و تمام بندگان خدا را ناقص داند در علم و ایمان؛ و به آنها تکبر نماید در قلب، و در ظاهر نیز با نخوت و تکبر با مردم رفتار کند؛ با آنکه علم به مقام ربوبیت و فقر ممکن اقتضا می کند خلاف آن را، و حکیم آن است که دارای ملکه تواضع باشد به واسطه علم به مبدأ و معاد.

خدای تعالی لقمان را حکمت عطا فرمود به نصّ قرآن شریف^۵، و از دستورات آن بزرگوار به فرزندش آن است که خدای تعالی نقل می فرماید: **و لا تُصَعِّرْ خَدَّكَ**

لِلنَّاسِ وَ لا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ^۶.

و در مدعیهای ارشاد و تصوف و تهذیب باطن گاهی شخصی پیدا می شود که به تکبر با مردم رفتار کند، و بدبین به علما و فقها و تابعین آنها گردد، و به حکما و علما طعن‌ها زند و غیر خود و سرسپردگان به خود را اهل هلاک داند، و چون دستش از علوم تهی است علوم را خار طریق خواند و اهل آن را شیطان راه سالک شمارد؛ با آنکه آنچه در مقام دعوی مقام خود گوید اقتضای خلاف اینها نماید؛ و هادی خلائق و مرشد گمراهان باید خود از مهلکات و مویقات مبرا باشد، و از دنیا گذشته و محو جمال حق شده، باید به بندگان خدا تکبر نکند و بدبین به آنها نباشد.

و در فقها و علمای فقه و حدیث و طلاب آن نیز گاهی کسی پیدا شود که مردم دیگر را حقیر شمارد و به آنها تکبر فروشی کند و خود را مستحق همه طور اکرام و اعظام داند، و لازم داند که همه مردم اطاعت امر او کنند و هر چه گوید چون و چرا نکنند؛ خود را لا یُسْأَلُ عَمَّا یَفْعَلُ وَ هُمْ یُسْأَلُونَ^۷ انگارد؛ و جز خود و چند نفر معدودی مثل خود را اهل بهشت نداند؛ و اسم هر طایفه‌ای از هر علمی در میان آید، به آن طعن زند و جز علم خود را، که از آن نیز بهره کافی ندارد، سایر علوم را ندیده و نسنجیده طرد کند و اسباب هلاک داند، و علما و سایر علوم را از روی جهل و نادانی طرد کند و چنین ارئه دهد که دیانتش موجب شده که اینها را تحقیر و توهین کند، با آنکه علم و دیانت مبرا از این اطوار و اخلاق اند. «قول به غیر علم» را شریعت مطهره حرام کرده و حرمت مسلم را واجب دانسته^۸، این بیچاره بیخبر از دیانت و علم خلاف قول خدا و رسول کرده و آن را به صورت دین در آورده، با آنکه سیره سلف و خلف از علمای بزرگ غیر از این بوده.

این حال علوم شرعیه که هر یک اقتضا دارد که علمای آن متصف به تواضع باشند و ریشه تکبر را از قلوب قلع کنند. هیچ علمی تکبر نیاورد و با تواضع مخالف نیست. پس از این، علت آنکه این اشخاص عملشان خلاف علمشان است بیان می نمایم^۹، در علمای سایر علوم، از قبیل طب و ریاضی و طبیعی، و همین طور صاحبان صنعت دقیق، مثل برق و مکانیک و غیر آن، نیز تکبر فروشی بسیار پیدا می شود. سایر علوم را هر چه باشد چیزی ندانند و به اهل آن با نظر تحقیر نگاه کنند و هر یک گمان کنند که علم آن است که پیش اوست و در ظاهر و قلب به مردم کبر یابی

کنند، با آنکه علم آنها این اقتضا را ندارد.

اما غیر اهل علم، بعضی از اهل مناسک و عبادت نیز بسیار به مردم تکبر کنند و آنها را حقیر شمارند و تحقیر کنند؛ سایر مردم را، حتی علمارا، اهل نجات ندانند؛ هر وقت از علم سخنی پیش آید، گویند علم بی عمل چه فایده دارد؟ عمده عمل است؛ و به عملی که خود اشتغال دارند خیلی اهمیت می دهند، و به همه طبقات از روی کبر و عجب نظر کنند؛ با اینکه اگر اهل عبادت حقیقی و اخلاص باشد باید عملش او را اصلاح کند. نماز از منکر و فحشا نهی می نماید و معراج مؤمن است، این پنجاه سال نمازخوان و مواظب اعمال واجبه و مستحبه، به رذیله کبر، که الحاد است، و عجب، که از فحشاء و منکر بزرگتر است، متصف شده و به شیطان و خلق او نزدیک گردیده! نمازی که از فحشا نهی نکند و نگاهدار قلب نباشد، بلکه به واسطه کثرت آن قلب ضایع گردد، نماز نیست. نمازی که وقتی خیلی مواظبت کردی از او، تو را به شیطان و خاصه او، که کبر است، نزدیک کند نماز نیست؛ نه آنکه نماز این اقتضا را دارد. اینها کبر حاصل از علم و عمل.

و اما آنچه از غیر اینها حاصل شود نیز برگشت کند به رؤیت يك نحو کمال در خود و غیر را فاقد آن دیدن. مثلاً کسی که دارای نسب و حسب است، بر فاقد آن تکبر کند گاهی. و کسی که دارای جمال و زیبایی است، بر فاقد آن یا طالب آن تکبر نماید. یا مثلاً دارای اتباع و انصار و قبیله و تلامیذ و غیر آن، بر فاقد آن تکبر فرزند. پس رویهم رفته، سبب کبر رؤیت کمال متوهم است و بهجت به آن و عجب به آن، و فاقد دیدن غیر است از آن. حتی صاحبان اخلاق فاسده و اعمال قبیحه نیز گاهی به غیر خود کبر کنند، چون آن را که در خود است يك نحو کمال انگارند!

و بدان که صاحب صفت کبر گاهی به واسطه بعضی جهات خودداری کند از اظهار آن و هیچ ترتیب آثار ندهد، ولی این شجره خبیثه در قلبش ریشه دارد؛ و لهذا از او تراوش کند آثار وقتی که از حال طبیعی خارج شود. مثل آنکه غضب عنان را از دست او بگیرد، در آن حال شروع کند به اظهار کبر یا وعظمت و دارایی خود را از هر قبیل است - علم است یا عمل یا چیز دیگر - به چشم دیگری کشد و بر او افتخار کند. و گاهی ظاهر کند کبر خود را و اعتنا به جهات خارجی نکند، و شدت کبر آن را گسیخته عنان کند؛ پس، گاهی ظاهر شود کبر در اعمال و حرکات و سکناش؛ مثل آنکه تقدم در مجالس کند و از دیگران در ورود و خروج جلو افتد؛ و فقرار در مجلس خود راه ندهد، و ترک مجالست آنها کند؛ و برای خود حریم قرار دهد؛ و در راه رفتن

و نگاه کردن و جواب و سؤال با مردم و دیگر اعمال کبر کند. و بعضی از محققین، که ما بسیاری از اصول مطالب را در این حدیث از او اخذ کرده و ترجمه کردیم، گوید که درجه نازلۀ کبر در عالم این است که روی خود را از مردم برگرداند و از آنها گویی اعراض کند. و در عابد آن است که عبوس کند بر مردم و چین بر جبین اندازد، گویی از مردم پرهیز کند یا به آنها غضب کرده است؛ و بیچاره نمی داند که ورع در پیشانی نیست و چین آن و در عبوس صورت نیست و در برگرداندن صورت و اعراض از مردم نیست و در گردن کج کردن و سر پایین انداختن نیست و در دامن جمع کردن نیست، بلکه ورع در قلب است. پیغمبر، صلی الله علیه و آله، فرمود: «تقوا این جاست.» و اشاره فرمود به سینه خود.^{۱۰} و گاهی ظاهر شود کبر در زبان او و به دیگران مفاخره و مباحثات کند و تزکیۀ نفس نماید. عابد در مقام تفاخر گوید من فلان عمل را کردم. و دیگران را تنقیص کند و اعمال خود را بزرگ شمارد. گاهی هم تصریح نمی کند ولی چیزی می گوید که لازمه اش تزکیۀ نفس است. و عالم گوید به غیر: توجه می دانی؟ من فلان کتاب را چندین دفعه دیدم، چندین سال در مجامع علمی بودم و اساتید و اساطین دیدم و زحمتهای کشیدم، کتابها نوشتم، تصنیف و تألیفها کردم. و همینطور. پس، در هر حال باید به خدا پناه برد از شر نفس و مکاید آن.

فصل در مفساد کبر است

بدان که این صفت زشت ناهنجار هم فی نفسه دارای مفساد است و هم از او مفساد بسیار زائیده شود. این رذیله انسان را از کمالات ظاهری و باطنی و از حظوظ دنیوی و اخروی باز دارد، و تولید بغض و عداوت کند و انسان را از چشم خلاقیت بیندازد و پست و ناچیز کند، و مردم را وادار کند که با او معارضه به مثل کنند و او را خوار کنند و تحقیر نمایند. در حدیث کافی وارد است که حضرت صادق، علیه السلام، فرموده: «هیچ بنده ای نیست مگر آنکه در سر او لجامی است و فرشته ای است که آن را نگاه می دارد. پس وقتی که تکبر کند، می گوید: "پایین بیا، خدای تو را پایین بیاورد." پس او همیشه در پیش خود بزرگترین مردم است و در چشم مردم کوچکترین آنهاست. و هنگامی که تواضع نماید، خدای تعالی آن لجامی را که در سر اوست مرتفع فرماید، و گوید به او که "بزرگ شو، خداوند تو را

بزرگ و رفیع کند. ^{۱۱} پس همیشه کوچکترین مردم است نزد خود و رفیعترین مردم است در نزد آنها. ^{۱۱}»

ای عزیز، همان دماغی که تو داری و همان نفسی که تو داری دیگران هم دارند؛ تو اگر فروتن شدی، قهراً مردم تو را احترام کنند و بزرگ شمارند؛ و اگر تکبر کنی پیشرفت ندارد. اگر توانستند تو را خوار و ذلیل می کنند و به تو اعتنا نمی کنند؛ و اگر نتوانستند در دل آنها خواری و در چشم آنها ذیلولی و مکانت نداری. تو با تواضع دل مردم را فتح کن؛ دل که پیش تو آمد، آثار خود را ظاهر می کند. و اگر قلوب از تو برگشت، آثار آن برخلاف مطلوب تو است. پس، تو اگر فرضاً احترام طلب و بزرگی خواه هم هستی، باید از راه آن وارد شوی؛ و آن مماشات با مردم و تواضع با آنهاست؛ نتیجه تکبر خلاف مطلوب و مقصود تو است؛ پس، نتیجه دنیایی که نمی گیری سهل است، نتیجه به عکس می گیری. [به] علاوه، این خُلُق موجب ذلت در آخرت و خوار شدن در آن عالم می شود: همان طور که در این عالم مردم را حقیر شمردی و به بندگان خدا بزرگی کردی و به آنها عظمت و جلال و عزت و حشمت فروختی، در آخرت صورت همین بزرگی ذلت است و خوار شدن. چنانچه در حدیث شریف کافی وارد است: بِإِسْنَادِهِ عَنْ دَاوُدَ بْنِ قَرْقَدٍ عَنْ أَخِيهِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، عَلَيْهِ السَّلَامُ، يَقُولُ: إِنَّ الْمُتَكَبِّرِينَ يُجْعَلُونَ فِي صُورِ الذَّرِّ يَتَوَطَّأُهُمُ النَّاسُ حَتَّى يَفْرَغَ اللَّهُ مِنَ الْحِسَابِ. ^{۱۲} «برادرِ داود بن فرقد گوید شنیدم حضرت صادق، علیه السلام، می گفت: «همانا متکبران قرار داده شوند به صورت مورچگان ضعیف، پایمال نمایند مردم آنها را تا خدا از حساب فارغ شود. ^{۱۳}» و در وصیتهای حضرت صادق، علیه السلام، است به اصحاب خود. قَالَ: إِيَّاكُمْ وَالْعِظْمَةَ وَالْكَبْرَ؛ فَإِنَّ الْكِبْرَ رِءَاءُ اللَّهِ، عَزَّ وَجَلَّ؛ فَمَنْ نَارَعَ اللَّهَ رِءَاءَهُ، قَصَمَهُ اللَّهُ وَأَذَلَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. ^{۱۴} حاصل معنی آنکه «بترسید از عظمت و کبر کردن؛ زیرا که کبر مختص به خدای عز و جل است؛ و کسی که منازعه کند خدا را در آن، خدای تعالی او را در هم شکند و ذلیلش کند روز قیامت. ^{۱۵}» و نمی دانم که اگر خدای تعالی کسی را ذلیل کند چه خواهد کرد با او و به چه حالی مبتلا می شود؟ زیرا که امور آخرتی با دنیا فرقها دارد. ذلت در آخرت غیر از ذلت در دنیاست؛ چنانچه نعمتها و عذابهایی آنجا مناسبت با اینجا ندارد: نعمتش فوق تصور ماست؛ عذابش خارج از حوصله ماست؛ کرامتش بالاتر از آنچه هست که ما خیال می کنیم. ذلت و خواریش غیر از

این ذلت و خواریهایی است که ما گمان می‌کنیم. و عاقبت کار متکبر هم جهنم است. در حدیث است که الْكِبْرُ مَطَايَا النَّارِ^{۱۴} کسی که مرکب کبر سوار است او را به آتش می‌برد، و روی بهشت را نخواهد دید تا در او از این صفت اثری باشد. چنانچه از رسول اکرم، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، نقل است که فرمود: لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ مَنْ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ كِبْرٍ.^{۱۵} و جناب امام باقر و امام صادق، علیهما السلام، نیز قریب به همین را فرموده‌اند.^{۱۶} و در حدیث شریف کافی است که حضرت باقر، علیه السلام، فرمودند: الْعِزُّ رِذَاءُ اللَّهِ وَالْكَبْرُ إِزَارُهُ؛ فَمَنْ تَنَاوَلَ شَيْئًا مِنْهُ أَكْبَهُ اللَّهُ فِي جَهَنَّمَ.^{۱۷} حاصل معنی آنکه «عزت و کبریا از خداست. کسی که چیزی از او را داشته باشد، خدای تعالی او را به روی در جهنم افکند.» آن هم چه جهنمی برای متکبرین تهیه شده است [که] غیر از جهنم سایر مردم است. بس است حدیث کمرشکنی که سابقاً ترجمه آن را نقل کردم، اینجا که محل اوست نقل می‌کنم:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ اِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ ابْنِ بُكَيْرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: إِنَّ فِي جَهَنَّمَ لَوَادِيًا لِلْمُتَكَبِّرِينَ يُقَالُ لَهُ «سَقْرٌ»؛ شَكَى إِلَى اللَّهِ، عَزَّ وَجَلَّ، شِدَّةَ حَرِّهِ وَسَأَلَهُ أَنْ يَأْذَنَ لَهُ أَنْ يَتَنَفَّسَ؛ فَتَنَفَّسَ فَأَحْرَقَ جَهَنَّمَ.^{۱۸}

حدیث در کمال اعتبار است، بلکه مثل «صحیح» است. «ابن بکیر از حضرت صادق، علیه السلام، نقل می‌کند که گفت: "همانا در جهنم وادی هست از برای متکبران که او را «سقر» گویند. شکایت کرد به خدای عز و جل از شدت حرارت خود و خواست از خدا که اذن دهد او را که نفس بکشد. پس تنفس کرد؛ پس محترق کرد جهنم را."» پناه می‌برم به خدا از جایی که خودش با آنکه دار عذاب است از حرارت خودش شکایت کند و جهنم از نفس او بسوزد. سختی و شدت حرارت آتش آخرت را ما نمی‌توانیم در این عالم ادراک کنیم؛ زیرا که سبب اختلاف شدت و ضعف عذاب یکی قوت و ضعف ادراک است: هرچه مدرک قویتر و ادراک تامتر و خالصتر باشد بیشتر ادراک الم و درد کند.

و یکی دیگر اختلاف موادی است که حسّ به او قائم است در قبول حرارت. چون مواد مختلف است در قبول حرارت. مثلاً طلا و آهن بیشتر قبول حرارت

می کنند از سرب و قلع؛ و اینها بیشتر قبول می کنند از چوب و زغال و اینها از گوشت و پوست.

و یکی دیگر شدت ارتباط قوه ادراک است به محل قابل. مثلاً مغز سر انسان با آنکه قبول حرارت کمتر می کند از استخوانها، مع ذلك تأثرش بیشتر است؛ زیرا که قوه ادراک در آن بیشتر نمایش دارد.

و یکی دیگر نقص و کمال خود حرارت است. اگر حرارت صد درجه باشد، بیشتر متألم می کند از آنکه پنجاه درجه باشد.

و یکی دیگر اختلاف ارتباط ماده فاعله حرارت است به ماده قابله آن. مثلاً آتش اگر مقارن با دست باشد یا بچسبید به دست، در سوختن فرق می کند.

تمام این اسباب خمسه که ذکر شد در این عالم در کمال نقص است، و در آن عالم در کمال قوت و تمامیت است. جمیع ادراکات مادرین عالم ناقص و ضعیف و محجوب به حجب کثیره ای است که ذکر آنها موجب تطویل و مناسب با این مقام نیست.

امروز چشم ما ملائکه و بهشت و جهنم را نمی بیند؛ گوش ما صداهای عجیب و غریب برزخ و برزخیان و قیامت و اهل آن را نمی شنود؛ حس ما ادراک حرارت آنجا را نمی کند - همه از نقص خود اینهاست. آیات و اخبار اهل بیت، صلوات الله علیهم، مشحون به ذکر این مطلب است تلویحاً و تصریحاً؛ علاوه بر آنکه مطابق برهان است در محل خود.

اما بدن انسان در این عالم قابل قبول حرارت نیست. يك ساعت اگر در این آتش سرد دنیا بماند خاکستر می شود؛ ولی خداوند قادر در قیامت این بدن را طوری قرار می دهد و خلق می فرماید که در آن آتش جهنم - که به شهادت جبرئیل امین اگر يك حلقه از سلسله هفتاد ذراعی اهل جهنم را در این عالم بیاورند، تمام کوهها از شدت حرارت آن ذوب می شود^{۱۹} - باقی می ماند همیشه و ذوب نمی شود و تمام نمی گردد. پس، بدن انسان هم در قیامت قابلیتش طرف قیاس نیست با این عالم. و اما ارتباط نفس به بدن در این عالم خیلی ضعیف و ناقص است. این عالم تعصی دارد از آنکه نفس در او به قوای خود ظاهر گردد؛ ولی آن عالم مملکت ظهور نفس است؛ و نسبت نفس به بدن نسبت فاعلیت و خلاقیت است؛ چنانچه در محل خود ثابت است^{۲۰}. و این نسبت اتم مراتب نسبتها و ارتباطهاست.

و اما آتش این عالم يك آتش افسرده سردی است، و يك امر عرضی مشوب به

مواد خارجیۀ غیر خالص است؛ ولی آتش جهنم خالص و بی خلط و جوهر قائم بالذات حیّ مریدی است که از روی شعور اهل خود را می سوزاند؛ و به هر قدر که مأمور است فشار به اهل خود می آورد. در وصفش شنیدی فرموده صادق مصدق جبرئیل امین را. قرآن خدا و اخبار انبیا پُر است از وصف آن.

و اما ارتباط آتش جهنم و التصاق آن به بدن در این عالم شبیه ندارد. جمیع آتشیهای این عالم اگر به انسان احاطه کند بیش از احاطه به سطوح نکند، ولی آتش جهنم به ظاهر و باطن و به خود مدارک و متعلقات آنها يك نحو احاطه دارد. آن آتش است که قلب و روح و قوارا می سوزاند و با آنها يك نحو اتحاد پیدا می کند که در این عالم بی نظیر است.

پس، معلوم شد که موجبات عذاب در این عالم به هیچ وجه فراهم نیست: نه مواد اینجا لایق قبول، و نه فاعل حرارت تامّ الفاعلیه، و نه ادراک تام است. آتشی که جهنم از نفس او بسوزد ما ادراک آن را و تصور آن را نمی توانیم بکنیم، مگر آنکه خدای نخواستہ جزو متکبران گردیم و این خلقت زشت ناهنجار را اصلاح نکرده از این عالم منتقل شویم و بالمعاینه آن را ببینیم. فَلَبِئْسَ مَثْوًى الْمُتَكَبِّرِينَ.^{۲۱}

فصل

در بیان بعضی از موجبات کبر است.

بدان که از موجبات تکبر کردن، به واسطه آن اموری که ذکر شد، یکی کوچکی دماغ و ضعف قابلیت و پستی و کم حوصلگی است؛ و بالجمله چون ظرفیتش کم است، به مجرد آنکه يك کمالی در خود می بیند و يك امتیازی در خود مشاهده می کند گمان می کند دارای مقام و مرتبه ای است؛ با آنکه اگر با نظر اعتبار و انصاف نظر کند، به هر رشته ای که وارد است و به هر کمالی که متصف است، می فهمد که آنچه را که کمال گمان کرده و به آن افتخار و تکبر نموده، یا اصلاً کمال نبوده، یا اگر بوده در مقابل کمالات دیگران قدر قابلی نداشته، و بیچاره صورت خود را به سیلی سرخ کرده و اِسْتَسْمَنَ ذَاوَرَمَ^{۲۲}، مثلاً عارفی که به واسطه عرفان خود به سایرین به چشم حقارت نظر کرده تکبر می کند و «قشری» و ظاهری می گوید، آیا از معارف الهیه چه دارد جز يك دسته مفهومات که همه حجاب حقایق اند و سدّ طریق؛ و يك مقدار اصطلاحات دلفریب با زرق و برق که به معارف الهیه ارتباطی ندارد و با

خداشناسی و علم به اسماء و صفات مراحل فاصله دارد؟ معارف صفت قلب است. و به عقیده نویسنده تمام این علوم عملی هستند نه محض دانستن مفاهیم و بافتن اصطلاحات. ما به این عمر کوتاه و اطلاع کم، در این عرفاء اصطلاحی، و در علماء سایر علوم، اشخاصی دیدیم که به حق عرفان و علم قسم است که این اصطلاحات درد دل آنها اثر نکرده، بلکه اثر ضد کرده!

ای عزیز، عرفان بالله به قول تو قلب را محل تجلیات اسماء و صفات و جلوه ذات و محل ورود سلطان حقیقی می نماید که محور آثار می نماید و تلوین را می برد و تعینات را می زداید: **إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَهْلِهَا آذِلَّةً.** ۲۳ قلب را احدی احمدی می کند؛ پس چرا قلب تو را محور جمال خودت کرده! تلوین را افزوده اضافات و تعینات را افزایش داده؛ تو را از حق تعالی و تجلیات اسمائی او غافل نموده؛ قلب تو را منزلگاه شیطان نموده؛ بندگان خدا و خاصان درگاه حق و جلوات جمال محبوب را به نظر تحقیر و پستی نگاه می کنی! وای به حال تو عارف که حالت از همه کس بدتر است و حجت بر تو تمامتر است. تو تکبر به حق می کنی! فرعونیت به حضرت اسماء و صفات و تجلیات ذات می نمای!

ای طلبه مفاهیم! ای گمراه حقایق! قدری تأمل کن بین چه داری از معارف؟ چه اثری در خود از حق و صفاتش می بینی؟ علم موسیقی و ایقاع شاید از علم تو دقیقتر باشد؛ هیئت و مکانیک و سایر علوم طبیعی و ریاضی در اصطلاحات و دقت با علم تو همدوش است؛ همان طور که آنها عرفان بالله نمی آورد، علم تو هم تا محجوب به حجاب اصطلاحات و پرده مفاهیم و اعتبارات است، نه از او کیفیتی حاصل شود نه حال. ۲۴ بلکه در شریعت علم علوم طبیعی و ریاضی از علوم شما بهتر است، زیرا که آنها نتیجه خود را می دهد، و از شما بی نتیجه یا به عکس نتیجه می دهد! مهندس نتیجه هندسه را، و زرگر نتیجه صنعت خود را می برد؛ شما از نتیجه دنیایی بازمانده به نتیجه معارف هم نرسیدید؛ بلکه حجاب شما غلظتش بیشتر است. تا صحبت احدیت در پیش می آید، يك ظلمت بی انتهایی تصور می کنید! و تا از حضرت اسماء و صفات سخنی می شنوید يك كثرت لایتناهی در نظر می آورید! پس راهی به حقایق و معارف از این اصطلاحات پیدا نشد، و خود سرمایه افتخار و تکبر بر علمای حقه گردید. معارفی که کدورت قلب را بیفزاید معارف نیست. وای بر معارفی که عاقبت امر صاحبش را وارث شیطان کند؛ کبر از اخلاق خاصه شیطان است. او به پدر تو آدم کبر کرد، مطرود درگاه شد؛ تو که به همه آدم و

آدمزاده‌ها کبر می‌کنی نیز مطرودی، از اینجا حال سایر علوم را بفهم. حکیم اگر حکیم است و نسبت حق را با خلق و خود را با حق فهمیده، کبر یا ازدل او بیرون رود و وارسته شود؛ ولی بیچاره طالب این مفاهیم و اصطلاحات گمان کرده حکمت اینهاست و حکیم عالم به اینهاست. گاهی خود را متصف به صفات واجب شمارد و گوید حکیم از صفات حق است. *الْحِكْمَةُ هِيَ التَّشْبَهُ بِاللَّهِ*.^{۲۵} و گاهی خود را در زمره انبیا و مرسلین قلمداد کند و *يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ*^{۲۶} تلاوت کند. و گاهی *الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ*^{۲۷} و *مَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا*^{۲۸} قرائت کند. قلب او از حکمت بیخبر و هزاران مراحل از خیرات دور و از حکمت مهجور است.

حکیم متألّه و فیلسوف بزرگ اسلام، جناب محقق داماد^{۲۹}، رضوان الله علیه، می‌فرماید حکیم آن است که بدن از برای او چون لباس باشد: هر وقت اراده کند، او را رها کند. او چه می‌گوید و ما چه می‌گوییم! او از حکمت چه فهمیده و ما چه فهمیدیم! پس، تو که به واسطه چند مفهوم و پاره‌ای اصطلاحات به خود می‌بالی و به مردم کبریا می‌کنی، معلوم شد از کم ظرفیتی و کوچکی حوصله است و کمی قابلیت است.

آن بیچاره‌ای که خود را مرشد و هادی خلایق داند و در مسند دستگیری و تصوف قرار گرفته از این دو حالش پست تر و غمزه‌اش بیشتر است. اصطلاحات این دودسته را به سرقت برده و سر و صورتی به متاع بازار خود داده و دل بندگان خدا را از حق منصرف و مجذوب به خود نموده و آن بیچاره صاف و بی‌آلایش را به علما و سایر مردم بدبین نموده؛ برای رواج بازار خود فهمیده یا نفهمیده پاره‌ای از اصطلاحات جاذب را به خورد عوام بیچاره داده گمان کرده به لفظ «مجدوب‌علی شاه» یا «محبوب‌علی شاه» حال جذبه و حب دست دهد! ای طالب دنیا و ای دزد مفاهیم! این کار تو هم این قدر کبر و افتخار ندارد. بیچاره از تنگی حوصله و کوچکی کله گاهی خودش هم بازی خورده خود را دارای مقامی دانسته. حب نفس و دنیا به مفاهیم مسروقه و اضافات و اعتبارات پیوند شده یک ولیده ناهنجاری پیدا شده؛ و از انضمام اینها یک معجون عجیبی و اخلوطه غریبه‌ای فراهم شود! و خود را با این همه عیب مرشد خلایق و هادی نجات امت و دارای سر شریعت، بلکه وقاحت را گاهی از حد گذرانده، دارای مقام ولایت کلیه دانسته! این نیز از کمی استعداد و قابلیت و تنگی سینه و ضیق قلب است.

تو طلبه فقه و حدیث و سایر علوم شرعیه نیز در مقام علم بیش از یک دسته

اصطلاحات که در اصول و حدیث به خرج رفته ندانی. اگر این علوم که همه‌اش مربوط به عمل است در تو اضافه‌ای نکرده و تو را اصلاح ننموده، بلکه مفسد اخلاقیه و عملیه بار آورده، کارت از علمای سایر علوم پست‌تر و ناچیزتر، بلکه از کار همه عوام پست‌تر است. این مفاهیم عرضیه و معانی حرفیه و نزاعهای بیفایده، که بسیاری از آن به دین خدا ارتباطی ندارد و از علوم هم حساب نمی‌شود که اسمش را بگذاری ثمره علمیه دارد، این قدر ابتهاج و تکبر ندارد. خدا شاهد است و کفی به شهیداً^{۳۰} که علم اگر نتیجه‌اش این‌ها باشد و تو را هدایت نکند و مفسد اخلاقی و عملی را از تو دور نکند، پست‌ترین شغلها از آن بهتر است؛ چه که آنها نتیجه عاجلی دارد و مفسد دنیوی و اخرویش کم‌تر است، و تو بیچاره جز وزر و وبال نتیجه‌ی نبیری و جز مفسد اخلاقی و اعمال ناهنجار حاصلی بر نداری. پس، علم تو هم از نظر اعتبار علمی تکبر ندارد. منتها از بس افق فکرت کوتاه است به مجرد آنکه دو تا اصطلاح درهم و برهم کردی، خود را عالم و سایر مردم را جاهل دانی؛ و پرملائکه مقربین را به زیر پای خود پهن می‌کنی^{۳۱} و جایگاه را در مجالس و راه رادر کوچه‌ها بر بندگان خدا تنگ می‌نمایی، و علم و علمای آن [را] تضييع می‌کنی و توهین به نوع خود می‌نمایی.

از همه اینها پست‌تر و کوچکتر کسی است که به امور خارجه، از قبیل مال و منال و حشم و طایفه، تکبر کند. بیچاره از جمیع اخلاق آدمی و آداب انسانی دور است و دستش از تمام علوم و معارف تهی است، ولی چون لباسش پشم گوسفند است و پدرش فلان و فلان است به مردم تکبر کند! چه فکر کوچک و قلب تنگ و تاریکی دارد که قانع شده از تمام کمالات به لباس زیبا و از تمام زیباییها به کلاه و قبا! بیچاره به مقام حیوانی و حظوظ حیوانیت ساخته، و قناعت کرده از جمیع مقامات انسانی به یک صورت خالی از مغز و شکل تهی از حقیقت، و خود را با این وصف دارای مقام دانسته. این قدر پست و نالایق است که اگر کسی از او یک رتبه دنیایی بالاتر باشد، چنان با او رفتار کند که گویی بنده با مولای خود. البته کسی که همش جز دنیا نباشد، بنده دنیا و اهل دنیا است؛ دلیل است پیش کسانی که معبود او نزد اوست.

در هر صورت، یکی از عوامل قویه تکبر کوچکی افق فکر و پستی حد قابلیت است؛ و لهدذا چیزهایی که کمال نیست، یا کمال لایق نیست، در او تأثیر شدید کرده او را به عجب و کبر و ادا می‌کند؛ و هرچه در او حب نفس و دنیا بیشتر باشد، این

امور در او بیشتر مؤثر واقع شود.

فصل

در بیان علاج تکبر است

اکنون که مفاصد کبر را دانستی، در صدد علاج نفس برآ؛ و دامن همت به کمر زن برای پاک کردن قلب از این کدورت و صاف کردن آئینه دل از این غبار غلیظ. اگر اهل قوت نفس و سعه صدری و ریشه حب دنیا در دلت محکم نشده و زخارف دنیا در قلبت پر جلوه نکرده است و چشم اعتبار و انصافت باز است، همان فصل سابق بهترین علاجهای علمی است. و اگر در این مرحله وارد نیستی، قدری تفکر در حالات خودت کن شاید دلت بیدار شود. ای انسانی که اول امرت هیچ نبودی و در کتم عدم دهرهای غیر متناهی بودی، ناچیزتر از عدم و محواز صفحه وجود چیست؟ پس از آنکه اراده حق تعلق گرفت به پیدایش تو، از بس ناقص القابلیه و پست و ناچیز بودی و قابل قبول فیض نبودی تو را از هیولای عالم، که جز قوه محض و ضعف صرف چیزی نبود، به صورت جسمیه و عنصریه، که اخس موجودات و پست ترین کائنات است، درآورد. و از آنجا تو را به صورت نطفه‌ای که اگر دستت به آن آلوده گردد استقذار کنی و او را با زحمت پاک کنی درآورد و در منزلی بس تنگ و پلید، که آن انثین پدر است، جایگزین کرد. و از مجرای بول تو را در حال زشت فجیعی به رحم مادر وارد کرد؛ و تو را در جایی منزل داد که از ذکر آن متفر شوی. و در آنجا تو را به شکل علقه و مضغه درآورد؛ و با غذایی تربیت کرد که از شنیدنش وحشت کنی و باید خجالت کشی، ولی چون همه مبتلای به این بلیه‌ها هستند خجالت زایل شود: و الْبَلِيَّةُ إِذَا عَمَّتْ طَابَتْ. ۳۲ تو در تمام این تطورات اذل و اذل و پست ترین موجودات بودی. از جمیع ادراکات ظاهری و باطنی عاری و از تمام کمالات بری بودی. پس از آنکه به رحمت و اسعه خود تو را قابل حیات فرمود، حیات چنان در تو ناقص هویدا شد که از گرمی پست تر بودی در شئون حیاتی برای نقصان قابلیت تو. و به رحمت خود بتدریج حیات و شئون آن را در تو زیاد کرد تا آنکه لایق شدی به آمدن [به] محیط دنیا. از پست ترین مجراها در پست ترین حالات تو را وارد این فضا کرد، در صورتی که در تمام کمالات و شئون حیات از جمیع بچه‌های حیوانات ضعیفتر و پست تر بودی. پس از آنکه تو را به قدرت کامله دارای قوای ظاهره و باطنه فرمود، باز به قدری ضعیف و ناچیزی که هیچیک از قوای خودت در تحت تصرف نیست:

صحت خود را حفظ نتوانی کرد؛ قدرت و حیات خود را نگاهداری نتوانی نمود؛ جوانی و جمال خود را محفوظ نتوانی کرد؛ اگر آفتی و مرضی به تو هجوم آورد به دفعش قادر نیستی - بالجمله، هیچیک از وجود و شئون آن در تحت اختیارات نیست. اگر یک روز گرسنه بمانی، به خوردن هر مردار گندیده‌ای حاضر شوی؛ و اگر تشنگی به تو غلبه کند، به هر آب گندیده پلیدی رضایت دهی. و همین طور در تمام چیزها یک بنده ذلیل بیچاره هستی که به هیچ چیزی قادر نیستی. و اگر حظ خود را از وجود و کمالات وجود مقایسه کنی با سایر موجودات، می بینی تو و تمام کره زمین، بلکه تمام منظومه شمسی، در مقابل عالم جسمانی، که پست ترین همه عوالم است و کوچکترین همه نشأت است، قدر محسوسی ندارد.

عزیزم، جز خودت کسی را ندیدی؛ و آنچه دیدی به نظر اعتبار و موازنه در نیابوردی. خودت را با هرچه داری از شئون حیات و از زخارف دنیا قیاس کن به شهرت، و شهرت را به مملکت، و آن را به سایر ممالک دنیا - که از صد یکی از آنها را نشنیدی - و تمام ممالک را به خود زمین، و زمین را به منظومه شمسی و کرات وسیعه‌ای که ریزه خوار اشعه منیره شمس اند، و تمام منظومه شمسی را که از محیط فکر من و تو خارج است به منظومه‌های دیگری که شمس ما با همه سیاراتش یکی از سیارات یکی از آنهاست، که هر یک آنها طرف قیاس با شمس ما و سیارات آن نیست و آنچه از آنها تاکنون - از قراری که می گویند - کشف شده است چندین میلیون مَجْرَه است، که در این مَجْرَه نزدیک کوچک چندین میلیون منظومه شمسی است، که کوچکترین آنها از شمس ما میلیونها میلیون بزرگتر است و نورانیتر! اینها همه از عالم جسمانی است که قدر آن را جز خالق آنها نمی داند؛ و کشف ارباب کشف به مقدار قلیلی از آن بیشتر موفق نشده. و تمام عالم اجسام در مقابل عالم ماوراءالطبیعه هیچ قدر محسوسی ندارد؛ و در آنجا عوالمی است که در فکر بشر ننگند. اینها شئون حیات تو و حظوظ تو و من است از این عالم وجود. و پس از آنکه اراده حق تعلق گرفت که تو را از این دنیا ببرد، امر کند به جمیع قوایت که روبه ضعف گذارند؛ و فرمان دهد به تمام ادراکات که از کار بایستند؛ کارخانه وجودت را مختل فرماید؛ سمع و بصر و قوت و قدرتت را بگیرد؛ و تویک جمادی شوی که پس از چند روز از گند و تعفنت مشام مردم متأذی شود؛ و از صورت هیئت آدمها گریزان گردند؛ و تمام اجزاء و اعضایت پس از مدتی از هم بگسلد و پاشیده گردد. اینها حال جسم تو. مال و منال و حشمت تو هم که حالش معلوم است.

اما برزخ تو اگر اصلاح نشده خدای نخواستہ بروی خدا می داند در چه صورتی و در چه حالتی هستی . ادراکات اهل این عالم از دیدن و شنیدن و شم آن عاجز است . ظلمت و وحشت و فشار قبر را تو هر چه بشنوی به تاریکیها و وحشتها و فشارهای این عالم قیاس می کنی ، با آنکه قیاس باطلی است . خداوند به فریاد ما برسد از آنچه برای خود به اختیار خود تهیه کردیم . عذاب قبر که نمونه ای از عذاب آخرت است ، و از بعض روایات استفاده شود که دست ما از دامن شفاعت هم کوتاه است ، ۳۳ خدا می داند چه عذابی است ؟ حال نشئه آخرت ما از همه حالات سابقه بدتر و وحشتناکتر است ؛ روز بروز حقایق است ؛ روز کشف سرایر است ؛ روز تجسم اعمال و اخلاق است ؛ روز رسیدن به حساب است ؛ روز ذلت در موافق است . این هم حال قیامت .

و اما حال جهنم ، که بعد از قیامت است ، آن هم معلوم است . از جهنم خبری می شنوی ! عذاب جهنم فقط آتش نیست ؛ یک در هولناکی از آن به چشمت باز شود که اگر در این عالم باز شود تمام اهل آن از وحشت هلاک شوند ؛ و همین طور یک در آن به گوشت باز شود و یکی به بینی ات باز شود که هر یک از آنها اگر به اهل این عالم باز شود ، از شدت عذاب آن هلاک شوند . یکی از علمای آخرت گوید که همان طور که حرارت جهنم در کمال شدت است ، سرمای آن هم در کمال شدت است . خدای تعالی قادر است جمع بین سرما و گرما را بنماید ۳۴ . این هم حال آخرت است . پس ، کسی که اول امرش عدمی است غیر متناهی ، و از وقتی که پا به عرصه وجود می گذارد جمیع تطوراتش زشت و نازیباست و تمام حالاتی که بر او رخ می دهد خجالت آور است ، و دنیا و برزخ و آخرتش هر یک از دیگری فجیعتر و مفتضحتر است ، آیا به چه چیز تکبر می کند ؟ با چه کمال و جمالی افتخار می نماید ؟

پس ، معلوم شد که تکبر نیست مگر از غایت جهل و نادانی ! هر کس جهلش بیشتر و عقلش ناقصتر است ، کبرش بیشتر است . هر کس علمش بیشتر و روحش بزرگتر و صدرش منشرحتر است ، متواضعتر است . رسول خدا ، صلی الله علیه و آله ، که علمش از وحی الهی مأخوذ بود و روحش به قدری بزرگ بود که یک تنه غلبه بر روحیات ملیونها ملیون بشر کرد - تمام عادات جاهلیت و ادیان باطله را زیر پا گذاشت و نسخ جمیع کتب کرد و ختم دایره نبوت به وجود شریفش شد ، سلطان دنیا و آخرت و متصرف در تمام عوالم بود باذن الله - تواضعش با بندگان خدا از همه کس بیشتر بود . کراهت داشت که اصحاب برای احترام او به پا خیزند . وقتی وارد مجلس

می شد پایین می نشست. روی زمین طعام میل می فرمود و روی زمین می نشست و می فرمود من بنده‌ای هستم، می خورم مثل خوردن بنده و می نشینم مثل نشستن بنده. ۳۵ از حضرت صادق، علیه السلام، نقل است که پیغمبر، صلی الله علیه و آله، دوست داشت بر الاغ بی پالان سوار شود و با بندگان خدا در جایگاه پست طعام میل فرماید، و به فقرا به دوست خود عطا فرماید. آن بزرگوار سوار الاغ می شد و در ردیف خود بنده خود یا غیر آن را می نشانند^{۳۶}. در سیره آن سرور است که با اهل خانه خود شرکت در کار خانه می فرمود. و به دست مبارک گوسفندان را می دوشید؛ و جامه و کفش خود را می دوخت؛ و با خادم خود آسیا می کرد و خمیر می نمود؛ و بضاعت خود را به دست مبارک می برد؛ و مجالست با فقرا و مساکین می کرد و هم غذا می شد. ۳۷ اینها و بالاتر از اینها سیره آن سرور است و تواضع آن بزرگوار است. در صورتی که علاوه بر مقامات معنوی ریاست و سلطنت ظاهری آن بزرگوار نیز بکمال بود. همین طور علی بن ابی طالب، صلوات الله علیه، نیز اقتدای به آن بزرگوار کرده سیره اش سیره رسول الله، صلی الله علیه و آله، بود. ۳۸ پس، ای عزیز اگر تکبر به کمال معنوی است، از [آن] آنها بالاتر از همه بود، و اگر به ریاست و سلطنت است دارا بودند، با این وصف تواضعشان بیشتر از همه کس بود. پس، بدان که تواضع ولیده علم و معرفت است، و کبر و سرکشی زائیده جهل و نادانی است. این ننگ جهل و عار پستی نظر را از خود دور کن؛ و متصف به صفات انبیا شو؛ و صفت شیطان را به یک سو انداز؛ و منازعه با خدای خود در ردای کبریای او مکن که منازع با حق مقهور غضب او خواهد شد و به رو در آتش خواهد افتاد.

اگر در صدد اصلاح نفس برآمدی، طریق عملی آن نیز با قدری مواظبت سهل و آسان است. و در این طریق باهمت مردانه و حریت فکر و بلندی نظر به هیچ مخاطره تصادف نمی کنی. تنها راه غلبه به نفس اماره و شیطان و راه نجات برخلاف میل آنها رفتار کردن است. هیچ راهی بهتر برای سرکوبی نفس از اتصاف به صفت متواضعین و رفتار کردن مطابق رفتار و سیره و طریقه آنها نیست. در هر مرتبه از تکبر که هستی و اهل هر رشته علمی و عملی و غیر آن که هستی، برخلاف میل نفسانی چندی عمل کن، با تبّهات علمی و تفکر در نتایج دنیایی و آخرتی، امید است راه آسان و سهل شده نتیجه مطلوبه بگیری. اگر نفس از تو تمنا کرد که صدر مجلس را اشغال کن و تقدم بر همقطار خود پیدا کن، تو بر خلاف میل آن رفتار کن. اگر تأنف می کند از مجالست با فقرا و مساکین، تو دماغ او را به خاک مالیده با فقرا مجالست

کن، هم غذا شو، همسفر شو، مزاح کن. ممکن است نفس از راه بحث با تو پیش آید و بگوید تو دارای مقامی باید مقام خود را برای ترویج شریعت حفظ کنی، با فقرا نشستن وقع تو را از قلوب می برد، مزاح با زبردستان تو را کم وزن می کند، پایین نشستن در مجالس از مقام تو کاسته می کند، آن وقت خوب نمی توانی به وظیفه شرعی خود اقدام کنی؛ بدان تمام اینها دامهای شیطان و مکاید نفس است. رسول اکرم، صلی الله علیه و آله، موقعیش در دنیا از حیث ریاست از تو بیشتر بود، و سیره اش آن بود که دیدی. من خود در علمای زمان خود کسانی را دیدم که ریاست تامه يك مملکت، بلکه قطر شیعه را، داشتند، و سیره آنها تالی تلو سیره رسول اکرم، صلی الله علیه و آله، بود. جناب استاد معظم و فقیه مکرم، حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی،^{۳۹} که از هزار و سیصد و چهل تا پنجاه و پنج ریاست تامه و مرجعیت کامله قطر شیعه را داشت، همه دیدیم که چه سیره ای داشت. با نوکر و خادم خود هم سفره و غذا بود؛ روی زمین می نشست؛ با اصاغر طلاب مزاحهای عجیب و غریب می فرمود. اخیراً که کسالت داشت، بعد از مغرب بدون ردا يك رشته مختصری دور سرش پیچیده بود و گیوه به پا کرده در کوچه قدم می زد. و وقش در قلوب بیشتر می شد و به مقام او از این کارها لطمه ای وارد نمی آمد. غیر از آن مرحوم، از علمای خیلی محترم قم بودند که به هیچ وجه این قیودی که شیطان شما برای شما می تراشد در آنها نبود. خود بضاعت خود را از بازار می خرید؛ برای منزل خود آب از آب انبارها می آورد؛ اشتغال به کار منزل پیدا می کرد؛ مقدم و مؤخر و صدر و ذیل پیش نظر پاك آنها یکسان بود. تواضعشان به طوری بود که مایه تعجب انسان می شد، و مقامات آنها محفوظ بود؛ محل آنها در قلوب بیشتر می شد.

در هر حال، صفت نبی اکرم، صلی الله علیه و آله، و علی بن ابی طالب، علیه السلام، انسان را کوچک نمی کند. ولی باید ملتفت کید نفس در این مخالفت با او باشی که گاهی دام خود را باز کرده از راه دیگر تو را زمین می زند. مثلاً می بینی بعضیها به طوری در پایین مجلس می نشینند که می فهمانند به حضار که مقام من بالاتر از اینهاست، ولی تواضع کردم! یا مثلاً يك نفر که مشتبه است که بر او مقدم است اگر بر خود مقدم داشتند، يك نفر دیگر را که معلوم التأخر است مقدم می دارند که رفع اشتباه کنند که تقدم داشتن برای تواضع بود! اینها و صدها قبیل این از مکاید نفس است؛ و علاوه نمودن کبر و اضافه نمودن است به آن ریاکاری و سالوسی را. باید وارد مجاهده با قصد خالص شد البته آن وقت نفس اصلاح می شود. تمام

صفات نفسانیه قابل اصلاح است؛ لیکن در اول امر کمی زحمت دارد. آن هم بعد از ورود در اصلاح سهل و آسان می شود. عمده به فکر تصفیه و اصلاح افتادن است و از خواب بیدار شدن است. منزل اول انسانیت «یقظه» است. و آن بیدار شدن از خواب غفلت و هشیار شدن از سکر طبیعت است، و فهمیدن اینکه انسان مسافر است؛ و هر مسافر زاد و راحله می خواهد. زاد و راحله انسان خصال خود انسان است. مرکوب این سفر پرخوف و خطر و این راه تاریک و باریک و صراطِ اَحَد از سیف و ادقّ از شعر^{۴۰}، همت مردانه است. نور این طریق مُظْلِمِ ایمان و خصال حمیده است. اگر سستی کند و فتور نماید، از این صراط نتواند گذشت؛ به رودر آتش افتد و با خاك مذلت یکسان شده به پرتگاه هلاکت افتد. و کسی که از این صراط نتواند گذشت، از صراط آخرت نیز نتواند گذشت.

ای عزیز، همت کن و پرده جهل و نادانی را پاره کن و از این ورطه هولناک خود را نجات ده. حضرت مولای متقیان و یگانه سالک راه و راهنمای حقیقی در مسجد فریاد می زد به طوری که همسایه های مسجد می شنیدند: تَجَهَّزُوا رَحِمَكُمُ اللهُ؛ فَقَدْ نُودِيَ فَيْكُمْ بِالرَّحِيلِ^{۴۱}. هیچ تجهیزی در سفر آخرت برای شما مفید نیفتد الا کمالات نفسانیه و تقوای قلب و اعمال صالحه و صفای باطن، بی عیب بودن و بیغش بودن.

فرضاً که اهل ایمان ناقص صوری باشی، باید از این غشها خالص شوی تا در زمره سعدا و صالحین قرار گیری. رفع غش با آتش توبه و ندامت و گذاشتن نفس را در کوره عتاب و ملام و ذوب کردن آن را به آتش پشیمانی و برگشت به سوی خداست. در این عالم خودت بکن، والا در کوره عذاب الهی و نارالله الموقده^{۴۲} قلبت را ذوب کنند و خدا می داند چند قرن از قرنهای آخرت این اصلاح طول می کشد. پاک شدن در این عالم سهل و آسان است؛ تغییرات و تبدیلات در این نشئه خیلی زود واقع می شود؛ و اما در آن عالم تغییر به طور دیگری است و زوال يك ملکه از ملکات نفس قرنهای طول دارد. پس، ای برادر تا عمر و جوانی و قوت و اختیار باقی است اصلاح نفس کن. اعتنا به این جاه و شرفها مکن؛ این اعتبارات را زیر پا بگذار. تو آرمزاده ای، صفت شیطان را از خود دور کن. ممکن است شیطان به این رذیله از سایر رذایل بیشتر اهمیت دهد؛ و چون این صفت خود اوست و موجب طرد او از درگاه خدای متعال، عارف و عامی و عالم و جاهل را بخواهد همسلك خود کند؛ و در آن عالم که ملاقات کنی او را با این رذیله، گرفتار ملامت او هم بشوی:

بگوید ای آدمزاده! مگر انبیا به تو خبر ندادند که برای تکبر به پدر تو من مطرود درگاه حق شدم، برای تحقیر مقام آدم و تعظیم مقام خود ملعون شدم، تو چرا خود را گرفتار این رذیله کردی؟ در آن هنگام توییچاره علاوه بر عذابها و گرفتاریها و حسرت و ندامتهایی که به شنیدن درست نیاید، گرفتار سرزنش اذل مخلوقات و پست ترین موجودات هم هستی! شیطان که تکبر به خدا نکرده بود؛ تکبر کرد به آدم که مخلوق حق است، گفت: خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ. ۴۳ خود را بزرگ شمرد و آدم را کوچک. تو آدمزاده‌ها را کوچک شماری و خود را بزرگ. تو نیز از اوامر خدا سرپیچی کنی: فرموده فروتن باش، تواضع کن با بندگان خدا، تکبر کنی؛ سرافرازی نمایی. پس چرا فقط شیطان را لعن می کنی، نفس خبیث خودت را هم شریک کن در لعن؛ همان طور که شریک با او در این رذیله‌ای. تو از مظاهر شیطانی! شیطان مجسمی! شاید صورت برزخی و قیامتی تو شیطان باشد! میزان در صورت آخرت ملکات نفس است: مانع ندارد صورت شیطان باشی؛ صورت مورچه کوچک هم باشی. موازین عالم آخرت غیر از اینجاست.

فصل

در این که حسد گاهی مبدأ تکبر است.

بدان که گاهی چنین اتفاق افتد که فاقد کمال به واجد کمال تکبر کند. مثلاً فقیر به غنی، جاهل به عالم. و باید دانست که همان طور که عجب گاهی مبدأ تکبر است، حسد نیز گاهی مبدأ آن شود. ممکن است انسان چون خود را فاقد آن کمال دید که در غیر است، به آن حسد ورزد؛ و این سبب شود که کبر کند به غیر و آن را هر چه تواند تذلیل و توهین کند. در کافی شریف از حضرت صادق، علیه السلام، حدیث کند که فرمود که کبر گاهی می باشد در اشرار مردم از هر جنس. پس از آن فرمودند - بعد از کلامی - که «رسول خدا، صلی الله علیه و آله، می گذشت در بعضی از کوچه‌های مدینه، یک زن سیاهی سرگین جمع می کرد. گفته شد به او: دور شو از سر راه رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: "راه گشاد است!" بعضی از همراهان به او قصد تعرض کردند، پیغمبر فرمود: "واگذارید او را که او متکبر است. ۴۴۴»

وگاهی در بعضی از اهل علم این صفت پیدا شود و عذر تراشد که تواضع برای اغنیا خوب نیست؛ و نفس اماره به او گوید که تواضع از برای اغنیا ایمان را ناقص کند. بیچاره فرق نمی گذارد بین تواضع برای غنای اغنیا و غیر آن: يك وقت رذیله حب دنیا و جذبۀ طلب شرف و جاه انسان را به تواضع وامی دارد، این خُلُقِ تواضع نیست؛ این تملق و چاپلوسی است، و از رذایل نفسانیه است. صاحب این خُلُق از فقرا تواضع نکند مگر آنکه در آنها طمعی داشته باشد یا طعمه سراغ کند.

يك وقت، خُلُقِ تواضع انسان را دعوت به احترام و فروتنی می کند؛ غنی باشد یا فقیر، مطمح نظر باشد یا نباشد. یعنی تواضع او بی آرایش است؛ روح او پاك و پاکیزه است؛ جاه و شرف مجامع قلب او [را] به خود جذب نکرده. این تواضع برای فقرا خوب است؛ برای اغنیا هم خوب است. هرکس را به فراخور حال او احترام باید کرد. ولی این تحقیر تو و تکبر تو از اهل جاه و شرف نه از آن است که متملق نیستی؛ بلکه برای آن است که حسودی و خودت هم در اشتباهی. و لهذا اگر به تو احترام غیر متوقع کند، او را تواضع کنی و برای او فروتن شوی! در هر صورت، مکاید نفس و شاهکارهای او به قدری دقیق است که انسان جز پناه به خدا چاره‌ای ندارد. وَالْحَمْدُ لِلَّهِ أَوْلًا و آخِرًا.

- ۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۳۰۹، «کتاب ایمان و کفر»، «باب کبر»، حدیث ۱.
- ۲- ص ۸۲.
- ۳- «آیا به دو انسان همانند خودمان ایمان آوریم.» (مؤمنون / ۴۷).
- ۴- «چرا این قرآن بر مردی بزرگ از این دو شهر (طائف و مکه) فرود نیامد؟» (زخرف / ۳۱).
- ۵- «وَلَقَدْ آتَيْنَا لَقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ. (و بتحقیق به لقمان حکمت آموختیم که پروردگار را شاکر باش.)» (لقمان / ۱۲).
- ۶- «و به تکبر، از مردم رخ متاب و به نخوت در زمین راه مرو. به درستی که خداوند هیچ گردنفر از خودستای رادوست نمی دارد.» (لقمان / ۱۸).
- ۷- «خدا از آنچه می کند بازخواست نخواهد شد، ولی آنان بازخواست خواهند شد.» (انبیاء / ۲۳).
- ۸- (بنی اسرائیل / ۳۶ و نور / ۱۵). و همچنین در اصول کافی - «کتاب فضل العلم»، «باب النهی عن القول بغیر علم»، ۹ حدیث در این باب آورده است. روایات فراوان در حرمت خون و عرض و مال مسلمان وارد شده است، از جمله آنهاست: «حُرْمَةُ النَّهْيِ وَالْمُؤْمِنِ اعْظَمُ مِنْ حُرْمَةِ الْبَيْتِ (پاس پیامبر و مومن را داشتن بالاتر از پاس خانه خدا را داشتن است.)» و مسائل الشیعة، ج ۱۰، ص ۴۲۲. و در اصول کافی «کتاب الایمان و الکفر» احادیثی در حقوق مؤمن آورده است، از جمله در باب «حق المؤمن علی آخیه و اداء حقه» و باب «من اذی المسلمین و احقرهم» و باب «من طالب عثرات المؤمنین».
- ۹- «ادامه همین حدیث.
- ۱۰- بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۱۹۸ و ۱۹۹، «کتاب ایمان و کفر»، «باب کبر» «مرآة العقول»، ج ۱۰، ص ۱۹۰، «کتاب ایمان و کفر»، «باب کبر». عن انس قال: كان رسول الله (ص) يقول: الاسلام علائق و الایمان فی القلب، قال: ثم یشير يديه إلى صدره ثلاث مرات، قال ثم یقول: التقوى هي هنا. التقوى هي هنا. انس می گوید: پیغمبر (ص) می فرمودند: اسلام آشکار است و ایمان در قلب است. انس گفت سپس پیغمبر (ص) با دستش به سینه اش سه بار اشاره کرده، سپس فرمودند: تقوی اینجاست، تقوی اینجاست. مسند احمد بن حنبل، ج ۳، ص ۱۳۴.
- ۱۱- علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن ابن عمير، عن بعض أصحابه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: ما من عبد إلا وفي رأسه حكمة و ملكٌ يمسكها، فإذا تكبر قال له: اتضع وضعك الله فلا يزال أعظم الناس في نفسه وأصغر الناس في أعين الناس. وإذا تواضع رقه الله عز وجل، ثم قال له، إلتعش نفسك الله فلا يزال أصغر الناس في نفسه و أرفع الناس في أعين الناس. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۱۲، «کتاب ایمان و کفر»، «باب کبر»، حدیث ۱۶.
- ۱۲- اصول کافی، ج ۲، ص ۳۱۱، «کتاب ایمان و کفر»، «باب کبر»، حدیث ۱۱.
- ۱۳- و مسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۳۰۰، «ابواب جهاد نفس»، «باب ۵۸»، حدیث ۹.
- ۱۴- و مسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۳۰۱، «ابواب جهاد نفس»، «باب ۵۸»، حدیث ۱۴.
- ۱۵- «فرمود: کسی که در دلش به اندازه دانه خردلی کبر و خودخواهی باشد. هرگز داخل بهشت نمی شود.» و مسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۳۰۷، «ابواب جهاد» باب ۶۰ حدیث ۶.
- ۱۶- اصول کافی، ج ۲، ص ۳۱۰، «کتاب ایمان و کفر»، «باب کبر»، حدیث ۶. معانی الاخبار شیخ صدوق، ص ۲۴۱ «باب معنی کبر»، حدیث ۲. ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، ص ۲۶۴، «عقاب المتکبرین»، حدیث ۴.
- ۱۷- اصول کافی، ج ۲، ص ۳۰۹، «کتاب ایمان و کفر»، «باب کبر»، حدیث ۳. ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، ص ۲۶۴، «عقاب المتکبرین»، حدیث ۱.
- ۱۸- اصول کافی، ج ۲، ص ۳۱۰، «کتاب ایمان و کفر»، «باب کبر»، حدیث ۱۰، ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، ص ۲۶۵ «عقاب المتکبرین»، حدیث ۷.

۱۹- ... وَلَوْ أَنَّ زِرَاعاً مِنَ السُّلَيْمَةِ الَّتِي ذَكَرَهَا اللَّهُ تَعَالَى فِي كِتَابِهِ وَضِعَ عَلَى جَمِيعِ جِبَالِ الدُّنْيَا لَذَابَتْ عَنْ آخِرِهَا بحار الأنوار، ج ۸، ص ۳۰۵، «کتاب العدل والمعاد»، «باب النار»، حدیث ۶۴، تفسیر برهان، ج ۴، ص ۳۷۹، «تفسیر آیه ۳۲ الحاقه».

۲۰- اسفار اربعه، ج ۸، ص ۱۳۷، ۱۴۳، ۱۵۴، ۱۵۵. «السفر الرابع، یا سوم» فصل ۱۱ و ۱۵.

۲۱- براستی چه بد است جایگاه خود پسندان. «(نحل / ۲۹).

۲۲- «ورم کرده را جاق پنداشت. «فوائد الادب. در تاج العروس (ج ۹، ص ۲۴۹) در ماده «سمن» به صورت استسمنت ذاورم، آمده است.

۲۳- براستی «پادشاهان وقتی به سرزمینی وارد شوند، آنجا را تباه سازند و بزرگان آن را خوار سازند. «(نمل / ۳۴)

۲۴- مصرع دوم از این بیت است: علم رسمی سر به سر قیل است و قال نه از آن کیفیتی حاصل نه حال. کشکول شیخ بهائی، ج ۱ ص ۲۰۹.

۲۵- «حکمت، عبارت است از مانند شدن به خداوند. «الاسفار الأربعة، ج ۱، ص ۲۲.

۲۶- «کتاب و حکمت را به آنها بیاموزد. «(بقره / ۱۲۹).

۲۷- «حکمت گمشده مؤمن است. «نهج البلاغه فیض الاسلام ص ۱۱۱۲، «حکمت» ۷۷.

۲۸- «و هرکس بدو حکمت داده شود، همانا به او خیر بسیار داده شده است. «(بقره ۲۶۹).

۲۹- میر محمد باقر بن شمس الدین محمد، معروف به میرداماد، (-۱۰۴۱ هـ. ق.). در اصفهان به دنیا آمد و در نجف به خاک سپرده شد. وی از دانشمندان کم نظیر امامیه و فیلسوفی بزرگ و جامع علوم عقلی و نقلی، و در حلّ برخی مشکلات فقهی و حدیثی بیمانند بوده است. رواج و رونق فلسفه بوعلی و اشراق در قرن یازدهم هجری و فراهم شدن زمینه برای حکمت متعالیه ملاصدرا (شاگرد میرداماد) مرهون زحمات این فیلسوف بزرگ است. از تألیفات اوست: قیسات، تقدیسات، سدره المنتهی، حاشیه بر کتاب من لایحضره الفقیه. وی در اشعار خود «اشراق» تخلص می کرد.

۳۰- «گواهی خداوند کافی است. «(نساء/۱۶۶).

۳۱- اشاره است به حدیث «فضیلت طالبان علم» ← حدیث ۲۶ اربعین.

۳۲- «گرفتاری چون همگانی گردد، خوش گردد.»

۳۳- قُلْتُ لِأبي عبد الله (ع) : إِنِّي سَمِعْتُكَ وَأَنْتَ تَقُولُ كُلُّ شَيْعَتِنَا فِي الْجَنَّةِ عَلَى مَا كَانَ فِيهِمْ . قَالَ : صَدَقْتُكَ كُلَّهُمْ وَاللَّهِ فِي الْجَنَّةِ . قَالَ قُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ ، إِنَّ الذُّنُوبَ كَثِيرَةٌ كَبِيرَةٌ . فَقَالَ : أَمَا فِي الْقِيَامَةِ فَكُلُّكُمْ فِي الْجَنَّةِ بِشَفَاعَةِ النَّبِيِّ الْمُطَاعِ ، أَوْ وَصِيِّ النَّبِيِّ ، وَلِكِنِّي وَاللَّهِ أَنْخَوْفُ عَلَيْكُمْ فِي الْبِرْزَخِ ، قُلْتُ : وَمَا الْبِرْزَخُ ؟ قَالَ : الْقَبْرِ مُنْذُ حِينَ مَوْتِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ . (به ابو عبدالله گفتم: "شنیدم که می گفتمی همه شیعیان بر غم آنچه که در آنهاست (گناهانی که دارند) در بهشت جای دارند. " فرمود: "به تو راست گفتم، به خداوند سوگند که همه آنها در بهشت جای دارند. " گفتم فدایت شوم. گناهان بسیارند و بزرگ! " فرمود: "اما در قیامت همگی شما با شفاعت پیامبر که خواسته اش بر آورده می شود، یا جانشینش، در بهشت خواهید بود. اما به خداوند سوگند که من در برزخ بر شما می ترسم. " گفتم برزخ چیست؟ فرمود: "همان قبر است از هنگام مرگ تا روز قیامت. " فروع کافی، ج ۳، ص ۲۴۲، «کتاب جنازه»، «باب ما ينطق به موضع القبر»، حدیث ۳.

۳۴- فتوحات مکیه، ج ۱، فصل ۱، باب ۶۱.

۳۵- در روایات متعدّد به اخلاق و رفتار پیغمبر (ص) اشاره شده است که برخی از آن در این کتاب آورده شده است. عن انس بن مالك، قال: لم يكن شخص أحب اليهم من رسول الله (ص) وكانوا إذا رأوه لم يقوموا اليه لئما يعرفون من كراهيته. عن ابن عباس، قال: كان رسول الله (ص) يجلس على الارض ويأكل على الارض و يعتقل الشاة ويحبب دعوة المملوك. ... ويقول (ص)؛ انا عبد أكل كما يأكل العبد وأجلس كما يجلس العبد. کتاب مکارم الاخلاق، ص ۱۲ فصل دوم.

۳۷ و ۳۶- وَكَانَ يَجْلِسُ عَلَى الْأَرْضِ وَيَنَامُ عَلَيْهَا وَيَأْكُلُ عَلَيْهَا وَكَانَ يَخْصِفُ النَّعْلَ وَيَرْقَعُ الثَّوْبَ وَيَفْتَحُ الْبَابَ وَيَحْلِبُ الشَّاةَ وَيَعْقِلُ الْبَعِيرَ فِيحَلْبِهَا، وَيَطْبِخُنْ مَعَ الْخَادِمِ إِذَا أَعْمَى . . . وَيَخْدِمُ فِي مَهْنَةِ أَهْلِهِ وَيَقْطَعُ اللَّحْمَ، وَإِذَا جَلَسَ عَلَى الطَّعَامِ جَلَسَ مُحَقَّرًا . . . يَرْكَبُ مَا امْكَنَهُ مِنْ فَرَسٍ أَوْ بَغْلَةٍ أَوْ جِمَارٍ وَيَرْكَبُ الْجِمَارَ بِلا سَرْجٍ وَعَلَيْهِ الْعِذَارُ. . . يُجَالِسُ الْفُقَرَاءَ وَيُؤَاكِلُ الْمَسَاكِينَ وَيُنَاوِلُهُمْ يَدًا. بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۲۶. «تاریخ نبینا (ص)»، «باب مکارم اخلاقه»، حدیث ۳۴.

۳۸- كَشَفَ الْغَمَّةَ فِي مَعْرِفَةِ الْأَثَمَةِ، ج ۱، ص ۱۷۲-۱۶۲، «فی وصف زهده فی الدنیا».

۳۹- آیت الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی (۱۲۷۶-۱۳۵۵ هـ. ق.) از فقیهان بزرگ و مراجع تقلید شیعه در قرن چهارده هجری است. وی پس از تحصیلات مقدماتی به نجف و سامراء سفر کرد و در آنجا از درس استادانی چون میرزای بزرگ شیرازی، میرزا محمد تقی شیرازی، آخوند خراسانی، سید کاظم یزدی و سید محمد اصفهانی فشارکی بهره گرفت. در سال ۱۳۳۲ هـ. ق. به اراک آمد و در سال ۱۳۴۰ هـ. ق. به قم مشرف گردید و به اصرار بزرگان آن سامان و پس از استخاره در آنجا رحل اقامت افکند و حوزه علمیه قم را تأسیس کرد. در حوزه درس ایشان علمانی بزرگ تربیت شدند که حضرت امام خمینی (س) در صدر آنان جای دارند. از آثار اوست: در الفوائد در اصول، الصلوة در فقه، النکاح، الرضاع و الموارث.

۴۰- چنانچه در حدیث نبوی آمده است الصِّرَاطُ أَذْقُ مِنَ الشَّعْرِ وَأَحَدٌ مِنَ السَّيْفِ وَأَظْلَمُ مِنَ اللَّيْلِ (صراط از مو باریکتر و از شمشیر تیزتر و از شب تاریکتر است.) علم الیقین، ج ۲، ص ۹۶۹، «المقصد الرابع فی معنی الصراط» و همین معنا در روایتی از امام صادق (ع) آمده است. ← امالی صدوق، ص ۱۷۷، «مجلس ۳۳»، حدیث ۴. و نیز ← بحار الأنوار، ج ۸، ص ۶۵، «کتاب العدل و المعاد» باب ۲۲، حدیث ۲.

۴۱- «خدایتان بیامزاد، آماده شوید که ندای کوچ در میان شما بلند شده است.» نهج البلاغه، خطبه ۱۹۵.

۴۲- حدیث ۲، پاورقی ۵.

۴۳- «مرا از آتش آفریدی و او را از گل.» (اعراف / ۱۲ ص / ۷۶).

۴۴- عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: الْكَبِيرُ قَدْ يَكُونُ فِي شِرَارِ النَّاسِ مِنْ كُلِّ جِنْسٍ، وَالْكَبِيرُ رِذَاءُ اللَّهِ، فَمَنْ نَازَعَ اللَّهَ عِزًّا وَجَلَّ رِذَاءَهُ لَمْ يَزِدْهُ اللَّهُ إِلَّا سَفَالًا، إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَرَّ فِي بَعْضِ طُرُقِ الْمَدِينَةِ وَسَوْدَاءُ تَلْقَطُ الْبَسْرَيْنِ. فَقِيلَ لَهَا: تَنَحَّى عَنِ طَرِيقِ رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَتْ: إِنَّ الطَّرِيقَ لَمُعْرَضٌ، فَهَمَّ بِهَا بَعْضُ الْقَوْمِ أَنْ يَتَنَاوَلَهَا؛ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: دَعَوْهَا فَأَنْهَا جَبَّارَةً. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۰۹، «کتاب ایمان و کفر»، «باب کبر»، حدیث ۲.

الحديث الخامس

بِالسَّنَدِ الْمُتَّصِلِ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ يُونُسَ، عَنْ دَاوُدَ الرَّقِّي، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِمُوسَى بْنِ عِمْرَانَ: يَا ابْنَ عِمْرَانَ لَا تَحْسُدَنَّ النَّاسَ عَلَى مَا آتَيْتَهُمْ مِنْ فَضْلِي، وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَى ذَلِكَ، وَلَا تُتْبِعْهُ نَفْسَكَ؛ فَإِنَّ الْحَاسِدَ سَاخِطٌ لِنَعْمِي صَادٌّ لِقِسْمِي الَّذِي قَسَمْتُ بَيْنَ عِبَادِي وَمَنْ يَكُ كَذَلِكَ فَلَسْتُ مِنْهُ وَلَيْسَ مِنِّي.^١

ترجمه «داود حدیث می کند از حضرت صادق، علیه السلام، که فرمود رسول خدا، صلی الله علیه و آله، گفت: خدای عز و جل به موسی بن عمران فرمود: ”ای پسر عمران، البته حسد نورز به مردم بر آنچه به آنها دادم از فضل خود، و چشمان خود را به سوی آن خیره مکن و نفرست دنبال او نفس خود را، زیرا که همانا حسد کننده، غضبناک است به نعمت من؛ و رو برگردان است از قسمتهایی که ما بین بندگان خود بخش کردم. و کسی که چنین باشد، پس من از او نیستم و او از من نیست.“»

شرح «حسد» حالتی است نفسانی که صاحب آن آرزو کند سلب کمال و نعمت متوهمی را از غیر؛ چه آن نعمت را خود دارا باشد یا نه، و چه بخواهد به خودش برسد یا نه. و آن غیر از «غبطه» است؛ چه که صاحب آن می خواهد از برای خود نعمتی را که در غیر توهم کرده است، بدون آنکه میل زوال آن را از او داشته باشد. و اینکه گفتیم کمال و نعمت «متوهم»، زیرا که لازم نیست آن چیزی را که حسود میل

زوال آن را دارد کمال و نعمت باشد فی نفسه؛ چه بسا چیزهایی که فی نفسه از نقایص و رذایل است، ولی حسود آن را کمال گمان کرده زوال آن را می خواهد. یا آنکه چیزی از نقایص انسانی و کمالات حیوانیه است و حسود چون در حد حیوانیت است آن را کمال داند و زوال آن را می طلبد. مثلاً در بین مردم کسانی هستند که فتاکی و خونریزی را هنر دانند! و اگر کسی چنین باشد به او حسد ورزند. یا بذله‌گویی و هرزه‌سرایی را کمال پندارند و به آن حسد می کنند. پس میزان توهم کمال است و گمان نعمت، نه خود آنها. مقصود آن است که شخصی که در غیر نعمتی دید، چه واقعاً نعمت باشد یا نباشد، و زوال آن را مایل بود، چنین شخصی را حسود گویند.

و بدان که از برای حسد اقسامی است و درجاتی، به حسب حال محسود، و به حسب حال حسود، و به حسب حال محسود، چنانچه به کمالات عقلیه یا خصال حمیده یا

مناسک و اعمال صالحه یا امور خارجی از قبیل مال و منال و عظمت و حشمت و غیر آن حسد برند؛ یا به مقابلات هر یک از اینها حسد برند در صورتی که کمال توهم شود.

و اما به حسب حال حسود، چنانچه حسد از عداوت یا تکبر یا خوف یا غیر آن پیدا شود از اسبابی که بعدها ذکر آن می شود.

و اما به حسب حال حسد فی نفسه، که می توان گفت درجات و تقسیمات حقیقیه حسد این است نه آن سابقها، پس، از برای آن در جانب شدت و ضعف مراتبی است کثیره که به حسب اسباب مختلف شود، و نیز به حسب آثار اختلاف پیدا کند. ما ان شاء الله در ضمن فصولی چند اشاره به مفاصد و علاج آن به مقدار مقدور خویش می نماییم. وَ مِنْهُ التَّوْفِيقُ.

فصل

در ذکر بعضی از موجبات حسد است.

از برای حسد اسباب بسیاری است که عمده آن به رؤیت ذل نفس برگردد؛ چنانچه در کبر به حسب نوع عکس آن است. همان طور که انسان که رؤیت کمالی

در خود کرد و غیر را فاقد دید از آن يك حالت تعزز و ترفع و سرکشی از برای نفس او پیدا شود و تکبر کند، وقتی که غیر را کامل دید در او يك حالت ذل و انکساری رخ دهد که اگر عوامل خارجی و مصلحات نفسانیه نباشد حسد تولید کند. و گاه شود که ذل خود را در همسری غیر با خود پندارد؛ چنانچه صاحب کمال و نعمت بر مثل خود یا تالی تلو خود حسد ورزد. و توان گفت حسد همان حال انقباض و ذل نفس است که اثر آن میل زوال نعمت و کمال است از غیر. و بعضی، چنانچه علامه مجلسی^۲، قدس سره، نقل فرمودند، اسباب حسد را منحصر کرده‌اند در هفت چیز:

«أول عداوت

دوم تعزز. و آن چنان است که بداند که محسود به واسطه نعمتی که دارد بر او تکبر کند، و او طاقت کبر و فخر او را نداشته باشد، پس زوال آن را بخواهد. سوم کبر. و آن چنان است که حسود بخواهد به صاحب نعمت تکبر کند و ممکن نباشد جز به زوال آن.

چهارم تعجب. و آن چنان است که تعجب کند از اینکه این نعمت بزرگ را این شخص داراست. چنانچه خدای تعالی از امم سابقه خبر می دهد که گفتند: ما أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا^۳. و گفتند: أَنْتُمْ مِنْ لَبِشْرَيْنِ مِثْلِنَا؟^۴ تعجب کردند از آنکه کسی که مثل خود آنهاست فائز به مرتبه رسالت و وحی شود، پس حسد ورزیدند. پنجم خوف. و آن چنان است که بترسد از مزاحمت صاحب نعمت به واسطه آن با مقاصد محبوبه او.

ششم حب ریاست. چنانچه مبتنی باشد ریاست او به اینکه کسی در نعمت مساوی او نباشد.

هفتم خُبث طینت. که کسی را نتواند در نعمت ببیند. «انتهی کلامه»^۵.

ولی به عقیده نویسندگان چنانچه اشاره به آن شده، غالب اینها، بلکه تمام اینها، برگشت می کند به رؤیت ذل نفس؛ و سبب بلاواسطه حسد - به آن معنی که مشهور حسد را معنی کنند - آن است. و اما بنا بر آنچه که ما در معنی حسد گفتیم، که خود این حالت حسد باشد، مضایقه نیست در صحت آنچه ذکر شده است. و در هر صورت، بحث در اطراف این معانی خارج از مقصود ما و وضع این اوراق است.

فصل

در بعضی از مفاسد حسد است.

بدان که حسد خودش یکی از امراض مهلکه قلبیه است. و از او نیز زاییده شود امراض کثیره قلبیه و کبر و مفاسد اعمالی که هر يك از موبقات است و برای هلاک انسان سببی مستقل است. و ما به ذکر بعضی از آنها که پرتظاهر است می پردازیم؛ و ناچار مفاسد خفیه ای دارد که از نظر نویسنده پوشیده است.

اما مفاسد خودش، پس بس است برای آن آنچه صادق مصدق خبر داده است فی صحیحته معاویة بن وهب قال: قال أبو عبد الله، علیه السلام: آفة الدین الحسد و العجب و الفخر.^۶ و فی صحیحته محمد بن مسلم عن أبي جعفر، علیه السلام: إنَّ الرَّجُلَ لِيَأْتِي بِأَيِّ بَادِرَةٍ فَيُكْفَرُ وَإِنَّ الْحَسَدَ لِيَأْكُلُ الْإِيمَانَ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ.^۷ یعنی «حضرت باقر، علیه السلام، فرمود: ”همانا مرد بیاید با هر لغزش فعلی یا زبانی که در غضب از او صادر شود پس آمرزیده شود، و همانا حسد هر آینه می خورد ایمان را چنانچه آتش هیزم را می خورد.“»

معلوم است ایمان نوری است الهی که قلب را مورد تجلیات حق، جل جلاله، قرار دهد؛ چنانچه در احادیث قدسیه منقول است: لا يَسْعُنِي أَرْضِي وَلَا سَمَائِي بَلْ يَسْعُنِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ.^۸ این نور معنوی، این بارقه الهیه، که قلب را وسیعتر از جمیع موجودات قرار می دهد، منافات دارد با آن تنگی و تاریکی که در قلب از کدورت این رذیله پیدا می شود. این صفت خبیث و زشت چنان قلب را گرفته و تنگ می کند که آثار آن در تمام مملکت باطن و ظاهر پیدا شود. قلب محزون و افسرده، سینه گرفته و تنگ، چهره عبوس و چین در چین شود. البته این حالت نور ایمان را باطل کند و قلب انسانی را بمیراند؛ و هر قدر قوت پیدا کند، نور ایمان روبه ضعف گذارد.

تمام اوصاف معنویه و صوریه مؤمن منافی است با آثاری که از حسد در ظاهر و باطن پیدا شود: مؤمن خوش بین است به خدای تعالی و راضی است به قسمتهایی که بین بندگان فرموده؛ حسود غضبناک است به حق تعالی و روبرگردان است از تقدیرات او؛ چنانچه در حدیث شریف ذکر شده. مؤمن بدی مؤمنین را نمی خواهد و آنها را عزیز دارد؛ حسود بر خلاف آن است. مؤمن حب دنیا بر او غلبه نکرده؛

حسود از شدت حب دنیا گرفتار این رذیله شده. مؤمن خوف و حزنی ندارد جز از مبدأ تعالی و مرجع؛ حسود خوف و حزنش در اطراف محسود چرخ می زند. مؤمن گشاده‌جبین است و بشرای او در صورت اوست؛ حسود جبینش درهم و عبوس است. مؤمن متواضع است؛ حسود تکبر کند در بسیاری از اوقات. پس حسد آفت ایمان است و آن را می خورد آن سان که هیزم را آتش. بس است در زشتی این رذیله که ایمان را که سرمایه نجات آخرت و حیات قلوب است از دست انسان بگیرد و او را مفلس و بیچاره کند. و از مفاسد بزرگی که از لوازم غیر منفک حسد است غضبناکی بر خالق و ولی نعمت و اعراض از تقدیرات اوست. امروز حجابهای ظلمانی غلیظ عالم طبیعت و اشتغال به آن تمام مدارک ما را محجوب کرده و چشم و گوش ما کورو کر است؛ نه می فهمیم که غضبناکیم از مالک الملوك و روبرگردانیم از او، و نه می دانیم صورت این غضب و اعراض در ملکوت و مسکن دائمی اصلی ما چیست. همین به گوش ما می رسد از قول امام صادق، علیه السلام: وَمَنْ يَكُ كَذَلِكَ فَلَسْتُ مِنْهُ وَلَيْسَ مِنِّي. «کسی که از من معرض باشد و سخط کند به من، نه من از او هستم و نه او از من.» نمی فهمیم این برائت حق تعالی از ما و این بیزاری چه مصیبتی است و چه چیزها در زیر سر دارد. کسی که خارج شد از ولایت حق و بیرونش کردند از زیر پرچم رحمت ارحم الراحمین، دیگر امید نجات برای او نیست؛ شفاعت شافعان نصیب او نخواهد شد: مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ. ^۹ کی شفاعت می کند کسی را سخطنانک به خدا است و از حرز ولایت او خارج است و ریسمان مودت ما بین او و مالک رقابش پاره شده؟ و اسواتا، و احسرتا. ، بر آنچه خود ما به سر خود آوردیم، هر چه انبیا و اولیا فریاد کردند و ما را از خواب خواستند بیدار کنند، بر غفلت ما روز بروز افزوده شد و شقاوت ما زیاد شد.

و از مفاسد این خُلق، از قراز فرموده علمای آخرت، فشار قبر و ظلمت آن است؛ زیرا که می فرمایند صورت قبری و برزخی این اخلاق فاسده رذیه، که فشار روحی دارد و کدورت قلبی دارد، فشار و ظلمت قبر است. تنگی و فراخی قبر تابع انشراح صدر و عدم آن است.

از حضرت صادق، علیه السلام، روایت شده که رسول خدا، صلی الله علیه و آله، بیرون رفتند در تشییع جنازه سعد در صورتی که تشییع کردند او را هفتاد هزار فرشته. پس رسول خدا، صلی الله علیه و آله، سر خود را به سوی آسمان بلند کرد پس از آن گفت: «آیا مثل سعد فشار داده می شود؟ راوی به امام علیه السلام عرض

می‌کند: ”فدایت شوم برای ما نقل شده که سعد استخفاف به بول می‌کرد. “ فرمود: ”معاذالله! فقط يك درشتی و بدی در خُلق او بود با اهل خانه‌اش. “ انتهی. ۱۰

و تنگی و فشار و کدورت و ظلمتی که در قلب به واسطهٔ حسد پیدا می‌شود در کمتر از اخلاق فاسده است. در هر حال، صاحب این خُلق هم در دنیا معذب و مبتلاست، و هم در قبر در فشار و ظلمت است، و هم در آخرت گرفتار و بیچاره است. اینها مفاسد خود حسد است در صورتی که از او خُلق فاسد دیگریا عمل باطل فاسدی تولید نشود؛ و کم اتفاق افتد که آن، سبب فساد دیگر نشود؛ بلکه از او سیئات اخلاقی و اعمال دیگری زاییده شود؛ مثل کبر در بعضی موارد، چنانچه گذشت؛ و غیبت و نمیمه و فحش و ایذا و غیر آن که هر يك از مویقات و مهلکات است.

پس، لازم است بر انسان عاقل که دامن همت به کمرزند و خود را از این ننگ و ایمان خود را از این آتش سوزان و آفت سخت نجات دهد؛ و خود را از این فشار فکر و تنگی قلب در این عالم، که خود يك عذابی است دائمی (مادام العمر)، و از فشارها و ظلمتهای قبر و عالم برزخ و غضب خداوند تعالی رهایی دهد. قدری تفکر کند که چیزی که این قدر مفاسد دارد لازم العلاج است؛ در صورتی که حسد تو برای محسود هم هیچ ضرری ندارد. از حسد تو نعمت او زایل نمی‌شود؛ بلکه برای او نفع دنیوی و اخروی هم دارد، زیرا که گرفتاری تو، که حسود و دشمن اویی، و عذاب و حزن تو برای او خود منفعتی است: می‌بیند خود متنعّم است و تواز تنعم او معذبی، این خود نعمتی برای او می‌شود. اگر تو تنبه به این نعمت دومی نیز پیدا کنی، برای تو عذاب دیگر و فشار فکر دیگر می‌شود، و او را این عذاب نعمتی است، و همین طور؛ پس تو همیشه در رنج و غم و فشاری، و او در نعمت و فرح و انبساط است. و در آخرت نیز حسد تو برای او نفع بخشد؛ خصوصاً اگر به غیبت و تهمت و سایر موزیات منجر شود که حسنات تو را به او دهند و تو بیچاره و مفلس شوی و او دارای نعمت و عظمت. اگر قدری در این امور تفکر کنی، البته خود را از این رذیله پاک می‌کنی و نفس را از این مهلکه نجات می‌دهی.

گمان مکن که رذایل نفسانی و اخلاق روحی ممکن الزوال نیست. اینها خیال خامی است که نفس اماره و شیطان القامی کند، می‌خواهد تو را از سلوک راه آخرت و اصلاح نفس باز دارد. انسان تا در این دار تغیر و نشئهٔ تبدل است، ممکن است در تمام اوصاف و اخلاق تغیر پیدا کند. و هر چه ملکات محکم هم باشد تا در این عالم

است قابل زوال است؛ منتها به حسب اختلاف شدت و ضعف، زحمت تصفیه تفاوت می‌کند. البته اول پیدایش صفتی در نفس با زحمت و ریاضت کمی او را می‌توان ازاله کرد، مثل نهال نوری که ریشه ندوانیده باشد و متمکن در زمین نشده باشد؛ ولی بعد از آنکه آن صفت متمکن در نفس شد و از ملکات مستقره نفس گردید، زوالش ممکن است ولی زحمتش زیاد می‌شود؛ مثل درختی که کهنسال شده و ریشه کرده، زحمت کندنش زیادتر است. تو هرچه دیرتر در فکر قلع ریشه‌های مفسد روحی افتی، ناچار زحمت و ریاضت بیشتر گردد.

ای عزیز، اولاً مگذار مفسد اخلاقی یا عملی در مملکت ظاهر و باطنت وارد شود که این خیلی سهلتر است از آنکه بعد از ورود بخواهی اخراج آنها کنی؛ همان‌طور که دشمن را اگر نگذاری وارد سرحد مملکت گردد یا وارد قلعه شود آسانتر است دفع آمدن تا بعد از وارد شدن و برج و بارو را گرفتن در صدد دفع و اخراج برآیی. و اگر وارد شد، هرچه دیرتر در صدد دفع برآیی زحمت زیاد می‌شود و قوه داخلی روبه نقصان می‌گذارد. شیخ جلیل ما و عارف بزرگوار، آقای شاه آبادی^{۱۱}، روحی فداه، فرمودند که تا قوای جوانی و نشاط آن باقی است بهتر می‌توان قیام کرد در مقابل مفسد اخلاقی و خویر می‌توان وظایف انسانی را انجام داد. مگذارید این قوا از دست برود و روزگار پیری پیش آید که موفق شدن در آن حال مشکل است. و بر فرض موفق شدن، زحمت اصلاح خیلی زیاد است. پس، انسان عاقل که تفکر کرد در مفسد چیزی، اگر وارد در آن نیست، گرد آن نمی‌گردد و خود را آلوده نمی‌کند. و اگر خدای نخواستہ وارد شد، هرچه زودتر در صدد اصلاح بر می‌آید و نمی‌گذارد ریشه کند. و اگر خدای نخواستہ ریشه کرد، با هر زحمت و مشقتی است ریشه او را می‌کند که مبادا به ثمره برزخی و آخرتی برسد و میوه آن را بار دهد، که اگر با آن خلق فاسد از این عالم، که نشئه تبدلات هیولانی و تغییرات مادی است، منتقل شد، قلع آن از دست خود او خارج می‌شود و تا در آخرت یا برزخ يك خلق از اخلاق نفسانی بخواهد تبدیل شود هیئات است! در حدیث است از رسول اکرم، صلی الله علیه و آله و سلم، که هر يك از اهل بهشت و جهنم مخلدند در آن به واسطه نیت خود^{۱۲}. نیت فاسده، که زاییده اخلاق رذیله است، ممکن نیست زائل شود مگر آنکه منشأ آن زائل گردد. در آن عالم ملکات به قدری با شدت و قوت ظهور می‌کند که زوال آن یا ممکن نیست - آن وقت انسان مخلد است در جهنم - و اگر با فشارها و سختیها و آتسها زائل شود، پس از قرنها ربوبی شاید زائل شود. پس، ای عاقل چیزی را که

با يك ماه يا يك سال زحمت جزئی دنیایی با اختیار خود ممکن است اصلاح کرد و گرفتاری دنیا و آخرت را به آخر رساند، نگذار بماند و تو را هلاک کند.

فصل

در بیان ریشه فسادهای اخلاقی است

پیش از این ذکر شد^{۱۳} که ایمان، که حظ قلب است، غیر از علم، که حظ عقل است، می باشد. کلیه مفاسد اخلاقی و اعمالی از این است که قلب بیخبر از ایمان است و آنچه عقل ادراک به واسطه برهان عقلی یا اخبار انبیا کرده به قلب نرسانده و دل از او بیخبر است. یکی از معارفی که حکیم و متکلم و عامه مردم از اهل شرایع تصدیق دارند و جای شبهه برای احدی نیست، آن است که آنچه به قلم قدرت حکیم علی الاطلاق، جلّت قدرته، جریان پیدا کرده، از وجود و کمالات آن و از بسط نعمت و تقسیم آجال و ارزاق، بهترین نقشه و جمیلترین نظام است و مطابق با مصالح تامه؛ و نظام کلی اتم نظام متصور است. منتها هر يك به لسان خاص خود و اصطلاح مخصوص به فن خود طوری بیان این لطیفه الهیه و حکمت کامله را کرده [اند]: عارف گوید: ظلّ جمیل علی الاطلاق جمیل علی الاطلاق است. حکیم گوید: نظام عینی مطابق نظام علمی، خالی از نقص و شرور است؛ و شرور متوهمه جزئیّه برای رساندن موجودات به کمالات لایقه به خود است.^{۱۴} و متکلم و اهل شرایع گویند: حکیم افعالش از روی حکمت و صلاح است، و دست عقول جزئیّه محدوده بشر از دامن ادراک مصالح [کامنه] در تقدیرات الهیه کوتاه است.^{۱۵} این مطلب در لسان همه جریان دارد و هر کس به اندازه سعه علم و عقلش برای آن برهانی اقامه کرده؛ ولی چون از حد قیل و قال تجاوز نکرده و به مرتبه قلب و حال نرسیده، لسانهای اعتراض باز است و هر کس حظ ایمانی ندارد، به لسانی تکذیب قول و برهان خود کند. فسادهای اخلاقی هم روی این زمینه است: آن کس که حسد می ورزد و زائل شدن نعمت غیر را آرزو کند و کینه صاحب نعمت را در دل دارد، بداند که ایمان ندارد که حق تعالی از روی صلاح تام این نعمت را نصیب او کرده و دست فهم ما از آن کوتاه است. و بداند که ایمان ندارد به عدل خدای تعالی و قسمت را عادلانه نمی داند. تو در اصول عقاید می گویی خدای تعالی عادل است، این جز

لفظ چیز دیگر نیست: ایمان به عدل با حسد منافی است. تو اگر او را عادل می دانی، تقسیم او را هم عادلانه بدان. چنانچه در حدیث شریف فرمود حق تعالی می فرماید: «حسود و روبرگردان است از قسمتهایی که بین بندگان کرده ام، و غضبناک است از نعمتهای من.» «قلب فطرتاً در مقابل قسمت عادلانه خاضع است و از جور و اعتساف فطرتاً گریزان و متنفر است. از فطرتهای الهیه، که در کمون ذات بشر مخمّر است، حب عدل و خضوع در مقابل آن است، و بغض ظلم و عدم انقیاد در پیش آن است؛ اگر خلاف آن را دید، بداند در مقدمات نقصانی است. اگر ساخت از نعمت و معرض از قسمت شد، از آن است که آن را عادلانه نمی داند؛ بلکه، نعوذ بالله، جائزانه می داند؛ نه اینکه قسمت را عادلانه می داند و از او معرض است؛ و نقشه را مطابق نظام اتمّ و مصالح تامه می داند و غضبناک از اوست. هیئات که ایمان ما ناقص است و مطالب عقلی برهانی از حد عقل و ادراک به حدّ قلب وارد نشده. ایمان به گفتن و شنیدن و خواندن و بحث و قیل و قال نیست؛ خلوص نیت می خواهد. خدا جو خدا یاب است؛ معارف طلب معارف جوست. مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا. ۱۶ وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ. ۱۷

فصل

در بیان علاج عملی حسد است

علاوه بر علاج علمی، که شمه‌ای از آن ذکر شد، علاج عملی نیز از برای این رذیله فضیحه است. و آن چنان است که با تکلف اظهار محبت کنی با محسود و ترتیب آثار آن را دهی، و مقصودت از آن علاج مرض باطنی باشد. نفس تو را دعوت می کند که او را اذیت کن، توهین کن، دشمن داشته باش، مفسد او و مساوی او را به تو عرضه می دارد، توبه خلاف میل نفس به او ترحم کن و تجلیل و توقیر نما؛ زبان را به ذکر خیر او و اداری کن؛ نیکوییهای او را بر خود و بر دیگران عرضه دار؛ صفات جمیله او را خاطر نشان خود کن. گرچه اینها که می کنی در اول امر با تکلف است، از روی مجاز و غیر واقع است، لیکن چون مقصود اصلاح نفس و بر طرف کردن این نقص و رذیله است بالاخره به حقیقت نزدیک می شود و کم کم تکلف کم می شود و نفس عادی می شود و واقعیت پیدا می کند. لا اقل به نفس عرضه دار و بفهمان که این شخص بنده خداست و شاید خداوند تعالی به او نظر لطف داشته که او را متنعم کرده

و اختصاص داده به خاصه نعم خود. خصوصاً اگر محسود اهل علم و دیانت باشد و حسد به واسطه آنها باشد، که البته حسد ورزیدن به آنها قبیحتر و عداوت با آنها عاقبتش بدتر است. البته به نفس باید فهماند که اینها بندگان خاص خدا هستند که توفیق الهی شامل حالشان شده و آنها را به این نعمت عظمی اختصاص داده. و این نعم باید محبت در نفس ایجاد کند نسبت به صاحبان آنها؛ و باید انسان آنها را محترم دارد و خاضع نسبت به آنها باشد؛ پس اگر دید که چیزهایی که باید موجب محبت و خضوع شود در نفس ضد آن بروز کرد، بداند که خیلی شقاوت به او چیره شده و ظلمت به باطن او غلبه کرده؛ و حتماً در صدد اصلاح از طرق علمیه و عملیه برآید. و بداند که اگر در صدد ایجاد محبت برآمد زود موفق می شود؛ زیرا که نور محبت قاهر است بر ظلمت و کدورت، و خدای تبارک و تعالی وعده فرموده که مجاهدان را هدایت کند و آنها را به لطف خفی خود اعانت فرماید و توفیق عنایت نماید. **انَّهُ وَلِيُّ التَّوْفِيقِ وَ الْهُدَايَةِ.**

فصل

در ذکر حدیث «رفع»

بدان که در بعضی از احادیث شریفه وارد شده که رسول اکرم، صلی الله علیه و آله، فرمود که «برداشتی شده است از امت من نه چیز، و از جمله آنها حسد است در صورتی که ظاهر نشود به دست یا زبان. ۱۸» البته امثال این حدیث شریف نباید مانع شود از جدیت در قلع این شجره خبیثه از نفس پاک کردن روح را از این آتش ایمان سوز و آفت دین برانداز. زیرا که کم اتفاق می افتد که این ماده فساد قدم به نفس بگذارد و در نفس تولید فسادهای گوناگون نکند و به هیچ نحو از او اثری ظاهر نگردد و ایمان انسان محفوظ بماند. با اینکه در احادیث صحیحه وارد شده که این صفت ایمان را می خورد و آفت ایمان است ۱۹، و خدای تعالی از صاحب آن برائت کرده و خود را از او و او را از خود نفی کرده. پس یک چنین امر بزرگی و فساد مهمی را که به واسطه آن همه چیز انسان در خطر است نباید انسان از او غفلت کند و به واسطه حدیث «رفع» مغرور گردد. پس، توجدیّت خود را بکن و شاخه های او را بزَن و در صدد اصلاح باش و نگذار از او ترشچی در خارج بشود، آن وقت ریشه آن سست

می شود و از نمو و ترقی می افتد. و اگر در بین ریاضت و اصلاح مرگ در رسید، رحمت الهی شامل حالت می شود و با رحمت و اسعه و برکت روحانیت رسول اکرم، صلی الله علیه و آله، مشمول عفو می شوی؛ و بارقه رحمانیه اگر بقیه ای از آن مانده باشد، می سوزاند و نفس را پاک و پاکیزه می کند.

و اما آنچه در روایت حمزه بن حرمان وارد است: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ ثَلَاثَةٌ لَمْ يَنْجُ مِنْهَا نَبِيٌّ - فَمَنْ دُونَهُ؛ التَّفَكُّرُ فِي الْوَسْوَاسَةِ فِي الْخَلْقِ وَ الطَّيْرَةُ وَالْحَسَدُ، إِلَّا أَنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يَسْتَعْمِلُ حَسَدَهُ. ۲۰ یا آنکه مبالغه فرموده اند و مقصود کثرت ابتلای به آن است. یا اینکه این ترکیب کنایه از کثرت ابتلاست، بدون آنکه مقصود بالذات خود مضمون جمله باشد. یا آنکه حسد را اعم از غبطه اراده فرمودند مجازاً. یا آنکه میل زوال بعض نعم از کفار را که استعمال می کنند در ترویج مذهب باطل خود، حسد نام نهاده اند. و الا از حسد به معنای حقیقی خودش انبیا و اولیا، علیهم السلام، پاک و پاکیزه اند: قلبی که آلوده به مساوی اخلاقی و قذارات باطنی شد، مورد وحی و الهام الهی نشود و مورد تجلیات ذاتی و صفاتی حق نگردد. پس، باید یا توجیهی از روایت شود به نحوی که ذکر شد، یا به نحو دیگر، یا رد علمش به قایلش، صلوات الله علیه، شود. وَالْحَمْدُ لِلَّهِ أَوْلًا وَ آخِرًا.

توضیحات:

- ۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۳۰۷، «کتاب ایمان و کفر»، «باب حسد»، حدیث ۶.
- ۲- حدیث ۱، پاورقی ۱۴.
- ۳- «شما جز بشری همانند ما نیستید.» (پس / ۱۵).
- ۴- «آیا ما به دو انسان همانند خودمان ایمان آوریم؟» (مؤمنون / ۴۷).
- ۵- بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۲۴۰، «کتاب ایمان و کفر»، «باب حسد»، مرآة العقول، ج ۱۰، ص ۱۵۹، «کتاب ایمان و کفر»، «باب حسد».
- ۶- امام صادق (ع) فرمود: آفت دین رشک بری و خودبینی و فخر فروشی است. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۰۷، «کتاب ایمان و کفر»، «باب حسد»، حدیث ۵.
- ۷- اصول کافی، ج ۲، ص ۳۰۶، «کتاب ایمان و کفر»، «باب حسد» حدیث ۱.
- ۸- حدیث ۲ پاورقی ۱۵.
- ۹- «چه کسی است که جز به اجازه او نزدش شفاعت کند؟» (بقره / ۲۵۵).
- ۱۰- «وَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، خَرَجَ فِي جَنَازَةِ سَعْدٍ وَقَدْ شِئِمَهُ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلِكٍ، فَرَفَعَ رَسُولُ اللَّهِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ قَالَ: يَثَلُ سَعْدٌ يُضْمُ. قَالَ: قُلْتُ: جُمِلْتُ فَذَاكَ، إِنَّا نَحَدِّثُ أَنَّهُ كَانَ يَسْتَجِفُّ بِالْبَوْلِ. فَقَالَ: مَاعَذَا اللَّهِ! إِنَّمَا كَانَ مِنْ زَعَارَةٍ فِي خَلْقِهِ عَلَى أَهْلِهِ. فَرُوعَ كَافِي، ج ۳، ص ۲۳۶، «کتاب الجنائز»، «باب المسألة في القبر من يسأل ومن لا يسأل»، حدیث ۶.
- ۱۱- حدیث ۱، پاورقی ۵۱
- ۱۲- امام صادق (ع) از پدرانش از امیر المؤمنین (ع) روایت می کند: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، ذَاتَ يَوْمٍ جَالِسًا فِي مَسْجِدِهِ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنَ الْيَهُودِ... قَالَ الْيَهُودِيُّ: فَإِن كَانَ رَبُّكَ لَا يَظْلِمُ فَكَيْفَ يُخَلِّدُ فِي النَّارِ أَبَدًا الْبَدِينَ مَنْ لَمْ يَعْصِهِ إِلَّا آيَامًا مَعْدُودَةً؟ قَالَ: يُخَلِّدُهُ عَلَى نَيْبِهِ. فَمَنْ عَلِمَ اللَّهُ نَيْبَهُ أَنَّهُ لَوْ بَقِيَ فِي الدُّنْيَا إِلَى انْقِضَائِهَا كَانَ يَعْصِي اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ، خَلَّدَهُ فِي نَارِهِ عَلَى نَيْبِهِ؛ وَنَيْبُهُ فِي ذَلِكَ شَرٌّ مِنْ عَمَلِهِ. وَكَذَلِكَ يُخَلِّدُ مَنْ يَخْلُدُ فِي الْجَنَّةِ بِأَنَّهُ يَتَوَى أَنَّهُ لَوْ بَقِيَ فِي الدُّنْيَا آيَاتِهَا لَأَطَاعَ اللَّهَ أَبَدًا؛ وَنَيْبُهُ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ. فَبِالْآيَاتِ يُخَلِّدُ أَهْلَ الْجَنَّةِ فِي الْجَنَّةِ وَأَهْلَ النَّارِ فِي النَّارِ. پیغمبر اکرم (ص) روزی در مسجد خود نشسته بود که مردی یهودی بر او وارد شد... (سؤالهایی کرد، یکی از آنها این بود که) گفت: اگر پروردگار توستم نمی کند، پس چگونه کسی را که جز چند روزی گناه نکرده است برای همیشه در آتش نگاه می دارد؟ پیغمبر پاسخ داد: او را به واسطه نیتش در آتش جاویدان نگه می دارد. کسی را که خداوند می داند که اگر تا پایان دنیا در آن بماند نافرمانی او می کند، به واسطه نیتش الی الابد در آتش می دارد. و این نیت او از عملش بدتر است. و اینچنین است که هر کسی که در بهشت جاویدان جای دارد بدین سبب است که قصد دارد اگر هر روز بدنی باقی ماند همواره فرمانبری خدا را نماید، و نیت او از عملش بهتر است. و به سبب نیتها اهل بهشت در بهشت، و اهل جهنم در آتش جاویدان می مانند...» التوحید ص ۳۹۸ و ۳۹۹، «باب الاطفال»، حدیث ۱۴.
- ۱۳- ص ۳۷.
- ۱۴- اسفار اربعه، ج ۷، ص ۵۵-۱۰۵ سفر سوم، موقف هشتم، فصل ۱ تا ۹.
- ۱۵- کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، ص ۲۳۴، مقصد سوم، فصل دوم.
- ۱۶- «هرکسی در این جهان نابینا بوده باشد، در آخرت نیز نابینا و گمراهتر خواهد بود.»
- ۱۷- «هر که خداوند برای او نوری قرار نداده، هیچ نوری برای وی نیست.» (نور / ۴۰).
- ۱۸- اصول کافی، ج ۲، ص ۴۶۳، «کتاب ایمان و کفر»، «باب ما رفع عن الأمة»، حدیث ۲.
- ۱۹- حدیث ۵ پاورقی ۶ و ۷. و حدیث ۱ پاورقی ۵۵.
- ۲۰- از ابی عبدالله (ع) روایت شده که سه چیز است که هیچ پیامبر و پایبتر از او از آن رهایی نیافتند: اندیشیدن برای وسوسه کردن مردم، و فال بد زدن، و حسد ورزیدن جز آنکه مؤمن به حسد خود کار نمی کند. روضه کافی، ج ۸،

١١٧/ حدیث پنجم

ص ١٠٨، حدیث ٨٦. وسائل الشیعة، ج ١١، ص ٢٩٣، وکتاب الجهاد، باب ٥٥. حدیث ٨.

الحديث السادس

بِالسَّنَدِ الْمُتَّصِلِ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ، عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، عَنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ مَجْبُوبٍ، عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَنَانٍ وَعَبْدِ الْعَزِيزِ الْعَبْدِيِّ، عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي يَعْفُورٍ، عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: مَنْ أَصْبَحَ وَأَمْسَى وَالْدُنْيَا أَكْبَرُ هَمِّهِ، جَعَلَ اللَّهُ الْفَقْرَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَشَتَّتْ أَمْرَهُ، وَلَمْ يَنْلُ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا مَا قُسِمَ لَهُ. وَمَنْ أَصْبَحَ وَأَمْسَى وَالْآخِرَةُ أَكْبَرُ هَمِّهِ، جَعَلَ اللَّهُ الْغِنَى فِي قَلْبِهِ وَجَمَعَ لَهُ أَمْرَهُ.^١

ترجمه «ابن ابی یعفور گوید که حضرت صادق، علیه السلام، گفت: ”کسی که صبح کند و شام کند و حال اینکه دنیا بزرگترین هم او باشد، قرار دهد خدا فقرا بین دو چشمش؛ و درهم کند کار او را؛ برخوردار نگردد از دنیا مگر آنچه قسمت شده است برای او. و کسی که صبح و شام کند در صورتی که آخرت بزرگترین هم او باشد، قرار دهد خدا بی نیازی را در دل او، و گرد آورد برای او کار او را.»

شرح بدان که از برای «دنیا» و «آخرت» اطلاقاتی است به حسب انظار ارباب علوم. و میزان معارف و علوم آنها، که بحث از حقیقت آن به حسب اصطلاح علمی مهم به امر ما نیست، و صرف همت در فهم اصطلاحات ورد و قبول و جرح و تعدیل باز دارد پیاده را ز سبیل.^٢ آنچه در این باب مهم است فهم دنیای مذمومه است که انسان طالب آخرت اگر بخواهد از آن احتراز کند، با خُبرت احتراز نماید. و آنچه اعانت کند انسان را در این سلوک راه نجات، و ما آن را ان شاء الله در ضمن چند فصل بیان می کنیم. و از خدای تعالی توفیق می طلبیم در سلوک این طریق.

فصل

بیان کلام مولانا مجلسی (ره) در حقیقت دنیای مذمومه

جناب محقق خبیر و محدث بینظیر، مولانا مجلسی،^۳ علیه الرحمة، می فرماید: بدان آنچه از مجموع آیات و اخبار ظاهر می شود به حسب فهم ما، این است که دنیای مذمومه مرکب است از يك اموری که انسان را باز دارد از طاعت خدا و دوستی او و تحصیل آخرت. پس دنیا و آخرت با هم متقابل اند. هر چه باعث رضای خدای سبحان و قرب او شود، از آخرت است اگر چه به حسب ظاهر از دنیا باشد؛ مثل تجارات و زراعات و صناعاتی که مقصود از آنها معیشت عیال باشد برای اطاعت امر خدا، و صرف کردن آنها در مصارف خیریه و اعانت کردن به محتاجان و صدقات و باز ایستادن از سؤال از مردم، و غیر آن؛ و اینها همه از آخرت است گرچه مردم آن را از دنیا دانند. و ریاضات مبتدعه و اعمال ریائی، گرچه با تزهّد و انواع مشقت باشد، از دنیا است؛ زیرا که باعث دوری از خدا شود و قرب به سوی او نیاورد؛ مثل اعمال کفار و مخالفان. انتهی.^۴

و از یکی از محققان نقل فرماید که دنیا و آخرت تو عبارت است از دو حالت از حالات قلب تو: آنچه نزدیک است و قبل از مردن، نامش دنیا است. و آنچه بعد از این آید و پس از مردن است، نامش آخرت است. پس آنچه از برای تو در آن حظ و نصیب و شهوت و لذت است قبل از موت، آن دنیا است در حق تو.^۵

فقیر گوید که می توان گفت که دنیا گاهی گفته می شود به نشئه نازلّه وجود که دار تصرف و تغییر و مجاز است؛ و آخرت به رجوع از این نشئه به ملکوت و باطن خود که دار ثبوت و خلود و قرار است. و این نشئه از برای هر نفسی از نفوس و شخصی از اشخاص متحقق است. بالجمله، از برای هر موجودی مقام ظهور و مُلک و شهودی است، و آن مرتبه نازلّه دنیایه آن است؛ و مقام بطون و ملکوت و غیبی است، و آن نشئه صاعده اخرویّه آن است. و این نشئه نازلّه دنیایه گرچه خود بذاته ناقص و اخیره مراتب وجود است ولی چون مهد تربیت نفوس قدسیه و دارالتحصیل مقامات عالیّه و مزرعه آخرت است، از احسن مشاهد وجودیه و اعز نشآت و مغتنمترین عوالم است پیش اولیا و اهل سلوک آخرت. و اگر این مواد ملکیه و تغییرات و حرکات جوهریه طبیعیّه و ارادیه نبود و خدای تعالی مسلط نکرده بود بر این نشئه تبدلات و

تصرمات را، احدی از نفوس ناقصه به حد کمال موعود خود و دار قرار و ثبات خود نمی‌رسید، و نقص کلی در ملک و ملکوت وارد می‌شد. و آنچه در لسان قرآن و احادیث وارد شده از مذمت این عالم در حقیقت به خود ارجوع نمی‌کند، به حسب نوع و اکثریت؛ بلکه به توجه به آن به علاقه قلبیه و محبت به آن رجوع می‌کند. پس، معلوم شد که از برای انسان دو دنیا است: یکی ممدوح و یکی مذموم. آنچه ممدوح است، حصول در این نشئه که دارالتربیه و دارالتحصیل و محل تجارت مقامات و اکتساب کمالات و تهیه زندگانی سعادت‌مند ابدی است که بدون ورود در اینجا امکان‌پذیر نیست. چنانچه حضرت مولی‌الموحدین و امیرالمؤمنین، صلوات الله علیه، در یکی از خطبه‌های خود می‌فرماید: پس از آنکه شنید از یک نفر که ذم دنیا می‌کند: **إِنَّ الدُّنْيَا دَارُ صِدْقٍ لِمَنْ صَدَقَهَا، وَ دَارُ غَافِيَةٍ لِمَنْ فَهَمَّ عَنْهَا؛ وَ دَارُ غِنَى لِمَنْ تَزَوَّدَ مِنْهَا؛ وَ دَارُ مَوْعِظَةٍ لِمَنْ اتَّعَظَ بِهَا؛ مَسْجِدُ أَحِبَّاءِ اللَّهِ وَ مُصَلَّى مَلَائِكَةِ اللَّهِ وَ مَهْبِطُ وَحَى اللَّهِ وَ مَتَجَرُّ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ. اِكْتَسَبُوا فِيهَا الرَّحْمَةَ وَ رَبِحُوا فِيهَا الْجَنَّةَ...**^۶ و قول خدای تعالی: **وَلِنَعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ.**^۷ به حسب روایت عیاشی^۸ از حضرت باقر، علیه السلام، تفسیر به «دنیا» شده است.^۹ پس، عالم مُلْك، که مظهر جمال و جلال است و حضرت شهادت مطلقه است، به يك معنی مذمتی ندارد؛ و آنچه مذموم است دنیاى خود انسان است، به معنی وجهه قلب به طبیعت و دلبستگی و محبت آن است که آن منشأ تمام مفساد و خطاهای قلبی و قالبی است. چنانچه در کافی شریف از جناب صادق، علیه السلام، حدیث می‌کند: قال، علیه السلام: **رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ حُبُّ الدُّنْيَا.**^{۱۰} و عن أبي جعفر، علیه السلام: **مَا ذُئِبَانِ ضَارِيَانِ فِي غَنَمٍ لَيْسَ لَهَا رَاعٍ، هَذَا فِي أَوْلِيَّهَا وَ هَذَا فِي آخِرِهَا، بِأَسْرَعٍ فِيهَا مِنْ حُبِّ الْمَالِ وَ الشَّرَفِ فِي دِينِ الْمُؤْمِنِ.**^{۱۱} پس، تعلق قلب و محبت دنیا عبارت از دنیاى مذموم است؛ و هرچه دلبستگی به آن زیادت‌تر باشد، حجاب بین انسان و دار کرامت او و پرده مابین قلب و حق بیشتر و غلیظتر شود. و آنچه در بعضی از احادیث شریفه است که از برای خدا هفتاد هزار حجاب است از نور و ظلمت^{۱۲}، «حجابهای ظلمانی» تواند همین تعلقات قلبیه باشد به دنیا. و هر قدر تعلقات بیشتر باشد، حجابها زیادت‌تر است. و هرچه تعلق شدیدتر باشد، حجاب غلیظتر و خرق آن مشکلتر است.

فصل در بیان سبب زیاد شدن حب دنیا

بدان که انسان چون ولیده همین عالم طبیعت است و مادر او همین دنیا است و اولاد این آب و خاک است، حب این دنیا در قلبش از اول نشوونما مغروس است؛ و هر چه بزرگتر شود، این محبت در دل او نمومی کند. و به واسطه این قوای شهویه و آلات التذذیه که خداوند به او مرحمت فرموده برای حفظ شخص و نوع، محبت او روزافزون شود و دل بستگی او رو به ازدیاد گذارد. و چون این عالم را محل التذذات و تعیشت خود می‌پندارد و مردن را اسباب انقطاع از آنها می‌داند، و اگر به حسب برهان حکما یا اخبار انبیا، صلوات الله علیهم، عقیده مند به عالم آخرت شده باشد و به کیفیات و حیات و کمالات آن، قلبش باز از آن بینبر است و قبول نموده، چه رسد به آنکه به مقام اطمینان رسیده باشد؛ لهذا حبش به این عالم خیلی زیاد می‌شود.

و نیز چون فطرتاً انسان حب بقاء دارد و از فنا و زوال متنفّر و گریزان است، و مردن را فنا گمان می‌کند، گرچه عقلش هم تصدیق کند که این عالم دار فنا و گذرگاه است و آن عالم باقی و سرمدی است، ولی عمده ورود در قلب است؛ بلکه مرتبه کمال آن اطمینان است؛ چنانچه حضرت ابراهیم خلیل الرحمن، علیه السلام، از حق تعالی مرتبه اطمینان را طلب کرد و به او مرحمت گردید^{۱۳}. پس چون قلوب یا ایمان به آخرت ندارند، مثل قلوب ما گرچه تصدیق عقلی داریم، یا اطمینان ندارند، حب بقاء در این عالم را دارند و از مرگ و خروج از این نشئه گریزان اند. و اگر قلوب مطلع شوند که این عالم دنیا پست ترین عوالم است و دار فنا و زوال و تصرم و تغیر است و عالم هلاک و نقص است، و عوالم دیگر که بعد از موت است هر يك باقی و ابدی و دار کمال و ثبات و حیات و بهجت و سرور است، فطرتاً حب آن عالم را پیدا می‌کنند و از این عالم گریزان گردند. و اگر از این مقام بالا رود و به مقام شهود و وجدان رسد و صورت باطنیه این عالم را و علاقه به این عالم را [و صورت باطنیه آن عالم را] و علاقه به آن را ببیند، این عالم برای او سخت و ناگوار شود و تنفر از آن پیدا کند؛ و اشتیاق پیدا کند که از این محبس ظلمانی و غل و زنجیر زمان و تصرم خلاص شود.

چنانچه در کلمات اولیا اشاره به این معنی شده است: حضرت مولی الموالی

می فرماید: **وَاللَّهِ لَأَبْنُ أَبِي طَالِبٍ آتَسُّ بِالْمَوْتِ مِنَ الطُّفْلِ بِئَذَى أُمِّهِ**. ۱۴ «به خدا قسم که پسر ابوطالب مانوستر است به مردن از بچه به پستان مادرش.» زیرا که آن سرور حقیقت این عالم را مشاهده کرده به چشم ولایت، و جوار رحمت حق تعالی را به هر دو عالم ندهد. و اگر به واسطه مصالحتی نبود، در این محبس ظلمانی طبیعت نفوس طاهره آنها لحظه ای توقف نمی کرد. و خود وقوع در کثرت و نشئه ظهور و اشتغال به تدبیرات ملکی، بلکه تأییدات ملکوتی، برای محبین و مجذوبین رنج و المی است که ما تصور آن را نمی توانیم کنیم. بیشتر ناله اولیا از درد فراق و جدایی از محبوب است و کرامت او؛ چنانچه در مناجاتهای خود اشاره بدان کرده اند؛^{۱۵} با اینکه آنها احتجاجات ملکی و ملکوتی را نداشته اند و از جهنم طبیعت گذشته اند و آن خامده بوده و فروزان نبوده^{۱۶} و تعلقات عالم در آنها نبوده و قلوب آنها خطیئه طبیعی نداشته، ولی وقوع در عالم طبیعت خود حظ طبیعی است؛ و التذاذ قهری که در ملک حاصل می شد، برای آنها ولو به مقدار خیلی کم هم باشد اسباب حجاب بوده. چنانچه از حضرت رسول اکرم، **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ**، منقول است که می فرمود: **لِيُغَانِ عَلَى قَلْبِي وَإِنِّي لَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ فِي كُلِّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً**.^{۱۷} و شاید خطیئه حضرت آدم، ابوالبشر، همین توجه قهری به تدبیر ملک و احتیاج قهری به گندم و سایر امور طبیعی بوده؛ و این از برای اولیاء خدا و مجذوبین خطیئه است. و اگر به آن جذب الهیه حضرت آدم می ماند و وارد در ملک نمی شد، این همه بساط رحمت در دنیا و آخرت بسط پیدا نمی کرد. از این مقام بگذرم. تا این اندازه هم از طور این اوراق خارج شدم.

فصل

در بیان تأثیر حظوظ دنیویه در قلب و مفساد آن

بدان که نفس در هر حظی که از این عالم می برد در قلب اثری از آن واقع می شود که آن تائر از ملک و طبیعت است و سبب تعلق آن است به دنیا. و التذاذات هرچه بیشتر باشد قلب از آن بیشتر تأثیر پیدا می کند و تعلق و حبش بیشتر می گردد، تا آنکه تمام وجهه قلب به دنیا و زخارف آن گردد. و این منشأ مفساد بسیاری است. تمام خطاهای انسان و گرفتاری به معاصی و سیئات برای همین محبت و علاقه است؛ چنانچه در حدیث کافی گذشت.^{۱۸}

و از مفساد بسیار بزرگ آن، چنانچه حضرت شیخ عارف^{۱۹} ما، روحی فداه،

می فرمودند، آن است که اگر محبت دنیا صورت قلب انسان گردد و انس به او شدید شود، در وقت مردن که برای او کشف شود که حق تعالی او را از محبوبش جدا می کند و مابین او و مطلوباتش افتراق می اندازد با سخطناک و بغض به او از دنیا برود. و این فرمایش کمرشکن باید انسان را خیلی بیدار کند که قلب خود را خیلی نگاه دارد. خدا نکند که انسان به ولینعمت خود و مالک الملوک حقیقی سخطناک باشد که صورت این غضب و دشمنی را جز خدای تعالی کسی نمی داند.

و نیز شیخ بزرگوار ما، دام ظلّه، از پدر بزرگوار خود نقل کردند که در اواخر عمر و حشتناک بود از برای محبتی که به یکی از پسرهای خود داشت. و پس از اشتغال چندی به ریاضت از آن علاقه راحت شد و خشنود گردید و به دار سرور انتقال پیدا کرد، رضوان الله علیه.

فی الکافی یاسناده عن طلحة بن زید، عن أبي عبد الله، عليه السلام، قال: مثل الدنيا كمثل ماء البحر، كلما شرب منه العطشان ازداد عطشاً حتى يقتله. ۲۰ یعنی حضرت صادق، علیه السلام، فرمود: «مثل دنیا، مثل آب دریاست: هرچه تشنه از او بیاشامد، تشنگی را زیادتر کند تا بکشد او را.» محبت دنیا انسان را منتهی به هلاکت ابدی می کند و ماده تمام ابتلائات و سیئات باطنی و ظاهری است.

و از جناب رسول اکرم، صلی الله علیه و آله، منقول است که «درهم و دینار کسان را که قبل از شما بودند کشتند، و کُشندۀ شما هم آنهاست. ۲۱»

فرضاً که انسان مبتلای به معاصی دیگر نگردد - گرچه بعید بلکه محال عادی است - خود تعلق به دنیا و محبت به آن، اسباب گرفتاری است؛ بلکه میزان در طول کشیدن عالم قبر و برزخ همین تعلقات است. هرچه آنها کمتر باشد، برزخ و قبر انسان روشتتر و گشاده تر و مکث انسان در آن کمتر است؛ و لهذا برای اولیاء خدا بیشتر از سه روز - چنانچه در بعضی روایات است - عالم قبر نیست؛ آن هم برای همان علاقه طبیعی و تعلق جبلی است.

و از مفاسد حب دنیا و تعلق به آن این است که انسان را از مردن خائف کند. و این خوف، که از محبت دنیا و علاقه قلبی به آن پیدا شود، بسیار مذموم است، و غیر از خوف از مرجع است که از صفات مؤمنین است. و عمده سختی مردن همین فشار رفع تعلقات و خوف از خود مرگ است. جناب محقق بارع و مدقق بزرگ اسلام، سید عظیم الشان داماد ۲۲، کرم الله وجهه، در قبسات - که یکی از کتب کم نظیر است - در باب خود می فرماید: لَا تَخَافَنَّكَ الْمَوْتُ، فَإِنَّ مَرَاتَهُ فِي خَوْفِهِ. ۲۳

«نترساند البته تو را مرگ، زیرا که تلخی آن در ترسناکی از اوست.»

و از مفسد بزرگ حب دنیا آن است که انسان را از ریاضات شرعیه و عبادات و مناسک باز دارد، و جنبه طبیعت را قوت دهد و تعصی نماید طبیعت از اطاعت روح، و انقیاد آن را نکند و عزم انسانی را سست کند و اراده را ضعیف نماید؛ با اینکه یکی از اسرار بزرگ عبادات و ریاضات شرعیه آن است که بدن و قوای طبیعی و جنبه ملک تابع و منقاد روح گردد و اراده نفس در آنها کارکن شود و ملکوت نفس بر ملک غالب شود، و به طوری روح دارای سلطنت و قدرت و نفوذ امر شود که به مجرد اراده بدن را به هر کار بخواهد و ادا کند، و از هر کار بخواهد باز دارد؛ ملک بدن و قوای ظاهره مُلکیه تابع و مقهور و مسخر ملکوت گردد به نحوی که بی مشقت و تکلف هرکاری را بخواهد انجام دهد. و یکی از فضایل و اسرار عبادات شاقه و پرهزمت آن است که این مقصد از آنها بیشتر انجام گیرد، و انسان به واسطه آنها دارای عزم می شود و بر طبیعت غالب می آید و بر ملک چیره می شود. و اگر اراده تام و تمام شود و عزم قوی و محکم گردد، مثل ملک بدن و قوای ظاهره و باطنه آن مثل ملائکه الله شود که عصیان خدا نکنند؛ به هرچه آنها را امر فرماید اطاعت کنند، و از هرچه نهی فرماید منتهی شوند، بدون آنکه با تکلف و زحمت باشد. قوای ملک انسان هم اگر مسخر روح شد، تکلف و زحمت از میان برخیزد و به راحتی مبدل گردد، و اقالیم سبعة ملک تسلیم ملکوت شود و همه قوا عمال آن گردند.

و بدان ای عزیز که عزم و اراده قویه در آن عالم خیلی لازم است و کارکن است. میزان یکی از مراتب بهشت، که از بهترین بهشتهاست، اراده و عزم است که انسان تا دارای اراده نافذه و عزم قوی نباشد، دارای آن بهشت و مقام عالی نشود. در حدیث است که وقتی اهل بهشت در آن مستقر گردند، يك مرقومه از ساحت قدس الهی جلت عظمته صادر گردد برای آنها به این مضمون: «این کتاب از زنده پایدار جاویدان است به سوی زنده پایدار جاویدان. من چنانم که به هرچه بفرمایم بشو می شود؛ تو را نیز امروز چنان کردم که به هرچه امر کنی بشود می شود.»^{۲۴}

ملاحظه کن این چه مقامی و سلطنتی است، و این چه قدرتی است الهی که اراده او مظهر اراده الله شود: معدومات را لباس وجود دهد. از تمام جنات جسمانی این قدرت و نفوذ اراده بهتر و بالاتر است. و معلوم است این مرقومه عبث و جزاف رقم نشود. کسی که اراده اش تابع شهوات حیوانی باشد و عزمش مرده و خمود باشد به این مقام نرسد. کارهای حق تعالی از جزاف مبراست: در این عالم از روی نظام و

ترتیب اسباب و مسببات است، در آن عالم هم همین طور است. بلکه آن عالم الیق به نظام و اسباب و مسببات است. تمام نظام عالم آخرت از روی تناسبات و اسباب است: نفوذ اراده از این عالم باید تهیه شود - دنیا مزرعه آخرت و ماده همه نعم بهشتی و نعم جهنمی است.

پس، در هر يك از عبادات و مناسك شرعیه علاوه بر آنکه خودش دارای صورت اخروی ملکوتی است، که به آن تعمیر بهشت جسمانی و قصور آن تهیه غلمان و حوران شود - چنانچه مطابق برهان و احادیث است^{۲۵} - همین طور در هر يك از عبادات اثری در نفس حاصل شود و کم کم تقویت اراده نفس کند و قدرت آن کامل گردد؛ و لهذا عبادات هر چه مشقت داشته باشد مرغوب است و أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ أَحْمَرُهَا^{۲۶} مثلاً در زمستان سرد، شب از خواب ناز گذشتن و به عبادت حق تعالی قیام کردن روح را بر قوای بدن چیره می کند و اراده را قوی می کند. و این در اول امر اگر قدری مشکل و ناگوار باشد، کم کم پس از اقدام - زحمت کم می شود و اطاعت بدن از نفس زیاد می شود؛ چنانچه می بینیم اهل آن بدون تکلف و زحمت قیام می کنند. و اینکه ما تنبلی می کنیم و بر ما مشکل و شاق است، برای آن است که اقدام نمی کنیم؛ اگر چند مرتبه اقدام کنیم، کم کم زحمت مبدل به راحت می شود. بلکه اهل آن، التذاد از آن می برند بیشتر از آن التذادی که ما از مشتتهای دنیایی می بریم؛ پس به اقدام نفس عادی می شود و الخیر عادة.

و این عبادت چندین ثمره دارد: یکی آنکه خود صورت عمل در آن عالم به قدری زیبا و جمیل است که نظیر آن در این عالم نیست و از تصور آن عاجزیم. و دیگر آنکه نفس صاحب عزم و اقتدار می شود؛ و این نتایج کثیره دارد که یکی از آنها را شنیدی. و دیگر آنکه انسان را کم کم مأنوس با ذکر و فکر و عبادت می کند. شاید مجاز به حقیقت نزدیک کند انسان را و توجه قلبی به مالك الملوك شود و محبت به جمال محبوب حقیقی پیدا شود و محبت قلب و تعلق آن از دنیا و آخرت کم گردد. شاید اگر جذبه ربوبی پیدا شود و حالتی دست دهد، نکته حقیقی عبادت و سرفاقتی تذکر و تفکر حاصل آید، و هر دو عالم از نظر افتد و جلوه دوست غبار دویینی را از دل بزداید. و جز خدا کسی نمی داند که با همچو بنده ای خدا چه کرامت کند. و چنانچه در ریاضات شرعیه و عبادات و مناسك و ترك مشتتهای عزم قوت گیرد و انسان صاحب عزم و اراده شود، در معاصی طبیعت غلبه کند و عزم و اراده انسان ناقص شود. چنانچه شمه ای از آن سابق ذکر شد.

فصل

پوشیده نیست بر هر صاحب وجدانی که انسان به حسب فطرت اصلی و جبلت ذاتی عاشق کمال تام مطلق است و شطر قلبش متوجه به جمیل علی الاطلاق و کامل من جمیع الوجوه است؛ و این از فطرتهای الهیه است که خداوند تبارک و تعالی مفسور کرده است بنی نوع انسان را بر آن؛ و به این حب کمال اداره ملک و ملکوت گردد و اسباب وصول عشاق کمال مطلق شود؛ ولی هر کسی به حسب حال و مقام خود تشخیص کمال را در چیزی دهد و قلب او متوجه آن گردد: اهل آخرت تشخیص کمال را در مقامات و درجات آخرت داده قلبیشان متوجه آنهاست. و اهل الله در جمال حق کمال و در کمال او جمال را یافته وَجَّهَتْ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ. ^{۲۷} گویند، و لِي مَعَ اللَّهِ حَالٌ ^{۲۸} فرمایند، و حب وصال و عشق جمال او را دارند. و اهل دنیا چون تشخیص داده اند که کمال در لذاذذ دنیاست و جمال دنیا در چشم آنها زینت یافته، فطرتاً متوجه آن شدند؛ ولیکن با همه وصف، چون توجه فطری و عشق ذاتی به کمال مطلق متعلق است، و سایر تعلقات عرضی و از قبیل خطا در تطبیق است، هرچه انسان از ملک و ملکوت دارا شود و هرچه کمالات نفسانی یا کنوز دنیایی یا سلطنت و ریاست پیدا کند، اشتیاقش روزافزون گردد و آتش عشقش افروخته گردد. مثلاً نفس صاحب شهوت هرچه مشتیهات برای او زیادتر گردد تعلق قلبش به مشتیهات دیگری که در دسترس او نیست بیشتر شود و آتش اشتیاقش شعله ورتر گردد. و همین طور نفس ریاست طلب اگر قطری را در زیر پرچم اقتدار درآورد، متوجه قطر دیگر گردد؛ و اگر تمام کره زمین را در تحت سلطنت درآورد، میل آن کند که پرواز به کرات دیگر کند و آنها را متصرف شود. ولی بیچاره نمی داند فطرت چیز دیگر را طالب است. عشق جبلی فطری متعلق به محبوب مطلق است. تمام حرکات جوهری و طبیعی و ارادی و جمیع توجهات قلبی و تمایلات نفسانی به جمال زیبای جمیل علی الاطلاق است و خود آنها نمی دانند، و این محبت و اشتیاق و عشق را، که بُراق معراج و رَفْرَفِ وصول است، در غیر مورد خود صرف می کنند و آن را تحدید و تقیید بیجا می نمایند.

بالجمله، از مقصود اصلی خود دور افتادیم، منظور این است که انسان چون قلباً متوجه به کمال مطلق است، هرچه از زخارف دنیا را جمع آوری کند تعلق قلبش بیشتر می شود. و چون تشخیص داده که دنیا و زخارف آن کمال است، حرصش رو

به ازدیاد گذارد و عشقش افزونتر شود و احتیاجش به دنیا بیشتر گردد و فقر و نیازمندی نصب عین او گردد. به عکس اهل آخرت، که توجه آنها از دنیا سلب شود؛ و هرچه توجه به عالم آخرت بیشتر کنند، میل آنها و توجه قلبی آنها به این عالم کمتر گردد، تا از تمام دنیا بی نیاز شوند و غنی در قلب آنها ظاهر گردد و عالم دنیا و زخارف آن را ناخیز شمارند چنانچه اهل الله از هر دو عالم مستغنی هستند و از هر دو نشئه وارسته‌اند، و احتیاج آنها فقط به غنی علی الاطلاق است و جلوۀ غنی بالذات صورت قلب آنها شده است. هَنِئاً لَهُمْ. ۲۹

پس مضمون حدیث شریف اشاره تواند بود به اینکه شرح داده شد که می‌فرماید: «کسی که صبح و شام کند و دنیا بزرگترین هم او باشد، قرار دهد خداوند فقر را بین دو چشمش. و کسی که صبح و شام کند و آخرت بزرگترین هم او باشد، قرار دهد خداوند غنی را در قلب او.»

معلوم است کسی که توجه قلبش به آخرت باشد، امور دنیا و کارهای صعب او در نظرش حقیر و سهل شود؛ و این دنیا را متصرم و متغیر و عبورگاه خود و متجر و دارالتربیه خود داند و به هیچیک از سختی و خوشی آن اعتنا نکند، و احتیاجات او کم گردد و افتقارش به امور دنیا و به مردم آن کم شود؛ بلکه به جایی رسد که بی احتیاج شود؛ پس آموزش جمع شود و تنظیم در کارش پیدا شود و غنای ذاتی و قلبی پیدا کند. پس، هرچه به این عالم به نظر عظمت و محبت نگاه کنی و قلبت علاقه‌مند به آن شود به حسب مراتب محبت، احتیاجات زیاد شود و فقر در باطن و ظاهر تو نمایان شود، و امورت متشتت و درهم شود و قلبت متزلزل و غمناک و خائف شود، و امورت بر وفق دلخواه انجام نگیرد، و آرزو و حرصت روزافزون گردد و غم و حسرت بر تو چیره شود و یأس و حیرت در دلت جایگزین گردد. چنانچه در حدیث شریف به بعضی از این معانی اشاره فرموده.

رَوَى فِي الْكَافِي بِإِسْنَادِهِ عَنْ حَفْصِ بْنِ قُرْطٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَلَيْهِ السَّلَامُ،

قَالَ: مَنْ كَثُرَ اشْتِيَاكُهُ بِالْدُنْيَا، كَانَ أَشَدَّ لِحَسْرَتِهِ عِنْدَ فِرَاقِهَا. ۳۰

وَعَنْ ابْنِ أَبِي يَعْقُوبٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، عَلَيْهِ السَّلَامُ، يَقُولُ: مَنْ تَعَلَّقَ

قَلْبُهُ بِالْدُنْيَا، تَعَلَّقَ قَلْبُهُ بِثَلَاثٍ خِصَالٍ: هَمٌّ لَا يَفْنَى، وَ أَمَلٌ لَا يُدْرِكُ، وَ رَجَاءٌ لَا

يُنَالُ. ۳۱ یعنی «کسی که تعلق داشته باشد دلش به دنیا، تعلق پیدا کند قلبش به سه چیز: اندوهی بی زوال؛ و آرزویی که به او رسیده نشود؛ و امیدی که به او نائل

نشود.»

و اما اهل آخرت هرچه به دار کرامت حق نزدیک شوند، قلبشان مسرور و مطمئن شود، و از دنیا و مافیها منصرف و گریزان و متنفر گردند. و اگر خدای تعالی برای آنها آجال معینه قرار نداده بود، لحظه‌ای در این دنیا نمی ماندند؛ چنانچه حضرت مولی الموحدین می فرماید^{۳۲}. پس آنها در این عالم مثل اهل اینجا در رنج و تعب نیستند و در آخرت مستغرق بحار رحمت حق اند. جَعَلْنَا اللَّهَ وَإِيَّاكُمْ مِنْهُمْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ. ۳۳

پس ای عزیز، اکنون که مفاسد این علقه و محبت را متذکر شدی و دانستی که انسان را این محبت به هلاکت دچار می کند و ایمان انسان را از دست او می گیرد و دنیا و آخرت انسان را درهم و آشفته می کند، دامن همت به کمرزن و هر قدر توانی بستگی دل را از این دنیا کم کن و ریشه محبت را سست کن، و این زندگی چند روزه را ناچیز شمار و این نعمت های مشوب به نقت ورنج و الم را حقیر دان، و از خدای تعالی توفیق بخواه که تو را کمک کند و از این رنج و محنت خلاصی دهد و دل تو را مأنوس به دار کرامت خود کند. وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى. ۳۴

توضیحات:

- ۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۳۱۹، «کتاب ایمان و کفر»، «باب حب الدنيا»، حدیث ۱۵.
- ۲- «خواب نوشین بامداد رحیل» باز دارد پیاده را ز سبیل.
- ۳- حدیث ۱، پاورقی ۱۴.
- ۴- بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۶۳، «کتاب ایمان و کفر»، «باب حب دنیا و ذمها». مرآة العقول، ج ۸، ص ۲۶۳، «کتاب ایمان و کفر»، «باب ذم دنیا و زهد فیها».
- ۵- مرآة العقول، ج ۱۰، ص ۲۶۴، «کتاب ایمان و کفر»، «باب حب دنیا».
- ۶- «همانا دنیا سرای راستی است برای آنکه با آن از در راستی در آید؛ و سرای فرستی است برای آنکه آن را در یابد؛ و سرای بی نیازی است برای آنکه از آن توشه بگیرد؛ و سرای پند است برای آنکه از آن پند گیرد. دنیا سجدگاه دوستداران خدا، و نمازخانه فرشتگان خدا، و جای فرود وحی خدا و بازار یاران خدا است که در آن رحمت رابه دست آورند و بهشت را سود برند. نهج البلاغه فیض الاسلام، ص ۱۱۳۸ «حکمت» ۱۲۶.
- ۷- «چه نیکو است جایگاه پرهیزگاران.» (نحل / ۳۰).
- ۸- ابو نصر محمد بن مسعود بن محمد بن عیاشی تمیمی از بزرگان علمای شیعه و از استوانه‌های حدیث و تفسیر روایی در اواخر قرن سوم هجری است. محدثین بزرگی چون شیخ کشی صاحب رجال و شیخ جعفر بن محمد عیاشی فرزندش از او روایت کرده‌اند. آثار بسیاری دارد، شیخ طوسی آثار او را افزون از ۲۰۰ شماره است، از آثار اوست: کتاب التفسیر، کتاب الصلاة، کتاب الطب، کتاب معرفة الناقلین، کتاب الغیبة.
- ۹- عن ابن مسکان، عن ابي جعفر، عليه السلام، فی قوله: ولنعم دار المتقين، قال: الدنيا، تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۵۸.
- ۱۰- «دنیا دوستی منشأ هر گناه است.» اصول کافی ج ۲، ص ۳۱۵، «کتاب ایمان و کفر»، «باب حب الدنيا و الحرص علیها»، حدیث ۱.
- ۱۱- حدیث ۱ پاورقی ۵۶.
- ۱۲- عن النبي (ص) ان الله تبارك وتعالى سبعمائة ألف جِبَابٍ من نور وظلمة. بحار الانوار ج ۵۵ ص ۴۵ «کتاب السماء و العالم باب ۵»، ذیل حدیث ۱۳.
- ۱۳- اشاره است به آیه مبارکه و اذ قال ابراهيم رب ارنى كيف تحيي الموتى قال اوانم تؤمن قال بلى ولكن ليطغين قلبي. (و آن‌گاه که ابراهیم گفت: پروردگارا، نشانم ده چگونه مردگان را زنده می‌کنی، گفت، مگر ایمان نیآوری؟ گفت: آری ایمان دارم، اما برای اینکه دلم آرام گیرد.) (بقره / ۲۶۰).
- ۱۴- نهج البلاغه، و خطبه ۵، ص ۴۸.
- ۱۵- امیرالمؤمنین (ع) در دعای «کمیل» می‌فرماید: الهی و ربی هبنی صیرت علی عذابك فكيف أصبر علی فراقك. (ای خدا و ای پروردگارم، گیرم که در عذابت شکیبایی نمایم چگونه در دوری ات شکیبیا باشم.) - مصباح المتعهد و سلاح المتعبّد، ص ۵۸۷ در «اعمال شب نیمه شعبان».
- ۱۶- اشاره است به حدیث: «وللهذا لما سئل بعض أمتنا عن عموم الآية المذكورة (مریم / ۷۱) قال: «جز فاهاهي وخامله» و برای این وقتی که از یکی از امامان درباره عموم آیه پرسیده شد در جواب فرمودند: ما از آن گذر کردیم و خاموش بود. علم الیقین، ج ۲، ص ۹۷۱.
- ۱۷- «گاه دلم را کلدورنی می‌پوشاند و من براستی که هر روز هفتاد بار از خداوند درخواست امرزش می‌کنم.» مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۳۲۰، «کتاب الصلاة»، «ابواب الذكر» باب ۲۲، حدیث ۲.
- ۱۸- ص ۱۲۱.
- ۱۹- مراد مرحوم آیه الله شاه آبادی (ره) است. و حدیث ۱، پاورقی ۵۱.
- ۲۰- اصول کافی، ج ۲، ص ۱۳۶، «کتاب ایمان و کفر»، «باب ذم الدنيا و الزهد فیها»، حدیث ۲۴.
- ۲۱- قال رسول الله، صلى الله عليه وآله: إن الدینار و الدرهم اهلکما من کان قبلکم و هما مهلکاکم. اصول کافی ج

- ۲، ص ۳۱۶، «کتاب ایمان و کفر»، «باب حب دنیا و الحرص علیها»، حدیث ۶.
- ۲۲- ← حدیث ۴، پاورقی ۲۹.
- ۲۳- قیسات، ص ۴۷۹.
- ۲۴- حدیث ۲، پاورقی ۱۹.
- ۲۵- ← حدیث ۲۲، پاورقی ۱۸.
- ۲۶- «برترین کارها سخت ترین آنهاست.» بحار الانوار ج ۶۷، ص ۱۹۱. «کتاب الایمان و الکفر» باب ۵۳ ذیل حدیث ۲.
- ۲۷- «روبه سوی آن کردم که آسمانها و زمین را آفرید.» (انعام / ۷۹).
- ۲۸- الاربعین، مجلسی، ص ۱۷۷، شرح حدیث ۱۵.
- ۲۹- «بر آنان گوارا باد.»
- ۳۰- در کافی با سند خود از حفص بن قرط از امام صادق (ع) روایت کند که فرمود: «هر کس بیشتر به دنیا در آیزد، به هنگام جدایی از آن افسوس او بیشتر خواهد بود.» اصول کافی، ج ۲، ص ۳۲۰، «کتاب ایمان و کفر»، باب حَبِّ الدنیا...»، حدیث ۱۶.
- ۳۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۳۲۰، «کتاب ایمان و کفر»، «باب حَبِّ الدنیا»، حدیث ۱۷.
- ۳۲- علی (ع) در خطبه همام می فرماید: *وَلَوْلَا الْأَجَلُ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ لَمْ تَسْتَقِرُّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ طَرَفَةً عَيْنٍ شَوْقًا إِلَى الثَّوَابِ وَخَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ*. اگر نبود مهلتی که خداوند برای آنها قرار داده بود از شوق ثواب و ترس از عذاب چشم بر هم زدنی جانهایشان در بدنهایشان قرار نمی گرفت.
- ۳۳- «انشاء الله خداوند ما و شما را در زمره آنان قرار دهد.»
- ۳۴- «آنچه نزد خداوند است بهتر و پایدارتر است.» (قصص / ۶۰. شوری / ۳۶).

الحديث السابع

بِالسَّنَدِ الْمُتَّصِلِ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى،
عَنْ يُونُسَ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَرْقَدٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ، عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْغَضَبُ مِفْتَاحُ كُلِّ
شَرٍّ.^١

ترجمه «داود پسر فرقد گوید حضرت صادق، علیه السلام، گفت: ”خشم کلید همه
شرهاست.“^١»

شرح محقق کبیر، احمد بن محمد، معروف به ابن مسکویه^٢، در کتاب
طهارة الأعراف، که از کتب نفیس کم نظیر است در نیکویی ترتیب و حسن بیان،
چیزی می فرماید که حاصل ترجمه اش قریب به این مضمون است:

کلام ابن مسکویه در تعریف غضب: «غضب در حقیقت عبارت از حرکتی است
نفسانی که به واسطه آن جوشش در خون قلب حادث شود برای شهوت انتقام پس
وقتی که این حرکت سخت شود آتش غضب را فروزان کند و برافروخته نماید و
متمکن کند جوشش خون قلب را در آن، و پر کند شریانها و دماغ را از یک دود تاریک
مضطربی که به واسطه آن حال عقل بدو ناچیز شود و کار او ضعیف شود. و مثل
انسان در این هنگام، چنانچه جکیما گویند، مثل غاری شود که در او آتش افروزند و
پر گردد از شعله، و محبوس و مختنق گردد در آن دود و اشتعال آتش، و بپا خیزد نفیر
آن و بلند شود نایره و صدای آن از شدت اشتعال؛ پس سخت شود علاج آن و مشکل
گردد خاموش نمودن آن، و چنان شود که هرچه بر وی افکنند که او را فرو نشانند،

خود او نیز جزء آن شود و بر ماده آن افزایش و سبب ازدیاد شود. پس، از این سبب است که انسان در این حال کور شود از رشد و هدایت، و کر گردد از موعظه و پند؛ بلکه موعظه در این حال سبب ازدیاد در غضب شود و مایه شعله و نایره آن گردد؛ و از برای این شخص راه چاره‌ای در این حال نیست. « پس از آن فرماید: «و اما بقراط^۳ گوید که من از کشتی که دچار بادهای و طوفانهای سخت شود و متلاطم کند آن را موجهای دریا و بیندازد آن را در لجه‌هایی که در آن کوه‌های دریایی است امیدوارترم از شخص غضبناک برافروخته؛ زیرا که کشتی را در این حال ملاحان با لطایف الحیل نجات دهند، و اما نفس وقتی آتش غضبش شعله‌ور گردید امید حيله برای او نیست البته؛ زیرا که هرچه حيله به خرج بری، از قبیل مواعظ و نصایح، و هرچه با او فروتنی کنی و زاری نمایی، برشعله و مایه آن افزایش. « انتهی^۴.

فصل

در بیان فواید قوه غضبیه

بدان که قوه غضبیه یکی از نعم بزرگ الهی است که به واسطه آن تعمیر دنیا و آخرت شود، و با آن حفظ بقای شخص و نوع و نظام عایله گردد، و مدخلیت عظیم در تشکیل مدینه فاضله و نظام جامعه دارد. اگر این قوه شریفه در حیوان نبود، از ناملازمات طبیعت دفاع نمی‌کرد و دستخوش زوال و اضمحلال می‌گردید. و اگر در انسان نبود، علاوه بر این، از بسیاری از کمالات و ترقیات باز می‌ماند. بلکه حد تفریط و نقص از حال اعتدال نیز از مذاق اخلاق و نقایص ملکات شمرده شود که بر آن مفاسدی بسیار و معایبی بیشمار مترتب گردد؛ از قبیل ترس و ضعف و سستی و تنبلی و طمع و کم‌صبری و قلت ثبات - در مواردی که لازم است - و راحت‌طلبی و خمودی و زیربار رفتن و انظام و رضای به رذایل و فضایح که پیش آید برای خود یا عایله اش و بی‌غیرتی و کم‌همتی. خدای تعالی در صفت مؤمنین فرماید: اَشِدَّاءَ عَلٰی الْكٰفِرٰی رُحَمَآءَ بَيْنَهُمْ. ^۵

اداره امر به معروف و نهی از منکر و اجرای حدود و تعزیرات و سایر سیاسات دینیه و عقلیه نشود جز در سایه قوه شریفه غضبیه؛ پس آنها که گمان کردند کشتن قوه غضب و خاموش کردن آن از کمالات و معارج نفس است، خود خطایی بزرگ و

خطیئه عظیمه ای کردند و از حد کمال و مقام اعتدال غافل اند. بیچاره‌ها ندانند که خدای تبارک و تعالی در جمیع سلسله حیوانات این قوه شریفه را عبث خلق نفرموده و در بنی آدم این قوه را سرمایه زندگانی ملکی و ملکوتی و مفتاح خیرات و برکات قرار داده. جهاد با اعداء دین و حفظ نظام عایله بشر و ذب از جان و مال و ناموس و سایر نوامیس الهیه، و جهاد با نفس که اعدا عدو انسان است^۶، صورت نگیرد مگر به این قوه شریفه. حفظ تجاوزات و تعدیات و حدود و ثغور و دفع موزیات و مضرات از جامعه و شخص در زیر پرچم این قوه انجام گیرد. از این جهت است که حکما برای دفع خاموشی و خمودی آن علاجه‌ها قرار دادند. و برای بیدار کردن و تحریک نمودن آن معالجات علمی و عملی است، از قبیل اقدام در امور مهمه هایل، و رفتن در میدانهای جنگ، و در موقع خود جهاد با اعدای خدا. حتی از بعضی از متفلسفین منقول است که در محللهای خوفناک می رفت و توقف می کرد و نفس خود را در مخاطرات عظیمه می انداخت و سوار کشتی می شد در موقع تلاطم دریا، تا آنکه نفسش از خوف نجات پیدا کند و از کسالت و سستی رهایی یابد.^۷ در هر صورت، در باطن ذات انسان و حیوان قوه غضبیه موجود و مودوع است؛ الا آنکه در بعضی خاموش و افسرده است، مثل آتشی که زیر خاکستر باشد. باید اگر انسان در خود حال خاموشی و سستی و بیغیرتی احساس کرد، با معالجه به ضد از آن حال بیرون آید و نفس را در حال اعتدال در آورد، که آن شجاعت است که از ملکات فاضله و صفات حسنه است. که پس از این اشاره‌ای به آن می شود.

فصل

در بیان مذمت افراط [در] غضب

چنانچه حال تفریط و نقص از اعتدال از صفات رذیله و موجب مفاسد بسیاری است، که شمه‌ای از آن را شنیدی، همین طور حد افراط و تجاوز از حد اعتدال نیز از رذایل اخلاقی و موجب فسادهای بیشمار است. کفایت می کند در فساد آن حدیث شریف کافی: **عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَلَيْهِ السَّلَام، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: الْغَضَبُ يُفْسِدُ الْإِيمَانَ كَمَا يُفْسِدُ الْحَلُّ الْعَسَلَ.**^۸ یعنی «از حضرت صادق، علیه السلام، منقول است که فرمود: رسول خدا، صلی الله علیه و آله، فرمود: «غضب فاسد کند ایمان را، چنانچه فاسد کند سرکه عسل را.»^۹

چه بسا باشد که انسان غضب کند و از شدت آن از دین خدا برگردد و نور ایمان را خاموش کند و ظلمت غضب و آتش آن، عقاید حقه را بسوزاند؛ بلکه کفرِ جحودی پیدا کند و او را به هلاکت ابدی رساند؛ و در وقتی تنبه پیدا کند که پشیمانی سودی ندارد. و تواند بود که همین آتش غضب که در قلب بروز کند - و آن «جَمْرَةُ شَیْطَانِ» است، چنانچه حضرت باقرالعلوم، علیه السلام، فرماید: **إِنَّ هَذَا الْغَضَبَ جَمْرَةٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تُوقَدُ فِي قَلْبِ ابْنِ آدَمَ**.^۹ یعنی «همانا این غضب برقه آتشی است از شیطان که افروخته شود در قلب پسر آدم». - صورتش در آن عالم صورت آتشِ غضب الهی باشد. چنانچه حضرت باقرالعلوم، علیه السلام، فرماید در حدیث شریف کافی: **مَكْتُوبٌ فِي التَّوْرَةِ فِيمَا نَجَى اللَّهُ، عَزَّ وَجَلَّ، بِه مُوسَى: يَا مُوسَى، أَمْسِكْ غَضَبَكَ عَمَّنْ مَلَكَتْكَ عَلَيْهِ أَكْفٌ عَنْكَ غَضَبِي**.^{۱۰} یعنی «در تورات نوشته است، در ضمن اسراری که خدای تعالی به موسی فرمود: ”ای موسی، نگاه دار غضب خود را از کسی که تو را مسلط نمودم بر او، تا آنکه نگه دارم از تو غضب خودم را. «و بدان که هیچ آتشی از آتش غضب الهی دردناکتر نیست. چنانچه در حدیث وارد است که از حضرت عیسی بن مریم، علیهما السلام، حواریین او سؤال کردند: ”چه چیز از همه اشیا سختتر است فرمود سختترین اشیا غضب خداست.“ گفتند: ”به چه چیز حفظ کنیم خود را از آن؟ فرمود: ”به آنکه غضب نکنید.“^{۱۱}

پس، معلوم شد که غضب خدا از هر چیز سخت تر و شدیدتر است و آتش غضبش سوزنده تر است؛ و صورت غضب در این عالم صورت آتش غضب خداست در آن عالم. و چنانچه خود غضب از قلب بروز کند، شاید آتش غضب الهی، که مبدأ آن، غضب و سایر رذایل قلبیه است، از باطن قلب بروز کند و بر ظاهر سرایت کند و از مدارك ظاهره انسان، از قبیل چشم و گوش و زبان و غیر اینها، شعله های سخت دردناکش بیرون آید. بلکه خود این مدارك ابوابی است که به جانب آن جهنم گشاده شود، و آتش جهنم اعمال و دوزخ جسمانی آثار بر ظاهر بدن انسان احاطه کند و روبرو باطن رود. پس، انسان بین این دو جهنم، که یکی از باطن قلب بروز کرده و نایره و شعله اش از طریق ام الدماغ به ملک بدن وارد گردد، و دیگری صورت قبایح اعمال و تجسم افعال است و از ظاهر روبرو باطن تصاعد کند، در فشار و عذاب است. و خدای تبارك و تعالی می داند که این چه فشاری و چه

زحمتی است غیر از سوختن و گداختن. تو گمان می کنی احاطه جهنم مثل این احاطه هاست که تو تصور می کنی؟ احاطه اینجا فقط به سطح ظاهر است، ولی احاطه آنجا به ظاهر و باطن و به سطوح و اعماق است. و اگر خدای نخواستہ صورت غضب در انسان ملکهٔ راسخه گردد که فصل اخیرش صورت غضب گردد، مصیبت افزون شود، و صورت برزخ و قیامت صورت سَبُع است - آن هم سبعی که در این عالم نظیر ندارد؛ زیرا که سبعیت انسان را در این حال مقایسه با هیچیک از حیوانات نتوان کرد: همان طور که در جانب کمال احدی از موجودات همترازی این اعجوبهٔ دهر نیست، در جانب نقص و اتصاف به صفات رذیله و ملکات خسیسه نیز با او هیچیک از موجودات در میزان مقایسه نباید. **أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ ۱۲** در شأن او وارد شده؛ **فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً ۱۳** دربارهٔ قلوب قاسیهٔ بشر نازل گردیده است.

اینها که شنیدی شمه‌ای است از فساد این نایرهٔ سوزناک غضب در صورتی که از آن معاصی و مفسد دیگر بروز نکند - و خود آتش درونی ظلمانی در باطن درهم پیچیده و محبوس شود و مختنق شده اطفاء نور ایمان کند؛ چنانچه شعلهٔ مختنق به هم پیچیده و با دودهای ظلمانی ملتوی شده نور را منطفی و خاموش نماید - ولی خیلی بعید است، بلکه عادتاً از جملهٔ ممتنع است، که در حال شدت غضب و اشتعال نایرهٔ آن، انسان از سایر معاصی بلکه موبقات و مهلکات نجات پیدا کند. چه بسا به واسطهٔ غضب یک دقیقه و شدت اشتعال این جمرهٔ ملعونهٔ شیطانی انسان به پرتگاههای نیستی و هلاکت افتد: **سَبَّ انبیا و مقدسات، نعوذ بالله، کند؛ قتل نفس مظلومه کند و هتک حرمت نماید، و دنیا و آخرت خود را به باد فنا دهد.** چنانچه در حدیث شریف کافی است: **عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَلَيْهِ السَّلَامُ، فِي حَدِيثٍ كَانَ أَبِي يَقُولُ: أَيُّ شَيْءٍ أَشَدُّ مِنَ الْعُضْبِ؟ إِنَّ الرَّجُلَ لَيَغْضَبُ فَيَقْتُلُ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ وَ يَقْذِفُ الْمُحْصَنَةَ. ۱۴** یعنی «حضرت صادق، علیه السلام، فرمود که پدرم می فرمود: "چه چیز شدیدتر است از غضب؟ همانا مرد غضب می کند، پس قتل نفسی را که خدا حرام کرده می کند، و افترا به زن محصنه می زند."»

و بیشتر فتنه‌های بزرگ و کارهای فجیع در اثر غضب و اشتعال آن واقع شده. انسان در حال سلامت نفس باید خیلی خوفناک باشد از حال غضبناکی خود. و اگر دارای این آتش سوزان است، در وقتی که حالت سکونت از برای نفس است در صدد علاج برآید و با تفکر در مبادی آن و مفسد آن در حال اشتداد و آثار و مفسد آن

در آخر امر بلکه خود را نجات دهد. فکر کند قوه‌ای را که خدای تعالی برای حفظ نظام عالم و بقای نوع و شخص و ترتیب نظام عایله و تمشیت بنی الانسان و حفظ حدود و حقوق مرحمت فرموده، و در سایه آن باید نظام ظاهر و باطن و عالم غیب و شهادت اصلاح شود، اگر انسان در خلاف آن و برضد مطلوبات حق تعالی و خلاف مقاصد الهی صرف کند، چه قدر خیانت کرده و مستحق چه ملامتها و عقوبتهایی است. و چقدر ظلوم و جهول^{۱۵} است که رد امانت حق تعالی را نکرده، سهل است، او را صرف در راه عداوت و تحصیل غضب او کرده. معلوم است چنین شخصی امان از غضب الهی ندارد. پس از آن، تفکر کند در مفاسد اخلاقی و اعمالی که از غضب تولید شود؛ و آثار این خلق ناهنجار است که هر یک ممکن است انسان را تا ابد مبتلا کند: در دنیا گرفتار زحمت و بلیه نماید، و در آخرت گرفتار عذاب و عقاب.

اما مفاسد اخلاقی، مثل کینه‌بندگان خدا که از این خُلق زاییده شود؛ بلکه گاهی منتهی شود به کینه انبیا و اولیا؛ بلکه کینه ذات مقدس واجب الوجود ولی النعم! و معلوم است قباحت و فساد آن چه قدر عظیم است. پناه می برم به خدای تعالی از شر نفس سرکش که اگر عنانش لحظه‌ای گسیخته شود، انسان را به خاک مذلت می‌نشانند و به هلاکت ابد می‌کشاند. و مثل حسد، که شمه‌ای از فضایح آن را در سابق شنیدی در شرح حدیث پنجم؛ و غیر از اینها از مفاسد دیگر.

و اما مفاسد اعمالی، پس محصور نیست. شاید در آن حال رده‌ای گوید، یا سب انبیا و اولیا، نعوذ بالله، کند، یا هتک حرمت الهیه و خرق نوامیس محترمه نماید، یا قتل نفوس زکیه کند، یا خانمان بیچاره‌ای را به خاک مذلت نشانند و نظام عایله‌ای را مختل کند، و کشف اسرار و هتک استار نماید، و دیگر از مفاسد بشمار که در حال فوران این آتش ایمانسوز خانمان خراب کُن انسان به آن مبتلا شود. پس این خلق را می‌توان گفت امراض نفسانیه و کلید هر شرّ است؛ و در مقابل آن کظم غیظ و فرو نشانندن نایره غضب، جوامع کلم و نقطه تمرکز محاسن و مجمع کرامات است. چنانچه در حدیث شریف کافی وارد است:

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ: أَتَى رَسُولَ اللَّهِ رَجُلٌ بَدْوِيٌّ، فَقَالَ: إِنِّي أَسْكُنُ الْبَادِيَةَ، فَعَلَّمَنِي جَوَامِعَ الْكَلَامِ. فَقَالَ: أَمْرُكَ أَنْ لَا تَغْضَبَ، فَأَعَادَ عَلَيْهِ الْأَعْرَابِيُّ

الْمَسْأَلَةَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، حَتَّى رَجَعَ الرَّجُلُ إِلَى نَفْسِهِ، فَقَالَ: لَا أَسْأَلُ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَ هَذَا؛ مَا أَمَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ إِلَّا بِالْخَيْرِ. قَالَ وَكَانَ أَبِي يَقُولُ: أَيُّ شَيْءٍ أَشَدُّ مِنَ الْغَضَبِ؟ إِنَّ الرَّجُلَ لَيَغْضَبُ فَيَقْتُلُ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ وَيَقْدِفُ الْمُحْصَنَةَ. ۱۶

یعنی «حضرت صادق، علیه السلام، فرماید شنیدم پدرم می فرمود مرد بیابان نشینی خدمت رسول خدا، صلی الله علیه و آله، آمد، عرض کرد: «من ساکن بادیه هستم؛ تعلیم فرما مرا جوامع کلم را،» (یعنی چیزی که کم لفظ و دارای معانی بسیار باشد.) پس رسول خدا، صلی الله علیه و آله، فرمود: «من امری کنم تو را که غضب نکنی.» پس شخص اعرابی پرسش خود را سه مرتبه تکرار کرد تا آنکه رجوع به نفس خود کرد و گفت بعد از این سؤال نمی کنم از چیزی؛ رسول خدا، صلی الله علیه و آله، امر نمی کند مرا مگر به خیر.» حضرت صادق، علیه السلام، فرماید: «پدرم می فرمود: «چه چیز سخت تر از غضب است؟ همانا مرد غضب می کند پس می کشد کسی را که خداوند خون آن را حرام کرده و افترا به محصنه می بندد.»»

پس از آنکه انسان عاقل در حال سکونت نفس و خاموشی غضب ملاحظه مفاسد آن و مصالح کظم غیظ را نمود، لازم است بر خود حتم کند که با هر قیمتی است و با هر رنجی و زحمتی ممکن است این آتش سوزان و نایره فروزان را از قلب خود فرو نشانند و دل خود را از ظلمت و کدورت آن صافی نماید. و این با قدری اقدام و بر خلاف نفس و خواهش آن رفتار نمودن و تدبیر نمودن در عواقب امر و نصیحت نمودن نفس کاری است بس ممکن. چنانچه تمام اخلاق فاسده ملکات زشت را می توان از ساحت نفس خارج کرد، و جمیع محاسن و ملکات حسنه را می توان در قلب وارد کرد و روح را با آن متحلی نمود.

فصل

در بیان علاج غضب در حال اشتعال آن

از برای علاج غضب در حال اشتعال آن نیز علاج علمی و عملی است. اما علمی، تفکر در این امور که ذکر شد، که آن نیز خود از طرق معالجات عملیه است در این حال.

اما عملی، پس عمده آن انصراف نفس است در اول پیدایش آن؛ چون این قوه مثل آتش کم کم اشتعال پیدا می کند و رو به اشتداد می گذارد تا اینکه تنورش سوزان و نایره اش سخت فروزان شود و عنان را از دست انسان بکلی بگیرد و نور عقل و ایمان را خاموش کند و چراغ هدایت را یکسره منطفی نماید و انسان را بیچاره و ذلیل کند. باید انسان ملتفت باشد تا اشتعال آن زیاد نشده و نایره آن شدت پیدا نکرده، خود را به وسایلی منصرف کند: یا به رفتن از آن محلی که اسباب غضب در آنجا فراهم شده؛ و یا به تغییر حال: اگر نشسته است برخیزد، و اگر ایستاده است بنشیند؛ یا به ذکر خدای تعالی اشتغال پیدا کند - بلکه بعضی ذکر خدا را در حال غضب واجب دانند^{۱۷}؛ و یا مشغول کارهای دیگر شود. در هر صورت، ابتدای ظهور آن خیلی سهل است جلوگیری از آن. و این دو نتیجه دارد:

یکی آنکه در آن حال نفس را ساکن کند و شعله غضب را فرو نشاند. و دیگر آنکه سبب معالجه اساسی نفس شود. اگر چندی انسان مواظب حال خود باشد و با نفس چنین معامله کند، بکلی حال تغییر پیدا می کند و رو به اعتدال می گذارد. و به بعض این معانی اشاره فرموده در احادیث شریفه کافی پاسبانده عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ، عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: إِنَّ هَذَا الْغَضَبَ جَمْرَةٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تُوقَدُ فِي قَلْبِ ابْنِ آدَمَ. وَإِنْ أَحَدُكُمْ إِذَا غَضِبَ أَحْمَرَّتْ عَيْنَاهُ وَانْتَفَخَتْ أَوْذَانُهُ وَدَخَلَ الشَّيْطَانُ فِيهِ، فَإِذَا خَافَ أَحَدُكُمْ ذَلِكَ مِنْ نَفْسِهِ، فَلْيَلْزِمِ الْأَرْضَ؛ فَإِنَّ رِجْزَ الشَّيْطَانِ لِيَذْهَبَ عَنْهُ عِنْدَ ذَلِكَ. ۱۸

یعنی «حضرت باقر العلوم، علیه السلام، فرمود: «همانا این غضب برقه آتشی از شیطان است که در قلب پسر آدم افروخته شود. و همانا یکی از شماها وقتی خشمناک شود، چشمان او سرخ شود و رگهای گردن او باد کند، و شیطان در او وارد شود. پس وقتی که ترسید یکی از شما آن را از خودش، به زمین بچسبد و ملازم آن شود، زیرا که پلیدی شیطان از او برود در این هنگام.»»

و پاسبانده عَنْ مَيْسَرٍ قَالَ: ذُكِرَ الْغَضَبُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ، عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ: إِنَّ الرَّجُلَ لَيَغْضَبُ فَمَا يَرْضَى أَبَدًا حَتَّى يَدْخُلَ النَّارَ. فَأَيُّمَا رَجُلٍ غَضِبَ عَلَى قَوْمٍ وَهُوَ قَائِمٌ فَلْيَجْلِسْ مِنْ قَوْمِهِ ذَلِكَ، فَإِنَّهُ سَيَذْهَبُ عَنْهُ رِجْزُ الشَّيْطَانِ، وَأَيُّمَا رَجُلٍ غَضِبَ عَلَى ذِي رَجِمٍ فَلْيَدْنُ مِنْهُ فَلْيَمَسَّهُ، فَإِنَّ الرَّجِمَ إِذَا مُسَّتْ سَكَتَتْ. ۱۹

راوی گوید: «ذکر شد غضب خدمت حضرت باقر، علیه السلام، پس فرمود: «همانا مرد غضب

می کند، پس راضی نشود هرگز تا داخل آتش شود. (یعنی غضب او فرو نشیند تا او را به آتش جهنم کشاند.) پس هر مردی که غضب کرد بر قومی و حال آنکه ایستاده است، فوراً بنشیند که همانا بزودی برود از او وسوسه شیطان. و هر مردی که غضب کند بر خویشاوندان خود، نزدیک او رود و او را مس کند، زیرا که رجم وقتی ممسوس شد به مثل خود، ساکن شود.^{۴۴}»

و از این حدیث شریف دو علاج عملی استفاده شود برای حال ظهور غضب: یکی عمومی که آن نشستن و تغییر وضع دادن است چنانچه در حدیث دیگر است که اگر نشسته بود و غضب کرد برخیزد.^{۲۰} و از طرق عامه منقول است که پیغمبر خدا، صلی الله علیه و آله، وقتی غضب می فرمود، اگر ایستاده بود می نشست، و اگر نشسته بود به پشت می خوابید، غضبش ساکن می شد.^{۲۱} و دیگر علاج خصوصی راجع به ارحام که اگر رجمی غضب کرد بر رحم خود، او را مس کند غضبش می نشیند. اینها معالجه شخص غضبناک از خودش.

و اما دیگران اگر بخواهند علاج او را کنند در حال ظهور غضب، اگر در اول امر باشد به يك نحوی از انحاء علمی و عملی که ذکر شد می توان او را علاج کرد. ولی اگر شدت کرد و اشتعال پیدا نمود، نصایح برخلاف نتیجه دهد. و علاج آن بسیار در این حال مشکل است، مگر به تخویف کسی که از او حشمت برد. زیرا که ظهور غضب برای کسانی بشود که انسان خود را بر آنها غالب و چیره بیند یا لاقبل قوه خود را با آن متساوی یابد و اما بر کسانی که نفس حس غلبه آن ها را کند غضب ظهور پیدا نکند، بلکه غلیان و جوشش خون قلب موجب يك اشتعال باطنی گردد، آن در باطن مختنق شود و محبوس گردد و حزن در قلب تولید شود. پس علاج حال شدت غضب و فوران آن کاری است بس دشوار و مشکل. نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْهُ.

فصل

در بیان علاج غضب است به قلع اسباب آن

از معالجات اساسی غضب قلع ماده آن است به برطرف کردن اسباب مهیجه آن. و آن امور بسیاری است که ما بعضی از آن را که مناسب با این اوراق است ذکر می کنیم.

یکی از آنها حب نفس است که از آن حب مال و جاه و شرف و حب نفوذ اراده و بسط قدرت تولید شود؛ و اینها نوعاً اسباب هیجان آتش غضب شود. زیرا که انسان

دارای این محبتها به این امور خیلی اهمیت دهد و موقعیت اینها در قلبش بزرگ است؛ و اگر فی الجمله مزاحمتی در یکی از اینها برایش پیش آمد کند، و یا احتمال مزاحمت دهد، بيموقع غضب کند و جوش و خروش نماید، و ممتلك نفس خود نشود، و طمع و حرص و سایر مفسدات که از حب نفس و جاه در دل پیدا شده عنان را از دست او بگیرد و کارهای نفس را از جاده عقل و شرع خارج کند. ولی اگر حبش شدید نباشد، به امور اهمیت کم دهد، و سکونت نفس و طمأنینه حاصله از ترك حب جاه و شرف و سایر شعبات آن نگذارد نفس بر خلاف رویه و عدالت قدمی گذارد. و انسان بی تکلف و زحمت در مقابل ناملايمات بردباری کند و عنان صبرش گسیخته نشود و بيموقع و بی اندازه غضب نکند. و اگر حب دنیا از دلش بیخ کن شود و قلع این ماده فاسده بکلی شود، تمام مفاسد نیز از قلب هجرت کند و تمام محاسن اخلاقی در مملکت روح وارد گردد.

و سبب دیگر از مهيجات غضب آن است که انسان غضب و مفاسد حاصله از آن را، که از اعظم قبایح و نقایص و رذایل است، به واسطه جهل و نادانی کمال گمان کند و از محاسن شمرد. چنانچه بعضی از جهال آنها را جوانمردی و شجاعت و شهامت و بزرگی دانند و از خود تعریفها و توصیفها کنند که ما چنین و چنان کردیم، و شجاعت را، که از اعظم صفات مؤمنین و از صفات حسنه است، اشتباه به این رذيله مهلكه کردند.

اکنون باید دانست که شجاعت غیر از آن است و موجبات و مبادی و آثار و خواص آن غیر از این رذيله است. مبدأ شجاعت قوت نفس و طمأنینه آن و اعتدال و ایمان و قلت مبالات به زخارف دنیا و پست و بلند آن است. اما غضب از ضعف نفس و تزلزل آن و سستی ایمان و عدم اعتدال مزاج روح و محبت دنیا و اهمیت دادن به آن و خوف از دست رفتن لذايد نفسانیه است. و لهذا این رذيله در زنها بیشتر از مردها، و در مریضها بیشتر از صحیحها، و در بچه‌ها بیشتر از بزرگها، و در پیرها از جوانها بیشتر است. و شجاعت عکس آن است. و کسانی که دارای رذایل اخلاقی هستند زودتر غضبناك شوند از کسانی که فضایل مآب اند؛ چنانچه می بینیم بخیل زودتر و شدیدتر غضب کند اگر متعرض مال و منالشان شوند از غیر او.

اینها راجع به مبادی و موجبات شجاعت و غضب. و اما در آثار نیز مختلف اند. شخص غضبناك در حال شدت و فوران غضب مثل دیوانه‌ها عنان عقلش گسیخته شده مثل حیوانات درنده بدون ملاحظه عواقب امور و بدون رویه و

حکم عقل تهاجم کند و افعال و اطوار زشت و قبیح از او صادر شود؛ متملك زبان و دست و پا و سایر اعضای خود نیست: چشم و لب و دهن را به طوری زشت و بد ترکیب کند که اگر در آن حال آینه به دست او دهند از زشتی صورت خود خجل و شرمسار گردد. بعضی از صاحبان این رذیله به حیوانات بی شعور، بلکه به جمادات، غضب کنند؛ هوا و زمین و برف و باد و باران و سایر حوادث را سب کنند اگر خلاف مطلوبات آنها جریان پیدا کند. گاهی بر قلم و کتاب و کاسه و کوزه غضب کنند، آنها را در هم شکنند یا پاره کنند. اما شخص شجاع در جمیع این امور به خلاف آن است. کارهایش از روی رویه و میزان عقل و طمأنینه نفس [است]. در موقع خود غضب می کند و در موقع خود حلم و بردباری کند؛ و هر چیز او را حرکت ندهد و به غضب نیآورد. و در موقع غضب به اندازه غضب کند و با تمیز و عقل انتقام کشد. می فهمد از که انتقام کشد و به چه اندازه و به چه کیفیت انتقام کند، و از که عفو و اغماض نماید. در وقت غضب عنان عقلش در دستش است و به حرفهای زشت و اعمال ناهنجار مبادرت نکند. و کارهایش همه از روی میزان عقل و شرع و عدل و انصاف است؛ به طوری اقدام کند که در آخر کار پشیمان نشود.

پس، انسان آگاه نباید بین این خُلق، که یکی از اوصاف انبیا و اولیا و مؤمنین و از فضایل کمالات نفسانیه است، و دیگری، که از صفات شیطان و وسوسه خناس و رذایل نفسانیه و نقایص قلبیه است، فرق نگذارد و در اشتباه بیفتد. ولی حجاب جهل و نادانی و حجاب حب دنیا و نفس چشم و گوش انسان را می بندد و انسان را بیچاره و هلاک می کند.

و اسباب دیگری برای غضب ذکر کرده اند مثل عجب و افتخار و کبر و مرأ و لجاج و مزاح و غیر آن که تفصیل هر یک موجب طول مقام و مقال و ملالت حال گردد. و شاید بیشتر یا تمام آنها به این دو مبدأ و مطلب که ذکر کردیم برگشت کند، یا به واسطه و یا بلا واسطه. وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ.

توضیحات :

- ۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۳۰۳، «کتاب ایمان و کفر»، «باب الغضب»، حدیث ۳.
- ۲- احمد بن محمد بن یعقوب مسکویه (۳۳۰ - ۴۲۱ هـ. ق)، فیلسوف و پزشک نامور اسلامی که در طب علمی و عملی و لغت و ادب و فنون شعر و کتابت و منطق و ریاضیات و بویژه در علم اخلاق شهرت بسیار داشت از آثار اوست: ترتیب السعادة، تهذیب الاخلاق، و تطهیر الاعراق، جاویدان خرد، آداب الفرس و الهند، تجارب الامم و تعاقب الهمم.
- ۳- بقرات (۳۷۷-۴۶۰ ق. م.) در جزیره کوس، در یونان، به دنیا آمد. وی از مشهورترین پزشکان و فیلسوفان قدیم است. او برای امراض دو منشأ غذا و هوا قایل بود.
- ۴- تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق (چاپ مصر) ص ۱۶۲.
- ۵- (مؤمنان) بر کافران سخت گیرند و با خود مهربان. « (فتح / ۲۹)».
- ۶- اشاره است به حدیث «أَعْدَىٰ عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ» دشمن ترین دشمنان تو نفس تو است که میان دو پهلوئی تو است. عوالی اللثالی، ج ۴، ص ۱۱۸. بحار الانوار ج ۶۷، ص ۶۴ «کتاب الایمان و الکفر»، باب ۴۵، حدیث ۱.
- ۷- تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق (چاپ مصر)، ص ۱۷۲.
- ۸- اصول کافی، ج ۲، ص ۳۰۲، «کتاب ایمان و کفر»، «باب غضب»، حدیث ۱.
- ۹- اصول کافی، ج ۲، ص ۳۰۴ و ۳۰۵، «کتاب ایمان و کفر»، «باب غضب»، حدیث ۱۲.
- ۱۰- اصول کافی، ج ۲، ص ۳۰۳، «کتاب ایمان و کفر»، «باب غضب»، حدیث ۷.
- ۱۱- عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: قَالَ الْحَوَارِيُّونَ لِعِيسَى (ع): أَيُّ الْأَشْيَاءِ أَشَدُّ؟ قَالَ: أَشَدُّ الْأَشْيَاءِ غَضَبُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، قَالُوا: بِمَا نَتَّقِي غَضَبَ اللَّهِ؟ قَالَ: بِأَنْ لَا تَغْضَبُوا. وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۲۸۹، «ابواب جهاد نفس»، «باب ۵۳» حدیث ۱۵.
- ۱۲- «آنان چون چهار پایان اند، بلکه گمراهترند.» (اعراف / ۱۷۹).
- ۱۳- (پس از آن دلہایتان سخت شد) «پس چون سنگ با سخت تر بود.» (بقره / ۷۴).
- ۱۴- اصول کافی، ج ۲، ص ۳۰۳، «کتاب ایمان و کفر»، «باب غضب»، حدیث ۴.
- ۱۵- اشاره است به آیه ۱۷۲ از سوره «احزاب»: إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا.
- ۱۶- اصول کافی، ج ۲، ص ۳۰۳ «کتاب ایمان و کفر»، «باب غضب»، حدیث ۴.
- ۱۷- شیخ حر عاملی در کتاب وسائل الشیعة ذکر خدا را در حال غضب واجب دانسته است. وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۲۹۱، «کتاب الجهاد»، «ابواب جهاد نفس»، باب ۸۴.
- ۱۸- اصول کافی، ج ۲، ص ۳۰۴ و ۳۰۵، «کتاب ایمان و کفر»، «باب غضب»، حدیث ۱۲.
- ۱۹- اصول کافی، ج ۲، ص ۳۰۲، «کتاب ایمان و کفر»، «باب غضب»، حدیث ۲.
- ۲۰- عن أبي عبد الله، عليه السلام، عن أبيه، عليهما السلام، أَنَّهُ ذَكَرَ عِنْدَهُ الْعُضْبُ، فَقَالَ: إِنَّ الرَّجُلَ لَيَغْضَبُ حَتَّى مَا يَرْضَىٰ أَوَّلًا وَيَدْخُلُ بِذَلِكَ النَّارَ؛ وَأَيُّمَا رَجُلٍ غَضِبَ وَهُوَ قَائِمٌ فَلْيَجْلِسْ، فَإِنَّهُ سَيَدَّهَبُ عَنْهُ رَجْزُ الشَّيْطَانِ؛ وَإِنْ كَانَ جَالِسًا فَلْيَقُمْ. (از ابو عبدالله، از پدرش، عليه السلام، روایت شده که نزد او سخنی از خشم به میان آمد، پس او گفت: بسا مردی که چنان خشمگین شود که هیچ گاه خشنود نگردد و به سبب آن به آتش در آید. و هر کس در حالی که ایستاده است خشمگین گردد بنشیند، که به راستی پلیدی شیطان از او خواهد رفت. و اگر نشسته باشد برخیزد) مرآة العقول، ج ۱۰، ص ۱۴۶، «کتاب ایمان و کفر»، «باب غضب»، شرح حدیث ۲.
- ۲۱- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) إِذَا غَضِبَ وَهُوَ قَائِمٌ جَلَسَ وَإِذَا غَضِبَ وَهُوَ جَالِسٌ اضْطَجَعَ فَيَذْهَبُ غَيْظُهُ. مرآة العقول، ج ۱۰، ص ۱۴۶، باب الغضب، مسند احمد بن حنبل (ج ۵ ص ۱۵۲) از ابوذر نقل می کند که پیامبر (ص) در مورد غضب به ما چنین دستور داد.

الحديث الثامن

بِسْنَدِي الْمَتَّصِلِ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّوْفَلِيِّ، عَنِ السُّكُونِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ حَبَّةٌ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ عَصَبِيَّةٍ، بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ أَعْرَابِ الْجَاهِلِيَّةِ.^١

ترجمه «سکونی از حضرت صادق، علیه السلام، نقل کند که فرمود: فرمود رسول خدا، صلی الله علیه و آله،: «کسی که بوده باشد در دل او دانه خردلی از عصبیت، برانگیزاند خدا او را روز قیامت با عربهای جاهلیت.»^۳

شرح «خردل» را در فرس قدیم «اسپندان» گویند؛ و در فارسی این زمان «خردل» گویند. و آن دوايي است معروف که خواص بسیار دارد، و از آن مشمّع سازند.^۲ و «عصبی» کسی است که حمایت کند خویشاوندان خود را در ظلم. و «عصبه» آقرباء از جانب پدر است، زیرا که آنها احاطه کنند به او و او شدید شود به واسطه آنها. و «عصبیت» و «تعصب» حمایت کردن و مدافعه نمودن است. اینها که ذکر شد کلمات اهل لغت بود.

فقیر گوید: عصبیت یکی از اخلاق باطنه نفسانیه است که آثار آن مدافعه کردن و حمایت نمودن از خویشاوندان و مطلق متعلقان است، چه تعلق دینی و مذهبی و مسلکی باشد، یا تعلق وطنی و آب و خاکی یا غیر آن، مثل تعلق شغلی و استاد و شاگردی و جز اینها. و این از اخلاق فاسده و ملکات رذیله ای است که منشأ

بسیاری از مفاسد اخلاقی و اعمالی گردد. و خود آن فی نفسه مذموم است گرچه برای حق باشد؛ یا در امر دینی باشد و منظور اظهار حق نباشد، بلکه منظور غلبه خود یا هممسلك خود یا بستگان خود باشد. اما اظهار حق و ترویج حقیقت و اثبات مطالب حقه و حمایت برای آن یا عصبیت نیست، یا عصبیت مذمومه نیست. میزان در امتیاز اغراض و مقاصد و قدم نفس و شیطان و حق و رحمان است. و به عبارت دیگر، انسان در عصبیتهایی که می‌کشد و حمایت‌هایی که می‌کند از بستگان و متعلقان خود، یا نظرش محض اظهار حق و امامت باطل است، این عصبیت ممدوحه و حمایت از جانب حق و حقیقت است و از بهترین صفات کمال انسانی و خلق انبیا و اولیا است؛ و علامت آن آن است که حق با هر طرف هست از آن طرف حمایت کند گرچه از متعلقان او نباشد، بلکه از دشمنان او باشد. چنین شخصی از حمایت کنندگان حمای حقیقت و در زمره طرفداران فضیلت و حامیان مدینه فاضله به شمار آید و عضو صالح جامعه و مصلح مفاسد جمعیت است. و اگر نفسیت و قومیت او را تحریک کرد که اگر باطلی هم از خویشاوندان و منسوبان خود ببیند با آنها همراهی کند و از آنها حمایت کند، چنین شخصی دارای ملکه خبیثه عصبیت جاهلیت است، و از اعضای فاسده جامعه و مفسد اخلاط صالحه است، و در زمره اعراب جاهلیت به شمار رود. و آنها يك دسته از عربهای بیابان نشین بودند قبل از اسلام در زمان غلبه ظلمت و جهالت و نادانی؛ و در آنها این خلق زشت و ملکه ناهنجار کمال قوت را داشته. بلکه در مطلق عرب. الا کسانی که به نور هدایت مهتدی هستند. این خلق بیشتر است از سایر طوایف. چنانچه در حدیث شریف از حضرت امیر، علیه السلام، منقول است که خداوند تعالی عذاب کند شش طایفه را به شش چیز: عرب را به عصبیت؛ و دهقانان را به کبر؛ و امیران را به ستم؛ و فقیهان را به حسد؛ و تاجران را به خیانت؛ و اهل رستاق را به نادانی.^۳

فصل

در بیان مفاسد عصبیت است

از احادیث شریفه اهل بیت عصمت و طهارت استفاده شود که خلق عصبیت از مهلکات و موبقات و موجب سوء عاقبت و خروج از ایمان است، و آن از ذمائم اخلاق شیطان است. کافی بسنده الصّحیح عن ابي عبد الله، علیه السلام، قال:

مَنْ تَعَصَّبَ أَوْ تُعَصَّبَ لَهُ فَقَدْ خُلِعَ رَبُّهُ الْإِيمَانِ مِنْ عُنُقِهِ^۴. یعنی «کسی که عصبیت کشد یا عصبیت کشیده شود، گشاده شود ریسمان ایمان از گردن او.» یعنی از ایمان بیرون رود و سرخود گردد. و لابد متعصب له برای رضایت داشتن او به عمل متعصب با او در جزا شریک است؛ چنانچه در حدیث است که کسی که راضی باشد به کار قومی، از آنها به شمار آید^۵؛ والا اگر راضی نباشد و منزجر باشد از خلق آنها مشمول حدیث شریف نیست.

وَعَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: مَنْ تَعَصَّبَ، عَصَبَهُ اللَّهُ بِعِصَابَتِهِ مِنَ النَّارِ.^۶ یعنی «فرمود حضرت صادق، علیه السلام، کسی که عصبیت کشد، ببندد خدا بر سر او سرپیچی از آتش.»^۳

وَعَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، قَالَ: لَمْ يَدْخُلِ الْجَنَّةَ حَمِيَّةٌ غَيْرُ حَمِيَّةِ حَمْزَةَ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ؛ وَذَلِكَ حِينَ أَسْلَمَ غَضَبًا لِلنَّبِيِّ^۷. یعنی «جناب علی بن الحسین، علیهما السلام، فرمود: "داخل نشده است به بهشت حمیتی مگر حمیت حمزه بن عبدالمطلب؛ و آن در وقتی بود که اسلام آورد برای غضبی که کرد برای حمایت پیغمبر، صلی الله علیه و آله."»^۳ و قضیه اسلام حضرت حمزه به چند طور نقل شده است^۸ که از مقصد ما خارج است.

بالجمله، معلوم است که ایمان، که عبارت است از نور الهی و از خلعتهای غیبیه ذات مقدس حق جل و علاست بر بندگان خاص و مخلصان درگاه و مخصوصان محفل انس، منافات دارد با چنین خلقی که حق و حقیقت را پایمال کند و راستی و درستی را زیر پای جهل و نادانی نهد. البته آینه قلب اگر به زنگار خودخواهی و خویشاوندپرستی و عصبیت بيموقع جاهلیت محجوب شود، در او جلوه نور ایمان نشود و خلوتگاه خاص ذوالجلال تعالی نشود. قلب کسی مورد تجلیات نور ایمان و معرفت گردد و گردن کسی بسته جبل متین و عروه وثیق ایمان و گروگان حقایق و معارف است که پایبند قواعد دینی و ذمه او رهین قوانین عقلیه باشد، و متحرك به تحريك عقل و شرع گردد و هیچیک از عادات و اخلاق و مانوسات وجود او را نلرزاند و مایل از راه مستقیم نکند. وقتی انسان دعوی اسلام و ایمان می تواند نماید که تسلیم حقایق و خاضع برای آنها باشد و مقاصد خود را هر چه بزرگ است فانی در مقاصد ولینعمت خود کند و خود و اراده خود را فدای اراده مولای حقیقی کند. البته چنین شخصی از عصبیت جاهلیت عاری و بری گردد، و وجهه

قلبش به سوی حقایق متوجه و پرده‌های ضخیم جهل و عصبیت چشم او را نگیرد؛ و در مقام اجرای حق و اظهار کلمه حقیقت پای بر فرق تمام تعلقات و ارتباطات نهد و تمام خویشاوندیها و عادات را در پیشگاه مقصد ولی النعم قربان کند؛ و اگر عصبیت اسلامیّت با عصبیت جاهلیت تعارض کند، عصبیت اسلامیّت و حق خواهی را مقدم دارد

انسان عارف به حقایق می داند که تمام عصبه‌ها و ارتباطات و تعلقات يك امور عرضیه زایله‌ای است، مگر ارتباط بین خالق و مخلوق و عصبه حقیقیه که آن امر ذاتی غیر قابل زوال است که از تمام ارتباطها محکمتر و از جمیع حسب و نسبه بالاتر است. در حدیث وارد است که رسول اکرم، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فرمود: كُلِّ حَسَبٍ وَنَسَبٍ مُنْقَطِعٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا حَسَبِي وَنَسَبِي. ^۹ یعنی «تمام حسبها و نسبهها پاره گردد و به آخر رسد روز قیامت مگر حسب و نسب من». معلوم است حسب و نسب آن حضرت روحانی و باقی است و از تمام عصبیتهای جاهلیت دور است. آن حسب و نسب روحانی در آن عالم ظهورش بیشتر و کمالش هویداتر است. این ارتباطهای جسمانی مُلکی، که از روی عادات بشریه است، به اندک چیزی منقطع شود؛ و هیچیک از آنها در عوالم دیگر ارزشی ندارد، مگر ارتباطات در تحت نظام ملکوتی الهی باشد و در سایه میزان قواعد شرعیه و عقلیه باشد که دیگر آن انفصام و انقطاع ندارد.

فصل

در بیان صورت ملکوتیه عصبیت

در شرح بعضی از احادیث سالفه گذشت که میزان در صورتهای ملکوتی و برزخی و قیامتی ملکات و قوت آن است؛ و آن عالم محل بروز سلطان نفس [است]، و ملکِ بدن تعصی از آن نکند. ممکن است در آن عالم انسان به صورت حیوانات یا به صورت شیطان محشور شود. و در این حدیث شریف که ما به شرح آن پرداختیم که می فرماید: «کسی که در دلش حبه خردلی عصبیت باشد، برانگیزاند خداوند او را با اعراب جاهلیت.» تواند اشاره به آن معنی که ذکر شد باشد.

انسان دارای این رذیله وقتی از این عالم منتقل شد، شاید خود را یکی از اعراب جاهلیت ببیند که نه ایمان به خدای تعالی دارد، نه به رسالت و نبوت معتقد

است؛ و به هر صورت که صورت آن طایفه است خود را محشور ببیند، و خود نیز نفهمد که در دنیا اظهار عقیده حقه می کرده و در سلك امت رسول خاتم، صلی الله علیه و آله، منسلک بوده. چنانچه در حدیث وارد است که اهل جهنم اسم رسول الله، صلی الله علیه و آله، را فراموش کنند و خود را نتوانند معرفی کنند، مگر بعد از آنکه اراده حق تعالی به خلاص آنها تعلق گیرد. ۱۰ و چون این خلق به حسب بعضی احادیث از خواص شیطان است، شاید اعراب جاهلیت و انسان دارای عصبیت جاهلیت به صورت شیطان محشور گردد. کافی فی الصحیح عن أبي عبد الله، علیه السلام، قَالَ إِنَّ الْمَلَائِكَةَ كَانُوا يَحْسُبُونَ أَنَّ إِبْلِيسَ مِنْهُمْ، وَكَانَ فِي عِلْمِ اللَّهِ أَنَّهُ لَيْسَ مِنْهُمْ؛ فَاسْتَخْرَجَ مَا فِي نَفْسِهِ بِالْحَمِيَّةِ وَالْعَصَبِ، فَقَالَ: «خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ». ۱۱ یعنی «همانا ملائکه گمان می کردند که شیطان از آنهاست، و در علم خدا چنین بود که او از آنها نیست. پس خارج کرد آنچه در نفسش بود به حمیت و عصبیت، پس گفت: "مرا خلق کردی از آتش و آدم را خلق کردی از گِل."»

پس ای عزیز، بدان که این خلق خبیث از شیطان است؛ و اغلوطة آن ملعون و قیاس باطل غلطش به واسطه این حجاب غلیظ بود. این حجاب کلیه حقایق را از نظر می برد، بلکه تمام رذایل را محاسن جلوه می دهد و تمام محاسن غیر را رذیله نمایش دهد؛ و معلوم است کار انسانی که جمیع اشیا را بر غیر واقعیت خود ببیند به کجا منتهی شود. و علاوه بر آنکه خود این رذیله موجب هلاک انسان است، منشأ بسیاری از رذایل نفسانی و مفاصد اخلاقی و اعمالی شود که ذکر آنها موجب ملالت است.

پس، انسان عاقل که این مفاصد را از این خلق فاسد فهمید و به شهادت صادق مصدق رسول اکرم و اهل بیت معظمش، صلوات الله علیهم أجمعین، اذعان کرد که این ملکه انسان را به هلاکت می کشاند و اهل آتش می کند، باید در صدد علاج نفس برآید؛ و اگر خدای نخواستہ در دل او از این خلق به قدر خردلی هست، خود را از آن پاک و پاکیزه کند که در وقت مهاجرت از این عالم و انتقال به عالم آخرت و رسیدن اجل مقدر پاک باشد و با نفس صافی منتقل شود. و باید بداند انسان که مجال بسیار کم است و وقت تنگ است، زیرا که انسان نمی داند چه وقت روز ارتحال اوست.

ای نفس خبیث نویسنده، شاید در همین حال که مشغول نوشتنی، اجل مقدر

برسد و تورا با این همه رذایل اخلاقی منتقل کند به عالمی که بازگشت ندارد.

ای عزیز، ای مطالعه کننده این اوراق، عبرت کن از حال این نویسنده که اکنون در زیر خاک و در عالم دیگر گرفتار اعمال زشت و اخلاق ناهنجار خویش است، و تا فرصت داشت به بطالت و هوی و هوس عمر عزیز را گذراند و آن سرمایه الهی را ضایع و باطل کرد؛ تو ملتفت خود باش که نیز روزی مثل مایی و خودت نمی دانی آن چه روز است؛ شاید الان که مشغول قرائتی باشد. اگر تعللی کنی، فرصت از دست می رود. ای برادر من، این امور را تعویق نینداز که تعویق انداختنی نیست. چه قدر آدمهای صحیح و سالم با موت ناگهانی از این دنیا رفتند و ندانیم عاقبت آنها چیست؟ پس فرصت را از دست مده و یک دم را غنیمت شمار که کار خیلی اهمیت دارد و سفر خیلی خطرناک است. دستت از این عالم، که مزرعه آخرت است، اگر کوتاه شد، دیگر کار گذشته است و اصلاح مفاسد نفس را نتوانی کرد؛ جز حسرت و حیرت و عذاب و مذلت نتیجه نبری. اولیای خدا آنی راحت نبودند و از فکر این سفر پر خوف و خطر بیرون نمی رفتند. حالات علی بن الحسین، علیهما السلام، امام معصوم، حیرت انگیز است. ناله های امیرالمؤمنین، علیه السلام، ولی مطلق، بهت آور است. چه شده است که ما این طور غافلیم؟ کی به ما اطمینان داده جز شیطان که کارهای ما را از امروز به فردا می اندازد. می خواهد اصحاب و انصار خود را زیاد کند و ما را با خلق خود و در زمره خود و اتباع خود محشور کند. همیشه آن ملعون امور آخرت را در نظر ما سهل و آسان جلوه دهد و ما را با وعده «رحمت خدا» و «شفاعت شافعیین» از یاد خدا و اطاعت او غافل کند. ولی افسوس که این اشتباهی کاذب است و از دامهای مکر و حيله آن ملعون است. رحمت خدا الآن به تو احاطه کرده: رحمت صحت و سلامت و حیات و امنیت و هدایت و عقل و فرصت و راهنمایی اصلاح نفس. در هزاران رحمت گوناگون حق تعالی غوطه وری و استفاده از آنها نمی کنی و اطاعت شیطان می کنی. اگر از این رحمتها در این عالم استفاده نکنی، بدان که در آن عالم نیز بی بهره هستی از رحمتهای بی تناهی حق و از شفاعت شفیعیان نیز محروم مانی. جلوه شفاعت شافعیان در این عالم هدایت آنهاست، و در آن عالم باطن هدایت شفاعت است. تو از هدایت اگر بی بهره شدی، از شفاعت بی بهره ای؛ و به هر قدر هدایت شدی، شفاعت شوی. شفاعت رسول اکرم، صلی الله علیه و آله، مثل رحمت حق مطلق است، محل قابل باید از او استفاده کند. اگر خدای نخواستہ شیطان با این وسایل

ایمان را از چنگ تور بود، دیگر قابلیت رحمت و شفاعت نخواهی داشت. بلی، رحمت حق سرشار است در دو دنیا؛ تو اگر طالب رحمتی، چرا از این رحمت‌های پیاپی که در این عالم مرحمت فرموده و بذر رحمت‌های عوالم دیگر است برخوردار نمی شوی. این همه انبیا و اولیاء خدا تو را دعوت کردند به خوان نعمت و مهمانخانه الهی، نپذیرفتی و با يك وسوسه خناس و القاء شیطانی همه را کنار گذاشتی. محکمت کتاب خدا و متواترات احادیث انبیا و اولیا و ضروریات عقول عقلا و براهین قطعیة حکما را فدای خطرات شیطانی و هواهای نفسانی کردی. ای وای به حال من و تو از این غفلت و کوری و کوری و جهالت!

فصل در عصیتهای اهل علم است

یکی از عصیتهای جاهلیت ایستادگی در مطالب علمیه است و حمایت کردن از حرفی است که از خودش یا معلمش یا شیخش صادر شده، نه برای اظهار حق و ابطال باطل. معلوم است این عصیت از جهاتی زشت تر و از حیثیاتی نارواتر است از سایر عصیتهای: یکی از جهت متعصب. زیرا که اهل علم، که باید مری بنی نوع بشر باشد و شاخه شجره نبوت و ولایت است و به وخامت امور مطلع و عواقب اخلاق فاسده را می داند، اگر خدای نخواست خود عصیت جاهلیت داشته باشد و متصف به صفات رذیله شیطانیه باشد، حجت بر او تمامتر و مورد مؤاخذه بیشتر واقع گردد. کسی که خود را معرفی کند به اینکه چراغ هدایت مردم و شمع محفل انس و راهنمای سعادت و معرف طریق آخرت است، اگر خدای نخواست عامل به قول خود نباشد و باطنش با ظاهر مخالف باشد، در زمره اهل ریا و نفاق به حساب آید و از علمای سوء و عالم بلا عمل است که جزای آن بزرگتر و عذاب آن الیمر است؛ و مثل آنها را در قرآن کریم ذکر فرموده: **بَشْرٌ مِثْلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ**. ۱۲ پس، بر اهل علم خیلی لازم است که این مقامات را حفظ کنند و خود را کاملاً از این مفاسد پاک کنند تا هم اصلاح آنها شود و هم اصلاح جامعه را کرده و عظم آنها مؤثر گردد و پند آنها در قلوب موقعیت پیدا کند. فساد عالم موجب فساد امت شود، و معلوم است فسادی که ماده فسادهای دیگر شود و خطیئه ای که خطیئات دیگر زاید، بالاتر و بزرگتر است پیش ولی النعم از فساد جزئی غیر متعدی.

و یکی دیگر [از] جهات قباحت و وقاحت این خُلق در اهل علم از ناحیه خود علم است. زیرا که این عصبیت خیانت به علم و حق ناشناسی از آن است؛ و کسی که حامل بار این امانت گردید و مخْلَع به این خلعت شد، باید حفظ حرمت آن را بنماید و آن را صحیح و سالم به صاحبش تحویل دهد؛ و اگر تعصب جاهلیت کند، البته خیانت به آن کرده و ظلم و تعدی نموده، و این خود خطیئه عظیمه‌ای است.

و یکی دیگر از جهات قباحت آن از ناحیه طرف است. زیرا که طرف آن در مباحث علمی اهل علم است، و او از ودایع الهیه و حفظ حرمتش لازم و هتک آن از حرمت الهیه و مویقات عظیمه است. و عصبیتهای بیموقع گاه باعث شود که انسان مبتلا به هتک حرمت اهل علم شود. پناه می‌برم به خدای تعالی از این خطیئه بزرگ.

و یکی دیگر از ناحیه متعصّب له است، که استاد و شیخ انسان است، که البته موجب عقوق شود. زیرا که مشایخ عظام و اساطین کرام، نَصْرُ الله و جوههم^{۱۳}، طرفداری حق را مایل و از باطل گریزان، و سخط کنند بر کسی که برای عصبیت جاهلیت حق کُشی کند و ترویج باطل کند. و البته عقوق روحانی بالاتر است از عقوق جسمانی، و حق ولادت روحانیه بالاتر است از حق ولادت جسمانیه.

پس بر اهل علم، زَادَهُمُ اللهُ شَرَفًا و عَظَمَةً، لازم و حتم است که خود را از مفسد اخلاقی و اعمالی مبرا نمایند، و به حلیه اعمال حسنه و اخلاق کریمه مزین نمایند؛ و خود را از منصب شریفی که حق تعالی به آنها مرحمت فرموده منخلع نمایند، که خسران آن را جز خدای تعالی کسی نداند. و السّلام.

- ۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۳۰۸، «کتاب ایمان و کفر»، «باب العصبیه»، حدیث ۳.
- ۲- مشتمع: اندود شده با موم یا شمع. پارچه پنبه‌ای و نازک است که یک روی آن مقداری چسب آمیخته با ماده دارویی مالیده شده و در مقابل کمی گرما خاصیت چسبندگی بر روی جلد پیدا می‌کند، همین کلمه است که در تداول به صورت «مشما» در آمده است. فرهنگ معین، ج ۳، ص ۴۱۵۴.
- ۳- عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَسْلَمَ الْجَبَلِيِّ بِإِسْنَادِهِ يَرْفَعُهُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُعَذِّبُ بَيْتَةَ بَيْتَةً: الْعَرَبَ بِالْعَصْبِيَّةِ، وَالذُّهَانَ قَيْئَةً بِالْكَبِيرِ، وَالْأَمْرَاءَ بِالْجَوْرِ، وَالْفُقَهَاءَ بِالْحَسَدِ، وَالتَّجَارَ بِالْخِيَانَةِ، وَأَهْلَ الرُّسْتَقِ بِالْجَهْلِ، خصال، ج ۱، ص ۳۲۵، «باب الستة»، حدیث ۱۴.
- ۴- اصول کافی، ج ۲، ص ۳۰۷، «کتاب ایمان و کفر»، «باب العصبیه»، حدیث ۱.
- ۵- وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الرَّاغِي يَفْعَلُ قَوْمًا كَالدَّاجِلِ فِيهِمْ مَعَهُمْ. وَعَلَى كُلِّ دَاخِلٍ فِي بَاطِلٍ إِثْمَانٍ: إِثْمُ الْعَمَلِ بِهِ؛ وَ إِثْمُ الرُّضَايَةِ. (آنکه از کار گروهی خوشنود باشد، چون کسی است که با ایشان در آن کار همراه بوده است. و هر آنکه در کار ناروایی دیگران را همراهی کند دو گناه دارد: گناه انجام آن، و گناه خوشنودی از آن.) نهج البلاغه فیض الاسلام، «حکمت» ۱۴۶، ص ۱۱۵۳.
- ۶- اصول کافی، ج ۲، ص ۳۰۸، «کتاب ایمان و کفر»، «باب العصبیه»، حدیث ۴.
- ۷- اصول کافی، ج ۲، ص ۳۰۸، «کتاب ایمان و کفر»، «باب العصبیه»، حدیث ۵.
- ۸- داستان اسلام حمزه را می‌توانید در این منابع ببینید: اصول کافی، ج ۲، ص ۳۰۸ «کتاب ایمان و کفر»، «باب العصبیه»، حدیث ۵. بحار الانوار، ج ۷، ص ۲۸۵، «کتاب ایمان و کفر»، «باب العصبیه»، حدیث ۴. الصحيح من سيرة النبي الاعظم، ج ۲، ص ۷۵. سيرة النبي، ج ۱، ص ۳۱۲. أسد الغابة، ج ۲، ص ۱۴۶. الاستيعاب، ج ۱، ص ۲۷۱.
- ۹- بحار الانوار، ج ۲۵، «کتاب الامامة»، «باب أن الائمة من ذرية الحسين (ع)»، ص ۲۴۹. و در وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۲۱، «کتاب النکاح»، «ابواب مقدمات نکاح»، «باب ۸»، حدیث ۵. با عبارت دیگر این حدیث آمده است.
- ۱۰- مرحوم فیض (ره) در علم الیقین (ج ۲، ص ۱۰۴۲ و ۱۰۴۳) روایتی را با همین مفهوم نقل می‌کند.
- ۱۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۳۰۸، «کتاب ایمان و کفر»، «باب العصبیه»، حدیث ۶.
- ۱۲- «چه بد است مثل گروهی که آیات خدا را دروغ پنداشتند و خداوند گروه ستمگران را راهنمایی نخواهد کرد.» (جمعه / ۵).
- ۱۳- «خداوند چهره‌های ایشان را زیبا گرداند.»

الحديث التاسع

بِالسَّنَدِ الْمَتَّصِلِ إِلَى ثِقَةِ الْإِسْلَامِ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ الْكُلَيْنِي، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ عَوْنِ الْقَلَابِيسِيِّ، عَنْ ابْنِ أَبِي يَعْقُورٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: مَنْ لَقِيَ الْمُسْلِمِينَ بِوَجْهِينَ وَلسَانَيْنِ، جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَهُ لِسَانَانِ مِنْ نَارٍ.^١

ترجمه «حضرت صادق، سلام الله عليه، فرمود: ”کسی که دیدار کند مسلمانان را به دور و دوزبان، بیاید روز قیامت و حال اینکه از برای اوست دوزبان آتشی.“»

شرح معنی «دورویی» بین مسلمانان آن است که انسان ظاهر حال و صورت ظاهرش را به آنها طوری نمایش دهد که باطن قلب و سریره اش به خلاف اوست. مثلاً در ظاهر نمایش دهد که من از اهل مودت و محبت شما هستم و با شما صمیمیت و خلوص دارم، و در باطن به خلاف آن باشد؛ و در نزد آنها معامله دوستی و محبت کند، و در غیاب آنها غیر آن باشد.

و معنی «دوزبانی» آن است که با هر کس ملاقات کند از او تعریف کند و مدح نماید یا اظهار دوستی و چاپلوسی کند، و در غیاب او به تکذیب او و غیبتش قیام کند. و بنابراین تفسیر، صفت اول نفاق عملی است، و صفت دوم نفاق قولی است. و شاید که حدیث شریف اشاره باشد به صفت زشت نفاق؛ و چون این دو صفت از اظهر صفات و اخص خواص منافقان است، به ذکر آنها بالخصوص پرداخته. و نفاق یکی از ذرایع نفسانیه و ملکات خبیثه است که اینها آثار آن است؛ و از برای آن

درجات و مراتبی است. و ما ان شاء الله در ضمن چند فصل به ذکر مراتب و مفاسد آن و علاج آن به قدر مقدور می پردازیم.

فصل

در بیان مراتب نفاق است

بدان که از برای نفاق و دورویی، مثل سایر اوصاف و ملکات خبیثه یا شریفه، درجات و مراتبی است در جانب شدت و ضعف. هر يك از اوصاف رذیله را که انسان در صدد علاج آن بر نیاید و پیروی از آن نماید، روبرو اشتداد گذارد. و مراتب شدت رذایل چون شدت فضایل غیر متناهی است. انسان اگر نفس اماره را به حال خود واگذار کند، به واسطه تمایل ذاتی آن به فساد و نامالایمات عاجله نفسانیه و مساعدت شیطان و وسواس خناس میل به فساد کند؛ و رذایل آن در هر روز روبرو اشتداد و زیادت گذارد تا آنجا رسد که آن رذیله ای که از آن پیروی کرده صورت جوهریه نفس و فصل اخیر آن گردد و تمام مملکت ظاهر و باطن در حکم آن درآید. پس، اگر آن رذیله رذیله شیطانیه باشد، همچون نفاق و دورویی که از خواص آن ملعون است - چنانچه قرآن شریف از آن خبر داده بقوله: *وَ قَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِينٌ* النَّاصِحِينَ^۲. «قسم خورد از برای حضرت آدم و حوا، سلام الله علیهما، که من از پند دهندگان شما هستم.» با آنکه به خلاف آن بود - مملکت تسلیم شیطان شود، و صورت اخیره نفس و باطن ذات و جوهر آن صورت شیطان گردد؛ و صورت ظاهر آن نیز در آن دنیا ممکن است صورت شیطان باشد، گرچه در این جا به صورت شکل انسانی است.

پس، اگر انسان از این صفت جلوگیری نکند و نفس را سرخود کند، به اندک زمان چنان مهار گسیخته شود که تمام همت و همش را مصروف این رذیله کند؛ و با هر کس ملاقات کند با دورویی و دوزبانی ملاقات کند؛ و خلط و آمیزش با کسی نکند جز آنکه آلوده باشد به کدورت دورنگی و نفاق؛ و جز منافع شخصی و خودخواهی و خودپرستی چیزی در نظرش نباشد؛ و صداقت و صمیمیت و همت و مردانگی را بکلی زیر پا نهد و در تمام کارها و حرکات و سکناات دورنگی را به کار برد، و از هیچ گونه فساد و قباحت و وقاحت پرهیز نکند. چنین شخصی از زمره

بشریت و انسانیت دور و با شیاطین محشور است. اینها که گفته شد به حسب مراتب شدت و ضعف در خود جوهر نفاق بود؛ و نیز به حسب متعلق فساد آن فرق دارد. زیرا که گاهی نفاق کند در دین خدا؛ و گاهی در ملکات حسنه و فضایل اخلاق؛ و گاهی در اعمال صالحه و مناسک الهیه؛ و گاهی در امور عادی و متعارفات عرفیه. و همین طور گاهی نفاق کند با رسول خدا، صلی الله علیه و آله، و ائمه هدی، علیهم السلام؛ و گاهی با اولیا و علما و مؤمنین؛ و گاهی با مسلمانان و سایر بندگان خدا از ملل دیگر.

البته اینها که ذکر شد در زشتی و وقاحت و قباحت فرق دارند، گرچه تمام آنها در اصل خباثت و زشتی شرکت دارند و شاخ و برگ یک شجره خبیثه هستند.

فصل

نفاق و دورویی علاوه بر آنکه خود صفتی است بسیار قبیح و زشت که انسان شرافتمند هیچگاه متصف به آن نیست و دارای این صفت از جامعه انسانیت خارج، بلکه با هیچ حیوانی نیز شبیه نیست، و مایه رسوائی و سرشکستگی در این عالم پیش اقران و امثال است، ذلت و عذاب الیم در آخرت است، و به طوری که در حدیث شریف ذکر فرموده صورتش در آن عالم آن است که انسان با دوزبان از آتش محشور گردد، و اسباب رسوائی او پیش خلق خدا و سرافکندگی او در محضر انبیاء مرسلین و ملائکه مقربین گردد. و شدت عذابش نیز از این روایت مستفاد شود، زیرا که اگر جوهر بدن جوهر آتش شد، احساس شدیدتر و الم بیشتر گردد. پناه می برم به خدا از شدت آن.

و در حدیث دیگر وارد است که رسول خدا، صلی الله علیه و آله، فرمود:

«می آید روز قیامت آدم دورو، در صورتی که یکی از دوزبانان از پشت سرش خارج شده و یکی از آنها از پیش رویش؛ و هر دوزبان آتش گرفته و تمام جسدش را آتش زده اند. پس از آن گفته شود این است کسی که در دنیا دورو بود و دوزبان بود؛ معروف شود به این روز قیامت. ۳» و مشمول آیه شریفه است که می فرماید: وَ يَقَطُّعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ. ۴ سرمنشأ بسیاری از مفاسد و مهالك است که هر يك دنیا و آخرت انسان را

ممکن است به باد فنا دهد؛ از قبیل تفتین نمودن، که به نصّ قرآن کریم از قتل نفس بزرگتر است^۵؛ و مثل نیمه، که حضرت باقر، علیه السلام، فرماید: مُحَرَّمَةُ الْجَنَّةِ عَلَى الْقَتَاتَيْنِ الْمَسَائِنِ بِالنَّمِيمَةِ^۶. یعنی «حرام است بهشت بر سخن چینهایی که کارشان آن باشد که راه روند در نیمه و سخن چینی.»؛ و مثل غیبت، که شدیدتر است از زنا به فرموده پیغمبر^۷، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؛ و مثل ایذاء مؤمن و سب او و هتک ستر و کشف سَرّ او، و غیر اینها که هر یک از آنها برای هلاکت انسان سببی مستقل است.

و بدان که داخل است در نفاق و دورویی کنایات و اشارات و غمز و لمزهایی که بعضی نسبت به بعضی دارند، با آنکه در مقابل آنها اظهار دوستی و صمیمیت کنند. و انسان باید خیلی مواظبت از حال خود کند و در اطوار و اعمال خود دقیق شود که مکاید نفس و دامهای شیطان خیلی دقیق است و کمتر شخصی می تواند از آن نجات پیدا کند. ممکن است انسان با يك اشاره در غیر موقع یا يك کنایه بیجا از اهل دورویی و دوزبانی به شمار آید. و شاید انسان تا آخر عمر مبتلای به این رذیله باشد و خود را صحیح و سالم و پاک و پاکیزه پندارد. پس، انسان باید مثل طبیب دلسوز حاذقی و پرستار شفیق مطلعی از حالات نفس و اعمال و اطوار خود مواظبت کند؛ و هیچ گاه از مراقبت کوتاهی نکند و بداند که هیچ مرضی از امراض قلبیه مستورتر نیست و در عین حال کشنده تر نیست؛ و هیچ پرستاری نباید شفیقتر و دلسوزتر از انسان به خودش باشد.

فصل در علاج نفاق است

بدان که علاج این خطیئه بزرگ و نقص عظیم دو چیز است: یکی تفکر در مفاسدی که مترتب بر این رذیله است: چه در این دنیا که اگر انسان به این صفت معرفی شد، از انظار مردم می افتد و رسوای خاص و عام می شود و بی آبرویش همه اقران و امثال می گردد و از مجالس خود طردش کنند و از محافل انس بازماند، و از کسب کمالات و رسیدن به مقاصد بازماند. و انسان با شرف و وجدان باید خود را از این ننگ شرف سوز پاک کند که گرفتار این ذلتها و خواریها نگردد. و چه در عالم دیگر که عالم کشف اسرار است، و هر چه را در این عالم از نظر مردم پوشانید در آن جا نتواند مستور کرد. و در آن جا مشوه الخلقه با دو زبان از آتش محسور گردد و با

منافقان و شیاطین معذب شود.

پس، انسان عاقل که این مفاسد را دید و از برای این خُلق جز زشتی و پلیدی نتیجه‌ای ندید، بر خود حتم و لازم کند که این صفت را از خود دور کند، و وارد شود در مرحله عمل که طریقه دیگر علاج نفس است. و آن چنان است که انسان مدتی با کمال دقت مواظبت کند از حرکات و سکانات خود و کاملاً مداقه در اعمال خویش کند، و برخلاف خواهش و آرزوی نفس اقدام کند و مجاهده نماید؛ و اعمال و اقوال خود را در ظاهر و باطن خوب کند و تظاهرات و تدلیسات را عملاً کنار گذارد؛ و از خدای متعال در خلال این احوال توفیق طلب کند که او را بر نفس آماره و هواهای آن مسلط کند و در این اقدام و علاج با او همراهی فرماید. خداوند تبارک و تعالی فضل و رحمتش بر بندگان بی پایان است، و هر کس به سوی او و اصلاح خود قدمی بردارد، با او مساعدت فرماید و از او دستگیری نماید. و اگر چندی بدین حال باشد، امید است که نفس صفا پیدا کند و کدورت نفاق و دورویی از او زایل گردد و آئینه قلب و باطنش از این رذیله پاک و پاکیزه گردد و مورد الطاف حق و رحمت ولی النعمه حقیقی گردد؛ زیرا که مبرهن است و به تجربه نیز پیوسته است که نفس تا در این عالم است از اعمال و افعال صادره از خود منفعل می‌گردد، چه اعمال صالحه و چه فاسده؛ در هر یک از اعمال در نفس اثری حاصل شود: اگر عمل نیکو و صالح است، اثر نورانی کمالی؛ و اگر به خلاف آن است، اثر ظلمانی ناقص در آن حاصل شود تا یکسره قلب یا نورانی شود یا ظلمانی و منسلک درسلک سعدا شود یا اشقیاء. پس، تا در این دار عمل و منزل زراعت هستیم، با اختیار خود می‌توانیم قلب را به سعادت یا شقاوت کشانیم و رهین اعمال و افعال خود هستیم. *فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ* وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ.*^۸

فصل

در بیان بعضی اقسام نفاق است

بدان ای عزیز، که یکی از مراتب نفاق و دورویی و دوزبانی نفاق با خداوند متعال و دورویی کردن با مالک الملوك و ولی النعم است، که مادر این عالم مبتلای به آن هستیم و از آن غافلیم؛ و پرده‌های ضخیم جهل و نادانی و حجابهای ظلمانی

خودخواهی و حب دنیا و نفس به طوری آن را به ما مستور کرده که بعید است تا پس از کشف سرائر و رفع حجب و کوچ کردن از عالم طبیعت و رخت بستن از دار غرور و نشئه غفلت انگیز تنبه بر آن پیدا کنیم. اکنون به خواب غفلت فرو رفته و سکر طبیعت و مستی هوای و هوس ما را گرفته و تمام زشتیها و اخلاق و اعمال و اطوار فاسده را در نظر ما خوب و زیبا جلوه می دهد. يك وقت هم که از خواب بیدار شویم و از این مستی و سرگرمی به خود آییم، کار از دست رفته و در زمره منافقان و دورو و دوزبانان محشور شده با دوزبان از آتش یا دو صورت مشوه زشت محشور شویم؛ و هر چه فریاد کنیم: رَبُّ ارْجِعُونِي^۹، کلاً جواب آید.

و این دورویی چنان است که من و تو در تمام مدت عمر اظهار کلمه توحید و دعوی اسلام و ایمان، بلکه محبت و محبویت، می کنیم؛ هر کدام هر قدر اشتها داریم دعوی می کنیم: اگر از عامه خلق و عوام هستیم، دعوی اسلام و ایمان یا زهد و خلوص کنیم و اگر از اهل علم و فقهات هستیم دعوی کمال اخلاص و ولایت و خلافت رسول کنیم، و متشبث می شویم به قول منقول از رسول اکرم، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: اَللَّهُمَّ ارْحَمْ خُلَفَائِي^{۱۰} و قول صاحب الامر، روحی له الفداء: اِنَّهُمْ حُجَّتِي^{۱۱}، و سایر اقوال منقوله از ائمه هدی، سلام الله عليهم، در شأن علما و فقها. و اگر از اهل علوم عقلیه هستیم، دعوی ایمان حقیقی برهانی و خود را صاحب علم یقین و عین یقین و حق یقین دانیم و دیگر مردم را ناقص العلم و الایمان شماریم، و آیات قرآنی و احادیث شریفه را در شأن خود فروخوانیم. و اگر از اهل عرفان و تصوفیم، دعوی معارف و جذب و محبت و فناء فی الله و بقاء بالله و ولایت امر، و هر چه از این مقوله الفاظ جالب در نظر آید می نماییم. و همین طور هر طایفه ای از ما به زبان قال و ظهور حال دعوی مرتبه ای از برای خود کند و نمایش حقیقتی از حقایق رایجه را دهد. پس، اگر این ظاهر با باطن موافق شد و این علن با سر مطابق افتاد و در این دعوی صادق و مصدق بود، هَنِيئًا لَهُ و لِأَرْبَابِ النِّعَمِ نَعِيمُهُمْ^{۱۲}. و الا اگر مثل نویسنده روسیاه زشت مشوه الخلقه باشد، بداند که از زمره منافقان و در سلك دورویان و دوزبانان است؛ و به علاج خود قیام کند و تا فرصت از دست نرفته برای حال بدبختی خود و روز ذلت و ظلمت خود فکری نماید.

ای عزیز مدعی اسلام، در حدیث شریف کافی از حضرت رسول، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، منقول است: الْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ يَدِهِ وَ لِسَانِهِ^{۱۳}. «مسلمان

کسی است که مسلمانان سالم باشند از دست و زبان او. « چه شده است که من و تو به هر اندازه که قدرت داشته باشیم و دستمان برسد آزار زبردستان را روا می‌داریم و از ایذا و ظلم به آنها مضایقه نداریم؛ و اگر با دست نتوانستیم آزارشان کنیم، با تیغ زبان در حضور آنها، و گرنه در غیاب اشتغال به کشف اسرار و هتک استار آنها پیدا می‌کنیم و به تهمت و غیبتشان می‌پردازیم. پس، ما که مسلمانان از دست و زبانمان سالم نیستند، دعوی اسلامیتمان مخالف با حقیقت و قلبان مخالف با علمان است؛ پس در زمره منافقان و دورویانیم.

ای مدعی ایمان و خضوع قلب، در بارگاه ذوالجلال اگر تو به کلمه توحید ایمان داری و قلبت یکی پرست و یکی طلب است و الوهیت را جز برای ذات خدای تعالی ثابت ندانی، اگر قلبت موافق با ظاهر است و باطنت موافق با دعوت است، چه شده است که برای اهل دنیا این قدر قلبت خاضع است؟ چرا پرستش آنها را می‌کنی؟ جز این است که آنها را مؤثر در این عالم می‌دانی و اراده آنها را نافذ و زور را مؤثر می‌دانی؟ چیزی را که کارکن در این عالم نمی‌دانی اراده حق تعالی است. پیش تمام اسباب ظاهری خاضعی، و از مؤثر حقیقی و مسبب جمیع اسباب غافل. با همه حال دعوی ایمان به کلمه توحید می‌کنی! پس، تونیز از زمره مؤمنان خارج و در سلك منافقان و دوزبانان محشوری.

وای مدعی زهد و اخلاص، اگر تو مخلص هستی و برای خدا و دار کرامت او زهد از مشتبهات دنیا می‌کنی، چه شده است که از مدح و ثنای مردم، که فلان اهل صلاح و سداد است، این قدر خوشحال می‌شوی و در دل غنچ و دلال می‌کنی، و برای همنشینی با اهل دنیا و زخارف آن جان می‌دهی، و از فقرا و مساکین فرار می‌کنی؟ پس، بدان که این زهد و اخلاص حقیقی نیست. زهد از دنیا برای دنیاست، و قلبت خالص از برای حق نیست، و در دعوی خود کاذبی و از دورویان و منافقانی.

وای مدعی ولایت از جانب ولیّ الله و خلافت از جانب رسول الله، صلی الله علیه و آله، اگر مطابق حدیث شریف احتجاج هستی (صَائِنًا لِنَفْسِهِ، حَافِظًا لِدِينِهِ، مُخَالِفًا عَلٰی هَوَاهُ، مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ).^{۱۴} و اگر برگ شاخه ولایت و رسالتی و مایل به دنیا نیستی، و مایل به قرب سلاطین و اشراف و منزجر از مجالست با فقرا نیستی، اسمت مطابق با مستی و از حجج الهیه در بین مردم هستی، و الا در زمره علماء سوء و در زمره منافقان، و از طوایف دیگر که ذکر شد حالت بدتر و عملت زشت‌تر و

روزگارت تباہتر است، زیرا که حجت بر علما تمامتر است. و ای مدعی حکمت الهی و علم به حقایق و مبدأ و معاد، اگر عالم به حقایق و ربط اسباب و مسبباتی، و اگر راستی عالم به صور برزخیه و احوال بهشت و دوزخی، باید آرام نداشته باشی و تمام اوقات خود را صرف تعمیر عالم باقی نمایی و از این عالم و مشتهیات آن فرار کنی. تومی دانی که چه مصیبتها در پیش است و چه ظلمتها و عذابهای طاقت فرسایی در جلو است، پس چرا از حجاب الفاظ و مفاهیم قدمی بیرون نگذاشتی و ادله و براهین حکمیه در دلت به قدر بال مگسی تأثیر نکرده؟ پس با این حال بدان که از زمره مؤمنین و حکما خارج و در صف منافقان محشوری. و وای به حال کسی که صرف عمر و همت در علوم ما بعد الطبیعه کرده و سکر طبیعت نگذاشت لا اقل یکی از حقایق در قلب او وارد شود.

ای مدعی معرفت و جذبه و سلوک و محبت و فنا، تو اگر براستی اهل الله و از اصحاب قلوب و اهل سابقه حسنائی، هَنِيئًا لَكَ! ولی این قدر شطحیات^{۱۵} و تلوینات^{۱۶} و دعویهای جزاف، که از حب نفس و وسوسه شیطان کشف می کند، مخالف با محبت و جذبه است: **إِنَّ أَوْلِيَاءِنِي تَحْتَ قِيَابِي لَا يَعْرِفُهُمْ غَيْرِي**.^{۱۷} تو اگر از اولیای حق و محبین و مجذوبینی، خداوند می داند؛ به مردم این قدر اظهار مقام و مرتبت مکن، و این قدر قلوب ضعیفه بندگان خدا را از خالق خود به مخلوق متوجه مکن و خانه خدا را غصب مکن. بدان که این بندگان خدا عزیزند و قلوب آنها پر قیمت است؛ باید صرف محبت خدا شود؛ این قدر با خانه خدا بازی مکن و به ناموس او دست درازی مکن: **فَإِنَّ لَلْبَيْتِ رَبًّا**.^{۱۸} پس اگر در دعوی خود صادق نیستی، در زمره دورویان و اهل نفاق. بگذرم، و بیش از این طول کلام سزاوار من روسیاه نیست.

ای نفس لثیم نویسنده که اظهار می کنی باید فکری برای روز سیاه کرد و از این بدبختی باید خود را نجات داد، اگر راست می گویی و قلبت با زبانت همراه است و سرو علنت موافق است، چرا این قدر غافل و قلبت سیاه و شهوات نفسانیه بر تو غالب است و هیچ در فکر سفر پر خطر مرگ نیستی. عمرت گذشت و دست از هوی و هوس برنداشتی؛ عمری را در شهوت و غفلت و شقاوت گذراندی. عنقریب اجل می رسد و پایبند و گرفتار اعمال و اخلاق زشت و ناهنجار خودی. تو خود واعظ غیر متعظی و در زمره منافقان و دورویانی؛ و بیم آن است که اگر به این حال بگذری، با دوزبان از آتش و دو صورت از آتش محشور شوی.

۱۶۳ / حدیث نهم

خداوندا، ما را از این خواب طولانی بیدار کن؛ و از مستی و بیخودی هشیار
فرما؛ و دل ما را به نور ایمان صفا بده؛ و به حال ما ترحم فرما؛ ما مرد این میدان
نیستیم، تو خود ما را دستگیری نما و از چنگال شیطان و هوای نفس نجات بده. بِحَقِّ
أَوْلِيَاءِكَ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ، صلوات الله عليهم أجمعين.

توضیحات :

- ۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۳۴۳، «کتاب ایمان و کفر»، «باب ذی اللسانین»، حدیث ۱.
- ۲- (اعراف / ۲۱).
- ۳- عن زیدبن علی، عن آبائه عن علی، علیهم السلام، قال قال رسول الله، صلى الله عليه وآله وسلم: یجىء یوم القیامة ذوا الوجهین، ذالعا لسانه فی قفاه و آخر من قدامه، یلتهبان نارا حتی یلها جسدہ. ثم یقال له: هذا الذی کان فی الدنیا ذوا وجهین ولسانین. یعرف بذلك یوم القیامة. ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، ص ۳۱۶، «عقاب من کان ذوا وجهین و ذالسانین».
- ۴- «و آنچه را که خدا فرمان به پیوند آن داده می گسلند، و در زمین تباہی می کنند؛ بر ایشان نفرین است و منزلگاه بد.» (رعد / ۲۵).
- ۵- والقیمة أشد من القتل. (بقره / ۱۹۱).
- ۶- اصول کافی، ج ۲، ص ۳۶۹، «کتاب ایمان و کفر»، «باب التمیمه»، حدیث ۲.
- ۷- یا ابانر، إناک والغیبة لأن الغیبة أشد من الزنا. قلت: یا رسول الله ولیم ذاک بأبی أنت وأمی؟ قال: لأن الرجل یزنی فیتوب إلی الله فیتوب الله علیه، والغیبة لا تغفر حتی یغفرها صاحبها. (ای ابانر، از غیبت بهرهیز. بدرستی که غیبت بدتر از زناست. گفتم: «ای پیامبر خدا، پدر و مادرم به فدایت، از چه سبب چنین است». فرمود: «زیرا که مردی که زنا کرده بسا که توبه نماید، پس خداوند بر او ببخشد؛ اما غیبت بخشیده نخواهد شد تا آن کس که غیبت او را کرده اند از آن درگذرد.» بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۸۹، «کتاب الروضة»، «باب مواظب النبی صلی الله علیه و آله و سلم».
- ۸- «پس هر آنکه به سنگینی دانه ای خرد کار نیکی انجام دهد آن را خواهد دید. و هر آنکه به سنگینی دانه ای خرد کار بدی انجام دهد آن را خواهد دید.» (زلزال / ۷ و ۸).
- ۹- «پروردگارا، مرا باز گردان.» (مؤمنون / ۹۹).
- ۱۰- در دعای پیامبر (ص) است: «بار الها، جانشینان مرا مورد رحمت خویش قرار ده.» وسائل الشیعة، ج ۱۸، ص ۱۰۰، «کتاب القضاء»، باب ۱۱.
- ۱۱- در ترویج مبارک از صاحب الامر (عج) است: . . . وأما الحوادث الواقعة، فأرجعوا فیها إلی رواة حدیثنا؛ فإنهم حجتی علیکم، وأنا حجة الله علیهم. (و اما در پیشامدهایی که روی می دهند به روایان حدیث ما رجوع کنید، زیرا اینان حجت من بر شما هستند و من حجت خدا بر ایشان هستم.) وسائل الشیعة، ج ۱۸، ص ۱۰۱، «کتاب القضاء»، ابواب صفات قاضی، باب ۱۱، حدیث ۹.
- ۱۲- «بر او و دارندگان نعمت نعمتشان گوارا باد.»
- ۱۳- اصول کافی، ج ۲، ص ۲۳۵، «کتاب ایمان و کفر»، «باب المؤمن و علاماته و صفاته»، حدیث ۱۹.
- ۱۴- «[هر کس از قیامان که] خود نگهدار، نگاهبان دین خود، مخالف هوای نفس، فرمانبر مولای خویش باشد [مردم می توانند از او تقلید کنند].» (احتجاج، ج ۲، ص ۴۵۸، «باب احتجاجات امام حسن عسکری (ع)»)
- ۱۵- صاحب تاج العروس می نویسد: «کلمه «شطحات» در میان متصوفه مشهور شده و در اصطلاح آنان عبارت است از سخنانی که در حال بیخودی و غلبه شهود حق از آنان صادر می شود به طوری که در آن هنگام جز حق نبینند.» تاج العروس، (چاپ مصر)، ج ۲، ص ۱۷۲ و صاحب دستور العلماء گوید «شطح» سخنی است که در حال مستی و غلبه سلطان حقیقت گفته شود. و آن کلماتی است که از آنها بوی هیجان و بیبوهه گویی به مشام رسد و ظاهر آن مخالف علم و خارج از حد معروف باشد. دستور العلماء، ج ۲، ص ۲۱۴.
- امام (س) در کتاب مصباح الهدایة در منشاء «شطح» نظر دقیقی ارائه نموده اند. ایشان می فرمایند: والشطحات کلها من نقصان السالك و السلوك. (شطحاتی جملگی از کوتاهی سالك و سلوک است.) مصباح الهدایة، ص ۲۰۷.
- ۱۶- «تلوین» یعنی تلون عبد در احوال خود، یعنی از حالی به حالی گشتن. ابوالقاسم قشیری گوید: تلوین صفت

ارباب احوال است؛ و تمکین صفت اهل حقایق. پس مادام که عبد در طریق است صاحب تلوین باشد. «
فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، ص ۲۵۷. عبدالرزاق کاشانی در اصطلاحات گوید: «تلوین دگرگونی
احوال عبد است. و این نزد بیشتر افراد مقام ناقص و پیش ما کاملترین مقامات است. و حال عبد در این مقام حال
کلام خداوند است که کلّ یوم هو فی شأن.» شیخ محی الدین نیز همین سخن را در اصطلاحات صوفیه دارد.
ولی امام (س) تلوین را نقص شمرده است نه کمال.

- ۱۷- همانا اولیای من زیر قبه‌های منند، جز من کسی آنان را نمی‌شناسد. اسرار الشریعه و اطوار الطریقه و
انوار الحقیقه، ص ۱۹۷، مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، ص ۳۸۷، مرصاد العباد، ص ۱۲۷.
- ۱۸- «همانا این خانه صاحبی دارد.» سخن عبدالمطلب در جواب ابرهه که برای تخریب خانه کعبه آمده بود.
«بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۱۳۱، ۱۳۶ «تاریخ نبینا»، باب ۱، حدیث ۷۰، ۷۱. سیره ابن هشام، ج ۱، ص
۶۵.

الحديث العاشر

بِالْأَسْنَادِ الْمُتَّصِلَةِ إِلَى رَئِيسِ الْمُحَدِّثِينَ، مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ،
رِضْوَانَ اللَّهِ عَلَيْهِ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَاءِ عَنِ
عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ، عَنِ أَبِي حَمْرَةَ، عَنِ يَحْيَى بْنِ عَقِيلٍ قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، عَلَيْهِ
السَّلَامُ: إِنَّمَا (أَنْتَ نَخ) أَخَافُ عَلَيْكُمْ اثْنَتَيْنِ: إِتْبَاعَ الْهَوَى، وَطُولَ الْأَمَلِ. أَمَّا إِتْبَاعُ
الْهَوَى فَإِنَّهُ يَصُدُّعِنِ الْحَقَّ وَ أَمَّا طُولُ الْأَمَلِ، فَيُنْسِي (فَإِنَّهُ يُنْسِي نَخ) الْآخِرَةَ. ١

ترجمه «یحیی بن عقیل گفت فرمود امیرالمؤمنین علیه السلام: ”همانا نترسم من بر
شما مگر دو چیز را: پیروی هوی، و درازی امید. اما پیروی هوی، پس همانا او باز
می دارد از حق؛ و اما درازی امید، پس از یاد می برد آخرت را.“»

شرح «هوی» به حسب لغت دوست داشتن و اشتهاست؛ و فرقی در متعلق نکند،
خواه چیز خوب ممدوحی باشد یا زشت مذمومی. ولی غالب استعمالات آن در
مشتهیات مذمومه است: یا برای آنکه غالباً نفس مایل است به هوس رانی و شهوات
مذمومه؛ یا برای آنکه به حسب مقتضای طبیعت نفس مایل است به شهوات باطله و
هواهای نفسانیه اگر مهار عقل و شرع نباشد. و اما احتمال حقیقت شرعیه^۲ چنانچه
بعضی محققین فرمودند،^۳ بعید است.

و «صدّ» از شیء به معنای منع و اعراض و صرف از آن آمده و همه مناسب
است. ولی این جا به معنی منع و صرف است، زیرا که «صدّ» به معنای «اعراض»،
لازم است. ما ان شاء الله در ضمن دو مقام به ذکر فساد این دو خصلت و کیفیت منع

اول از حق، و از یاد بردن دوم آخرت را می پردازیم. و از خدا توفیق می طلبیم.

مقام اول

در ذمّ اتباع هوای نفس

و در آن چند فصل است

فصل

در بیان آنکه انسان در ابتداء امر حیوان بالفعل است

بدان که نفس انسانی گرچه به يك معنى، که اکنون ذکر آن از مقصود ما خارج است، مفسور بر توحید بلکه جمیع عقاید حقه است ولی از اول ولادت آن در این نشئه و قدم گذاشتن در این عالم، با تمایلات نفسانیه و شهوات حیوانیه نشو و نما کند؛ مگر کسی که مؤید من عندالله باشد و حافظ قدسی داشته باشد. و آن چون از نوادر وجود است، جزو حساب ما نیاید؛ ما متعرض حال نوع هستیم.

و در مقام خود میرهن است که انسان در اول پیدایش، پس از طی منازل، حیوان ضعیفی است که جز به قابلیت انسانیّت امتیازی از سایر حیوانات ندارد. و آن قابلیت میزان انسانیت فعلیه نیست.

پس، انسان حیوانی بالفعل است در ابتدای ورود در این عالم؛ و در تحت هیچ میزان جز شریعت حیوانات، که اداره شهوت و غضب است، نیست. و چون این اعجوبه دهر ذات جامع یا قابل جمعی است، از این جهت برای اداره آن دو قوه صفات شیطانی را از قبیل کذب و خدیعه و نفاق و نیمه و سایر شیظت‌های دیگر نیز به کار می برد؛ و با همین سه قوه، که اصول مفسدات و مهلکات است، ترقی کند؛ و اینها نیز در او نمو و ترقی روزافزون نمایند. و اگر در تحت تأثیر مربی و معلمی واقع نشود، پس از رسیدن به حد رشد و بلوغ يك حیوان عجیب و غریبی شود که در هر يك از شئون مذکوره گوی سبقت از سایر حیوانات و شیاطین برسد، و از همه قویتر و کاملتر در مقام حیوانیت و شیظنت شود. و اگر بر همین حال روزگار بر او بگذرد، و جز

تبعیت هوای نفس در شئون ثلاثه نکند، هیچیک از معارف الهیه و اخلاق فاضله و اعمال صالحه در او بروز نکند؛ بلکه جمیع انوار فطریه او نیز خاموش گردد.

پس، تمام مراتب حق که از این سه مقام که ذکر شد، یعنی معارف الهیه و اخلاق و ملکات فاضله و اعمال صالحه، خارج نیست، زیر پای هواهای نفسانیه پایمال گردد، و متابعت از تمایلات نفسانیه و ملایمات حیوانیه نگذارد در او حق به هیچیک از مراتب جلوه کند، و کدورت و ظلمت هوای نفس تمام انوار عقل و ایمان را خاموش کند، و ولادت ثانویه، که ولادت انسانیه است، از برای او رخ ندهد؛ و در همان حال بماند و ممنوع و مصدود از حق و حقیقت شود تا آنکه از این عالم با همین حال رحلت کند. و در آن عالم، که کشف سریره شود، خود را جز حیوان یا شیطانی نیابد، و از انسان و انسانیت اصلاً یادی نکند؛ و در آن حال در ظلمتها و عذابها و وحشتهای بی پایان بماند تا خدای تعالی چه خواهد.

پس، این حال تبعیت کامل است از هوای نفس، که منع کامل کند از حق. و از این جامی توان فهمید که میزان بازماندن از حق متابعت هوای نفس است؛ و مقدار بازماندن نیز متقدر شود به مقدار تبعیت. مثلاً اگر به واسطه تعلیم انبیا و تربیت علما و مربیان، مملکت انسانیت این انسان کذایی، که در اول ولادت با آن سه قوه هماغوش بود و با ترقی و تکامل او آنها نیز ترقی و تکامل می کردند، در تحت تأثیر تربیت واقع شد، و کم کم تسلیم قوه مریه انبیا و اولیا، علیهم السلام، گردید، ممکن است چیزی بر او نگذرد جز آنکه قوه کامله انسانیه، که در او به طریق استعداد و قابلیت ودیعه گذاشته شده بود، فعلیت پیدا کند و ظهور نماید و تمام شئون و قوای مملکت برگردد به شأن انسانیت. شیطان ایمان آورد به دستش؛ چنانچه در دست رسول اکرم، صلی الله علیه و آله، ایمان آورد، فرمود: **إِنَّ شَيْطَانِي آمَنْ بِيَدِي**.^۴ «شیطان من به دست من ایمان آورد.» و مقام حیوانیت او تسلیم مقام انسانیتش شود، به طوری که مرکب مرتاض راهوار عالم کمال و ترقی و براق آسمان پیمای راه آخرت شود و ابداً سرخودی نکند و چموشی ننماید. و بعد از تسلیم شدن شهوت و غضب به مقام عدل و شرع، عدالت در مملکت بروز کند و حکومت عادلانه حقه تشکیل شود که کارکن در آن و حکمفرمای در آن حق و قوانین حقه باشد، و قدمی بر خلاف حق در آن گذاشته نشود و بکلی از باطل و جور عاری و بری گردد.

پس، همان طور که میزان در منع حق و صد آن اتباع هوای نفس است، میزان در جلب حق و پیدایش آن متابعت شرع و عقل است. و بین این دو منزل، که یکی

متابعت کامله هوای نفس است و دیگری متابعت مطلقه کامله عقل است، منازل غیر متناهی است، به طوری که هر قدمی که به تبعیت هوای نفس برداشته شود، به همان اندازه منع از حق کند و حجاب از حقیقت شود و از انوار کمال انسانیت و اسرار وجود آدمیت محجوب گردد؛ و به عکس، هر قدمی که برخلاف میل نفس و هوای آن بردارد، به همان اندازه رفع حجاب شود و نور حق در مملکت جلوه کند.

فصل

در ذمّ اتباع هوی است

خداوند تبارک و تعالی در ذمّ اتباع نفس و هوای آن فرماید: وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ.^۵ «پیروی هوای نفس مکن که گمراه کند ترا از راه خدا.» و در آیه دیگر فرماید: وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ.^۶ «کیست گمراهتر از کسی که پیروی هوای خود کند بی راهنمایی از خدا.»

و در کافی شریف سند به حضرت باقر، علیه السلام، رساند: قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: وَعِزَّتِي وَجَلَالِي وَعَظَمَتِي وَكِبْرِيَانِي وَنُورِي وَعُلُوِّي وَارْتِفَاعِ مَكَانِي لَا يُؤْتِرُ عَبْدٌ هَوَاهُ عَلَىٰ هَوَايَ إِلَّا شَتَّتْ عَلَيْهِ أَمْرُهُ وَلَبَسَتْ عَلَيْهِ دُنْيَاهُ وَشَغَلَتْ قَلْبَهُ بِهَا، وَلَمْ أُوْتِرْ مِنْهَا إِلَّا مَا قَدَرْتُ لَهُ. وَعِزَّتِي وَجَلَالِي وَعَظَمَتِي وَنُورِي وَعُلُوِّي وَارْتِفَاعِ مَكَانِي لَا يُؤْتِرُ عَبْدٌ هَوَاهُ عَلَىٰ هَوَاهُ إِلَّا اسْتَحْفَظْتَهُ مَلَائِكَتِي وَكَفَلْتُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِينَ رِزْقَهُ، وَكُنْتُ لَهُ مِنْ وَرَاءِ تَجَارَةِ كُلِّ تَاجِرٍ وَأَتَتْهُ الدُّنْيَا وَهِيَ رَاغِمَةٌ.^۷

«پیغمبر، صلی الله علیه و آله و سلم، فرمود: خدای عز و جل می فرماید: "قسم به عزت و جلال و عظمت و کبریا و علو و ارتفاع مکانتم که اختیار نکند بنده‌ای هوای خودش را بر هوای من، مگر آنکه به تفرقه اندازم کارش را و درهم نمایم دنیایش را و مشغول فرمایم به دنیا قلبش را، و حال آنکه ندهم به او از آن مگر آنچه مقدر فرمودم برای او. و به عزت و جلال و عظمت و نور و بزرگی و رفعت مکانتم قسم است که اختیار نکند بنده هوای مرا بر هوای خود، مگر آنکه ملائکه من حفظ

کنند او را، و متکفل شوند آسمانها و زمینها روزی او را، و می باشم من از برای او از دنباله تجارت هر تاجر. (یعنی من برای او تجارت کنم و روزی او رسانم) و بیاید او را دنیا در صورتی که منقاد و ذلیل اوست. ^۸ «یعنی با آنکه قلبش از او منصرف است باز به او اقبال کند، پس خوار و ذلیل پیش او باشد.

و این حدیث شریف از محکّمات احادیث است که مضمونش شهادت دهد که از سرچشمه زلال علم خدای تبارک و تعالی است، گو که به حسب سند مرمی به ضعف باشد. ما اکنون در صدد شرح آن نیستیم.

و از حضرت مولی امیرالمؤمنین، علیه السلام، جز این حدیث که ما به شرح آن پرداختیم، منقول است که فرمود: **إِنَّ أَخْوَفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ اثْنَانِ: اتِّبَاعُ**

الْهَوَى...^۸ یعنی «همانا ترسناکتر چیزی که بر شما می ترسم، دو چیز است...». بقیه فرموده مطابق حدیث ابن عقیل است. و از جناب صادق، سلام الله علیه، در کافی شریف حدیث شده که فرمود: **إِحْذَرُوا أَهْوَاءَكُمْ كَمَا تَحْذَرُونَ أَعْدَاءَكُمْ؛ فَلَيْسَ شَيْءٌ أَعْدَى لِلرِّجَالِ مِنْ اتِّبَاعِ أَهْوَائِهِمْ وَحَصَائِدِ أَلْسِنَتِهِمْ.** ^۹ «بترسید هواهای خودتان را همان طور که می ترسید از دشمنان خویش؛ پس نیست چیزی دشمنتر از برای مردم از متابعت هواهای خود، و چیده های زبانهای آنها.» یعنی از آنچه زبان آنها برای آنها تحصیل کند.

ای عزیز، بدان که خواهش و تمنای نفس منتهی نشود به جایی و به آخر نرسد اشتهای آن؛ اگر انسان يك قدم دنبال آن بردارد، مجبور شود پس از آن چند قدم بردارد؛ و اگر با یکی از هواهای آن همراهی کند، ناچار شود با چندین تمنای آن همراهی کند. اگر يك در به روی خواهش نفس بازکنی، لابدی که درهای بسیاری به روی آن بازکنی. يك وقت به واسطه يك متابعت نفس به چندین مفسد و از آن به هزاران مهالك مبتلا شوی، تا آنکه خدای نخواستہ دردم آخر جمیع راه حق را بر تو منسد کند؛ چنانچه خدای تعالی در نص کتاب کریم از آن خبر داده است. ^{۱۰} و البته امیر مؤمنان و ولی امر و مولا و مرشد و متکفل هدایت و راهنمای عایله انسانیت از این خوف دارد و ترسناک است. بلکه روح مکرم رسول اکرم و ائمه هدی، صلی الله علیه و آله و علیهم اجمعین، در اضطراب و وحشت است که مبادا برگهای درخت نبوت و ولایت ریخته شود و خزان گردد. حضرت می فرماید: **تَنَاكَحُوا تَنَاسَلُوا، فَإِنِّي أَبَاهِي بِكُمْ الْأَمَمَ وَلَوْ بِالسَّقَطِ.** ^{۱۱} یعنی «زناشویی کنید تا فرزند آورید؛ پس همانا من فخر

می‌کنم به واسطه شما به امتهای دیگر گرچه به بجه ساقط شده. « و معلوم است که انسان اگر در يك همچوراه خوفناکی واقع شود که بیم آن است که انسان را به پرتگاه نیستی اندازد و اسباب عقوق والد حقیقی او، یعنی رسول اکرم، صلی الله علیه و آله، شود و آن سرور، که «رحمة للعالمین» است، از انسان سخطناک شود، چه قدر بدبخت است و چه مصیبتها و گرفتاریها در پس پرده دارد. پس، اگر با رسول خدا آشنایی داری و اگر محبت مولی امیرالمؤمنین را داری و دوست اولاد طاهرین آنها هستی، قلب مبارک آنها را از ترس و اضطراب و تزلزل بیرون بیاور.

در آیه شریفه در سوره «هود» وارد است: فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَمَنْ تَابَ

مَعَكَ. ۱۲ یعنی «استقامت کن و برجای ایست آن طور که مأموری، با کسی که توبه کرد با تو». و در حدیث وارد است که جناب رسول الله، صلی الله علیه و آله، فرمود: شَيِّئَتِي سُورَةُ هُودٍ لِمَكَانِ هَذِهِ الْآيَةِ ۱۳ یعنی «پیر کرد مرا سوره هود، برای خاطر این آیه». «شیخ عارف کامل شاه آبادی ۱۴، روحی فداه، فرمودند با اینکه این آیه شریفه در سوره «شوری ۱۵» نیز وارد است، ولی بدون وَ مَنْ تَابَ مَعَكَ، جهت اینکه حضرت سوره «هود» را اختصاص به ذکر دادند برای آن است که خدای تعالی استقامت امت را نیز از آن بزرگوار خواسته است و حضرت بیم آن داشت که مأموریت انجام نگیرد، والا خود آن بزرگوار استقامت داشت. بلکه آن حضرت مظهر اسم حکیم «عدل» است.

پس ای برادرمن، اگر تو خود را از متابعان آن حضرت می‌دانی و مورد مأموریت آن ذات مقدس، بیا و نگذار آن بزرگوار در این مأموریت خجل و شرمسار شود به واسطه کار زشت و عمل ناهنجار تو. تو خود ملاحظه کن اگر اولاد یا سایر بستگان تو کارهای زشت نامناسب کنند که با شئون تو مخالف باشد، چه قدر پیش مردم خجل و سرشکسته می‌شوی؛ بدان که رسول اکرم، صلی الله علیه و آله، و امیرالمؤمنین، علیه السلام، پدر حقیقی امت اند به نص خود آن بزرگوار که فرمود: أَنَا وَعَلِيٌّ أَبَوَا هَذِهِ الْأُمَّةِ. ۱۶ یعنی «من و علی دو پدر این امتیم»؛ و اگر ما را در محضر ربوبیت حاضر کنند و حساب کشند در مقابل روی آن بزرگواران و از ما جز زشتی و بدی در نامه عمل نباشد، به آن بزرگوارها سخت می‌گذرد و آنها در محضر حق تعالی و ملائکه و انبیا شرمسار شوند. پس، ما چه ظلمی بزرگ کردیم به آنها، و به چه مصیبتی مبتلا شدیم و خدای تعالی با ما چه معامله خواهد کرد؟

پس، ای انسان ظلوم جهول که به خود ظلم کنی و به اولیاء نعم خود، که جان و

مال و راحت خود را در راه هدایت توفدا کردند و با اشد مصیبتها و ابتلا کشته شدند و زن و فرزند آنها اسیر و دستگیر شد. همه در راه هدایت و نجات تو، در عوض آنکه تشکر از زحمات آنها کنی و پاس مراحم آنها را نگاه داری، چنین ظلم فاحشی کنی و گمان کنی که فقط ظلم به نفس کردی. قدری از خواب غفلت بیدار شو و پیش نفس خود خجالت بکش؛ و بگذار آنها را با همان ظلمهایی که از اعدای دین دیدند؛ دیگر تو که دعوی دوستی می کنی به آنها ظلم مکن که ظلم از دوست و مدعی دوستی ناگوارتر است و زشت تر.

فصل

در تعداد هواهای نفسانی است

باید دانست که هواهای نفسانی بسیار مختلف و گوناگون است به حسب مراتب و متعلقات. و گاهی به قدری دقیق است که انسان خود نیز از آن غافل شود که آن کید شیطانی و هوای نفسانی است، مگر آنکه او را تنبه دهند و از غفلت بیدار کنند. و با همه اختلاف تمامت آنها در سدره حق و منع طریق خدا شرکت دارند، گرچه در مراتب آن متفاوت اند: چنانچه اهل آهویه باطله و اتخاذ خدایان از طلا و غیر آن - چنانچه خدای تعالی از آنها خبر دهد: **أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ**.^{۱۷} و دیگر آیات شریفه - به طوری از خدا بازمانند. و اهل متابعت هواهای نفسانی و اباطیل شیطانی در سایر عقاید باطله یا اخلاق فاسده، طور دیگر از حق محجوب شوند. و اهل معاصی کبیره و صغیره و مویقات و مهلکات، به حسب درجات آن، به نوعی از سبیل حق بازمانند. و اهل متابعت هوای نفس در مشتتهیات نفسانیة مباحه و صرف همت و کثرت اشتغال به آن، نوع دیگر از راه حقیقت بازمانند. و اهل مناسک و اطاعات صوریه برای تعمیر عالم آخرت و اداره مشتتهیات نفسانیه و رسیدن به درجات یا خوف از عذاب و رهایی از درکات، به طوری دیگر محجوب از حق و سبیل آن مانند. و اصحاب تهذیب نفس و ارتیاض آن برای ظهور قدرت نفس و رسیدن به جنت صفات، به نوعی محجوب از حق و از لقاء آن هستند. و اهل معارف و سلوک و جذبات و مقامات عارفین، که نظری جز لقاء حق و وصول به مقام قرب ندارند، نیز نوعی دیگر محجوب از حق و از تجلیات خاص محروم اند چون در آنها نیز تلویح

باقی و از خودی آثاری هست. پس از این، مراتب دیگری است که ذکر آن مناسب مقام نیست.

پس، هریک از اهل مراتب مذکوره باید تفتیش حال خود کنند و خود را از هواهای نفسانیه پاک و پاکیزه کنند تا از سبیل حق باز نمانند و از راه سلوک حقیقت گمراه نگردند، و ابواب رحمت و عواطف، در هر مقامی هستند، به روی آنها مفتوح گردد. **وَاللّٰهُ وَلِيُّ الْهٰدِیَّةِ وَ التَّوْفِیْقِ**

مقام دوم

در بیان ذمّ طول امل است

و در آن دو فصل است

فصل در بیان آنکه طول امل موجب نسیان آخرت است

بدان که اول منزل از منازل انسانیت منزل یقظه و بیداری است؛ چنانچه مشایخ اهل سلوک در منازل سالکان بیان فرموده‌اند^{۱۸}. و از برای این منزل، چنانچه شیخ عظیم الشان شاه‌آبادی، دام‌ظله، بیان فرمودند، ده بیت است که اکنون در مقام تعداد آن نیستیم؛ ولی آنچه اکنون لازم است بیان شود این است که انسان تا تنبه پیدا نکند که مسافر است و لازم است از برای او سیر و دارای مقصد است و باید به طرف آن مقصد ناچار حرکت کند و حصول مقصد ممکن است، «عزم» برای او حاصل نشود و دارای اراده نگردد. و هریک از این امور دارای بیان و شرحی است که به ذکر آن اگر بپردازیم، به طول انجامد.

و باید دانست که از موانع بزرگ این تیقظ و بیداری، که اسباب نسیان مقصد و نسیان لزوم سیر شود و اراده و عزم را در انسان می‌میراند، آن است که انسان گمان کند وقت برای سیر وسیع است؛ اگر امروز حرکت به طرف مقصد نکند، فردا می‌کند؛ و اگر در این ماه سفر نکند، ماه دیگر سفر می‌کند. و این حال طول امل و درازی رجا و ظن بقا و امید حیات و رجاء سعه وقت انسان را از اصل مقصد، که آخرت است، و لزوم سیر به سوی او و لزوم اخذ رفیق و زاد طریق باز می‌دارد؛ و

انسان بکلی آخرت را فراموش می کند و مقصد از یاد انسان می رود. و خدا نکند که انسان سفر دور و دراز پرخطری در پیش داشته باشد و وقت او تنگ باشد و عده و عده برای او خیلی لازم باشد، و هیچ نداشته باشد، و با همه وصف از یاد اصل مقصد بیرون رود. و معلوم است اگر این نسیان حاصل شد، هیچ در فکر زاد و توشه بر نیاید و لوازم سفر را تهیه نکند؛ و ناچار وقتی سفر پیش آید، بیچاره شود و در آن سفر افتاده و در بین راه هلاک گردد و راه به جایی نبرد.

فصل

پس ای عزیز، بدان که يك سفر پر خطر لازمی در پیش است که عده و عده آن و زاد و راحله آن علم و عمل نافع است، و وقت سفر معلوم نیست چه وقت است؛ ممکن است وقت خیلی تنگ باشد و فرصت از دست برود. انسان نمی داند چه وقت کوس رحیل می زنند که باید ناچار کوچ کند. این طول امل که من و تو داریم، که از حبّ نفس و مکاید شیطان و شاهکارهای آن ملعون است، به طوری ما را از توجه به عالم آخرت باز داشته که در فکر هیچ کار نیفتیم. و اگر مخاطرات سیر و موانع حرکت داشته باشیم، در صدد اصلاح آن به توبه و انابه و رجوع به حق بر نیاییم و هیچ در صدد جمع زاد و راحله نباشیم، ناگاه اجل موعود در رسد و ما را بی زاد و راحله و بی تهیه سفر ببرد: نه عمل صالحی داریم و نه علم نافع؛ و مؤنه آن عالم روی این دو مطلب چرخ می زند، و ما هیچیک را تهیه نکردیم. اگر عملی هم کرده باشیم، خالص و بی غل و غش نبوده؛ بلکه با هزاران موانع قبول به جا آوردیم. و اگر علمی تحصیل نمودیم، علم بیحاصل و نتیجه بوده که خود یا لغو و باطل است و یا از موانع بزرگ راه آخرت است. اگر این علم و عمل ما نافع بود، در ما که سالهای سال است دنبال آن هستیم باید تاثیر واضحی کرده باشد و در اخلاق و اطوار ما تفاوتی حاصل شده باشد؛ چه شده است که علم و عمل چهل پنجاه ساله ما در قلوب ما اثر ضد بخشیده و دلهای ما را از سنگ خارا سخت تر کرده؟ از نماز که معراج مؤمنان است ما را چه حاصل شده؟ کو آن خوف و خشیتی که لازم علم است؟ اگر خدای نخواست با این حال که هستیم ما را کوچ دهند، خسارتهای بزرگی و حسرتهای بسیاری در پیش داریم که زایل شدنی نیست.

پس، نسیان آخرت از اموری است که اگر ولیّ الله اعظم، امیرالمؤمنین،

سلام الله علیه، بر ما بترسد از آن و از موجب آن، که طول امل است، حق است؛ زیرا که او می داند این چه سفر پرخطری است. و انسانی که باید آنی راحتی نداشته باشد و در هر حال مشغول جمع زاد و راحله باشد و دقیقه ای ننشیند، اگر نسیان کرد آن عالم را و به خواب رفت و نفعی که چنین عالمی هم هست و چنین سیری هم در پیش است، چه به سر او خواهد آمد و به چه بدبختیهایی خواهد گرفتار شد. خوب است قدری در حال آن حضرت و حضرت رسول اکرم، صلی الله علیه و آله، که اشرف خلیقه و معصوم از خطا و نسیان و لغزش و طغیان هستند، تفکر کنیم و بفهمیم که ما در چه حال هستیم و آنها در چه حال بودند. علم آنها به بزرگی سفر و خطر آن، از آنها راحت را سلب کرده، و جهل ما نسیان در ما ایجاد کرده. حضرت «ختمی» مرتبت به قدری ریاضت کشید و قیام در مقابل حق کرد که قدمهای مبارکش ورم کرد و از طرف ذات مقدس حق جل جلاله آیه نازل شد: **طه* مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَىٰ. ۱۹ و ۲۰** جناب امیر المؤمنین، علیه السلام، که حالات و عبادات و خوفش از حق تعالی معلوم است. پس، بدان که سفر خیلی پرخطر است، و این نسیان و فراموشی که در ما است از مکاید نفس و شیطان است، و این امیدها و آمال طولانی و دراز از دامهای بزرگ ابلیس و از مکاید نفس است. پس، از این خواب برخیز و تیغ و تنبه پیدا کن. بدان که مسافری و دارای مقصدی. مقصد تو عالم دیگر است و تورا از این عالم خواهی نخواهی می برند. اگر تهیه سفر و زاد و راحله آن را دیدی، در این سفر در مانده نشوی و در این سیر بیچاره نشوی؛ والا فقیر و بیچاره و بینوا گردی؛ و خواهی رفت به سوی شقاوتی که سعادت ندارد، ذلتی که عزت ندارد، فقری که غنا دنبالش نیست، عذابی که راحت ندارد، آتشی که خاموشی پیدا نکند، فشاری که برطرف شدن ندارد، حزن و اندوهی که خوشحالی در پی آن نیست، حسرت و ندامتی که آخر ندارد.

ای عزیز بین مولا در دعای «کمیل» در مناجات با خدای تعالی چه عرض می کند: **أَنْتَ تَعْلَمُ ضَعْفِي عَنْ قَلِيلٍ مِنْ بَلَاءِ الدُّنْيَا وَعُقُوبَاتِهَا. تا آنکه می گوید: وَ هَذَا مَا لَا تَقُومُ لَهُ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ. ۲۱** این چه عذابی است که آسمانها و زمین طاقت آن را ندارند و برای تو تهیه شده و باز تنبه نداری و روز بروز در نسیان و غفلت و خوابت افزوده می شود.

هان، ای دل غافل! از خواب برخیز و مهیای سفر آخرت شو. **فَقَدْ نُودِيَ فَيْكُمْ**

بِالرَّحِيلِ ۲۲. صدای رحیل و بانگ کوچ بلند است. عمال حضرت عزرائیل در
کارند و تورا در هر آن به سوی عالم آخرت سوق می دهند و باز غافل و نادانی.
اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ التَّجَافِيَّ عَنِ دَارِ الْغُرُورِ، وَ الْإِنَابَةَ إِلَى دَارِ السُّرُورِ وَ
الِإِسْتِعْدَادَ لِلْمَوْتِ قَبْلَ حُلُولِ الْفَوْتِ. ۲۳

توضیحات :

- ۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۳۳۵ و ۳۳۶، «کتاب ایمان و کفر»، «باب اتباع الهوی»، حدیث ۳.
- ۲- «حقیقت شرعیه» عنوان لفظی است که شارع آن را در معنایی جدید، غیر از معنای لغوی آن «بدون قرینه به کار برده است. به عبارت دیگر آن را از معنای اصلی و اولی خود گردانیده باشد.
- ۳- مرآة العقول، ج ۱۰، ص ۳۱۲، «کتاب ایمان و کفر»، «باب اتباع الهوی»، حدیث ۱.
- ۴- مضمون این حدیث در عوالی اللثالی (ج ۴، ص ۹۷) و علم الیقین (ج ۱، ص ۲۸۲) آمده است.
- ۵- (ص / ۲۶).
- ۶- (قصص / ۵۰).
- ۷- اصول کافی، ج ۲، ص ۳۳۵، «کتاب ایمان و کفر»، «باب اتباع الهوی»، حدیث ۲.
- ۸- نهج البلاغة فیض الاسلام، «خطبه» ۲۸، ص ۸۹.
- ۹- اصول کافی، ج ۲، ص ۳۳۵، «کتاب ایمان و کفر»، «باب اتباع الهوی»، حدیث ۱.
- ۱۰- به آیه ۲۳ سوره «جاثیه»، آیه ۵۰ سوره «قصص»، و آیه ۱۰ سوره «روم»، رجوع کنید.
- ۱۱- در بحار (ج ۱۰۳، ص ۲۲۰، باب اول از «ابواب نکاح»، حدیث ۲۴) چنین آمده است: تناکحوا تکثروا؛ فإنی أباهی بکم الأمم یوم القیامة ولو بالسقط. ودر مستدرک الوسائل تناکحوا تناسلو أباهی بکم الأمم یوم القیامة. ج ۱۴، ص ۱۵۳، «ابواب مقدمات نکاح»، باب ۱، حدیث ۱۷.
- ۱۲- (هود / ۱۱۲).
- ۱۳- علم الیقین ج ۲، ص ۹۷۱. ودر مجمع البیان ذیل آیه فوق، وکشاف (ج ۲، ص ۴۳۲) مشابه آن آمده است.
- ۱۴- ← حدیث ۱ پاورقی ۵۱.
- ۱۵- (شوری / ۱۵).
- ۱۶- بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۱۱، «تاریخ امیرالمؤمنین»، باب ۲۶، حدیث ۱۲.
- ۱۷- «پس آیا دیدی آنکه هوس خود را خدای خویش گرفته ؟ (جاثیه / ۲۳).
- ۱۸- منازل السائرین، ص ۸، «قسم البدايات»، «باب یقظة».
- ۱۹- از امام باقر و امام صادق (ع) روایت شده که فرمودند: کَانَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) إِذَا صَلَّى، قَامَ عَلَى أَصَابِعِ رِجْلَيْهِ حَتَّى تَوَرَّعَتْ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى «طه»... تفسیر علی بن ابراهیم قمی، ج ۲، ص ۵۸.
- ۲۰- (طه / ۱-۲).
- ۲۱- [ای پروردگار من] تو خود ناتوانم را از اندکی از گرفتاریهای دنیا و کفرهای آن می دانی... واین عذابی است که آسمانها و زمین تاب آن نیاورند. «دعای کمیل»، ← مصباح المتهجد، ص ۵۸۷.
- ۲۲- «بانگ کوچ در میانان در داده شده است. «نهج البلاغة»، «خطبه» ۱۹۵.
- ۲۳- «بار خدایا، از تودوری از خانه فریب و بازگشت به خانه سرور و از تو مادگی برای مرگ پیش از گذشت هنگام آن درخواست می کنم.» در «اعمال شب بیست و هفتم ماه رمضان» دعای فوق با اندک اختلاف از امام سجاد (ع) روایت شده است. اقبال، ص ۲۲۸. المراقبات فی اعمال السنة، ص ۱۵۵. مفاتیح الجنان، اعمال شب ۲۷ ماه رمضان.

الحديث الحادي عشر

بِالسَّنَدِ الْمُتَّصِلِ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ ابْنِ مَجْبُوبٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِثَابٍ، عَنْ زُرَّارَةَ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، عَلَيْهِ السَّلَامَ، عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «فَطَرَتِ اللَّهُ النَّاسَ عَلَيَّهَا.» قَالَ: فَطَرَهُمْ جَمِيعاً عَلَى التَّوْحِيدِ.^١

ترجمه «زراره گوید پرسش کردم از حضرت صادق، علیه السلام، از فرموده خدای تعالی: فَطَرَةَ اللَّهُ النَّاسَ عَلَيَّهَا. فرمود: "خلق کرد ایشان را همگی بر توحید."^١

شرح اهل لغت و تفسیر گویند «فطرت» به معنای «خلقت» است. در صحاح است: «الفطرة، بالكسر، الخلقة.» و تواند بود که این «فطرت» مأخوذ باشد از «فطر» به معنای شق و پاره نمودن، زیرا که «خلقت» گویی پاره نمودن پرده عدم و حجاب غیب است. و به همین معنی نیز «افطار» صائم است: گویی پاره نموده هیئت اتصالیه امساک را. در هر حال، بحث از لغت خارج از مقصود ماست. بالجمله، حدیث شریف اشاره است به آیه شریفه در سوره «روم»: فَأَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ.^٢ ما ان شاء الله اشاره اجمالیه به این فطرت، و کیفیت آن، و چگونگی بودن مردم بر فطرت توحید، در ضمن فصول و مقاماتی چند می نمایم.

فصل در معنی فطرت است

بدان که مقصود از فطرت الله، که خدای تعالی مردم را بر آن مفظور فرموده، حالت و هیبتی است که خلق را بر آن قرار داده، که از لوازم وجود آنها و از چیزهایی است که در اصل خلقت خمیره آنها بر آن مخمّر شده است. و فطرت‌های الهی، چنانچه پس از این معلوم شود، از الطافی است که خدای تعالی به آن اختصاص داده بنی‌الانسان را از بین جمیع مخلوقات؛ و دیگر موجودات یا اصلاً دارای این گونه فطرت‌هایی که ذکر می‌شود نیستند، یا ناقص‌اند و حظ کمی از آن دارند.

و باید دانست که گرچه در این حدیث شریف و بعضی از احادیث دیگر^۳ «فطرت» را تفسیر به «توحید» فرمودند، ولی این از قبیل بیان مصداق است؛ یا تفسیر به اشرف اجزاء شیء است؛ چنانچه نوعاً تفاسیر وارده از اهل عصمت، سلام الله علیهم، از این قبیل است؛ و در هر وقت به مناسبت مقامی مصداقی مثلاً ذکر شده و جاهل گمان تعارض کند. و دلیل بر آنکه در این مورد چنین است، آن است که در آیه شریفه «دین» را عبارت از فطرت الله دانسته، و دین شامل توحید و دیگر معارف شود. و در «صحیح» عبدالله بن سنان^۴ تفسیر به «اسلام» شده. و در «حسنه» زراره^۵ تفسیر به «معرفت» شده. و در حدیث معروف کُلُّ مَوْلُودٍ یُولَدُ عَلَی الفِطْرَةِ. در مقابل «تهود» و «تنصر» و «تمجس» ذکر شده^۶. و نیز حضرت ابی جعفر، علیه السلام، حدیث «فطرت» را در همین حسنه زراره به «معرفت» تفسیر فرموده است. پس، از این جمله معلوم شد که «فطرت» اختصاص به توحید ندارد؛ بلکه جمیع معارف حقه از اموری است که حق، تعالی شأنه، مفظور فرموده بندگان را بر آن.

فصل در تشخیص احکام فطرت است

باید دانست که آنچه از احکام فطرت است چون از لوازم وجود و هیات مخمّره در اصل طینت و خلقت است، احدی را در آن اختلاف نباشد. عالم و جاهل و وحشی و متمدن و شهری و صحرائشین در آن متفق‌اند. هیچیک از عادات و مذاهب و طریقه‌های گوناگون در آن راهی پیدا نکند و خلل و رخنه‌ای در آن از آنها پیدا نشود. اختلاف بلاد و اهویه و مانوسات و آراء و عادات که در هر چیزی، حتی احکام عقلیه، موجب اختلاف و خلاف شود، در فطریات ابداً تأثیری نکند.

اختلاف افهام و ضعف و قوت ادراك لطمه‌ای بر آن وارد نی‌آورد؛ و اگر چیزی بدان مثابه نشد، از احکام فطرت نیست و باید آن را از فطریات خارج دانست؛ و لَهَذَا آیه شریفه فرموده: فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا يَعْنِي، اختصاص به طایفه‌ای ندارد؛ و نیز فرموده: لَا تَبْدِيلَ لِحَلْقِ اللَّهِ. چیزی او را تغییر ندهد؛ مثل امور دیگر که به عادات و غیر آن مختلف شوند. ولی از امور معجبه آن است که با اینکه در فطریات احدی اختلاف ندارد. از صدر عالم گرفته تا آخر آن. ولی نوعاً مردم غافل اند از اینکه با هم متفق اند؛ و خود گمان اختلاف می‌نمایند، مگر آنکه به آنها تنبّه داده شود، آن وقت می‌فهمند موافق بودند در صورت مخالفت؛ چنانچه پس از این به وضوح رسد ان شاء الله. و به همین معنی اشاره شده است در ذیل آیه شریفه که می‌فرماید: وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ.

و از آنچه ذکر شد، معلوم گردید که احکام فطرت از جمیع احکام بدیهیه بدیهیتر است، زیرا که در تمام احکام عقلیه حکمی که بدین مثابه باشد که احدی در آن خلاف نکند و نکرده باشد نداریم؛ و معلوم است چنین چیزی اوضح ضروریات و ابده بدیهیات است؛ و چیزهایی که لازمه آن باشد نیز باید از اوضح ضروریات باشد. پس اگر توحید یا سایر معارف از احکام فطرت یا لوازم آن باشد، باید از اجلای بدیهیات و اظهر ضروریات باشد، وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ.

فصل

در اشارهٔ اجمالی به احکام فطریات

بدان که مفسرین، از عامه و خاصه، هر يك به حسب طریقهٔ خود طوری بیان کیفیت فطری بودن دین یا توحید را کرده‌اند؛ و ما در این اوراق بر طبق آراء آنها سخن نگوییم؛ بلکه در این مقام آنچه از محضر شریف شیخ عارف کامل، شاه‌آبادی^۷، دام‌طله، که متفرد است در این میدان، استفاده نمودم بیان می‌کنم^۸؛ گرچه بعضی از آنها به طریق رمز و اشاره در کتب بعضی از محققین از اهل معارف هست، و بعضی از آن به نظر خود قاصر رسیده است.

پس، باید دانست که از فطرت‌های الهی یکی فطرت بر اصل وجود مبدأ، تعالی و تقدس، است؛ و دیگر فطرت بر توحید است؛ و دیگر فطرت بر استجماع آن ذات

مقدس است جمیع کمالات را؛ و دیگر فطرت بر یوم معاد و روز رستخیز است؛ و دیگر فطرت بر نبوت است؛ و دیگر فطرت بر وجود ملائکه و روحانین و انزال کتب و اعلام طرق هدایت است؛ که بعضی از اینها که ذکر شد از احکام فطرت، و برخی دیگر از لوازم فطرت است. و ایمان به خدای تعالی و ملائکه و کتب و رسل و یوم قیامت، دین قیم محکم مستقیم حق است در تمام دورهٔ زندگانی عایلهٔ سلسلهٔ بشر. و ما اشاره به بعضی از آنها که با حدیث شریف مناسب است می‌نماییم، و از حق تعالی توفیق می‌طلبیم.

مقام اول

در بیان آنکه اصل وجود مبدأ متعال جلّ و علا از فطریات است

و آن با تنبه به يك مقدمه معلوم گردد. و آن این است که یکی از فطرت‌هایی که جمیع سلسلهٔ بنی الانسان مخمّر بر آن هستند و يك نفر در تمام عایلهٔ بشر پیدا نشود که برخلاف آن باشد، و هیچیک از عادات و اخلاق و مذاهب و مسالک و غیر آن آن را تغییر ندهد و در آن خلل وارد نیآورد، فطرت عشق به کمال است؛ که اگر در تمام دوره‌های زندگانی بشر قدم زنی و هر یک از افراد هر یک از طوایف و ملل را استنطاق کنی، این عشق و محبت را در خمیرهٔ او می‌یابی و قلب او را متوجه کمال می‌بینی. بلکه در تمام حرکات و سکنات و زحمات و جدیتهای طاقت فرسا، که هر یک از افراد این نوع در هر رشته‌ای واردند مشغول‌اند، عشق به کمال آنها را به آن واداشته؛ اگرچه در تشخیص کمال و آنکه کمال در چیست و محبوب و معشوق در کجاست، مردم کمال اختلاف را دارند. هر یک معشوق خود را در چیزی یافته و گمان کرده و کعبهٔ آمال خود را در چیزی توهم کرده و متوجه به آن شده از دل و جان آن را خواهان است. اهل دنیا و زخارف آن کمال را در دارایی آن گمان کردند و معشوق خود را در آن یافتند؛ از جان و دل در راه تحصیل آن خدمت عاشقانه کنند؛ و هر یک در هر رشته هستند و حب به هر چه دارند، چون آن را کمال دانند بدان متوجه‌اند. و همین طور اهل علوم و صنایع هر یک به سعهٔ دماغ خود چیزی را کمال دانند و معشوق خود را آن پندارند. و اهل آخرت و ذکر و فکر، غیر آن را. بالجمله، تمام آنها متوجه به کمال‌اند، و چون آن را در موجودی یا موهومی تشخیص دادند، با آن عشقبازی

کنند. ولی بیاید دانست که با همه وصف، هیچیک از آنها عشقشان و محبتشان راجع به آن چه گمان کردند نیست؛ و معشوق آنها و کعبهٔ آمال آنها آنچه را توهم کردند نمی باشد؛ زیرا هر کس به فطرت خود رجوع کند می یابد که قلبش به هر چه متوجه است، اگر مرتبهٔ بالاتری از آن بیابد فوراً قلب از اوّلی منصرف شود و به دیگری که کاملتر است متوجه گردد؛ و وقتی که به آن کاملتر رسید، به اکمل از آن متوجه گردد؛ بلکه آتش عشق و سوز و اشتیاق روزافزون گردد و قلب در هیچ مرتبه از مراتب و در هیچ حدی از حدود رحل اقامت نیندازد. مثلاً اگر شما مایل به جمال زیبا و رخسار دلفریب هستید و چون آن را پیش دلبری سراغ دارید دل را به سوی کوی او روان کردید، اگر جمیلتر از آن را ببینید و بیابید که جمیلتر است، قهراً متوجه به آن شوید، و لا اقل هر دورا خواهان شوید؛ و باز آتش اشتیاق فرو ننشیند و زبان حال و لسان فطرت شما آن است که «چیزیم نیست ورنه خریدار هر ششم»^۹. بلکه خریدار هر جمیلی هستید. بلکه با احتمال هم اشتیاق پیدا کنید: اگر احتمال دهید که جمیلی دلفریبتر از اینها که دیدید و دارید در جای دیگر است، قلب شما سفر به آن بلد کند؛ «من در میان جمع و دلم جای دیگر است»^{۱۰} گویند. بلکه با آرزو نیز مشتاق شوید: وصف بهشت را اگر بشنوید و آن رخسارهای دلکش را - گرچه خدای نخواستہ معتقد به آن هم نباشید - با این وصف، فطرت شما گوید ای کاش چنین بهشتی بود و چنین محبوب دلربایی نصیب ما می شد.

و همین طور کسانی که کمال را در سلطنت و نفوذ قدرت و بسط ملک دانسته اند و اشتیاق به آن پیدا کرده اند، اگر چنانچه سلطنت یک مملکت را دارا شوند متوجه مملکت دیگر شوند؛ و اگر آن مملکت را در تحت نفوذ و سلطه در آورند، به بالاتر از آن متوجه شوند؛ و اگر یک قطری را بگیرند، به اقطار دیگر مایل گردند؛ بلکه آتش اشتیاق آنها روزافزون گردد؛ و اگر تمام روی زمین را در تحت سلطنت بیاورند و احتمال دهند در کرات دیگر بساط سلطنتی هست، قلب آنها متوجه شود که ای کاش ممکن بود پرواز به سوی آن عوالم کنیم و آنها را در تحت سلطنت در آوریم. و بر این قیاس است حال اهل صناعات و علوم.

و بالجمله، حال تمام سلسلهٔ بشر در هر طریقه و رشته ای که داخل اند به هر مرتبه ای از آن که رسند، اشتیاق آنها به کاملتر از آن متعلق گردد و آتش شوق آنها فرو نشیند و روزافزون گردد. پس این نور فطرت ما را هدایت کرد به اینکه تمام قلوب سلسلهٔ بشر، از قاره نشینان اقصی بلاد افریقا تا اهل ممالک متمدنهٔ عالم، و از

طبیعیین و مادیین گرفته تا اهل ملل و نحل، بالفطره شطر قلوبشان متوجه به کمالی است که نقصی ندارد و عاشق جمال و کمالی هستند که عیب ندارد و علمی که جهل در او نباشد و قدرت و سلطنتی که عجز همراه آن نباشد، حیاتی که موت نداشته باشد؛ و بالاخره کمال مطلق معشوق همه است. تمام موجودات و عایله بشری با زبان فصیح یکدل و یک جهت گویند ما عاشق کمال مطلق هستیم، ما حب به جمال و جلال مطلق داریم، ما طالب قدرت مطلقه و علم مطلق هستیم. آیا در جمیع سلسله موجودات در عالم تصور و خیال، و در تجویزات عقلیه و اعتباریه، موجودی که کمال مطلق و جمال مطلق داشته باشد جز ذات مقدس، مبدأ عالم جلّت عظمته سراغ دارید؟ و آیا جمیل علی الاطلاق که بی نقص باشد جز آن محبوب مطلق هست؟

ای سرگشتگان وادی حیرت و ای گمشدگان بیابان ضلالت، نه، بلکه ای پروانه‌های شمع جمال جمیل مطلق، و ای عاشقان محبوب بی عیب بی زوال، قدری به کتاب فطرت رجوع کنید و صحیفه کتاب ذات خود را ورق زنید، ببینید با قلم قدرت فطرت الهی در آن مرقوم است: وَجَهْتُ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ۱۱. آیا فطرت الله التي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا فطرت توجه به محبوب مطلق است؟ آیا آن فطرت غیر متبدله - لا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ فطرت معرفت است؟ تا کی به خیالات باطله این عشق خداداد فطری و این ودیعه الهیه را صرف این و آن می کنید؟ اگر محبوب شما این جمالهای ناقص و این کمالهای محدود بود، چرا به وصول به آنها آتش اشتیاق شما فرو نشتست و شعله شوق شما افزون گردید؟ هان، از خواب غفلت برخیزید و مژده دهید و سرور کنید که محبوبی دارید که زوال ندارد، معشوقی دارید که نقصی ندارد، مطلوبی دارید بی عیب، منظوری دارید که نور طلعتش الله نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ۱۲ است؛ محبوبی دارید که سعه احاطه اش لَوْدُ لَيْتَمٍ بِحَبْلِ إِلَى الْأَرْضِينَ السُّفْلَى لَهَبَطْتُمْ عَلَى اللَّهِ ۱۳ است.

پس این عشق فعلی شما معشوق فعلی خواهد؛ و نتواند این موهوم و متخیل باشد، زیرا که هر موهوم ناقص است و فطرت متوجه به کامل است. پس، عاشق فعلی و عشق فعلی بی معشوق نشود، و جز ذات کامل معشوقی نیست که متوجه‌الیه فطرت باشد. پس، لازمه عشق به کامل مطلق وجود کامل مطلق است. و پیشتر معلوم شد که احکام فطرت و لوازم آن از جمیع بدیهیات واضحتر و روشنتر است:

أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ . ۱۴

مقام دوم

در بیان آنکه توحید حق و دیگر صفات او فطری است

در بیان آنکه توحید حق تعالی شانه و استجماع آن ذات تمام کمالات را از فطریات است. و آن نیز به توجه به آنچه در مقام اول ذکر شد معلوم گردد؛ ولی ما اینجا به بیان دیگر اثبات آن کنیم.

بدان که از فطرت‌هایی که فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا، فطرت تنفر از نقص است؛ و انسان از هر چه متنفر است، چون در او نقصانی و عیبی یافته است از آن متنفر است. پس، عیب و نقص مورد تنفر فطرت است؛ چنانچه کمال مطلق مورد تعلق آن است. پس، متوجه‌الیه فطرت باید «واحد» و «احد» باشد؛ زیرا که هر کثیر و مرکبی ناقص است، و کثرت بی محدودیت نشود، و آنچه ناقص است مورد تنفر فطرت است، نه توجه آن؛ پس، از این دو فطرت، که فطرت تعلق به کمال و فطرت تنفر از نقص است، توحید نیز ثابت شد. بلکه استجماع حق جمیع کمالات را و خالی بودن ذات مقدس از جمیع نقایص نیز ثابت گردید. و سوره مبارکه «توحید» که نسبت حق جل و علا را بیان می‌فرماید (به حسب فرموده شیخ بزرگوار ماه ۱۵، روحی فداه) از هویت مطلقه که متوجه‌الیه فطرت است و در صدر سوره مبارکه به کلمه مبارکه «هو» اشاره به آن شده است، برهان بر شش صفتی است که در دنباله آن مذکور است؛ زیرا که چون ذات مقدسش هویت مطلقه است و هویت مطلقه باید کامل مطلق باشد، والا هویت محدوده است، پس مستجمع جمیع کمالات است، پس «الله» است. و در عین استجماع جمیع کمالات بسیط است، والا هویت مطلقه نخواهد شد، پس «احد» است، و لازمه احدیت و احدیت است. و چون هویت مطلقه مستجمعه همه کمالات از جمیع نقایص، که منشأ همه برگشت به ماهیت نماید، مبراست، پس آن ذات مقدس «صمد» است و میان تهی نیست. و چون هویت مطلقه است، چیزی از او تولید و منفصل نشود و او نیز از چیزی منفصل نگردد؛ بلکه او مبدأ همه اشیاست و مرجع تمام موجودات است، بدون انفصال که مستلزم نقصان است. و هویت مطلقه نیز کفوی ندارد، زیرا که در صرف کمال تکرار تصور نشود. پس، سوره مبارکه از احکام فطرت، و نسبت حق تعالی است.

مقام سوم

در بیان آنکه معاد از فطریات است

در بیان آنکه وجود یوم معاد و روز رستخیز از فطریات است که تخمیر در خمیره بشر گردیده. و آن نیز چون دو مقام سابق با طریقهای بسیار و فطریهای عدیده ثابت شود؛ ولی ما در این مقام به بعضی از آنها اشاره می‌نماییم.

بدان که یکی از فطریهای الهیه، که مفطور شده‌اند جمیع عایله بشر و سلسله انسان بر آن، فطرت عشق به راحت است، که اگر در تمام دوره‌های تمدن و توحش و تدین و سرخودی این نوع مراجعه شود، و از تمام افراد عالم و جاهل، و ضعیف و شریف، صحرايي و شهری، سؤال شود که این تعلقات مختلفه و اهویه متشسته برای چیست، و این همه تحمل مشاق و زحمات در دوره زندگانی برای چه مقصد است، همه متفق الکلمه با یک زبان صریح فطری جواب دهند که ما همه هرچه می‌خواهیم برای راحتی خود است. غایت مقصد و نهایت مرام و منتهای آرزو، راحتی مطلق و استراحت بی شوب به زحمت و مشقت است. و چون چنین راحت غیر مشوب به زحمت و استراحت غیر مختلط به رنج و نقت معشوق همه است، و آن معشوق گمشده را هرکس در چیزی گمان می‌کند، از این جهت تعلق به هرچه در او محبوب را گمان کرده پیدا می‌کند؛ با اینکه در تمام عالم مُلک و جمیع سرتاسر دنیا چنین راحتی مطلق یافت نشود و چنین استراحت غیر مشوبی ممکن نیست. تمام نعمتهای این عالم مختلط با زحمتهای و رنجهای طاقت فرساست؛ همه لذتهای دنیا محفوف به آلامی است کمر شکن؛ درد و رنج و تعب و حزن و اندوه و غصه سرتاسر این عالم را فرا گرفته است. در تمام دوره‌های زندگانی بشر یک نفر یافت نشود که رنجش مساوی با راحتش باشد و نعمتش مقابل تعب و نقتش باشد، تا چه رسد به آنکه راحتی خالص و استراحت مطلق داشته باشد. پس، معشوق بنی‌الانسان در این عالم یافت نشود؛ عشق فطری جبلی فعلی آن هم در تمام سلسله بشر و عایله انسان بی معشوق فعلی موجود ممکن نیست. پس، ناچار در دار تحقق و عالم وجود، باید عالمی باشد که راحتی او مشوب نباشد به رنج و تعب؛ استراحت مطلق بی آرایش به درد و زحمت داشته باشد، و خوشی خالص بی شوب به حزن و اندوه در آنجا میسر باشد؛ و آن دار نعیم حق و عالم کرامت ذات مقدس است.

و می توان آن عالم را به فطرت حریت و نفوذ اراده، که در فطرت هر یک از سلسله بشر است، اثبات کرد. چون مواد این عالم و اوضاع این دنیا و مزاحمت آن و تنگی و ضیق آن تعصی دارد از حریت و نفوذ اراده بشر، پس باید عالمی در دار وجود باشد که اراده در آن نافذ باشد و مواد آن عصیان از نفوذ اراده نداشته باشد، و انسان در آن عالم فعال مایشاء و حاکم مایرید باشد؛ چنانچه فطرت مقتضی است. پس، جناح عشق به راحت، و عشق به حریت، دو جناحی است که به حسب فطرت الله غیر متبدله در انسان ودیعه گذاشته شده که با آنها انسان طیران کند به عالم ملکوت اعلی و قرب الهی.

و در این مقام مطالب دیگری است که با وضع این اوراق تناسب ندارد؛ و فطرت‌های دیگری است برای اثبات معارف حقه از قبیل اثبات نبوات و بعث رسل و انزال کتب. بلکه از هر یک از این فطرت‌ها که ذکر شد جمیع معارف ثابت گردد؛ ولی ما اکنون اکتفا کردیم به همین اندازه که بیش از این از مقصود خارج نشویم و شرح بی مناسبت با حدیث شریف نشود.

تا اینجا معلوم شد که علم به مبدأ و کمالات و وحدت آن و علم به یوم معاد و عالم آخرت از فطریات است. وَالْحَمْدُ لِلَّهِ.

توضیحات :

- ۱- اصول کافی ج ۲، ص ۱۲، «کتاب ایمان و کفر»، «باب فطرت خلق بر توحید»، حدیث ۳.
- ۲- «پس روی خود همچنان به سوی آیین اسلام بدار، در حالی که در آن استواری به همان سرشت خدا که مردم را بر آن پدید آورد. در آفرینش خداوند هیچ دگرگونی نیست. دین راست اینست، اما بیشتر مردم نمی دانند.» (روم / ۳۰).
- ۳- اصول کافی ج ۲، ص ۱۲ و ۱۳، «کتاب ایمان و کفر»، «باب فطرة المخلوق علی التوحید»، حدیث ۱ و ۵.
- التوحید ص ۳۲۸-۳۳۱، باب ۵۳، احادیث ۱ و ۲ و ۴-۸. تفسیر برهان. ج ۳، ص ۲۶۱-۲۶۳. ذیل آیه ۳۰ سورة «روم».
- ۴- عن عبدالله بن سنان، عن أبي عبدالله (ع) قال: سألتُه عن قولِ الله عزَّ وجلَّ: «فَطَرَتِ اللهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا مَا تَبْلُكُ الْفِطْرَةُ؟ قال: هي الإسلام. فَطَرَهُمُ اللهُ حِينَ أَخَذَ مِيثَاقَهُمْ عَلَى التَّوْحِيدِ، قال: «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟» وفيه المؤمنُ والكافرُ.» (از عبدالله بن سنان از امام صادق (ع) روایت شده که گفت از ایشان درباره آیه «همان سرشت خدا که مردم را بر آن پدید آورد» پرسیدم که این «سرشت» چیست؟ فرمود: «اسلام است. خداوند آن گاه که بر یکتا پرستی از آنان پیمان گرفت؛ پدیدشان آورد. گفت: «آیا پروردگار شما نیستم؟» و مؤمن و کافر هر دو در آن بودند. ۳» اصول کافی، ج ۲، ص ۱۲، «کتاب ایمان و الکفر»، «باب فطرت خلق بر توحید»، حدیث ۲.
- ۵- عن زرارة، عن أبي جعفر (ع) قال سألتُه عن قولِ الله عزَّ وجلَّ: «حُفَّتَاءَ لِّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ.» قال: الْحَقِيقَةُ مِنَ الْفِطْرَةِ الَّتِي فَطَرَ اللهُ النَّاسَ عَلَيْهَا؛ لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللهِ. قال: فَطَرَ هِمَ عَلَى الْمَعْرِقَةِ بِهِ، . . . وقال: قالَ رسولُ اللهِ (ص): كلُّ مولودٍ يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ. يعني المعرفة بأنَّ الله عزَّ وجلَّ خالِقُهُ. كذلك قوله: «وَلَمَّا سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لِيَقُولُنَّ اللهُ.» (از زراره از امام باقر (ع) روایت شده است که گفت از ایشان درباره آیه «درحالی که برای خدا بر آیین اسلام استوارند و او را شریکی نمی گیرند» پرسیدم. فرمود: «اسلام از همان سرشتی است که خداوند مردم را با آن پدید آورد. در آفرینش خداوند هیچ دگرگونی نیست. ۳» فرمود: «مردم را با شناخت خود پدید آورد. . . ۳» و فرمود: پیامبر خدا (ص) فرمود: «هر نوزادی با مرشت خدایی زاییده می شود؛ یعنی، با معرفت به اینکه خدای عز و جل آفریننده اوست. و همین گونه است آیه: «و اگر از آنها پیرسی که آسمانها و زمین را که آفریده؟ خواهند گفت: خداوند. ۳» اصول کافی، ج ۲، ص ۱۲ و ۱۳، «کتاب ایمان و کفر»، «باب فطرت خلق بر توحید»، حدیث ۴.
- ۶- وقال (ص): «كلُّ مولودٍ يُولَدُ عَلَى فِطْرَةٍ حَتَّى يَكُونَ أَبَوَاهُ يَهُودًا أَوْ نَصْرَانِيَّةً أَوْ مَجُوسًا أَوْ نَسْرَانِيَّةً أَوْ مَجُوسًا أَوْ نَسْرَانِيَّةً.» (هرزاده شده ای بر فطرت توحید زاده است، پس والدین او او را یهودی یا نصرانی یا مجوس گردانند. «عوالی اللثالی، ج ۱، ص ۳۵، فصل چهارم، حدیث ۱۸.
- ۷- حدیث ۱، پاورقی ۵۱.
- ۸- رشحات البحار، ص ۲۸-۳۱، «کتاب انسان و فطرت».
- ۹- مصرع دوم از این بیت حافظ است:
- «شهریست پر کرشمه و حوران ز شش جهت چیزیست نیست ورنه خریدار هر ششم».
- ۱۰- مصرع دوم از این بیت سعدی است:
- «هرگز وجود حاضر و غایب شنیده ای من در میان جمع و دلم جای دیگر است».
- ۱۱- «روی خود را به سوی آنکه آسمانها و زمین را آفرید گردانیدم.» (انعام / ۸۰).
- ۱۲- «خداوند نور آسمانها و زمین است.» (نور / ۳۶).
- ۱۳- «اگر با ریسمانی به زرفنای زمین فرو فرستاده شوید، بر خداوند فرود آید.» علم الیقین، ج ۱، ص ۵۴. مقصد اول، باب ۳، فصل ۵.
- ۱۴- «آیا در خداوند، پدید آورنده آسمانها و زمین، شکی هست؟» (ابراهیم / ۱۲).
- ۱۵- مراد مرحوم شاه آبادی است. ← حدیث ۱ پاورقی ۵۱.

الحديث الثاني عشر

بِسْنَدِي الْمَتَّصِلِ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ، رِضْوَانِ اللَّهِ عَلَيْهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّوْفَلِيِّ، عَنِ السُّكُونِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: كَانَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ [عَلَيْهِ السَّلَامُ] يَقُولُ: نَبَّهُ بِالتَّفَكُّرِ قَلْبَكَ؛ وَجَافِ عَنِ اللَّيْلِ جَنبَكَ؛ وَاتَّقِ اللَّهَ رَبَّكَ. ١

ترجمه «حضرت صادق، علیه السلام، فرمود: بود امیرالمؤمنین (ع) که می فرمود: ”آگاه نما دل خود را به اندیشه نمودن؛ و دور کن از شب پهلوی خود را؛ و پرهیز خداوند پروردگار خویش را.“»

شرح «کان یقول» مفادش غیر از «قال» یا «یقول» است، زیرا که از آن استفاده دوام و استمرار می شود. معلوم می شود حضرت این کلام را مکرر می فرمودند. و «تنبيه» آگاهی دادن از غفلت و بیدار کردن از خواب است. و در اینجا هر دو معنی مناسب است، زیرا که قلوب قبل از تفکر در غفلت مغمور و در خواب اندرند، و با آن از غفلت درآیند و از خواب انگیخته شوند. و خواب و بیداری و غفلت و هشیاری مُلک بدن و ملکوت نفس با هم مختلف اند: چه بسا چشم ظاهر بیدار و جنبه مُلک هوشیار است، و چشم باطن و بصیرت در خواب گران و جنبه ملکوت نفس در غفلت و بیهوشی است.

و «تفکر» اِعمال فکر است. و آن عبارت است از ترتیب امور معلومه برای به دست آوردن نتایج مجهوله. و آن اعم است از تفکری که از مقامات سالکین است،

زیرا که آن را خواجه انصاری^۲ چنین تعریف فرموده: اعْلَمَ أَنَّ التَّفَكْرَ تَلَمُّسُ
الْبَصِيرَةِ لِاسْتِدْرَاكِ الْبُغْيَةِ^۳. یعنی «بدان که تفکر عبارت است از جستجو نمودن
بصیرت قلب و چشم ملکوت مطلوب خود را برای ادراک آن.» و معلوم است
مطلوبات قلوب معارف است. و از این جهت در این حدیث شریف نیز مقصود از
«تفکر»، معنی خاص راجع به قلوب و حیات آنهاست.

و «قلب» را اطلاق بسیار و اصطلاحات بیشماری است. پیش اطباء و عامه
مردم اطلاق شود بر پارچه گوشت صنوبری که با قبض و بسط آن خون در شریانها
جریان پیدا کند، و در آن تولید روح حیوانی، که بخار لطیفی است، گردد. و پیش
حکما به بعضی مقامات نفس اطلاق شود. و اصحاب عرفان برای آن مقامات و
مراتبی قائل اند که غور در بیان اصطلاحات آنها خارج از وظیفه است. و در قرآن
کریم و احادیث شریفه، در مقامات مختلفه، به هر یک از معانی متداوله بین عامه و
خاصه اطلاق شده است؛ چنانچه «إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ»^۴ به معنای متعارف
پیش اطباء، وَلَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا^۵. به معنی متداول در السنه حکما، وَإِنْ فِي
ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ^۶ بر طبق اصطلاح عرفا
جریان یافته. و در حدیث شریف به مناسبت «تفکر» مقصود معنی متداول پیش
حکماست. و اما «قلب» به اصطلاح عرفا با «تفکر» مناسبتی ندارد، خصوصاً
بعضی از مراتب آن؛ چنانچه اهل اصطلاح می دانند.

قوله: جَافٍ عَنِ اللَّيْلِ جَنَبِكَ. «جفا» بمعنی بَعْدَ است. و جَافَاهُ عَنْهُ، فَتَجَافَا
جَنِبَهُ عَنِ الْفَرَّاشِ. أَيْ نَبَا. چنانچه در صحاح است. و «مجافاة» به شب نسبت
دادن، مجاز در اسناد است؛ یا آنکه شب را فراش قرار داده ادعائاً؛ یا آنکه حقیقت
در کلمه و اسناد است، و فرق در اراده جدی و استعمالی است؛ چنانچه در مطلق
مجازات احتمال داده اند؛ و شیخ فقیه، اصولی ادیب متبحر، آقا شیخ محمدرضای
اصفهان^۷، در جلیة الحال در اطراف آن بسط مقال داده است.^۸ و بالجمله، آن
کنایه آورده شده از برخاستن از فراش خواب در شب برای عبادت. و پس از این،
بیان تقوا و مراتب آن می شود ان شاء الله. و ما در ضمن فصولی چند بیان مناسبات
حدیث شریف را می نمایم.

فصل

در بیان فضیلت تفکر است

بدان که از برای تفکر فضیلت بسیار است. و تفکر مفتاح ابواب معارف و کلید خزائن کمالات و علوم است، و مقدمه لازمه حتمیه سلوک انسانیت است. و در قرآن شریف و احادیث کریمه تعظیم بلیغ و تمجید کامل از آن گردیده، و از تارك آن تعبیر و تکذیب شده. و در کافی شریف سند به حضرت صادق، علیه السلام، رساند که فرمود: **أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ إِذْمَانُ التَّفَكُّرِ فِي اللَّهِ وَفِي قُدْرَتِهِ**.^۹ و پس از این ذکری از این حدیث پیش می آید. و در حدیث دیگر يك ساعت تفکر را از عبادت يك شب بهتر دانسته^{۱۰}. و در حدیث نبوی، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، است که تفکر يك ساعت از عبادت يك سال بهتر است^{۱۱}. و در حدیث دیگر هفتاد سال^{۱۳}؛ و از بعضی علمای فقه و حدیث هزار سال هم حدیث شده. در هر صورت، از برای آن درجات و مراتبی است، و از برای هر مرتبه ای نتیجه یا نتایجی است که ما به ذکر بعضی از آن می پردازیم.

- **اول تفکر در حق و اسماء و صفات و کمالات اوست.** و نتیجه آن علم به وجود حق و انواع تجلیات است و از آن، علم به اعیان و مظاهر رخ دهد. و این افضل مراتب فکر و اعلی مرتبه علوم و اتقن مراتب برهان است؛ زیرا که از نظر به ذات علت و تفکر در سبب مطلق علم به او و مسببات و معلولات پیدا شود. و این نقشه تجلیات قلوب صدیقین است، و از این جهت آن را «برهان صدیقین» گویند؛ زیرا که «صدیقین» از مشاهده ذات شهود اسماء و صفات کنند، و در آینه اسماء اعیان و مظاهر را شهود نمایند. و اینکه این قسم برهان را «برهان صدیقین» گوئیم برای آن است که اگر صدیقی بخواهد مشاهدات خود را به صورت برهان در آورد و آنچه ذوقاً و شهوداً یافته به قالب الفاظ بریزد، این چنین شود؛ نه آنکه هرکس بدین برهان علم به ذات و تجلیات آن پیدا کرد، از صدیقین است؛ یا آنکه معارف صدیقین از سنخ براهین است، منتها براهین مخصوصی. هیئات که علوم آنها از جنس تفکر باشد، یا مشاهدات آنها را با برهان و مقدمات آن مشابهنی. تا قلب در حجاب برهان است و قدم او قدم تفکر است، به اول مرتبه صدیقین نرسیده. و چون

از حجاب غلیظ علم و برهان رست، با تفکر سروکاری ندارد و بی واسطه برهان، بلکه بی واسطه موجودی، در آخر کار و منتهای سلوک، به مشاهده جمال جمیل مطلق نایل گردد و به لذت دائم سرمد برسد، و از عالم و هرچه در اوست وارهد و در تحت قباب کبریایی به فنای کلی باقی ماند، و از او اسم و رسمی باقی نماند و مجهول مطلق گردد؛ مگر آنکه عنایت حق شامل حال او گردد و او را ارجاع به مملکت خود و ممالک وجود به مقدار سعه وجود عین ثابت او نماید؛ و در این رجوع کشف سبحات جمال و جلال برای او گردد، و در آینه ذات اسماء و صفات را مشاهده نماید، و از آن به شهود عین ثابت خود و هرچه در ظل حمایت اوست نایل شود، و کیفیت سلوک مظاهر و رجوع به ظاهر بر قلب او کشف شود؛ پس، به خلعت نبوت مفتخر گردد. و اختلاف مقامات انبیا و رسل در این مقام ظاهر شود؛ و مقدار سعه و ضیق دایره رسالت و مبعوث منه و مبعوث الیه در این مقام برای آنها منکشف گردد، و بسط مقال در این مقام مناسبتی با وضع این اوراق ندارد. پس، از آن، بلکه از برهان صدیقین نیز، صرف نظر نمودیم؛ زیرا که آن را مقدماتی است که شرح آنها موجب تطویل شود.

تتمیم

در بیان تفکر ممنوع و مرغوب در ذات حق

بباید دانست که اینکه ما گفتیم تفکر در ذات و اسماء و صفات، ممکن است جاهل گمان کند که تفکر در ذات ممنوع است به حسب روایات، و نداند که آن تفکر که ممنوع است تفکر در اکتناه ذات و کیفیت آن است؛ چنانچه از روایات شریفه استفاده می شود. و گاهی نیز غیر اهل را منع کردند از نظر به بعضی معارف که مقدمات دقیقه داشته، چنانچه حکما نیز در هر دو مقام موافق اند. اما استحاله اکتناه ذات در کتب آنها مبرهن است^{۱۴}، و منع از تفکر آن نزد جمیع مسلم. و اما شرایط دخول در این علوم و منع تعلیم غیر اهل، در کتب آنها مذکور و وصیت آنها در اوایل کتب یا اواخر آن مسطور است، چنانچه دو امام فن و فیلسوف بزرگ اسلام، شیخ ابوعلی سینا^{۱۵}، و صدر المتألهین^{۱۶}، در آخر اشارات^{۱۷}، و اول اسفار^{۱۸}، وصیت بلیغ در این باب فرمودند. فراجع.

و اما نظر در ذات برای اثبات وجود و توحید و تنزیه و تقدیس آن، غایت ارسال

انبیا و آمال عرفا بوده؛ و قرآن کریم و احادیث شریفه مشحون از علم به ذات و کمالات و اسماء و صفات ذات مقدس است، و ملحدین اسماء را حق تعالی تعبیر فرموده. و هیچ کتابی از کتب حکما و متکلمین بیشتر از کتاب کریم الهی و کتب معتبره اخبار، مثل اصول کافی و توحید شیخ صدوق، غور در اثبات ذات و اسماء و صفات نمودند. و فرق بین ماثورات از انبیا و کتب حکما فقط در اصطلاحات و اجمال و تفصیل است؛ چنانچه فرق بین فقه و اخبار راجعه به فقه در اصطلاحات و اجمال و تفصیل است، نه در معنی. لیکن مصیبت در آن است که در لباس اهل علم بعضی از جاهلان پیدا شده در قرون اخیر که ندیده و نسنجیده و از کتاب و سنت عاری و بری بوده، مجرد جهل خود را دلیل بطلان علم به مبدأ و معاد دانسته، برای رواج بازار خود نظر در معارف را، که غایت مقصد انبیا و اولیا، سلام الله علیهم، است و سرتپای کتاب خدا و اخبار اهل بیت، سلام الله علیهم، مشحون از آن است، حرام شمرده و هرناسازی و تهمتی را از اهل آن دریغ ندانسته و قلوب بندگان خدا را از علم به مبدأ و معاد منصرف کرده و اسباب تفرقه کلمه و شتات جمعیت مسلمین گردیده؛ و از او اگر سؤال شود که این همه تکفیر و تفسیق برای چیست، متشبث شود به حدیث لا تَتَفَكَّرُوا فِي ذَاتِ اللَّهِ^{۱۹}. این بیچاره جاهل از دو جهت در اشتباه و جهالت است: یکی آنکه گمان کرده حکماء تفکر در ذات می کنند، با آنکه آنها تفکر در ذات را و اکتناه آن را ممتنع می دانند؛ و این خود یکی از مسائل مبرهنه آن علم است. و دیگر آنکه معنی حدیث را ندانسته، گمان کرده مطلقاً راجع به ذات مقدس نباید اسمی برده شود.

ما اکنون بعضی از روایات را می نگاریم، و جمع بین آنها - آنچه به نظر قاصر خویش رسد - می کنیم و حکم را انصاف قرار می دهیم. گرچه این از شرح حدیث و قرارداد ما قدری خارج است، ولی برای رفع شبهه و ابطال باطل شاید ضرور باشد. کافی بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ، عَلَيْهِ السَّلَامُ: تَكَلَّمُوا فِي خَلْقِ اللَّهِ وَلَا تَتَكَلَّمُوا فِي اللَّهِ، فَإِنَّ الْكَلَامَ فِي اللَّهِ لَا يَزِدَادُ صَاحِبَهُ إِلَّا تَحْيِيراً.^{۲۰} و این حدیث شریف خود دلالت دارد بر آنکه مقصود از تکلم [تکلم] در اکتناه ذات و کیفیت آن است به مناسبت تعلیل آن؛ والا تکلم در اثبات ذات و سایر کمالات و توحید و تنزیه آن موجب تحیر نگردد. و می شود که نهی باشد از کسانی که تکلم در این مقامات هم برای آنها اسباب تحیر شود. و مرحوم محدث مجلسی^{۲۱}،

رحمه الله، این دو احتمال را بدون بیانی که ما تقریب کردیم احتمال داده‌اند و اولی را تقویت فرموده. ۲۲
 وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى عَنْ حَرِيْزٍ: تَكَلَّمُوا فِي كُلِّ شَيْءٍ، وَلَا تَتَكَلَّمُوا فِي ذَاتِ اللَّهِ ۲۳
 و به این مضمون و قریب به آن بعض روایات دیگر وارد است که ذکر همه ضرور نیست.

وَفِي الْكَافِي عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ، عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: إِيَّاكُمْ وَالتَّفَكُّرَ فِي اللَّهِ؛ وَلَكِنْ إِذَا أَرَدْتُمْ أَنْ تَنْظُرُوا إِلَى عَظَمَتِهِ، فَانظُرُوا إِلَى عَظِيمِ خَلْقِهِ. ۲۴ و این روایت نیز ظاهر در این است که مراد از تفکر تفکر در کنه ذات است، زیرا که در ذیل حدیث فرماید: «اگر خواستید عظمت حق تعالی را نظر کنید، استدلال کنید از عظمت خلق بر عظمت حق تعالی.» و این بر سبیل مثال است و برای نوع مردم است که طریق معرفت آنها تفکر در خلق است.

اینها، و بعض احادیث دیگر که قریب به اینهاست، احادیث وارده در نهی از تکلم و تفکر است که معلوم شد خود آنها بنفسها دلالت بر مطلوب ما می نماید.
 و چیزی که واضح می نماید مقصد را، حدیث شریف کافی است در باب تفکر: بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ إِذْمَانُ التَّفَكُّرِ فِي اللَّهِ وَفِي قُدْرَتِهِ. ۲۵ پس تفکر در حق و اثبات ذات، و تفکر در قدرت و سایر اسما و صفات، علاوه بر آنکه منهی نیست، افضل عبادات است.

و در حدیث شریف کافی وارد است که سُئِلَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ، عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، عَنِ التَّوْحِيدِ، فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ عَلِيمٌ أَنَّهُ يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَقْوَامٌ مُتَعَمِّقُونَ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» وَالآيَاتِ مِنْ سُورَةِ «الْحَدِيدِ» إِلَى قَوْلِهِ: «وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» فَمَنْ رَأَى ذَلِكَ فَقَدْ هَلَكَ. ۲۶ پس، معلوم می شود این آیات شریفه، که توحید و تنزیه حق و بعث و رجوع موجودات در آن وارد است، برای متعمقین و ارباب فکرهای دقیق نازل شده. باز هم باید گفت فکر در حق تعالی حرام است؟ آیا کدام عارف و حکیم بیشتر از معارف وارده در اول سوره «حدید» آورده؟ غایت معرفت آنها رسیدن به این است که سَبَّحَ اللَّهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ. ۲۷. آیا از آیه شریفه هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ. ۲۸ کی برای توصیف حق تعالی و جلوات ذات مقدسش بهتر بیانی دارد؟ به

جان دوست قسم که اگر برای حقیقت کتاب کریم الهی جز این آیه شریفه نبود، برای اهل دل کفایت می کرد. قدری مراجعه نمایید به کتاب خدا و خطب و آثار و اخبار رسول اکرم و خلفای معصومین او، سلام الله علیهم، ببینید در هر مقصد از مقاصد معارف که تصور می شود کدام حکیم و عارف بیشتر از آنها بیانی نموده. تمام کلماتشان مشحون از توصیف حق و استدلال بر ذات و صفات ذات مقدس است، به طوری که هر طایفه ای به قدر فهم خود از آن برخوردار می شود.

پس، از مجموع این اخبار معلوم می شود که تفکر در ذات به يك مرتبه ممنوع است که آن تفکر کنه ذات و کیفیت آن است؛ چنانچه در حدیث شریف کافی وارد است: مَنْ نَظَرَ فِي اللَّهِ كَيْفَ هُوَ هَلَكَ^{۲۹} یا آنکه جمع بین اخبار ناهیه و آمره شود به اینکه يك دسته از مردم که قلوبشان طاقت استماع برهان ندارد و استعداد ورود در این گونه مباحث ندارند، وارد نشوند؛ چنانچه شاهد بر این جمع در خود روایات است. و اما کسانی که اهل آن هستند، برای آنها راجح، بلکه افضل از جمیع عبادات، است.

در هر صورت، ما از مقصد و قرارداد خود بکلی خارج شدیم، ولی چاره ای نبود جز تعرض به این مطلب فاسد و تهمت غیر مرضی حق، که در این عصرهای اخیر متداول شده در السنه، شاید تأثیری در بعض قلوب کند. و اگر يك نفر قبول این قول کند، برای من کفایت کند. وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَإِلَيْهِ الْمُنْتَهَى^{۳۰}

فصل

در تفکر در مصنوع است

- یکی دیگر از درجات تفکر، فکرت در لطایف صنعت و اتقان آن و دقایق خلقت است، به قدری که در طاقت بشر است. و نتیجه آن علم به مبدأ کامل و صنایع حکیم است. و این عکس برهان صدیقین است؛ زیرا که مبدأ برهان در آن مقام حق تعالی عزّ اسمه است، و از آن علم به تجلیات و مظاهر و آیات حاصل شود؛ و در این مقام مبدأ برهان مخلوقات است، و از آنها علم به مبدأ و صنایع حاصل شود. و این برهان برای عامه است و آنها را حظی از برهان صدیقین نیست؛ و لهذا شاید بسیاری

انکار نمایند که نظر در حق مبدأ علم به خود او شود، و علم به مبدأ موجب شود علم به مخلوق را.

بالجمله، تفکر در لطایف و دقایق صنعت و اتقان نظام خلقت از علوم نافع و از فضایل اعمال قلبیه و افضل از جمیع عبادات است؛ زیرا که نتیجه آن اشرف نتایج است. گرچه جمیع عبادات نتیجه اصلی و سرّ واقعی آنها حصول معارف است، ولی کشف این سرّ و حصول این نتیجه برای ماها نشود؛ و از برای آن اهلی است که هر عبادتی برای آنها بذر مشاهده یا مشاهداتی است. در هر صورت، اطلاع بر لطایف صنعت و اسرار خلقت بحقیقت تاکنون برای بشر [میسر] نگردیده. و به طوری پایه آن دقیق و محکم است و نظام آن جمیل و از روی اسلوب کمال است که در هر موجودی، اگرچه حقیر به نظر آید، اگر بشر با کمال علمی که در قرنهای حاصل کردند دقیق شوند، به هزار یک از آن اطلاع پیدا نکنند، تا چه رسد به آنکه نظام کلی جُمَلی را در تحت نظر در آورند و بخواهند با افکار جزئیة ناقصه خود پی به لطایف و دقایق آن برند.

ما اکنون نظر شما را جلب می کنیم به یکی از دقایق خلقت که نسبتاً نزدیک به افهام و از محسوسات به شمار آید، تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل. ای عزیز، نظر کن و تفکر نما در این نسبتی که در بین شمس و زمین است به مسافت معین و حرکت خاص که زمین دارد به دور خود و شمس، که با مدار معینی حرکت می کند که شب و روز و فصول از آن حاصل می شود؛ چه اتقان صنع و حکمت کاملی است که اگر با این ترتیب نبود، یعنی شمس نزدیک بود یا دور بود، در صورت اول از حرارت و در صورت دوم از سرما و برودت، در زمین تکوین معدن و نبات و حیوان نمی شد. و اگر چنانچه با همین نسبت ساکن بود زمین، تولید روز و شب و فصول نمی شد، و بیشتر زمین یا تمام آن قابل تکوین نمی شد. اکتفا به این نیز نشده، اوج، یعنی غایت دوری زمین از شمس، در جانب شمال واقع شده که حرارت زیاد نشود و صدمه به مکونات وارد نیاید؛ و حضیض، یعنی غایت نزدیکی شمس به زمین، در جانب جنوب واقع شده که از سرما ضرر به ساکنین زمین وارد نشود. به این نیز اکتفا نشده، ماه را، که تأثیر در تربیت موجودات زمین دارد، در سیر با زمین مختلف قرار داده، به طوری که شمس وقتی در شمال زمین است، قمر در منطقه جنوبی؛ و به عکس، وقتی آن یک در منطقه جنوبی است، این یک در منطقه شمالی است، برای انتفاع سگان ارض از آنها. اینها یکی از امور محسوسه

ضروریه است؛ لیکن احاطه به دقایق و لطایف آن جز خالق آن، که علمش محیط است، احدی پیدا نکند.

چرا این قدر دور رفتیم، اگر کسی در خلقت خود، به قدر سعه علم و طاقت خود، تفکر نماید: اولاً در مدارك ظاهره خود که آنها بر طبق مدرکات و محسوسات ساخته شده - از برای هر دسته از مدرکاتی که در این عالم یافت می شود قوه ادراکی قرار داده شده، با چه وضعیتی و ترتیب محیر العقولی؛ و امور معنویه را، که با حواس ظاهره ادراک نتوان کرد، حواس باطنه قرار داده شد، که آنها را ادراک نماید.

از علم الروح و قوای روحانیة نفس، که دست بشر از اطلاع بر آن کوتاه است، صرف نظر نما؛ علم بدن و تشریح و ساختمان طبیعی و خواص هر یک از اعضای ظاهره و باطنه را در تحت نظر و فکر بیاور؛ بین چه نظام غریبی و ترتیب عجیبی است، با آنکه علم بشر با صدها قرن سال به هزار یک آن نرسیده و تمام علما اظهار عجز خود را با زبان فصیح می نمایند؛ با اینکه بدن این انسان در مقابل دیگر موجودات زمین يك ذره ناقابل است، و زمین و همه موجودات آن در مقابل نظام شمسی قدر قابل ندارد، و تمام منظومه شمسی ما در مقابل منظومات شمسیه دیگر قدر محسوسی ندارد؛ و تمام این نظامات کلیه و جزئیه با يك ترتیب منظم و نظام مرتبی بنا شده است که به ذره ای از آن کسی ایراد نتواند کرد، و عقول تمام بشر از فهم دقیقه ای از دقایق آن عاجز است. آیا پس از این تفکر، عقل شما محتاج به مطلب دیگری است برای آنکه اذعان کند به آنکه يك موجود عالم قادر حکیمی که هیچ چیزش شبیه موجودات دیگر نیست این موجودات را با این همه حکمت و نظام و ترتیب متقن ایجاد فرموده؟ *أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ*. ۳۱

این همه صنعت منظم، که عقول بشر از فهم کلیات آن عاجز است، بربط و خود به خود پیدا نشده. کور باد چشم دلی که حق را نبیند و جمال جمیل او را در این موجودات مشاهده نکند. نابود باد کسی که با این همه آیات و آثار باز در شك و تردید باشد. ولی چه کند انسان بیچاره که گرفتار اوهام است؟ اگر شما تسبیح خود را ارائه دهید و دعوی کنید که این تسبیح خود به خود بدون آنکه کسی او را تنظیم کرده باشد منظم شده، همه بشر به عقل شما می خندند. مصیبت آنجاست که اگر ساعت بغلی را درآورده همین دعوی را درباره آن نیز نمایید، آیا شما را از زمره عقلا خارج می کنند و تمام عقلای عالم شما را رمی به جنون می کنند یا نه؟ آیا کسی که این نظام ساده جزئی را از رشته علل و اسباب خارج دانست، باید گفت مجنون است و از

حقوق عقلا باید اورا محروم دانست، پس چه باید کرد با کسی که این نظام عالم، نه بلکه این انسان و نظام روح و بدن او، را مدعی است خود بخود پیدا شده؟ اورا باز باید در زمره عقلا حساب کرد؟ آیا کدام بیخرد از این بیخردتر است. قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ^{۳۲} مرده باد انسان که باز زنده به علم نیست و در بحر ضلالت خود غوطه ور است.

فصل

در تفکر در احوال نفس است

- یکی از درجات تفکر، فکر در احوال نفس است که از آن نتایج بسیار و معارف بشمار حاصل شود. و ما اکنون نظر به دو نتیجه داریم: یکی علم به یوم معاد؛ و دیگر علم به بعث رسل و انزال کتب؛ یعنی، نبوت عامه و شرایع حقه. یکی از حالات نفس، حال تجرد آن است که حکماء شامخین کمتر مسئله‌ای از مسائل حکمیه را به مثابه آن اهمیت داده و مبرهن و واضح نموده‌اند. و ما اکنون در صدد اثبات تجرد آن به وجه تفصیلی نیستیم؛ از این جهت به بعضی ادله، که مبادی آن کم مؤنه است، اکتفا می‌نماییم و به ذکر مقصد می‌پردازیم.

پس، گوییم که به اتفاق اطبا و علما معرفة الاعضاء و حکم تجربه، تمام اجزاء بدن انسان، از آمّ الدماغ، که مرکز ادراکات و محل ظهور قوای نفس است، تا آخرین اجزاء کثیفه صلبه بدن، از سن ۳۵ سالگی یا ۳۰ سالگی به بعد روبرو به انحطاط و نقصان گذارد و به افق ضعف و سستی نزدیک شود. و ما خود نیز تجربه کردیم که ضعف و سستی در تمام قوا نمایان شود. ولی در همین موقع، یعنی از سن سی و چهل به بعد، قوای روحانیه و ادراکات عقلیه کاملتر است و روبرو به ترقی و اشتداد است. از این، نتیجه حاصل آید که قوای ادراکیه عقلیه جسمانی نیست؛ چه اگر جسمانی بودی، چون سایر قوای جسمانی روبرو به ضعف گذاشتی. و نتوان توهم کرد که از کثرت اعمال قوای فکریه و حصول تجربه قوای عقلیه قوی گردیده، زیرا که تمام قوای جسمانی با کثرت اعمال آن و به کار انداختن آن روبرو به انحلال و زوال رود نه روبرو به قوت و کمال؛ و این خود دلیل بر این است که قوای عقلیه جسمانی نیست.

و نقض به حال کهولت که قوای فکریه هم ناقص می شود بی محل است، زیرا که اولاً هیچیک از قوای جسمانی تا سن کهولت روبره اشتداد نیست تا آنکه گفته شود که فلان محل از جسم مورد ادراکات عقلیه است و تا سن کهولت روبره اشتداد و قوت بوده، و اکنون که ضعیف شده قوه فکر هم ضعیف شده. و ثانیاً، آن ضعف در حال کهولت نیز راجع به فکر است که از قوای حاله در جسم است، یا آنکه احتیاج به قوای جسمانی دارد؛ و اما ادراکات محضه و ملکات خبیثه یا فاضله در آن وقت نیز قویتر از سابق است، گرچه اظهار یا ظهورش کمتر باشد. بالجمله، برای اثبات مدعای ما همان قوت ادراک در سن چهل پنجاه سالگی کفایت کند.

و حل نقض آن است که چون نفس بساط خود را از ملک بدن جمع می کند و قوای او رجوع به باطن ذاتش می نماید، هر یک از قوا که به عالم جسم و جسمانی نزدیکتر است زودتر روبره سستی و کلال گذارد، و هر یک بعیدتر است دیرتر ضعیف شود. و اما قوایی که از عالم مجرد و ملکوت است قویتر گردد و اشتدادش بیشتر شود؛ و این دلیل بر آن است که نفس جسم و جسمانی نیست.

و نیز خواص و آثار و افعال نفس مضاد است با خواص و آثار و افعال مطلق اجسام؛ و این دلیل بر آن است که نفس جسم نیست. مثلاً ما بالضروره می دانیم که یک جسم بیش از یک صورت قبول نمی کند، و اگر بخواهد صورت دیگری بر او وارد شود باید صورت اول از او مفارقت کند تا صورت دوم را قبول نماید. مثلاً اگر روی صفحه کاغذی یک صورت نقش کنی، در محلی که نقش است صورت دیگر منتقش نشود، مگر اینکه صورت اولی بکلی زایل شود. و این حکم در تمام اجسام جاری است به ضرورت عقل. اما نفس در عین حال که صورتی در او منتقش است صورتهای مضاده با او نیز در او منتقش می شود بدون اینکه صورت اول زائل گردد.

و نیز در هر جسمی صورت منتهای نقش بندد، ولی در نفس صورت غیر منتهای منتقش شود؛ و از این جهت حکم کند بر امور غیر منتهایه.

و نیز هر جسمی که صورتی از او زائل گردید، آن صورت در آن بدون سبب مستأنف پیدا نشود، ولی نفس صورتهایی [را] که از او غیبت می کند بی سبب خارج عود می دهد.

پس، معلوم شد که نفس با همه اجسام در خواص و آثار و افعال مضاد است؛ پس، آن مجرد است و از سنخ اجسام و جسمانیات نیست، و مجردات تفاسد پیدا نمی کنند - چنانچه در محل خود مبرهن است - زیرا که فساد بی ماده قابل نشود، و

مجرد ماده قابله ندارد، زیرا که آن از لوازم اجسام است، پس تفاسد بر او جایز نیست.

پس، از اینها نتیجه حاصل شد که نفس به خراب بدن و مفارقت از آن فاسد و خراب نشود؛ بلکه باقی در عالم دیگری است و فنا برای آن نیست. و این معاد روحانی است از برای نفوس و ارواح که قبل از قیامت برای آنها حاصل است، تا آنکه اراده حق تعلق گیرد به عود آنها به ابدان. و ما اکنون در مقام اثبات مطلق معاد هستیم در مقابل منکر مطلق؛ و از این مقدمات به وضوح پیوست.

و بیاید دانست که از برای نفوس صحت و مرض و صلاح و فساد و سعادت و شقاوتی است که پی بردن به طرق آن و دقائق مصالح و مفاسد آن برای احدی جز ذات مقدس حق ممکن نیست؛ ناچار در نظام اتم، که احسن نظام است و قبل از این معلوم شد که منظم آن حکیم علی الاطلاق است و واقف بر همه امور است، تعلیم طرق سعادت و شقاوت و هدایت راه صلاح و فساد و اعلام طرق علاج نفوس ممتنع است اهمال شود؛ زیرا که در اهمال آن یا نقص در علم لازم آید یا نقص در قدرت یا بخل و ظلم بی جهت. معلوم شد که ذات مقدس مبدأ از تمام اینها بری است: او کامل علی الاطلاق و مفیض علی الاطلاق است. و در اهمال هدایت طرق سعادت و شقاوت خللی عظیم در حکمت وارد آید و فساد و اختلال بزرگ بر نظام و مملکت آشکار شود. پس، در نظام اتم لازم شد که طریق سعادت و شقاوت و طرق هدایت را اعلام فرماید. و از این بیان دو نتیجه واضح حاصل شد: یکی آنکه شریعت، که عبارت از نسخه اصلاح امراض نفسانیه است، جز پیش ذات مقدس حق نیست. و دیگر آنکه حق تعالی اعلام آن را ناچار می فرماید. و معلوم است یک چنین مقصد بزرگ و علم کامل دقیقی که عقل عقلا از ادراک آن عاجز است و ربط ملک و ملکوت و تأثیر صور ملکیه در باطن نفس را احدی نداند، لابد باید به طریق وحی و الهام واقع شود؛ یعنی، باید به تعلیم حق باشد. و واضح است که تمام افراد بشر قابل این خلعت نیستند و استعداد این مقام و انجام این وظیفه را ندارند، و در هر چند قرن یکی پیدا شود که لایق یک همچو وظیفه باشد و بتواند یک همچو مقصد بزرگی را انجام دهد. حق تعالی او را مبعوث فرماید که طرق سعادت و شقاوت را به بشر بفهماند و مردم را به صلاح خود آگاه نماید. و این عبارت از «نبوت عامه» است. و چون کلام منتهی شد بدینجا، به طریق استطراد یک مطلبی را بیان می کنیم، که آن را هم به نظر نویسنده از بدیهیات باید محسوب داشت. و آن این است که پس

از آنکه می دانیم با علم ضروری که شریعتی از جانب حق تعالی در بین بشر باید باشد، و رجوع نماییم به شرایع معموله در بین بشر - که عمده آنها سه شریعت است: یکی شریعت یهود، و دیگر شریعت نصاری، و دیگر شریعت اسلام - می بینیم بالضروره که شریعت اسلام درسه مقام، که اساس شرایع و مدار تشریح بر آن است - که یکی راجع به عقاید حقه و معارف الهیه و توصیف و تنزیه حق و معاد و کیفیت آن و علم به ملائکه و توصیف و تنزیه انبیا، علیهم السلام، که عمده و اصل شرایع است؛ و دیگر راجع به خصال حمیده و اصلاح نفس و اخلاق فاضله؛ و سوم راجع به اعمال قالبیه فردیه و اجتماعیه، سیاسی و مدنی و غیر آن - کاملتر از دیگران است. بلکه هر منصف بیغرض نظر کند، می یابد که طرف نسبت با آنها نیست. و در تمام دوره زندگانی بشر، قانون و شریعتی که به این اتقان باشد در تمام مراحل دنیایی و آخرتی کامل و تام باشد وجود نداشته؛ و این خود بزرگتر دلیل بر حقانیت آن است.

بالجمله، بعد از اثبات نبوت عامه و اینکه شریعتی از برای بشر خدای تعالی تشریح فرموده و طرق هدایت را به آنها فهمانده و آنها را در تحت نظم و نظام درآورده، اثبات حقیقت دین اسلام احتیاج به هیچ مقدمه ندارد جز نظر کردن به خود آن و مقایسه بین آن و سایر ادیان و شرایع در جمیع مراحل که تصور می شود احتیاج بنی الانسان، از معارف حقه و ملکات نفسانیه، تا وظایف نوعیه و شخصیه و تکالیف فردیه و اجتماعیه. و این یکی از معانی حدیث شریف است که می فرماید: **اَلَا سَلَامٌ یَعْلُوْا وَلَا یُعْلَى عَلَیْهِ**.^{۳۳} زیرا که هر چه عقول بشر ترقی کند و ادراکات آنها زیاد گردد، وقتی به حُجج و براهین اسلام نظر کنند، پیش نور هدایت آن خاضعتر شوند و حجتی در عالم غلبه بر آن نکند.

محصل برهان ما بر اثبات نبوت خاتم النبیین، صلی الله علیه و آله، این شد که همین طور که اتقان خلقت کائنات و حسن ترتیب و نظم آن ما را هدایت می کند که یک موجودی منظم اوست که علمش محیط به دقایق و لطایف و جلال است، اتقان احکام یک شریعت و حسن نظام و ترتیب کامل آن که متکفل تمام احتیاجات مادی و معنوی، دنیوی و اخروی، اجتماعی و فردی است، ما را هدایت می کند به آنکه مشرّع و منظم آن یک علم محیط مطلع بر تمام احتیاجات عایله بشر است؛ و چون به بدهت عقل می دانیم که از عقل یک نفر بشر، که تاریخ حیات او را همه مورخین ملل نوشته اند و شخصی بوده که تحصیل نکرده و در محیط عاری از کمالات و

معارف تربیت شده، این ترتیب کامل و نظام تام و تمام صادر نتواند شد، بالضروره می فهمیم که از طریق غیب و ماوراء الطبیعه این شریعت تشریح شده و به طریق وحی و الهام به آن بزرگوار رسیده. وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَيَّ وَضُوحِ الْحُجَّةِ.

در نظر داشتیم که مقام دیگری از تفکر را، که آن فکرت در عالم ملک است و نتیجه آن زهد است، بیان نمایم ولی چون در مقامات سابقه عنان قلم گسیخته شد و مطلب طولانی، بلکه خارج از موضوع، شد لهذا از آن صرف نظر نمودم.

فصل

در فضیلت بیداری شب است

باقی ماند بر ذمه ما بیان دو فقره دیگر از حدیث شریف که می فرماید: جَافِ عَنِ اللَّيْلِ جَنَبَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ رَبَّكَ. جناب مولی امیرالمؤمنین، سلام الله علیه، در این کلام مبارک قرین اعمال قلبیه و تفکرات منبّه و تقوای پروردگار، بیداری شب و تجافی از فراش را برای عبادت قرار داده است؛ و این دلیل بر کمال فضیلت و اهمیت آن است. چنانچه در احادیث شریفه از این عمل شریف خیلی تمجید شده، و سیره ائمه هدی و مشایخ عظام و علماء اعلام بر مواظبت بر آن بوده بلکه بیداری در آخر شب را با قطع نظر از عبادت اهمیت می دادند. در کتاب وسائل الشیعة، که اعظم کتب امامیه و مدار مذهب و مرجع علما و فقها است، ۴۱ حدیث در فضل آن، و چندین حدیث بر کراهت ترك آن ذکر فرموده، و باز حواله به سابق و لاحق می فرماید^{۳۴}. و البته احادیث در کتب ادعیه و غیره بیش از حد احصاست؛ ولی ما برای تیمن و تبرک به ذکر چند حدیث می پردازیم:

عَنِ الْكَافِي بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ، قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، عَلَيْهِ السَّلَامُ، يَقُولُ كَانَ فِي وَصِيَّةِ النَّبِيِّ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، لِعَلِيِّ قَالَ: يَا عَلِيُّ أَوْصِيكَ فِي نَفْسِكَ بِخُصَالٍ فَاحْفَظْهَا. ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ أَعِنْتَهُ... إِلَى أَنْ قَالَ: وَ عَلَيْكَ بِصَلَاةِ اللَّيْلِ وَ عَلَيْكَ بِصَلَاةِ اللَّيْلِ. ۳۵

«معاویة بن عمار گوید شنیدم حضرت صادق علیه السلام می فرمود: بود در

جمله وصیتهای پیغمبر، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، که به علی، علیه السلام، گفت: ”یا علی وصیت می‌کنم تو را در خودت به خصلتهایی؛ پس حفظ کن آنها را.“ پس از آن گفت: ”بارخدا یا اعانت فرما او را.“ تا آنکه فرمود: ”وبرتوباد به نماز شب، و برتوباد به نماز شب، و برتوباد به نماز شب.“ از صدر و ذیل حدیث کمال اهمیت فهمیده می‌شود.

وَعَنِ الْخِصَالِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، لِجَبْرِئِيلَ: عِظْنِي. فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، عِشْ مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ مَيِّتٌ؛ وَ أَحِبِّ مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ مُفَارِقُهُ؛ وَ اعْمَلْ مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ مُلَاقِيهِ؛ وَ اعْلَمْ، أَنَّ شَرَفَ الْمُؤْمِنِ قِيَامُهُ بِاللَّيْلِ، وَ عِزُّهُ كَفُّهُ عَنْ أَعْرَاضِ النَّاسِ. ۳۶ اختصاص دادن به ذکر، و موعظه نمودن رسول الله، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، را به این امر، از کمال اهمیت آن کشف می‌کند. و اگر جبرئیل امین چیزی مهمتر از آن را می‌دانست در مقام موعظه آن را عرض می‌کرد.

و في المجلس بإسناده عن ابن عباس، رضي الله عنه، قال: قال رسول الله، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، في حديث: فَمَنْ رُزِقَ صَلَاةَ اللَّيْلِ مِنْ عَبْدٍ، أَوْ أُمَّةٍ، قَامَ اللهُ مُخْلِصًا، فَتَوَضَّأَ وَضُوءًا سَابِغًا، وَ صَلَّى اللهُ عَزَّ وَجَلَّ بَيْنَهُ ضَادِقَةً وَقَلْبَ سَلِيمٍ [وَبَدَنٍ خَاشِعٍ] وَ عَيْنٍ دَامِعَةٍ، جَعَلَ اللهُ تَعَالَى خَلْفَهُ سَبْعَةَ صُفُوفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ، فِي كُلِّ صَفٍّ مَا لَا يُحْصِي عَدَدَهُمْ إِلَّا اللهُ، أَحَدُ طَرَفَيْ كُلِّ صَفٍّ بِالْمَشْرِقِ وَ الْآخَرُ بِالْمَغْرِبِ؛ فَإِذَا فَرَغَ، كَتَبَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ بِعَدَدِهِمْ دَرَجَاتٍ. ۳۷

«ابن عباس گفت فرمود رسول خدا، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، در حدیثی: ”پس کسی که روزی شود او را نماز شب از مرد یا زن، به پا خیزد برای خدا با اخلاص، پس وضو بگیرد وضوی شادابی، و نماز کند برای خدای عز و جل با نیت راستی و قلب سلیمی [و بدن خاشعی] و چشم گریانی، قرار دهد خدای تعالی پشت سر او هفت صف از ملائکه که هر صفی را شماره ننماید عددشان را مگر خدا، يك جانب هر صف به مشرق و دیگری به مغرب است. پس وقتی که فارغ شود، بنویسد خدای تعالی از برای او به عدد آنها درجاتی.“»

وَعَنِ الْعَلَلِ بِإِسْنَادِهِ إِلَى أَنَسٍ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ،

يَقُولُ: الرَّكْعَتَانِ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا. ٣٨
 «انس گوید شنیدم رسول خدا، صلی الله علیه و آله، می فرمود: ”دورکعت در داخل شب محبوبتر است پیش من از دنیا و آنچه در اوست.“
 و در احادیث بسیار وارد است که نماز شب شرف مؤمن است و زینت آخرت؛ چنانچه مال و اولاد زینت دنیا است. ٣٩

وَعَنِ الْعَلَلِ بِإِسْنَادِهِ إِلَى جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، يَقُولُ: مَا اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا إِلَّا لِأَطْعَامِ الطَّعَامِ وَالصَّلَاةِ بِاللَّيْلِ وَالنَّاسِ نِيَامًا. ٤٠

«جابر گوید شنیدم رسول خدا، صلی الله علیه و آله، می فرمود: ”نگرفت خدا ابراهیم را دوست، مگر برای خوراندن طعام و نماز کردن در شب و حال آنکه مردم خواب بودند.“
 و آن امثال من نیست. ماها نمی دانیم خلعتِ «خَلَّتْ» چه خلعتی است و دوست گرفتن حق تعالی بنده ای را چه مقامی است؛ تمام عقول عاجز است از تصور آن. تمام بهشتها را اگر به خلیل دهند به آنها نظر نکند. تو نیز اگر محبوب عزیزی یا صدیق محبوبی داشته باشی و بر تو وارد شود، از هرناز و نعمتی غفلت کنی و به جمال محبوب و لقاء صدیق از آنها مستغنی گردی، با آنکه این مثل خیلی بی تناسب و فرق بین المشرقین است.

وَعَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ - فِي تَفْسِيرِهِ - بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: مَا مِنْ عَمَلٍ حَسَنٍ يَعْمَلُهُ الْعَبْدُ إِلَّا وَ لَهُ ثَوَابٌ فِي الْقُرْآنِ إِلَّا صَلَاةَ اللَّيْلِ؛ فَإِنَّ اللَّهَ لَمْ يُبَيِّنْ ثَوَابَهَا لِعَظِيمِ خَطَرِهِ عِنْدَهُ، فَقَالَ: «تَتَجَاوَى جُنُوبَهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَ طَمَعًا وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ. فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ.» ٤١

سند به حضرت صادق، علیه السلام، رساند که فرمود: «نیست عمل نیکویی که به جا می آورد آن را بنده مگر اینکه از برای آن ثوابی است در قرآن، بجز نماز شب؛ پس همانا خداوند بیان نفرموده ثواب آن را برای عظمت شأن آن نزد او. پس فرموده: ”دور می کنند پهلوهای خود را از خوابگاهها؛ می خوانند پروردگار خود را ترسان و طمعکار؛ و از چیزی که روزی کردیم آنها را انفاق می کنند؛ پس نمی داند

کسی چیزی که پنهان شده از برای آنها از روشنی دیده و سرور آن جزای آنچه را عمل می کردند. ^{۴۴}»

آیا این «قرّة العینی» که خدای تعالی ذخیره فرموده و مخفی نموده، که هیچ کس بر آن آگاه نیست، چیست و چه خواهد بود؟ اگر از جنس انهار جاریه و قصور عالیه و نعمتهای گوناگون بهشتی بود بیان می فرمود، چنانچه برای سایر اعمال بیان فرموده، و ملائکه الله بر آن مطلع شدند. معلوم می شود غیر این سنخ است و عظمت آن بیشتر از آن است که گوشزد کسی توان کرد. خصوصاً برای ساکنین این عالم دنیا. نعمتهای آن عالم را مقایسه مکن به نعمتهای اینجا؛ گمان مکن بهشت و جنات آن مثل باغستانهای دنیا منتها قدری وسیعتر و عالیتر است؛ آنجا دار کرامت حق و مهمانخانه الهی است؛ تمام این دنیا مقابل يك تار موی حورالعین بهشتی نیست، بلکه مقابل يك تار از حله های بهشتی که برای اهل آن فراهم شده نیست؛ با این تفصیل حق تعالی جزای نمازگزار در شب را اینها قرار نداده و در مقام تعظیم آن بدان بیان ذکر فرموده. ولی هیئات که ایمان ما سست و اهل یقین نیستیم، والا ممکن نبود این طور به غفلت بگذرانیم و تا صبح با خواب گران هماغوش شویم. اگر چنانچه بیداری شب انسان را به حقیقت و سر نماز آگاه کند و با ذکر و فکر حق انس بگیرد و شبها مطیة معراج قرب او شود ^{۴۲} که دیگر جز جمال جمیل حق برای او جزایی نتواند بود.

ای وای به حال ما اهل غفلت که تا آخر عمر از خواب بر نمی خیزیم و در سرک طبیعت باقی هستیم، بلکه هر روز بر مستی و غفلت ما می افزاید. جز مقام حیوانیت و ماکل و مشرب و منکح آنها چیز دیگر نمی فهمیم، و هرچه می کنیم، گرچه از سنخ عبادات هم باشد، باز برای اداره بطن و فرج می کنیم. گمان کردی که نماز خلیل الرحمن مثل نماز ما بوده؟ خلیل عرض حاجت به جبرئیل امین فرمود ^{۴۳} و ما حاجات خود را از شیطان. اگر گمان کنیم حاجت رواکن است. می طلیم! ولی باز ناامید نباید شد. ممکن است پس از مدتی بیداری شب و انس و عادت به آن، خدای تعالی کم کم دستگیری فرماید و با يك لطف خفی خلعت رحمت بر تو بپوشاند. ولی از سر عبادت مجمل غافل مباش و همه را به تجوید قرائت و تصحیح ظاهر فقط مپرداز. اگر نمی توانی مخلص شوی، لا اقل برای آن قرّة العینی که حق تعالی مخفی فرموده بکوش و یادی از فقیر عاصی حیوان سیرت که از همه درجات به حیوانیت قناعت کرده. اگر مایل شدی. بکن، و با توجه و خلوص نیت بخوان: اَللّهُمَّ ارْزُقْنِي

التَّجَافِي عَنِ دَارِ الْغُرُورِ، وَالْإِنَابَةَ إِلَى دَارِ الْخُلُودِ، وَالْإِسْتِعْدَادَ لِلْمَوْتِ قَبْلَ حُلُولِ
الْفُوتِ. ۴۴

فصل

در بیان تقوی است

بدان که «تقوی» از «وقایه» به معنی «نگاهداری» است. و در عرف و لسان اخبار، عبارت است از حفظ نفس از مخالفت اوامر و نواهی حق و متابعت رضای او. و کثراً استعمال شود در حفظ بلیغ و نگاهداری کامل نفس از وقوع در محظورات به ترك مشتبهات. وَمَنْ أَخَذَ بِالشُّبُهَاتِ، وَقَعَ فِي المَحْرَمَاتِ وَهَلَكَ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُ. ۴۵ وَمَنْ رَزَعَ حَوْلَ الحِمَى يُوشِكُ أَنْ يَقَعَ فِيهِ. ۴۶

و بیاید دانست که «تقوی» گرچه از مدارج کمال و مقامات نیست ولی بی آن نیز حصول مقامی امکان ندارد؛ زیرا که مادامی که نفس ملوث به لوث محرمات است، داخل در باب انسانیت و سالك طریق آن نیست؛ و مادامی که تابع مشتبهات و لذایذ نفسانیه است و حلاوت و لذایذ در کام اوست، اول مقام کمالات انسانیه برای او رخ ندهد؛ و تاحب و علاقه به دنیا در قلب او باقی است، به مقام متوسطین و زاهدین نرسد؛ و تاحب نفس در کامن ذات اوست، به مقام مخلصین و محبین نایل نگردد؛ و تا کثرات ملک و ملکوت در قلب او ظاهر است، به مقام مجذوبین نرسد؛ و تا کثرات اسماء در باطن ذات او متجلی است، به فنای کلی نایل نگردد؛ و تا قلب التفات به مقامات دارد، به مقام کمال فنا نرسد؛ و تا تلوین در کار است، به مقام تمکین نرسد و ذات به مقام اسم ذاتی در سرّ او تجلی ازلی و ابدی نکند. پس، تقوای عامه از محرمات است؛ و خاصه از مشتبهات؛ و زاهدان از علاقه به دنیا؛ و مخلصان از حب نفس؛ و مجذوبان از ظهور کثرات افعالی؛ و فانیان از کثرات اسمائی؛ و واصلان از توجه به فنا؛ و متمکنان از تلوینات: فَاسْتَقِمَّ كَمَا أَمَرْتَ. ۴۷ و از برای هر یک از این مراتب شرحی است که ذکر آن جز حیرت در اصطلاحات و محتجب ماندن در حجب مفاهیم برای امثال ما نتیجه‌ای ندارد، و از برای هر میدانی اهلی است. اکنون عطف توجه نماییم به ذکر شمه‌ای از تقوا در اول امر که برای نوع مهم است.

فصل

در بیان تقوای عامه

بدان ای عزیز که چنانچه از برای این بدن صحت و مرضی است و علاج و معالجه، برای نفس انسانی و روح آدمیزاده نیز صحت و مرض و سقم و سلامتی و علاج و معالجه است. صحت و سلامت آن عبارت است از اعتدال در طریق انسانیت؛ و مرض و سقم آن اعوجاج از طریق و انحراف از جاده انسانیت است. و اهمیت امراض نفسانیه هزاران درجه بیشتر از امراض جسمانیه است، زیرا که غایت این امراض منتهی می نماید انسان را به حلول موت، و همین که مرگ آمد و توجه نفس از بدن سلب شد، تمام امراض جسمانیه و خللهای ماده از او مرتفع شود و هیچیک از آلام و اسقام بدنیه برای او باقی نماند. ولیکن اگر خدای نخواستہ دارای امراض روحیه و اسقام نفسیه باشد، اول سلب توجه نفس از بدن و حصول توجه به ملکوت خویش، اول پیدایش امراض و اسقام آن است. مثل توجه به دنیا و تعلق به آن، مثل مخدراتی است که انسان را از خود بیخود نموده؛ و سلب علاقه روح از دنیای بدن باعث به خود آمدن آن است. و همین که به خود آمد، آلام و اسقام و امراضی که در باطن ذات داشت همه به او هجوم کند و تمام آنها که تا آن وقت مخفی بوده و مثل آتشی بوده که در زیر خاکستر پنهان بوده هویدا گردد. و آن امراض و آلام یا از او زایل نشود و ملازم او باشد؛ یا اگر زایل شدنی باشد، پس از هزاران سال در تحت فشارها و زحمتهای و آتشتهای و داغهای مرتفع شود: *أَخِرُ الدَّوَاءِ الْكَبِيُّ*^{۴۸}. قال تعالی: *يَوْمَ يُحْمَىٰ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فُتْكُوىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ*^{۴۹}.

و منزله انبیا، علیهم السلام، منزله اطباء مشفق است که با کمال شفقت و علاقه مندی به صحت مرضی نسخه های گوناگون به مناسبت حال آنها برای آنها آوردند و آنها را هدایت فرمودند به طرق هدایت: «ما طبیبانیم شاگردان حق»^{۵۰}. و منزله اعمال روحیه و قلبیه و اعمال ظاهریه و بدنیه منزله دوائی امراض است؛ چنانچه منزله تقوا در هر مرتبه از مراتب آن منزله پرهیز از چیزهای مضر است برای مرض؛ تا پرهیز در کار نباشد ممکن نیست که مرضی مبدل به سلامت شود و نسخه طبیب مؤثر افتد.

در امراض جسمانیه گاهی ممکن است که با ناپرهیزی جزئی باز دوا و طبیعت

غالب آید و صحت عود کند، زیرا که طبیعت خود حافظ صحت است و دوا مُعین آن؛ ولیکن در امراض روحیه امر خیلی دقیق است، زیرا که طبیعت بر نفس از اول امر چیره شده و وجهه نفس رو به فساد و منکوس است: **إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسَّوِّءِ**^{۵۱}. از این جهت به مجرد فی الجمله ناپرهیزی امراض بر او غلبه کند و رخنه‌ها از اطراف بر او باز کند تا صحت را بکلی از بین ببرد.

پس، انسان مایل به صحت نفس و شفیق به حال خود و علاقه‌مند به صحت، پس از تنبه به اینکه راه چاره از خلاصی از عذاب الیم منحصر است به عمل کردن به دستور انبیا و دستورات آنها منحصر است به دو چیز؛ یکی اتیان به مصلحات و مستصحات نفسانیه و دیگر پرهیز از مضرات و مولمات آن، و معلوم است که ضرر محرّمات در مفسدات نفسانیه از همه چیز بیشتر است و از این سبب محرّم شده‌اند، و واجبات در مصلحات از هر چیز مهمتر است و از این جهت واجب شده‌اند، و افضل از هر چیز و مقدم بر هر مقصد و مقدمه پیشرفت و راه منحصر مقامات و مدارج انسانیه این دو مرحله است که اگر کسی مواظبت به آنها کند از اهل سعادت و نجات است، و مهمترین این دو تقوای از محرّمات است - و اهل سلوک نیز این مقام را مقدم شمارند بر مقام اول، و از مراجعه به اخبار و آثار و خطب نهج البلاغه واضح شود که حضرات معصومین نیز به این مرحله بیشتر اهمیت داده‌اند - پس، ای عزیز این مرحله اول را خیلی مهم شمار و مواظبت و مراقبت در امر آن نما که اگر قدم اول را درست برداشتی و این پایه را محکم کردی، امید وصول به مقامات دیگر است، والا رسیدن به مقامات ممتنع و نجات بس مشکل و صعب می شود.

جناب عارف بزرگوار و شیخ عالی مقدار ما^{۵۲} می فرمودند که مواظبت به آیات شریفه آخر سوره «حشر»، از آیه شریفه **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ**^{۵۳} تا آخر سوره مبارکه با تدبّر در معنی آنها در تعقیب نمازها خصوصاً در اواخر شب که قلب فارغ البال است، خیلی مؤثر است در اصلاح نفس. و نیز برای جلوگیری از شرّ نفس و شیطان دوام بر وضو و سفارش می فرمودند و می گفتند وضو به منزله لباس جُندی است. و در هر حال از قادر ذوالجلال و خداوند متعال جلّ جلاله با تضرع و زاری و التماس بخواه که تورا توفیق دهد در این مرحله، و از تویاری فرماید در حصول ملکه تقوا.

و بدان که اوایل امر قدری مطلب سخت و مشکل می نماید، ولی پس از چندی مواظبت زحمت به راحت مبدل می شود و مشقت به استراحت؛ بلکه به یک

لذت روحانی خالصی بدل می‌شود که اهلش آن لذت را با جمیع لذات مقابل نکنند. و ممکن است ان شاء الله پس از مواظبت شدید و تقوای کامل از این مقام به مقام تقوای خواص ترقی کنی که آن تقوای از مستلذات نفسانیه است. زیرا که لذت روحانی را که چشیدی، از لذات جسمانیه کم کم منصرف شوی و از آنها پرهیز کنی؛ پس راه بر تو سهل و آسان شود، و بالاخره لذات فانیه نفسانیه را چیزی نشماری، بلکه از آنها متنفر شوی و زخارف دنیا در چشمت زشت و ناهنجار آید؛ و وجدان کنی و بیایی که از هر یک از لذات این عالم در نفس اثری و در قلب لکه سودایی حاصل شود که باعث شدت انس و علاقه به این عالم شود، و این خود اسباب اخلاص در ارض گردد و در حین سكرات موت به ذلت و سختی و زحمت و فشار مبدل گردد، چه که عمده سختی سكرات موت و نزع روح و شدت آن در اثر همین لذات و علاقه به دنیاست؛ چنانچه پیش از این اشاره به آن شد. و چون انسان وجدان این معنی کرد، لذات این عالم از نظرش بکلی بیفتد و از تمام دنیا و زخارف آن متنفر گردد و گریزان شود. و این خود ترقی از مقام دوم است به مقام سوم تقوی. پس، راه سلوك الی الله سهل و آسان شود و طریق انسانیت برای او روشن و وسیع گردد، و قدم او کم قدم حق شود و ریاضت او ریاضت حق گردد، و از نفس و آثار و اطوار آن گریزان شود و در خود عشق به حق مشاهده کند و به وعده‌های بهشت و حور و قصور قانع نشود، و مطلوب دیگری و منظور دیگری طلب کند و از خودبینی و خودخواهی متنفر گردد. پس، تقوا از محبت نفس نماید و متقی از توجه به خود و خودخواهی شود. و این مقامی است بس شامخ و رفیع و اول مرتبه حصول روائج ولایت است. و حق تعالی او را در کنف لطف خود جای دهد و از او دستگیری فرماید و مورد الطاف خاصه حق شود. و آنچه پس از این برای سالک رخ دهد از حوصله تحریر خارج است. وَالْحَمْدُ لِلَّهِ أَوْلًا وَ آخِرًا وَ ظَاهِرًا وَ بَاطِنًا، وَ الصَّلَاةُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ.

توضیحات:

- ۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۵۴، «کتاب ایمان و کفر»، «باب تفکر»، حدیث ۱.
- ۲- خواجه عبدالله بن محمد انصاری هروی (۳۹۶-۴۸۱) از محدثین و عرفای بزرگ است که به شیخ ابوالحسن خرقانی ارادت داشته و پس از وی جانشین او گردید. از آثار اوست: منازل السائرین، زادالعارفین، رساله دل و جان.
- ۳- منازل السائرین، ص ۱۳، «قسم البدایات»، «باب تفکر».
- ۴- «و آنها را از روز قیامت بیم ده [زمانی که جانها به گلو رسد. (مؤمن / ۱۸)].»
- ۵- دلهایی دارند که با آنها (چیزی) نمی فهمند. (اعراف / ۱۷۹).
- ۶- همانا در آن پندی است برای کسی که او را دلی باشد یا گوشی نبوشنده، در حالی که گواه و آگاه است. (ق / ۳۷).
- ۷- ← حدیث ۱، پاورقی ۲.
- ۸- برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به تهذیب الاصول، (تقریرات اصول امام خمینی - س -) ج ۱، ص ۳۰، بحث «حقیقت و مجاز».
- ۹- پیوسته اندیشیدن درباره خداوند و توانایی او برترین پرستش است. اصول کافی، ج ۲، ص ۵۵، «کتاب ایمان و کفر»، «باب تفکر»، حدیث ۳.
- ۱۰- عن الحسن الصیقل قال قلت لأبي عبد الله (ع): تفكر ساعة خير من قيام ليلة؟ قال: نعم. قال رسول الله، صلى الله عليه وآله: تفكر ساعة خير من قيام ليلة. (حسن صیقل گوید به امام صادق (ع) عرض کردم: «آیا ساعتی اندیشیدن از یک شب عبادت بهتر است؟» فرمودند: «آری و پیغمبر (ص) فرمود: يك ساعت فكر كردن از يك شب عبادت بهتر است.» بحار الانوار ج ۶۸، ص ۳۲۵، «کتاب ایمان و کفر»، «باب تفکر»، حدیث ۱۶. و در اصول کافی (ج ۲، ص ۵۴، «کتاب ایمان و کفر»، حدیث ۲) همین آمده است.
- ۱۱- قال النبي (ص): تفكر ساعة خير من عبادة سنة. عوالمی اللثالی، ج ۲، ص ۵۷، «المسلک الرابع»، حدیث ۱۰۵۲ و در شرح مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه (ص ۱۷۱، باب ۲۶ «در بیان تفکر») همین معنا آمده است.
- ۱۲- طریحی در مجمع البحرین در ماده «فکر» می نویسد در حدیث است: «تفكر ساعة خير من عبادة سنة سنة».
- ۱۳- قال النبي (ص): تفكر ساعة خير من عمل سبعين سنة. اسرار الشریعه و اطوار الطریقه و انوار الحقیقه، ص ۲۰۷.
- ۱۴- شرح اصول کافی، صدر المتألهین، ج ۱، ص ۲۵۱، «کتاب التوحید»، «باب النهی عن الکلام فی کیفیة». و نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص، جامی، ص ۲۷ و ۲۸.
- ۱۵- ← حدیث ۱، پاورقی ۴۶.
- ۱۶- محمد بن ابراهیم شیرازی (۹۷۹-۱۰۵۰) ملقب به «صدرالدين» و «صدر المتألهین» معروف به صدرا و ملاً صدرا از بزرگان حکمای اسلامی است. وی بنیانگذار «حکمت متعالیه» است و صاحب آراء بدیعی در فلسفه می باشد. مکتب فلسفی صدر المتألهین پس از او بر دیگر مکاتب فلسفی برتری یافت. و بیشتر حکمای اسلامی پس از او از پیروان مکتب او بشمار می روند. مهمترین اثر وی اسفار اربعه است که در بردارنده آراء و نظریات فلسفی او بنحو گسترده می باشد. از آثار دیگر اوست: تفسیر القرآن الکریم، شرح اصول کافی، مبدأ و معاد، مفاتیح الغیب، شواهد الربوبیه، اسرار الآیات، حاشیه بر شفا، وی از شاگردان محقق داماد، میرفندرسکی و شیخ بهائی است. ملا محسن فیض و عبدالرزاق لاهیجی (فیاض) از شاگردان معروف او هستند.
- ۱۷- اشارات، ج ۳، ص ۴۱۹، «خاتمه و وصیه».
- ۱۸- اسفار، ج ۱، مقدمه، ص ۱۰.
- ۱۹- تفسیر القرآن الکریم، ج ۴، ص ۴۲۱ و همچنین این مفهوم با عبارات مختلف نقل شده است. اصول کافی، ج ۱، ص ۹۳، «کتاب التوحید»، «باب النهی عن الکلام فی کیفیة»، حدیث ۷. توحید صدوق، ص ۴۵۴-۴۵۷، باب ۶۷، احادیث ۱ و ۲ و ۹. علم الیقین ج ۱، ص ۹۵. المحججه البيضاء، ج ۸، ص ۱۹۳ و ۲۱۰.

- ۲۰- کافى باسند خود از ابویصر روایت می کند که گفت امام باقر (ع) فرمود: "از آفریده های خداوند سخن بگویند و از [ذات] خدا سخن مگویند، زیرا سخن از ذات خدا مایه سرگردانی بیشتر گوینده است." « اصول کافى، ج ۱، ص ۹۲، «کتاب توحید»، «باب نهی عن الکلام فى الکيفية»، حدیث ۱.
- ۲۱- ← حدیث ۱، پاورقى ۱۴.
- ۲۲- مرآة العقول، ج ۱، ص ۳۲۲، «کتاب توحید»، «باب النهی عن الکلام فى الکيفية»، حدیث ۱
- ۲۳- «در باب هر چیز سخن بگویند ولی در ذات خدا گفتگو نکنید.» اصول کافى، ج ۱، ص ۹۲، «کتاب توحید»، «باب النهی عن الکلام فى الکيفية»، دنباله حدیث ۱.
- ۲۴- اصول کافى، ج ۱، ص ۹۳، «کتاب توحید»، «باب النهی عن الکلام فى الکيفية»، حدیث ۷.
- ۲۵- ← پاورقى ۹.
- ۲۶- «از علی بن الحسین (ع) درباره توحید پرسیدند فرمودند: "همانا خداوند عزّ و جلّ می دانست که در آخر زمان پاره ای از مردم ژرف اندیش خواهند آمد، پس خداوند تعالی قلّ هو الله احد و آیاتی از سوره «حید» تأیید و هو علیم بذات الصدور را فر فرستاد؛ پس هر کس فزون از آن را اراده کند هلاک شده است.» اصول کافى، ج ۱، ص ۹۱، «کتاب توحید»، «باب النسبة»، حدیث ۳.
- ۲۷- «آنچه در آسمانها و زمین است خدا را تنزیه می کنند.» (حدید / ۱).
- ۲۸- «او آغاز و پایان و آشکار و نهان است و او به همه چیز داناست.» (حدید / ۳).
- ۲۹- «هر که درباره چگونگی خدا بیندیشد هلاک شود.» اصول کافى، ج ۱، ص ۹۳، «کتاب توحید»، «باب النهی عن الکلام فى الکيفية»، حدیث ۵.
- ۳۰- «ستایش مخصوص خداست و شکایت نزد اوست.»
- ۳۱- (ابراهیم / ۱۲) و ← حدیث ۱۱، پاورقى ۱۴.
- ۳۲- «کشته باد انسان! چه قدر ناسپاس است او.» (عبس / ۱۷)
- ۳۳- «اسلام برتر است و چیزی بر آن برتری نجوید.» وسائل الشیعة، ج ۱۷ ص ۳۷۶، «کتاب الفرائض و المواریث»، «ابواب موانع الارث»، باب ۱ حدیث ۱۱.
- ۳۴- وسائل الشیعة، ج ۵، ص ۲۶۸-۲۸۱، «کتاب الصلوة»، «ابواب بقیة الصلوات المندوبه»، باب ۳۹، ۴۰.
- ۳۵- روضه کافى، ج ۸، ص ۷۹، حدیث ۳۳.
- ۳۶- «پیامبر اکرم (ص) به جبرئیل گفت: "مرا اندرزی ده. جبرئیل گفت: "ای محمد، هر چه می خواهی زنده بمان که سرانجام خواهی مرد؛ و هر چه را می خواهی دوست بدار که سرانجام از آن جدا خواهی شد؛ و هر چه می خواهی بکن که سرانجام آن را (نزد خداوند) خواهی دید؛ و بدان که شرف مؤمن به پا خاستن شب است و عزت او به دوری جستن او از آن چیزی که در دست مردم است." «خصال، باب ۱، حدیث ۱۹. وسائل الشیعة، ج ۵، ص ۲۶۹. «کتاب الصلاة»، «ابواب بقیة الصلوات المندوبه» باب ۳۹، حدیث ۳.
- ۳۷- وسائل الشیعة، ج ۵، ص ۲۷۵، «کتاب الصلاة»، «ابواب بقیة الصلوات المندوبه»، باب ۳۹، حدیث ۲۹.
- ۳۸- «علل الشرائع باب ۳۲، حدیث ۴، وسائل الشیعة، ج ۵، ص ۲۷۵. «کتاب الصلاة»، «ابواب بقیة الصلوات المندوبه»، باب ۳۹، حدیث ۳۰.
- ۳۹- وسائل الشیعة، «کتاب الصلاة»، «ابواب بقیة الصلوات المندوبه» باب ۳۹، احادیث ۲، ۲۸، ۳۴.
- ۴۰- «علل الشرائع، باب ۳۲، حدیث ۴، وسائل الشیعة ج ۵، ۲۷۵-۶، «کتاب الصلاة»، ۳۹ «ابواب بقیة الصلوات المندوبه»، باب ۳۹، حدیث ۳۰.
- ۴۱- وسائل الشیعة، ج ۵، ص ۲۸۰، «کتاب الصلاة»، «ابواب بقیة الصلوات المندوبه»، باب ۴۰، حدیث ۱۳.
- ۴۲- «حق تعالی در وصف نماز شب و شب زنده داری می فرماید: إِنَّ نَافِثَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قِيلاً إِنَّ لَكَ فِى النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا. همانا نماز شب استوارتر و ثابت قدم تر (در صفای نفس) است همانا برای تو در روز کوشش و

تلاش وجود دارد. مزمل، ۶ و ۷. امام عسگری (ع) نیز می‌فرماید: **الْوُصُولُ إِلَى اللَّهِ سَفَرٌ لَا يُدْرِكُ إِلَّا بِانْتِطَاءِ اللَّيْلِ**. رسیدن به خدا (لقاء) سفری است که جز با مرکوب راهوار شب بدست نمی‌آید. مقدمه سرالصلوة ص ۱۲.

۴۳- طبرسی (ره) از امام صادق (ع) روایت می‌کند که زمانی که ابراهیم (ص) را در منجیق نهادند تا در آتش بیفکنند، جبرئیل نزد او آمد و گفت: آیا حاجتی داری؟ ابراهیم پاسخ داد: آری امانه به تو. مجمع البیان در تفسیر آیه ۶۹ سورة انبیاء.

۴۴- حدیث ۱۰، پاورقی ۲۴.

۴۵- «و کسی که بر شبهه‌ها کار کند در حرامها افتد و از راهی که نمی‌داند هلاک شود.» اصول کافی، ج ۱، ص ۶۸-۶۶، «کتاب فضل العلم»، «باب اختلاف الحدیث»، حدیث ۱۰، و در کافی به جای «وقع فی»، ارتکب المحرمات است.

۴۶- «کسی که اطراف قرقگاه چرا کند، زود است که در آن وارد شود.» وسائل الشیعة، ج ۱۸، ص ۱۲۲. «کتاب القضاء» «ابواب صفات قاضی»، باب ۱۲ حدیث ۳۹. در وسائل به جای «یوشک»، أوشک است.

۴۷- «پس پایداری کن آن‌گونه که فرمان می‌بایست برد.» (هود / ۱۱۲).

۴۸- «آخرین درمان، داغ نهادن و سوزاندن است.» و آن مثلی است مشهور که در نهج البلاغه (خطبه ۱۶۸) نیز آمده است. «کی داغ یعنی آهن تافته‌ای است که بر بعضی جراحات نهند. و مراد آنکه وسائل صعب را آن‌گاه به کار برند که چاره‌های سهل بی اثر ماند.» امثال و حکم.

۴۹- «روزی که در آتش دوزخ سوزانده شوند و پیشانی و پهلو و پشت آنها را به آن داغ کنند.» (توبه / ۳۵).

۵۰- «ما طبیبناهم شاگردان حق بحر قلزم دید ما را فا نفلق» مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۴۲.

۵۱- «همانا نفس امر به زشتی کند.» (یوسف / ۵۳).

۵۲- مرحوم شاه آبادی (ره) و حدیث ۱، پاورقی ۵۱.

۵۳- «ای ایمان آورندگان تقوا پیشه کنید و هرکس باید بنگرد برای فردا چه پیش فرستاده است.» (حشر / ۱۸).

الحديث الثالث عشر

بِالسَّنَدِ الْمُتَّصِلِ إِلَى الشَّيْخِ الْجَلِيلِ، ثِقَةِ الْإِسْلَامِ، مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ، عَنْ
عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ
أَسْبَاطٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ الْحَلَّالِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ سُؤَيْدٍ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْأَوْلَى،
عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ»^١.
فَقَالَ: التَّوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ دَرَجَاتٌ. مِنْهَا أَنْ تَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ فِي أُمُورِكَ كُلِّهَا، فَمَا فَعَلَ
بِكَ كُنْتَ عَنْهُ رَاضِيًا، تَعْلَمُ أَنَّهُ لَا يَأْلُوكَ خَيْرًا وَفَضْلًا، وَتَعْلَمُ أَنَّ الْحُكْمَ فِي ذَلِكَ لَهُ؛
فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ بِتَفْوِضِ ذَلِكَ إِلَيْهِ وَثِقْ بِهِ فِيهَا وَفِي غَيْرِهَا^٢.

ترجمه «علی بن سؤید گوید پرسش کردم حضرت موسی بن جعفر، علیهما السلام،
را از قول خدای عز و جل: «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ». پس فرمود. ”توکل بر
خدا را درجاتی است. از آنها این است که توکل کنی بر خدا در کارهای خودت،
تمام آنها؛ پس آنچه کرد به تو بوده باشی از او خوشنود. بدانی همانا او منع نکند تورا
نیکی و فضل را؛ و بدانی همانا فرمان در آن مرا اوراست. پس، توکل کن بر خدا
به واگذاری آن به سوی او، و اعتماد کن به خدا در آنها و غیر آنها.“»

شرح «حلال»، به تشدید، فروشنده «حَلَّ» است و آن روغن کنجد است. و
«ابوالحسن اول» حضرت کاظم، علیه السلام، است؛ چنانچه «ابوالحسن» مطلق
نیز آن بزرگوار است. و ابوالحسن ثانی حضرت رضا، علیه السلام، و ثالث
حضرت هادی، علیه السلام، است.

و «توکل» به حسب لغت اظهار عجز است و اعتماد بر غیر است. و اتَّكَلْتُ عَلَى فُلَانٍ فِي أَمْرِي، اِعْتَمَدْتُهُ. و أَصْلُهُ: إِوْ تَكَلْتُ. وَ «حَسْبُهُ» أَي، مُحْسِبُهُ وَ كَافِيهِ^۳. و «يَأْلُوكُ» از آلا، يَأْلُو، أَلَوْا، به معنی «تقصیر» است. بعضی گفته اند وقتی که متعدی به دو مفعول شود، تضمین شود معنی منع را^۴. و آن بد نیست و معنی سلیستر آید؛ گرچه لزومی هم ندارد و با معنی تقصیر هم درست آید؛ چنانچه از صحاح هم خلاف آن استفاده شود، زیرا که او گوید: «أَلَا يَأْلُو، أَي قَصَرَ. وَ فُلَانٌ لَا يَأْلُوكُ نُصْحًا.»^۵ از آن معلوم شود که با دو مفعول نیز به همان معنی است. و توکل غیر از تفویض است و هر دو غیر از «رضا» و غیر از «وثوق» هستند؛ چنانچه پس از این بیان خواهد شد ان شاء الله. و ما در ضمن چند فصل آنچه محتاج است حدیث شریف به بیان شرح دهیم.

فصل

در بیان معانی توکل است و درجات آن

بدان که از برای «توکل» معانی متقاربه‌ای با تعبیرات مختلفه نمودند به حسب مسالك مختلفه:

چنانچه صاحب منازل السائرین فرماید: التَّوَكُّلُ كِلَّةُ الأَمْرِ كُلِّهِ إِلَى مَا لِيكِهِ وَ التَّعْوِيلُ عَلَى وَكَأَلْتِهِ.^۶ یعنی «توکل» واگذار نمودن تمام امور است به صاحب آن و اعتماد نمودن است [بر] وكالت او. و بعض عرفا فرمودند: التَّوَكُّلُ طَرْحُ البَدَنِ فِي العُبُودِيَّةِ وَ تَعَلُّقُ القَلْبِ بِالرُّبُوبِيَّةِ.^۷ یعنی «توکل» انداختن بدن است در بندگی و تعلق قلب است به پروردگاری. یعنی صرف قوای بدن را در راه اطاعت حق، و تصرف نمودن در امور و واگذار نمودن آنها را به پروردگار.

و بعضی گفته اند: التَّوَكُّلُ عَلَى الله اِنْقِطَاعُ العَبْدِ فِي جَمِيعِ مَا يَأْمُلُهُ مِنَ المَخْلُوقِينَ. یعنی «توکل بر خدا بریدن بنده است تمام آرزوهای خود را از مخلوق و پیوستن به حق است از آنها.»

بالجمله، معانی مذکوره متقارب در معنی هستند و بحث در مفهوم لزومی

ندارد. و آنچه گفتنی است آن است که از برای آن درجات مختلفه است به حسب اختلاف مقامات بندگان، و چون علم به درجات توکل مبتنی است بر علم به درجات عباد در معرفت ربوبیت حق جلّ جلاله، ناچار ذکری از آن در میان آریم.

پس، بدان که یکی از اصول معارف، که مقامات سالکین بدون آن حاصل نشود، علم به ربوبیت و مالکیت حق است و کیفیت تصرف ذات مقدس است در امور. و ما وارد در این بحث از وجهه علمی نشویم، زیرا که مبتنی است بر تحقیق جبر و تفویض، و آن با وضع این اوراق مناسبتی ندارد، و فقط بیان درجات مردم را در معرفت به آن می نمایم.

پس، گوئیم که مردم در معرفت ربوبیت ذات مقدس بسی مختلف و متفاوت اند. عامه موحدین حق تعالی را خالق مبادی امور و کلیات جواهر و عناصر اشیای دانند، و تصرف او را محدود می دانند و احاطه ربوبیت را قائل نیستند. اینها به حسب لقلقه لسان گاهی می گویند مقدر امور حق است و همه چیز در تحت تصرف اوست و هیچ موجودی بی اراده مقدسه او موجود نشود، ولی صاحب این مقام نیستند، نه علما و نه ایماناً و نه شهوداً و وجداناً. این دسته از مردم، که ما خود نیز گویی داخل آنها هستیم، علم به ربوبیت حق تعالی ندارند و توحیدشان ناقص و از ربوبیت و سلطنت حق محجوب اند به اسباب و علل ظاهره، و دارای مقام توکل، که اکنون سخن در آن است، نیستند جز لفظاً و ادعائاً؛ و لهذا در امور دنیا به هیچ وجه اعتماد [به حق] نکنند و جز به اسباب ظاهره و مؤثرات کونیه به چیز دیگر متشبث نشوند؛ و اگر گاهی در ضمن توجهی به حق کنند و از او مقصدی طلبند، یا از روی تقلید است یا از روی احتیاط است، زیرا که ضرری در آن تصور نکنند و احتمال نفع نیز می دهند، در این حال راحه‌ای از توکل در آنها هست؛ ولی اگر اسباب ظاهره را موافق ببینند، بکلی از حق تعالی و تصرف او غافل شوند. و اینکه گویند توکل منافات ندارد با کسب و عمل، مطلب صحیحی است، بلکه مطابق برهان و نقل است، ولی احتجاب از ربوبیت و تصرف [او] و مستقل شمردن اسباب منافی توکل است. این دسته از مردم که در کارهای دنیایی هیچ تمسک و توکلی ندارند، راجع به امور آخرت خیلی لاف از توکل زنند! در هر علم و معرفت یا تهذیب نفس و عبادت و اطاعت که تهاون کنند و سستی و تنبلی نمایند، فوراً اظهار اعتماد بر حق و فضل او و توکل بر او نمایند. می خواهند بدون سعی و عمل با لفظ «خدا بزرگ است» و «متوکلیم به فضل خدا» درجات آخرتی را تحصیل کنند! در امور دنیا گویند سعی و

عمل و توکل با اعتماد به حق منافات ندارد، و در امور آخرت سعی و عمل را منافی با اعتماد به فضل حق و توکل بر او شمارند. این نیست جز از مکائد نفس و شیطان، زیرا که اینها نه در امور دنیا و نه در امور آخرت متوکل اند و در هیچیک اعتماد به حق ندارند؛ لکن چون امور دنیوی را اهمیت می دهند، به اسباب متشبث می شوند و به حق و تصرف او اعتماد نکنند؛ و به عکس کارهای آخرت را چون اهمیت نمی دهند و ایمان حقیقی به یوم معاد و تفصیل آن ندارند، برای آن عذری می تراشند. گاهی می گویند خدا بزرگ است، گاهی اظهار اعتماد به حق و شفاعت شافعین می کنند، با اینکه تمام این اظهارات جز لقلقهٔ لسان و صورت بیمعنی چیز دیگر نیست و حقیقت ندارد.

طایفهٔ دوم اشخاصی هستند که یا با برهان یا با نقل معتقد شدند و تصدیق کردند که حق تعالی مقدر امور است و مسبب اسباب و مؤثر در دار وجود و قدرت و تصرف او محدود به حدی نیست. اینها در مقام عقل توکل به حق دارند، یعنی ارکان توکل پیش آنها عقلاً و نقلاً تمام است، از این جهت خود را متوکل دانند. و دلیل بر لزوم توکل نیز اقامه کنند؛ زیرا که ارکان توکل را ثابت نمودند، و آن چند چیز است: یکی آنکه حق تعالی عالم به احتیاج عباد است؛ یکی آنکه قدرت دارد به رفع احتیاجات؛ یکی آنکه بخل در ذات مقدسش نیست؛ یکی آنکه رحمت و شفقت بر بندگان دارد؛ پس، لازم است توکل کردن بر عالم قادر غیر بخیل رحیم بر بندگان، زیرا که قائم به مصالح آنها می شود و نگذارد از آنها فوت شود مصلحتی، گرچه خود آنها تمیز ندهند مصالح را از مفاسد. این طایفه گرچه علماً متوکل اند، ولی به مرتبهٔ ایمان نرسیده، و از این جهت در امور متزلزل اند و عقل آنها با قلب آنها در کشمکش است و عقل آنها مغلوب است، زیرا که قلوب آنها متعلق به اسباب است و از تصرف حق محجوب است.

طایفهٔ سیم آنان اند که تصرف حق را در موجودات به قلوب رسانده و قلوب آنها ایمان آورده به اینکه مقدر امور حق تعالی و سلطان و مالک اشیا اوست؛ و با قلم عقل در الواح دلها ارکان توکل را رسانده اند. اینها صاحب مقام توکل هستند. ولی این طایفه نیز در مراتب ایمان و درجات آن بسیار مختلف اند تا به درجهٔ اطمینان و کمال آن رسد که آن وقت درجهٔ کاملهٔ توکل در قلوب آنها ظاهر شود و تعلق و دلبستگی به اسباب پیدا نکنند و دل آنها چنگ به مقام ربوبیت زند و اطمینان و اعتماد به او پیدا کند؛ چنانچه آن عارف توکل را تعریف کرد به «طرح بدن در راه عبودیت و تعلق قلب

به ربوبیت .»

اینها که ذکر شد در صورتی است که قلب واقع باشد در مقام کثرت افعالی ، والا از مقام توکل بگذرد و خارج از مقصود گردد .
 پس ، معلوم شد که توکل را درجاتی است ، و شاید درجه‌ای را که حدیث شریف متعرض شده است توکلی است که در طایفه دوم باشد ، زیرا که مبادی آن را علم قرار داده . و شاید اشاره به درجات دیگر که در اعتبار دیگر است باشد . زیرا که از برای توکل درجات دیگری به تقسیم دیگر است . و آن چنان است که همان طور که در درجات سلوک اصحاب عرفان و ریاضت از مقام کثرت به وحدت مثلاً کم کم رسند و فنای مطلق افعالی دفعتاً واقع نشود ، بلکه تدریجاً شود . اول در مقام خود و پس از آن در سایر موجودات مشاهده شود . حصول توکل و رضا و تسلیم و سایر مقامات نیز بتدریج گردد : ممکن است اول در پاره‌ای امور و در اسباب غائبه خفیه توکل کند ؛ پس از آن کم کم به مقام مطلق رسد ، چه اسباب ظاهره جلیه داشته باشد . یا اسباب باطنه خفیه ، و چه در کارهای خود باشد یا بستگان و متعلقان خود . از این جهت در حدیث شریف فرمود یکی از درجات آن است که در تمام امورت توکل کنی .

فصل

در بیان فرق بین توکل و رضا است

بدان که مقام «رضا» غیر از مقام توکل است ؛ بلکه از آن شامختر و عالیتر است ، زیرا که «متوکل» طالب خیر و صلاح خویش است ، و حق تعالی را که فاعل خیر داند وکیل کند در تحصیل خیر و صلاح ؛ و «راضی» فانی کرده است اراده خود را در اراده حق و از برای خود اختیاری نکند ؛ چنانچه از بعضی اهل سلوک پرسیدند : ما تُریدُ؟ قالَ : أُریدُ أَنْ لَا أُریدَ^۱ مطلوب او مقام «رضا» بود .
 و اما در حدیث شریف که فرموده است : فَمَا فَعَلَ بِكَ كُنْتَ عَنْهُ رَاضِيًا . مقصود از آن ، مقام رضا نیست ؛ و لهذا دنبال آن فرموده : ”بدانی که حق تعالی هرچه می کند خیر و فضل تو در آن است .“ گویی حضرت خواسته است در سامع ایجاد مقام توکل فرماید ، لهذا از برای آن مقدماتی ترتیب داده است : اول فرموده : تَعَلَّمْ

أَنَّهُ لَا يَأْلُوكَ خَيْرًا وَفَضْلًا. وپس از آن فرموده است: وَتَعَلَّمُ أَنَّ الْحُكْمَ فِي ذَلِكَ لَهُ. البته کسی که بداند حق تعالی قادر است بر هر چیز و خیر و فضل او را از دست ندهد، مقام توکل برای او حاصل شود؛ زیرا که دورکن بزرگ توکل همان است که ذکر فرموده، و دورکن یا سهرکن دیگر را برای وضوح آن ذکر نفرموده. پس، نتیجه از مقدمات مذکوره و مطوبه معلومه حاصل شود که هر چه حق تعالی کند موجب خشنودی و رضایت است، زیرا که خیر و صلاح در آن است؛ پس مقام توکل حاصل آید، و لهذا تفریع فرموده است: فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ.

فصل

در فرق بین تفویض و توکل و ثقه

بدان که «تفویض» نیز غیر از توکل است؛ چنانچه «ثقه» غیر از هر دو است. و از این جهت آنها را در مقامات سالکان جداگانه شمرده‌اند. خواجه فرماید: التَّفْوِیْضُ أَلْطَفُ إِشَارَةٍ وَأَوْسَعُ مَعْنَى مِنَ التَّوَكُّلِ. ثُمَّ قَالَ: التَّوَكُّلُ شُعْبَةٌ مِنْهُ.^۹ یعنی «تفویض» لطیفتر و دقیقتر از توکل است، زیرا که تفویض آن است که بنده حول و قوت را از خود ببیند و در تمام امور خود را بی تصرف داند و حق را متصرف؛ و اما در توکل چنان نیست، زیرا که متوکل حق را قائم مقام خود کند در تصرف و جلب خیر و صلاح.

و اما [تفویض] اوسع است و توکل شعبه‌ای است از آن، زیرا که توکل در مصالح است، به خلاف تفویض که در مطلق امور است. و نیز توکل نمی باشد مگر بعد از وقوع سبب موجب توکل، یعنی امری که در آن توکل می کند بنده بر خدا، مثل توکل پیغمبر، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، و اصحابش در حفظ از مشرکین وقتی که گفته شد به آنها: إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ.^{۱۰} و اما تفویض قبل از وقوع سبب است، چنانچه در دعای مروی از رسول خدا، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، است: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسَلْتُ نَفْسِي إِلَيْكَ وَ أَلْجَأْتُ ظَهْرِي إِلَيْكَ وَ فَوَّضْتُ أَمْرِي إِلَيْكَ.^{۱۱} و گاهی بعد از وقوع سبب است، مثل تفویض مؤمن آل فرعون. اینکه ذکر کردم محصل ترجمه شرح عارف معروف، عبدالرزاق کاشانی،^{۱۲} است از کلام جناب عارف کامل، خواجه عبدالله^{۱۳}، با

مختصر تفاوت و اختصار^{۱۴}. و کلام خواجه نیز دلالت بر آن دارد. لیکن در بودن توکل شعبه‌ای از تفویض نظر است؛ و در اعم شمردن تفویض را از توکل مسامحه واضح است. و نیز دلیلی نیست بر آنکه توکل فقط بعد از وقوع سبب است، بلکه در هر دو مورد جای توکل هست. و اما در حدیث شریف که فرمود: **فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ بِتَفْوِضِ ذَلِكَ إِلَيْهِ**. تواند بود که چون توکل نیست مگر با رؤیت تصرف خویش، لهذا برای خود وکیل اتخاذ نموده در امری که راجع به خود می‌داند، حضرت خواسته است او را ترقی دهد از مقام توکل به تفویض، و به او بفهماند که حق تعالی قائم مقام تونیست در تصرف، بلکه خود متصرف ملک خویش و مالک مملکت خود است. خواجه نیز در منازل السائرین، در درجه‌الثالثه توکل، تنبه به این معنی داده.^{۱۵}

و اما «ثقه» نیز غیر از توکل و تفویض است؛ چنانچه خواجه فرموده: **الثَّاقَةُ سَوَادُ عَيْنِ التَّوَكُّلِ وَ نَقْطَةُ دَائِرَةِ التَّفْوِضِ وَ سَوِيْدَاءُ قَلْبِ التَّسْلِيمِ**.^{۱۶} یعنی مقامات ثلاثه بدون آن حاصل نشود. بلکه روح آن مقامات ثقه به خدای تعالی است؛ و تابنده و ثوق به حق تعالی نداشته باشد دارای آنها نشود. پس، معلوم شد نکته آنکه حضرت پس از توکل و تفویض فرمودند: **ثِقْ بِهَا وَ فِي غَيْرِهَا**.

توضیحات:

- ۱- (طلاق / ۳)
- ۲- اصول کافی، ج ۲، ص ۶۵، «کتاب ایمان و کفر»، «باب التفویض الی الله و التوکل علیه»، حدیث ۵
- ۳- «وأتکتلت علی فلان فی امری» یعنی در کار خویش بر او تکیه کردم. و اصل آن «او تکتلت» است. و حَسْبُهُ یعنی او را کافی است.
- ۴- مرآة العقول، ج ۸، ص ۲۳. «کتاب ایمان و کفر»، «باب التفویض»، حدیث ۵.
- ۵- «آلا، یألو»، یعنی کوتاهی کرد؛ و فلانی در خیر خواهی تو کوتاهی نمود.
- ۶- منازل السائرین. ص ۳۳. «قسم معاملات»، باب ۲۷.
- ۷- این کلام از ابو تراب نخشی نقل شده است. ← رساله قشیریه - ج ۱. ص ۴۶۸.
- ۸- این کلام از بایزید نقل شده است. ← شرح منازل السائرین، ص ۸۹، قسم چهارم در اخلاق - باب «رضا»
- ۹- منازل السائرین ص ۳۴. قسم البدايات، باب «تفویض».
- ۱۰- «همانا مردمی علیه شما گرد آمده اند از آنها بترسید پس این بر ایمانشان افزود و گفتند خدا ما را بس است و او چه نیکو تکیه گاهی است.» (آل عمران / ۱۷۳).
- ۱۱- «خدایا من نفس خود را تسلیم تو کردم و به تو تکیه کردم و کار خویش را به تو واگذار کردم.»
- ۱۲- ملاً عبد الرزاق بن جمال (جلال) الدین اسحق کاشانی سمرقندی، مکتبی به ابوالغنائم و ملقب به «کمال الدین» از مشاهیر عارفان قرن هشتم هجری و از شارحان بزرگ فصوص می باشد. وی در سال ۷۳۰ یا ۷۳۵ وفات کرده است. از آثار اوست: اصطلاحات الصوفیه، تأویل الآیات یا تاویلات القرآن، شرح فصوص الحکم، شرح منازل السائرین.
- ۱۳- ← حدیث ۱۲، پاورقی ۲.
- ۱۴- شرح منازل السائرین ص ۷۸. در باب معاملات، باب «تفویض».
- ۱۵- منازل السائرین. ص ۳۴. قسم سوم. در باب معاملات، باب «توکل».
- ۱۶- «ثقه» مردمک چشم «توکل» و مرکز دایره «تفویض» و کانون دل «تسلیم» است. منازل السائرین ص ۳۵. «قسم البدايات»، «باب ثقه».

الحديث الرابع عشر

بِسَنَدِي الْمُتَّصِلِ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ، ثِقَّةِ الْإِسْلَامِ وَعِمَادِ الْمُسْلِمِينَ، عَنْ
عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَدِيدٍ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ،
عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ، أَوْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ قُلْتُ لَهُ: مَا
[كَانَ] فِي وَصِيَّةِ لُقْمَانَ؟ قَالَ: كَانَ فِيهَا الْأَعْجِيبُ؛ وَكَانَ أَعْجَبَ مَا كَانَ فِيهَا أَنْ قَالَ
لِابْنِهِ: خَفِيَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ حَيْفَةَ لَوْ جِئْتَهُ بِبِرِّ الثَّقَلَيْنِ لَعَدَّ بِكَ؛ وَارْحُ اللَّهَ رَجَاءً لَوْ جِئْتَهُ
بِذُنُوبِ الثَّقَلَيْنِ لَرَحِمَكَ. ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ، عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ كَانَ أَبِي يَقُولُ: إِنَّهُ لَيْسَ
مِنْ عَبْدٍ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَفِي قَلْبِهِ نُورَانِ: نُورُ حَيْفَةٍ، وَنُورُ رَجَاءٍ، لَوْ وُزِنَ هَذَا لَمْ يَزِدْ عَلَى
هَذَا؛ وَلَوْ وُزِنَ هَذَا لَمْ يَزِدْ عَلَى هَذَا. ١

ترجمه راوی گوید: «گفتم به حضرت صادق، علیه السلام، چه چیز بود وصیت
لقمان. گفت: بود در آن شگفتها. و عجبت چیزی که بود در آن این بود که گفت مر
پسر خویش را: "بترس خدای عزوجل را ترسیدنی که اگر آورده باشی به طاعت جن
وانس، هرآینه عذاب کند تورا؛ و امیدوار باش خداوند را امیدى که اگر آورده باشی
اورا به گناههای جن و انس، هرآینه بیامرزد ترا." پس از آن گفت حضرت صادق،
علیه السلام، بود پدرم که می گفت: "همانا نیست بنده مؤمنی مگر دردل او دو نور
است: نور ترس و نور امید. اگر کشیده شود این، افزون نشود بر این؛ و اگر کشیده
شود این، افزون نیاید بر این."»

شرح جوهری^۲ در صحاح گوید که گویا «اعاجیب» جمع «اعجوبه» است؛ چنانچه

«احادیث» جمع «احدوثة» است. و بعضی گویند که «اعجوبه» چیزی است که نیکویی یا زشتی آن به شگفت آورد. و در این حدیث مراد اول است. و چنین نماید که آن در اصل مختص به چیزی باشد که حُسنش شگفت آورد؛ گرچه در استعمال تطفلاً در اعم مستعمل شود.

و «بر» بر خلاف عقوق است و فلانٌ. یَبْرُ خَالِقَهُ. یعنی اطاعت می کند او را.

چنانچه جوهری تصریح کرده و «ثقلان» جن و انس است.

و این حدیث شریف دلالت دارد بر اینکه خوف و رجا هر دو باید به مرتبه کمال باشد؛ و یأس از رحمت و ایمنی از مکر بکلی ممنوع است؛ چنانچه احادیث بسیار بر آن دلالت کند،^۳ و کتاب کریم تنصیص بر آن فرماید.^۴ و دیگر آنکه باید هیچیک بر دیگری رجحان نداشته باشد. و ما ان شاء الله در ضمن چند فصل بیان آن و دیگر مناسبات حدیث شریف را می نماییم.

فصل

در بیان آنکه انسان عارف را دو نظر است

بدان که انسان عارف به حقایق و مطلع از نسبت بین ممکن و واجب جل [و] علا دارای دو نظر است: یکی نظر به نقصان ذاتی خود و جمیع ممکنات و سیه رویی کائنات، که در این نظر علماً یا عیناً بیاید که سرتاپای ممکن در ذلّ نقص و در بحر ظلمانی امکان و فقر و احتیاج فرورفته ازلاً و ابداً و به هیچ وجه از خود چیزی ندارد و ناچیز صرف و بی آبروی محض و ناقص علی الاطلاق است؛ بلکه این تعبیرات نیز در حق او درست نیاید و از تنگی تعبیر است و ضیق مجال سخن، و الا نقص و فقر و احتیاج فرع شیئیت است و برای جمیع ممکنات و کافه خلایق از خود چیزی نیست. در این نظر اگر تمام عبادات و اطاعات و عوارف و معارف را در محضر قدس ربوبیت برد، جز سرافکنندگی و خجلت و ذلت و خوف چاره ای ندارد. چه اطاعت و عبادتی؟ از کی برای کی؟ تمام محامد راجع به خود اوست، و ممکن را در او تصرفی نیست، بلکه از تصرف ممکن نقص عارض اظهار محامد و ثنای حق شود که اکنون عنان قلم را از او منصرف می نماییم. و در این مقام فرماید: مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنَ نَفْسِكَ.^۵ چنانچه در مقام اول فرماید: قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ و

قائل در این مقام گوید:

پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت آفرین بر نظر پاك خطا پوشش باد^۷

قول پیر راجع به مقام دوم و قول خود قائل راجع به مقام اول است. پس، در این نظر خوف و حزن و خجالت و سرافکنندگی انسان را فرا گیرد.

و دیگر نظر به کمال واجب و بسط بساط رحمت و سعه عنایت و لطف او. می بیند این همه بساط نعمت و رحمت‌های گوناگون، که احاطه بر آن از حوصله حصر و تحدید خارج است، بی سابقه استعداد و قابلیت است؛ ابواب الطاف و بخشش را به روی بندگان گشوده است بی استحقاق؛ نعم او ابتدایی و غیر مسبوق به سؤال است؛ چنانچه حضرت سید الساجدین، زین العابدین، علیه السلام، در ادعیه «صحیفه» و غیر آن مکرر اشاره فرموده‌اند بدین معنی^۸؛ پس رجاء او قوت گیرد و امیدوار به رحمت حق گردد. کریمی که کرامت‌های او به محض عنایت و رحمت است، و مالک الملوكی که بی سابقه سؤال و استعداد به ما عنایاتی فرموده که تمام عقول از علم به شمه‌ای از آن عاجز و قاصر است، و عصیان اهل معصیت به مملکت وسیع او خللی وارد نکند و طاعت اهل طاعت در آن افزونی نیابد؛ بلکه هدایت آن ذات مقدس طرق طاعت را، و منع آن ذات اقدس از عصیان، برای عنایات کریمانه و بسط رحمت و نعمت است، و برای رسیدن به مقامات کمال و مدارج کمالیه و تنزیه از نقص و زشتی و تشوه است. پس، اگر برویم در درگاه عز و جلالش و پیشگاه رحمت و عنایتش و عرض کنیم بار الها، ما را لباس هستی پوشانیدی و تمام وسایل حیات و راحت ما را فوق ادراک مدرکین فراهم فرمودی و تمام طرق هدایت را به ما نمودی، تمام این عنایات برای صلاح خود ما و بسط رحمت و نعمت بود، اکنون ما در دار کرامت تو و در پیشگاه عز و سلطنت تو آمدیم با ذنوب ثقلین، در صورتی که ذنوب مذنبین در دستگاه تو نقصانی وارد نکرده و بر مملکت تو خللی وارد نیآورده؛ با يك مشت خاك که در پیشگاه عظمت تو به چیزی و موجودی حساب نشود چه می کنی جز رحمت و عنایت؟ آیا از درگاه تو جز امید رحمت چیز دیگر متوقع است؟

پس، انسان همیشه باید بین این دو نظر متردد باشد: نه نظر از نقص خود و تقصیر و قصور از قیام به عبودیت ببندد؛ و نه نظر از سعه رحمت و احاطه عنایت و شمول نعمت و الطاف حق جل جلاله بپوشد.

فصل

در قصور ممکن از قیام به عبادت حق

بدان ای عزیز که از برای «خوف» و «رجا» مراتب و درجاتی است حسب حالات بندگان و مراتب معرفت آنها؛ چنانچه خوف عامه از عذاب است، و خوف خاصه از عتاب، و خوف اخص خواص از احتجاب است. و ما اکنون در صدد شرح آن نیستیم، و آنچه راجع به مطلب سابق است با بیانی دیگر ذکر می‌نماییم. پس، بدان که حق تعالی را احدی از مخلوق نتواند بسزا عبادت کند، زیرا که عبادت ثنای مقام آن ذات مقدس است، و ثنای هر کسی فرع معرفت به اوست، و چون دست آمال بندگان از عز جلال معرفت ذات او بحقیقت کوتاه است، پس به ثنای جمال و جلال او نیز نتواند قیام کرد؛ چنانچه اشرف خلائق و اعرف موجودات به مقام ربوبیت اعتراف به قصور فرماید و عرض کند: مَا عَبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ وَمَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ. ۹ و جمله دوم به منزله تعلیل است برای جمله اول. و قال: أَنْتَ كَمَا أَنْتَ عَلَى نَفْسِكَ. ۱۰ پس، قصور ذاتی حق ممکن است، و علو ذاتی مخصوص ذات کبریایی جل جلاله.

و چون دست بندگان از ثنا و عبادت ذات مقدس کوتاه بود و بدون معرفت و عبودیت حق هیچیک از بندگان به مقامات کمالیه و مدارج اخرویه نرسند. چنانچه در محل خود پیش علمای آخرت مبرهن است، و عامه از آن غفلت دارند و مدارج اخرویه را جزاف یا شبه جزاف دانند، تعالی الله عَنْ ذَلِكَ عُلُوًّا كَبِيرًا. حق تعالی به لطف شامل و رحمت واسعه خود بایی از رحمت و دری از عنایت به روی آنها باز کرد، به تعلیمات غیبیه و وحی و الهام به توسط ملائکه و انبیا. و آن باب عبادت و معرفت است. طرق عبادت خود را بر بندگان آموخت و راهی از معارف بر آنها گشود تا رفع نقصان خویش حتی الامکان بنمایند و تحصیل کمال ممکن بکنند، و از پرتو نور بندگی هدایت شوند به عالم کرامت حق و به روح و ریحان و جنت نعیم، بلکه به رضوان الله اکبر رسند. پس، فتح باب عبادت و عبودیت یکی از نعمتهای بزرگی است که تمام موجودات رهین آن نعمت‌اند و شکر آن نعمت را نتوانند کنند؛ بلکه هر شکری فتح باب کرامتی است که از شکر آن نیز عاجزند. پس، اگر انسان علم به این مشرب پیدا کرد و قلبش از آن مطلع گردید، معترف به تقصیر شود؛ و اگر عبادت

جن و انس و ملائکه مقربین را در درگاه حق جل و علا برد باز خائف باشد و مقصر باشد. و نیز بندگان عارف حق و اولیاء خاص او، که از سر قَدردری به روی آنها باز شده و دل آنها به نور معرفت روشن گردیده، قلبشان به طوری از خوف لرزان و دلشان متزلزل است که اگر تمام کمالات به آنها روی آورد و مفتاح همه معارف به دست آنها داده شود و قلوب آنها از تجلیات ملامال گردد، ذره‌ای خوف آنها کم نگردد و متزلزل آنها تخفیف پیدا نکند. چنانچه یکی از آنها گوید: «همه از آخر کار ترسند و من از اول می ترسم.»^{۱۱} سبحان الله و لا حول و لا قوة الا بالله. پناه می برم به خدای تعالی. خدا می داند باید قلب انسان از این کلام پاره پاره شود و دل انسان از خوف ذوب شود و سر به بیابان گذارد. چه قدر انسان غافل است!

و دیگر آنکه ما پیش از این ذکر کردیم، در شرح یکی از احادیث^{۱۲}، که تمام عبادات و اطاعات ما برای تحصیل اغراض خویش و محرک ما حب نفس است، و فی الحقیقه زهد دنیا برای آخرت است، و آن مثل زهد دنیا برای دنیاست پیش احرار؛ پس، اگر عبادت ثقلین را در محضر قدس ربوبیت ببریم، جز بعد از ساحت مقدس چیز دیگر استحقاق نداریم. حق تبارک و تعالی ما را دعوت فرموده به مقام قرب خود و بارگاه انس خود و خَلَقْتَنِي لِأَجْلِي^{۱۳} فرموده و غایت خلقت را معرفت به خود قرار داده و طرق معارف و راه عبودیت را به ما نشان داده، با این وصف ما به تعمیر بطن و فرج و شکم به چیز دیگر مشغول نیستیم و جز خودخواهی و خودپسندی مقصد دیگری نداریم.

پس، ای انسان بیچاره که عبادات و مناسک تو بعد از ساحت قدس آورد و مستحق عتاب و عقاب کند، به چه اعتماد داری؟ و چرا خوف از شدت بأس حق تو را بی آرام نکرده و دل تو را خون ننموده. آیا تکیه گاهی داری؟ آیا به اعمال خود وثوق و اطمینان داری؟ اگر چنین است وای به حال تو و معرفتت به حال خود و مالک الملوك! و اگر اعتماد به فضل حق و رجاء به سعه رحمت و شمول عنایت ذات مقدس داری، بسیار بجا و به محل وثیقی اعتماد کردی و به پناهگاه محکمی پناه بردی.

خداوندا، بارالها، ما دستمان از همه چیز کوتاه و خود می دانیم که ناقص و ناچیزیم و لایق درگاه تو و فراخور بارگاه قدس تو چیزی نداریم؛ سر تا پا نقص و عیب و ظاهر و باطن ما به لوث معاصی و مهلکات و موبقات آغشته است؛ ما چه هستیم که اظهار ثنای تو کنیم! جایی که اولیاء تو گویند: أَفَبِلْسَانِي هَذَا الْكَلَامُ أَشْكُرُكَ^{۱۴} و عجز

و ضعف و قصور خود را اعلان کنند، ما اهل معصیت و محجوبین از ساحت کبریا چه بگوییم. جز آنکه بالقلقه لسان عرض کنیم رجاء ما به مراحم تو است و امید وثقه ما به فضل و مغفرت تو است و به جود و کرم آن ذات مقدس است. چنانچه در لسان اولیای تو وارد است:

کافی بإسناده عن أبي جعفر، عليه السلام، قال: قال رسول الله، صلى الله عليه وآله: قال الله تبارك وتعالى: «لا يتكلم العالمون لي على أعمالهم التي يعملونها لثوابي، فإنهم لو اجتهدوا و اتعبوا أنفسهم أعمالهم في عبادتي كانوا مقصرين غير بالغين في عبادتهم كنه عبادتي فيما يطلبون عندي من كرامتي والنعيم في جناتي و رفيع الدرجات العلى في جوارى؛ ولكن برحمتي فليثقوا و بفضلتي فليرجوا و إلى حسن الظن بي فليطمئنوا؛ فإن رحمتي عند ذلك تدركهم و مني يبلغهم رضواني و مغفرتي تلبسهم عفوي؛ فإنني أنا الله الرحمن الرحيم و بذلك تسميت. ۱۵

یعنی «حضرت باقر، علیه السلام، گفت رسول خدا، صلی الله علیه و آله، گفت خدای تبارک و تعالی [فرمود]: "اعتماد نکنند عمل کنندگان برای من بر اعمال خودشان که به جامی آورند آن را برای ثواب من. پس همانا آنها اگر جدیت کنند و به زحمت اندازند خودشان را در مدت عمرشان در عبادت من، می باشند مقصر، و نارسایند در عبادت خودشان کنه عبادت مرا در آن چیزی که می طلبند نزد من از کرامت من و نعمتها در بهشتهای من و درجات عالیة بلند در جوار من؛ و لکن به رحمت من هرآینه و ثوق کنند و به فضل من هرآینه امیدوار باشند و اطمینان به حسن ظن به من داشته باشند، پس همانا رحمت من در این هنگام ادراک می کند آنها را و عطای من می رساند آنها را به رضوان من و مغفرت من می پوشاند به آنها عفومرا. پس، همانا منم که هستم خدای «بخشنده مهربان» و به این نام برده شدم. ۱۵»

و نیز از اسباب خوف تفکر در شدت بأس حق و دقت سلوک راه آخرت، و خطرات متوجه بر انسان در ایام حیات و در حین موت، و سختیهای برزخ و قیامت، و مناقشات در حساب و میزان است؛ چنانچه ملاحظه آیات و اخباری که وعده های حق تعالی را شامل است رجاء کامل آورد. حدیث کنند که حق تعالی به طوری در قیامت بسط بساط رحمت کند که شیطان طمع مغفرت حق را کند^{۱۶}. در این عالم که حضرت حق به حسب روایت نظر لطف به آن نفرموده از وقتی که خلقت فرموده

آن را ۱۷۱ و رحمت در آن نازل نشده مگر ذره‌ای نسبت به عوالم دیگر، این همه رحمت و نعمت الهی و لطف و بخشش ذات مقدس سرتاپای همه را فرا گرفته، و هر چه پیدا و ناپیدا است سفرهٔ نعم و عطای حضرت باری تبارک و تعالی است که اگر جمیع عالم بخوانند به شمه‌ای از نعمت و رحمت او احاطه کنند نتوانند؛ پس چه خواهد بود در عالمی که عالم کرامت و مهمانخانهٔ عطای ربوبیت و جایگاه رحمت و بسط رحیمیت و رحمانیت است؛ شیطان حق دارد طمع به رحمت کند و امید عطای حق نماید. پس، حسن ظن خود را به حق کامل کن و اعتماد به فضل او نما، إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا^{۱۸}. خدای تعالی جمیع گناهان را بیامزد و همه را در بحر عطا و رحمت خود مستغرق نماید. تخلف در «وعدۀ» حق محال است، گرچه تخلف در «وعدید» ممکن است و چه بسا بسیار واقع شود. پس دل خوش دار به رحمت کامل او که اگر رحمت حق شامل حالت نبود مخلوق نبود. هر مخلوقی مرحوم است: وَبِعَتْ رَحْمَتَهُ كُلَّ شَيْءٍ^{۱۹}!

فصل

درفرق بین رجا و غرور است

ولی ای عزیز ملتفت باش که «رجا» را از «غرور» تمیز دهی. ممکن است اهل غرور باشی و گمان کنی اهل رجا هستی. و تمیز آن از مبادی آن سهل است: ببین این حالتی که در تو پیدا شده و بدان خود را راجی می‌دانی از تهاون به اوامر حق و کوچک شمردن حق و اوامر او پیدا شده، یا از اعتقاد به سعهٔ رحمت و عظمت آن ذات مقدس؟ و اگر تمیز آن نیز مشکل است، از آثار می‌توان تمیز داد: اگر عظمت حق در دل باشد و قلب مؤمن به احاطهٔ رحمت و عطای آن ذات مقدس باشد، قیام به اطاعت و عبودیت می‌کند؛ چون تعظیم و عبادتِ عظیم و منعم از فطریات است و تخلف ناپذیر است؛ پس اگر با قیام به وظایف عبودیت وجد و جهد در طاعت و عبادت، اعتماد به اعمال خود نداشته باشی و آنها را به چیزی نشمیری و امید به رحمت حق و فضل و عطای او داشته باشی و خود را به واسطهٔ اعمال خود مستوجب هر ذم و لوم و سخط و غضب بدانی و تکیه‌گاه تو رحمت و جود جواد علی الاطلاق باشد، دارای مقام «رجا» هستی؛ و شکر خدای تبارک و تعالی کن و از ذات مقدس

بخواه که آن را در قلب تو محکم کند و مقام بالاتر از آن را به تو عنایت فرماید. و اگر خدای نخواستہ متهاون به او امر حق بودی و بی اهمیت و ناچیز شمردی فرموده‌های ذات اقدس را، بدان که آن غرور است که در دل تو پیدا شده از مکائد شیطان و نفس اماره تو. اگر ایمان به سعه رحمت و عظمت داشتی، اثری از آن نمایان بود در تو. مدعی که عملش مخالف با دعوایش باشد خود مکذب خود است. شاهد بر این کلام در احادیث معتبره بسیار است:

کافی بِإِسْنَادِهِ عَنْ إِبْنِ أَبِي نَجْرَانَ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ قُلْتُ لَهُ: قَوْمٌ يَعْمَلُونَ بِالْمَعَاصِي وَيَقُولُونَ نَرَجُوا فَلَا يُزَالُونَ كَذَلِكَ حَتَّى يَأْتِيَهُمُ الْمَوْتُ. فَقَالَ: هَؤُلَاءِ قَوْمٌ يَتَرَجَّحُونَ فِي الْأَمَانِيِّ. كَذَبُوا، لَيْسُوا بِرَاجِينَ. إِنَّ مَنْ رَجَا شَيْئًا طَلَبَهُ؛ وَمَنْ خَافَ مِنْ شَيْءٍ هَرَبَ مِنْهُ. ۲۰

راوی گوید: «گفتم به حضرت صادق، علیه السلام، یک دسته از مردم اند که به جای می آورند معصیتها را و گویند ما امیدواریم و همیشه چنین هستند تا بیاید آنها را مرگ. فرمود: "آنها قومی هستند مایل شده اند از اعتدال به آرزوهای بیجا. دروغ همی گویند، راجی نیستند. همانا کسی که امید داشته باشد چیزی را، طلب نماید؛ و کسی که ترسناک باشد از چیزی، فرار کند از آن."» و قریب به این مضمون روایت دیگر است در کافی شریف:

وَ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي سَارَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، عَلَيْهِ السَّلَامُ، يَقُولُ: لَا يَكُونُ الْمُؤْمِنُ مُؤْمِنًا حَتَّى يَكُونَ خَائِفًا رَاجِيًا. وَلَا يَكُونُ خَائِفًا رَاجِيًا حَتَّى يَكُونَ عَامِلًا لِمَا يَخَافُ وَيَرْجُو. ۲۱

راوی گوید: «شنیدم حضرت صادق، علیه السلام، می فرمود: "نمی باشد مؤمن مؤمن مگر آنکه ترسناک و امیدوار باشد. و نمی باشد ترسناک و امیدوار تا اینکه به جا آورد آنچه را که می ترسد و امیدوار است."» و بعضیها گفته اند مثل کسی که عمل نکند و انتظار و رجا داشته باشد، مثل کسی است که بی مهیا کردن اسباب به امید مسبب نشیند^{۲۲}. مثل زارعی که یا بدون افشاندن تخم یا بی مراقبت نمودن از زمین و آبیاری نمودن و بدون رفع موانع بنشیند به انتظار زراعت. این را نتوان گفت رجا دارد؛ بلکه حمق دارد و ابله است. و مثل کسی که اصلاح اخلاق نکرده یا از معاصی اجتناب نکرده اعمالی کند، مثل کسی است که بذرا در شوره زار کشت

کند؛ البته چنین زرعی نتیجه مطلوبه ندهد. پس رجاء محبوب و مستحسن آن است که انسان تمام اسبابی که تحت تصرف اوست و حق تعالی به عنایت کامله خود به او قدرت عنایت کرده و هدایت به طرق صلاح و فساد فرموده و امر به تهیه آنها نموده ایجاد کند، پس از آن به انتظار و امید آن باشد که حق تعالی به عنایات سابقه خود اسبابی که در تحت اختیار او نیست فراهم فرماید و رفع موانع و مفسدات را بنماید. پس، بنده اگر زمین دل را از خارهای اخلاق فاسده و سنگ و شوره‌های معاصی پاک نمود و بذراعمال را در او کشت و به آب صافی علم نافع و ایمان خالص آن را آبیاری کرد و از مفسدات و موانع، مثل عجب و ریا و امثال آنها که به منزله علفهایی است که مانع از سبز شدن زراعت است، خالص نمود، پس از آن به انتظار فضل خدا نشست که حق تعالی او را ثابت نگه دارد و عاقبت او را ختم به خیر فرماید، این رجاء مستحسن است چنانچه حق تعالی فرماید: **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ** ۲۳ «آنان که ایمان آوردند و مهاجرت کردند و جهاد در راه خدا نمودند، آنها امیدوار رحمت خداوندند.»

فصل

در لمّیت موازنه خوف و رجاء

در ذیل این حدیث شریف مذکور است که خوف و رجاء نباید یکی بر دیگری رجحان داشته باشد. چنانچه در مرسله ابن ابی عمیر از حضرت صادق علیه السلام، نیز به همین مضمون وارد است. ۲۴ و انسان وقتی که کمال نقص خود را از قیام به عبودیت ملاحظه کرد و دقت و ضیق راه آخرت را تفکر نمود، خوف در او حادث شود به اعلیٰ درجه. و وقتی ملاحظه ذنوب خود را نمود و تفکر در حال مردمی کرد که عاقبت امر بی ایمان و عمل صالح از دنیا رفتند و حالشان با اینکه در اول امر خوب بود منجر به بدی شد و مبتلا به سوء عاقبت شدند، در او خوف شدید شود. در حدیث شریف کافی از حضرت صادق، علیه السلام، نقل کند:

قال: **الْمُؤْمِنُ بَيْنَ مَخَافَتَيْنِ: ذَنْبٍ قَدْ مَضَى لَا يَدْرِي مَا صَنَعَ اللَّهُ فِيهِ؛ وَعَمْرٍ قَدْ بَقِيَ لَا يَدْرِي مَا يَكْتَسِبُ فِيهِ مِنَ الْمَهَالِكِ. فَهُوَ لَا يُصْبِحُ إِلَّا خَائِفًا وَلَا يُصَلِّحُهُ إِلَّا الْخَوْفُ** ۲۵

فرماید حضرت صادق، علیه السلام، که «مؤمن بین دو خوف است: گناهی که همانا گذشته و نداند چه معامله کند خداوند در آن؛ و عمری که باقی مانده و نداند چه کسب می کند در آن از مهلکه ها. پس او صبح نکند مگر ترسناک؛ و اصلاح نکند او را مگر ترس.»

و در خطبه رسول اکرم، صلی الله علیه و آله، که در حدیث کافی از جناب صادق، علیه السلام، نقل می نماید، به همین مضمون وارد است^{۲۶}. بالجمله، خود در کمال نقص و تقصیر، و حق در کمال عظمت و جلالت و وسعه رحمت و عطاست. و بعد در بین این دو نظر همیشه در حد اعتدال خوف و رجاست. و چون اسماء جلالیه و جمالیه به یک سان در قلب سالک جلوه کند، خوف و رجا رجحان بر هم پیدا نکنند.

و بعضی گفته اند در بعضی اوقات خوف برای انسان نافعتر است، مثل حال صحت و سلامت، تا انسان در کسب کمال و عمل صالح کوشد. و در بعضی حالات رجا بهتر است، مثل حال پیدایش امارات موت، تا انسان ملاقات کند حق را با حالتی که محبوبتر است پیش او.^{۲۷} و این سخن مطابق گفته های سابق و احادیث مذکوره درست نیاید؛ زیرا که رجا محبوب نیز باعث بر عمل و کسب آخرت است؛ و خوف از حق همیشه محبوب و منافات با رجا واثق ندارد.

و بعضی گفته اند خوف از فضایل نفسانیه و کمالات عقلیه نیست در دار آخرت؛ و فقط آن در دار دنیا، که دار عمل است، از امور نافع است برای فعل عبادات و ترک معاصی و بعد از خروج از دنیا فایده ای ندارد؛ به خلاف رجا که منقطع نشود و در دار آخرت نیز باقی است، زیرا که بنده هرچه از رحمت خدا بیشتر نایل شود، طمعش به فضل حق افزون گردد؛ زیرا که خزاین رحمت و جود حق تنهایی ندارد. پس، خوف منقطع شود و رجا باقی ماند.^{۲۸}

محدث محقق، مجلسی^{۲۹}، رحمه الله، فرماید که حق این است که بنده مادامی که در دار تکلیف است، لابد است از خوف و رجا؛ و بعد از مشاهده امور آخرت، یکی از آنها لابد بر دیگری رجحان پیدا می کند.^{۳۰}

نویسنده گوید آنچه ذکر کردند از غلبه خوف و رجا در عالم آخرت مطابق آنچه ذکر شد در معنی رجا درست نیاید. و بر فرض صحت، راجع به متوسطین است که خوف و رجا آنها راجع به ثواب و عقاب است. و اما حال خواص و اولیا غیر از آن است که ذکر کرده اند، زیرا که خوف و رجایی که [از] مشاهده عظمت و جلال و

تجلی اسماء لطف و جمال در قلب حاصل شود به معاینه امور آخرت زایل نشود و رجحان بر یکدیگر پیدا نکند؛ بلکه آثار جلال و عظمت و تجلیات جمال و لطف در عالم آخرت بیشتر است، و خوف حاصل از عظمت حق از لذایذ روحانیه است و منافات با آیه کریمه *أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ*^{۳۱} ندارد. چنانچه با تأمل معلوم شود. و آنچه از آن قائل نقل شد که خوف از فضائل نفسانیه نیست، خوف از جلال و عظمت نیست؛ زیرا که آن کمال است و از کاملین مکملین از غیر آنها بیشتر است. *وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَىٰ جَمَالِهِ وَجَلَالِهِ وَالصَّلَاةُ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ.*

توضیحات:

- ۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۶۷، «کتاب ایمان و کفر»، «باب خوف و رجاء»، حدیث ۱.
- ۲- اسماعیل بن حماد جوهری (۳۳۲-۳۹۳ یا ۳۹۸) پیشوای لغت دانان و ادیبان است، و در کلام و اصول نیز متبحر بوده است، از شاگردان ابوعلی فارسی و ابوسعید سیرافی می باشد، مهمترین اثر وی «الصحاح» در لغت است.
- ۳- بحار الانوار، ج ۶۷، «کتاب ایمان و کفر»، باب ۵۹، احادیث ۲۸، ۳۹، ۴۶، ۷۱ و ۷۲ و ...
- ۴- «سوره اعراف» / ۹۹، «یوسف» / ۸۷، «زمر» / ۵۳، «حجر» / ۵۶.
- ۵- هر خیر به تو رسد از جانب خداست و هر بدی به تو برسد از جانب تو است (نساء / ۷۹).
- ۶- بگو همه از جانب خداست. «نساء / ۷۸».
- ۷- بیت از حافظ است:
- ۸- در دعای دوازدهم «صحیفه سجّادیه» می فرماید: **إِذْ جَمِيعُ إِحْسَانِكَ تَفْضُلٌ وَإِذْ كُلُّ نِعْمِكَ اِبْتِدَاءٌ.** (زیرا که همه احسانهای تو تفضل است، و همه نعمتهای تویی سابقه استحقاق است.) و در دعای ۳۲ «صحیفه سجّادیه»، می فرماید: **فَلَكَ الْحَمْدُ عَلَى اِبْتِدَائِكَ بِالنِّعَمِ الْجَسَامِ.** (پس سپاس برای تو است که نعمتهای بزرگ را آغاز فرمودی.) و در دعای ابوحمزه از امام سجّاد و دعاهاى دیگر مانند دعای افتتاح و ... نظیر این مضمون وجود دارد.
- ۹- مرآة العقول، ج ۸ ص ۱۴۶. «کتاب ایمان و کفر»، «باب شکر».
- ۱۰- تو آنچنان هستی که خود را ستوده‌ای. «از دعای رسول الله (ص) در سجده. فروع کافی، ج ۳، ص ۳۲۴. «کتاب الصلاة»، «باب السجود» حدیث ۱۲. مصباح الشریعة، باب ۵. مرآة العقول ج ۸، ص ۱۴۶، «کتاب ایمان و کفر»، «باب شکر».
- ۱۱- این کلام از «مناجات» خواجه عبدالله انصاری است که گفته: «همه از خاتمت برترسند و عبدالله از فاتحت.»
- ۱۲- «ص ۷۶-۷۱».
- ۱۳- در حدیث قدسی آمده است: **يَا اِبْنَ اَدَمَ خَلَقْتُ الْاَشْيَاءَ لِاجْلِكَ وَ خَلَقْتُكَ لِاجْلِى.** (ای پسر آدم، همه چیز را برای تو آفریدم و تو را برای خودم.) علم الیقین، ج ۱، ص ۳۸۱، باب ۵، فصل ۳.
- ۱۴- پس آیا با این زبان قاصر سپاس تو بگزارم. «از دعای ابوحمزه ثمالی. مصباح کفعمی - فصل ۴۵، ص ۵۹۶. مصباح المتهجد، ص ۵۳۴».
- ۱۵- اصول کافی، «کتاب ایمان و کفر»، (ج ۲، ص ۷۱) «باب حسن الظن بالله»، حدیث ۱.
- ۱۶- **قَالَ الصَّادِقُ، جَعَفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ (ع): إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ نَشَرَ اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى رَحْمَتَهُ حَتَّى يَطْمَعَ إبْلِيسُ فِي رَحْمَتِهِ.** بحار الانوار، ج ۷، ص ۲۸۷. «کتاب عدل و معاد»، باب ۱۴، حدیث ۱.
- ۱۷- چنانچه در روایت آمده است: **فَمَا لَهَا عِنْدَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ قَدْرٌ وَلَا وَزْنٌ، وَلَا خَلْقٌ فِيمَا بَلَّغْنَا خَلْقًا أَبْغَضَ إِلَيْهِ مِنْهَا، وَ لَا نَظَرَ إِلَيْهَا مَدَّ خَلْقَهَا.** پیش خداوند عز و جل دنیا را ارج و بهایی نیست؛ و خدای تعالی بین موجوداتی که آفریده و خیر آن به ما رسیده، موجودی نیافریده است که پیش او از دنیا میغوضتر باشد، و خداوند از وقتی که دنیا را آفریده در او نظر نکرده است.) بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۱۱۰، «کتاب ایمان و کفر»، باب ۱۲۲، حدیث ۱۰۹.
- ۱۸- (زمر / ۵۳).
- ۱۹- اقتباس است از این آیه شریفه: **وَ اَكْتُبْ لَنَا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْاٰخِرَةِ اِنَّا هُنَا لِرَبِّكَ قَالْ عَذَابِي اُصِيبُ بِهٖ مَنْ اَشَاءُ وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ و ...** (و تقدیر فرما برای ما در این دنیا نیکویی و در آخرت هم که ما به سوی تو هدایت یافته ایم. فرمود عذاب من به هر که خواهم رسد و رحمت من همه چیز را در بر گرفته است.) (اعراف / ۱۵۶).
- ۲۰- اصول کافی ج ۲، ص ۶۸، «کتاب ایمان و کفر»، «باب خوف و رجاء»، حدیث ۵.
- ۲۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۷۱، «کتاب ایمان و کفر»، «باب خوف و رجاء»، حدیث ۱۱.
- ۲۲- احیاء علوم الدین، ج ۴، ص ۱۳۹، «کتاب خوف و رجاء»، بحث «حقیقت رجاء».

- ۲۳- (بقره / ۲۱۸) .
- ۲۴- اصول کافی، ج ۲، ص ۷۱، «کتاب ایمان و کفر»، «باب خوف و رجاء»، حدیث ۱۳ .
- ۲۵- اصول کافی، ج ۲، ص ۷۱، «کتاب ایمان و کفر»، «باب خوف و رجاء»، حدیث ۱۲ .
- ۲۶- اصول کافی، ج ۲، ص ۷۰، «کتاب ایمان و کفر»، «باب خوف و رجاء»، حدیث ۹ .
- ۲۷- احیاء علوم الدین، ج ۴، ص ۱۶۳، «کتاب خوف و رجاء»: اسرار الصلوة (ملکی تبریزی) ص ۱۶۴-۱۶۳ .
- ۲۸- مرآة العقول، ج ۸، ص ۳۲، «کتاب ایمان و کفر»، «باب خوف و رجاء»، حدیث ۱ . علامه مجلسی این کلام را از بعضی نقل کرده است .
- ۲۹- ← حدیث ۱، پاورقی ۱۴ .
- ۳۰- مرآة العقول ج ۸، ص ۳۲، «کتاب ایمان و کفر»، «باب خوف و رجاء»، حدیث ۱ .
- ۳۱- «بدانید که بر دوستان خداوند ترسی نیست و اندوهی ندارند.» (یونس / ۶۳) .

الحديث الخامس عشر

بِسَنَدِنَا الْمُتَّصِلِ إِلَى سُلْطَانِ الْمُحَدِّثِينَ، مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ الْكَلِينِيَّ رِضْوَانَ اللَّهِ عَلَيْهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ مَجْبُوبٍ، عَنْ سَمَاعَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ إِنَّ فِي كِتَابِ عَلِيٍّ، عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ بَلَاءَ النَّبِيِّنَ، ثُمَّ الْوَصِيِّنَ، ثُمَّ الْأَمْثَلُ فَالْأَمْثَلُ. وَإِنَّمَا يُبْتَلَى الْمُؤْمِنُ عَلَى قَدْرِ أَعْمَالِهِ الْحَسَنَةِ؛ فَمَنْ صَحَّ دِينُهُ وَحَسَنَ عَمَلُهُ، إِشْتَدَّ بَلَاؤُهُ. وَذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يَجْعَلِ الدُّنْيَا ثَوَابًا لِمُؤْمِنٍ وَلَا عِقَابًا لِكَافِرٍ. وَمَنْ سَخَفَ دِينَهُ وَضَعَفَ عَقْلَهُ قَلَّ بَلَاؤُهُ. وَإِنَّ الْبَلَاءَ أَسْرَعَ إِلَى الْمُؤْمِنِ التَّقِيِّ مِنَ الْمَطَرِ إِلَى قَرَارِ الْأَرْضِ.^١

ترجمه «سماعه از حضرت صادق، علیه السلام، حدیث کند که گفت همانا در کتاب علی، علیه السلام، است اینکه «همانا سخت ترین مردم از حیث بلا پیغمبران اند؛ پس جانشینان آنها؛ پس نیکوتر پس نیکوتر. و همانا چنین است که مبتلا می شود مؤمن به اندازه کارهای نیکویش؛ پس کسی که درست باشد دین او و نیکو باشد کار او، سخت گردد بلاى او. و این برای آن است که خدای تعالی قرار نداده است دنیا را ثواب از برای مؤمنی و نه سزا برای کافری. و کسی که تنگ است دینش و ضعیف است عقلش، کم باشد بلایش. و همانا بلا تندتر است به سوی مؤمن پرهیزگار از باران به سوی آرامگاه زمین.»^{۴۴}

شرح بعضی گفته اند که مراد «از ناس» در مثل این حدیث شریف کاملین، از قبیل

انبیا و اولیا و اوصیا، است؛ و در حقیقت آنها ناس هستند و سایر مردم «نسناس». چنانچه در احادیث است^۲. و این وجهی ندارد. بلکه مناسب مقام این است که در اینجا عموم مردم اراده شود؛ چنانچه وجهش پر واضح است. و از احادیث این باب کافی نیز استفاده شود. و اگر در حدیثی وارد باشد که «ناس» کاملین باشند، نه آن است که هر جا که این کلمه وارد شد مراد آنهاست.

و «بلاء» اختبار و امتحان است؛ و در نیک و بد استعمال شود. چنانچه اهل لغت تصریح کرده اند. جوهری^۳ گوید در صحاح: وَالْبَلَاءُ الْإِخْتِبَارُ يَكُونُ بِالْخَيْرِ وَ الشَّرِّ. يُقَالُ: أَبْلَاهُ اللَّهُ بَلَاءً حَسَنًا وَابْتَلِيَهُ مَعْرُوفًا. «و حقّ تعالی نیز فرماید: بَلَاءٌ حَسَنًا. ^۴ بالجمله، هرچه حق جلّ جلاله به آن بندگان خود را امتحان فرماید بلا و ابتلاست؛ چه از قبیل امراض و اسقام و فقر و ذلت و ادبار دنیا باشد، یا مقابلات آنها؛ که بسا باشد که انسان به کثرت جاه و اقتدار و مال و منال و ریاست و عزت و عظمت امتحان شود. ولی هر وقت «بلا» یا «بلیه» یا «ابتلا» یا امثال آنها مطلق ذکر شود، منصرف به قسم اول شود.

و «أَمْثَلُ» به معنی اشرف و افضل است. يُقَالُ: هَذَا أَمْثَلُ مِنْ هَذَا. أَيْ، أَفْضَلُ وَأَدْنَى إِلَى الْخَيْرِ. وَأَمْثَلُ النَّاسِ، خَيْرُهُمْ^۵. پس معنی ثُمَّ الْأَمْثَلُ فَالْأَمْثَلُ چنان آید که هر کس پس از اوصیا افضل و نیکوتر است، بلای او سخت تر از سایرین باشد؛ و هر کس پس از آنها افضل است، بلایش از دیگران بیشتر است. و درجات کثرت ابتلا به مقدار و بر وزان درجات فضل است. و این نحو تعبیر در فارسی نیست.

و «سَخُفٌ» به معنی رقت و خفت عقل است. چنانچه در صحاح و غیر آن است.

و «قرار» به معنی مستقر و جایگاه است. چنانچه از لغت استفاده شود. و فی القاموس: «الْقَرَارُ وَالْقَرَارَةُ مَا قُرِّ فِيهِ، وَالْمُطْمَئِنُّ مِنَ الْأَرْضِ». ^۶ وجه مناسبت و تشبیه آن است که همان طور که زمین قرارگاه و مستقر باران است و باران بر او رو آورد و قرار گیرد، مؤمن نیز قرارگاه بلیات است که آنها به او تهاجم کند و قرار گیرد و از او مفارقت نکند.

ما با خواست خدای تعالی در خلال فصولی چند بیان آنچه محتاج به ذکر است در حدیث شریف می نمایم.

فصل

در بیان معنی امتحان و نتیجه آن و چگونگی نسبت آن به ذات مقدس
حق تعالی حسب مناسبت و گنجایش این اوراق .

بدان که نفوس انسانیه در بدو ظهور و تعلق آن به ابدان و هبوط آن به عالم مُلک در جمیع علوم و معارف و ملکات حسنه و سیئه، بلکه در جمیع ادراکات و فعلیات، بالقوه است و کم کم رو به فعلیت گذارد به عنایت حق جلّ و علا. و ادراکات ضعیفه جزئیّه اول در او پیدا شود، از قبیل احساس لمس و حواس ظاهره دیگر الاخسّ فالاخسّ؛ و پس از آن ادراکات باطنیه نیز به ترتیب در او حادث گردد. ولی در جمیع ملکات باز بالقوه باشد؛ و اگر در تحت تأثیراتی واقع نشود، به حسب نوع ملکات خبیثه در او غالب شود و متمایل به زشتی و ناهنجاری گردد؛ زیرا که دواعی داخلیه از قبیل شهوت و غضب و غیر آن او را طبعاً به فجور و تعدی و جور دعوت کند؛ و پس از تبعیت آنها به اندک زمانی حیوانی بس عجیب و شیطانی بی اندازه غریب گردد. و چون عنایت حق تعالی و رحمتش شامل حال فرزند آدم در ازل بود، دو نوع از مرتبّی و مهذب به تقدیر کامل در او قرار داد که آن دو به منزله دو بال است از برای بنی آدم که می تواند به واسطه آنها از حسیض جهل و نقص و زشتی و شقاوت به اوج علم و معرفت و کمال و جمال و سعادت پرواز نماید و خود را از تنگنای ضیق طبیعت به فضای وسیع ملکوت اعلیٰ رساند. و این دو یکی مرتبّی باطنی، که قوه عقل و تمیز است؛ و دیگر مرتبّی خارجی، که انبیا و راهنمایان طرق سعادت و شقاوت می باشند. و این دو هیچکدام بی دیگری انجام این مقصد ندهند، چه که عقل بشر خود نتواند کشف طرق سعادت و شقاوت کند و راهی به عالم غیب و نشئه آخرت پیدا کند، و هدایت و راهنمایی پیمبران بدون قوه تمیز و ادراک عقلی مؤثر نیفتد. پس حق تبارک و تعالی این دو نوع مرتبّی را مرحمت فرموده که به واسطه آنها تمام قوای مخزونه و استعدادات کامنّه در نفوس به فعلیت تبدیل پیدا کند. و این دو نعمت بزرگ را حق تعالی برای امتحان بشر و اختبار آنها مرحمت فرموده؛ زیرا که بدین دو نعمت ممتاز شوند افراد بنی نوع انسان از یکدیگر، و سعید و شقی و مطیع و عاصی و کامل و ناقص از هم جدا شوند. چنانچه جناب ولایت مآب فرماید: وَالَّذِي بَعَثَهُ

بِالْحَقِّ لَتُبْلَيْنَ بَلْبَةً وَ لَتُغْرَبَلْنَ غَرْبَةً ۷.

و در کافی شریف، در باب تمحیص و امتحان، ابن ابی یعفور از حضرت صادق، علیه السلام، نقل کند که قال: لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَنْ يُمَحَّصُوا وَ يُمَيَّزُوا وَ يُغْرَبَلُوا وَ يُسْتَخْرَجَ فِي الْغَرْبَالِ خَلْقٌ كَثِيرٌ.^۸ فرمود: «لابد است از برای مردم از اینکه خالص شوند و امتحان گردند و تمیز داده شوند و غربال شوند؛ و استخراج شود در غربال خلق بسیاری.»

وَ بِإِسْنَادِهِ عَنِ مَنْصُورٍ، قَالَ قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ، عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا مَنْصُورُ، إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَا يَأْتِيكُمْ إِلَّا بَعْدَ إِيَّاسٍ [وَلَا] وَاللَّهِ حَتَّى تُمَيَّزُوا وَ لَا وَاللَّهِ حَتَّى تُمَحَّصُوا، وَ لَا وَاللَّهِ حَتَّى يَشْقَى مَنْ يَشْقَى وَ يَسْعَدَ مَنْ يَسْعَدُ.^۹

فرمود: «ای منصور، همانا این امر (یعنی قیام قائم) نمی آید شما را مگر بعد از مایوس [شدن]. و نه به خدا قسم تا تمیز داده شوید، و نه به خدا قسم تا خالص شوید، و نه به خدا قسم تا شقی شود هر کس شقی می شود و سعید شود هر کس سعید می شود.»

و در حدیث دیگر است از حضرت ابوالحسن، علیه السلام، قال: يُخْلَصُونَ كَمَا يُخْلَصُ الذَّهَبُ.^{۱۰}

و در کافی شریف، در باب ابتلا و اختبار، سند به حضرت صادق، علیه السلام، رساند، قال: مَا مِنْ قَبْضٍ وَ لَا بَسْطٍ إِلَّا وَاللَّهِ فِيهِ مَشِيئَةٌ وَ قَضَاءٌ وَ ابْتِلَاءٌ.^{۱۱}

و در حدیث دیگر از حضرت منقول است، قال: إِنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ فِيهِ قَبْضٌ أَوْ بَسْطٌ مِمَّا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَوْ نَهَى عَنْهُ إِلَّا وَفِيهِ لِيهِ عَزٌّ وَ جَلٌّ ابْتِلَاءٌ وَ قَضَاءٌ.^{۱۲} یعنی «نیست چیزی که در آن منع و عطایی باشد از چیزهایی که امر فرموده خداوند تعالی به آن یا نهی فرموده از آن، مگر آنکه در آن از برای خدای عز و جل امتحان و حکمی است. و «قبض» در لغت امساک و منع و اخذ است؛ و «بسط» نشر و اعطاست. پس، هر عطا و توسعه و منعی و هر امر و نهی و تکلیفی برای امتحان است.

پس، معلوم شد که بعث رسل و نشر کتب آسمانی - همه برای امتیاز بشر و جدا شدن اشقیاء از سعادات و مطیعین از عاصمین است. و معنی امتحان و اختبار حق همین امتیاز واقعی خود بشر است از یکدیگر، نه علم به امتیاز؛ زیرا که علم حق تعالی

ازلی و متعلق و محیط به هر چیز است قبل از ایجاد. و حکما در تحقیق امتحان و ابتلا بسط کلام داده‌اند که ذکر آن خارج از میزان است. پس، نتیجه امتحان مطلقاً - که این دو که ذکر شد از بزرگترین آنها است - امتیاز سعید و شقی است. در این امتحان و اختبار نیز حجت خدا بر خلق تمام شود و هلاکت و شقاوت و سعادت و حیات هر کسی از روی حجت و بینه واقع گردد و راه اعتراض باقی نماند. هر کس تحصیل سعادت و حیات جاویدان نماید، به هدایت و توفیق حق است؛ زیرا که تمام اسباب تحصیل را مرحمت فرموده. و هر کس تحصیل شقاوت نماید و رو به هلاکت رود و تبعیت نفس و شیطان کند، با فراهم بودن جمیع طرق هدایت و اسباب کسب سعادت، خود به اختیار خود به هلاکت و شقاوت فرو رفته و حجت بالغه حق بر او تمام است: لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ. ۱۳

فصل

در بیان نکته شدت ابتلاء انبیاء و اوصیاء و مؤمنین

بدان که پیش از این مذکور شد^{۱۴} که هر عملی که از انسان صادر می‌شود، بلکه هر چه در ملک بدن واقع شود و متعلق ادراک نفس شود، از آن يك نحو اثری در نفس واقع شود؛ چه اعمال حسنه باشد یا سیئه؛ که از اثر حاصل از آنها در لسان اخبار به «نکته بیضاء» و «نکته سوداء» تعبیر شده؛^{۱۵} و چه از سنخ لذایذ باشد یا سنخ آلام باشد. مثلاً از هر لذتی که از مطعومات یا مشروبات یا منکوحات و جز آنها انسان می‌برد، در نفس اثری از آن واقع می‌شود و ایجاد علاقه و محبتی در باطن روح نسبت به آن می‌شود و توجه نفس به آن افزون می‌شود. و هر چه در لذات و مشتتهیات بیشتر غوطه زند، علاقه و حب نفس به این عالم شدیدتر گردد و رکون و اعتمادش بیشتر شود؛ و نفس تربیت شود و ارتیاض پیدا کند به علاقه به دنیا؛ و هر چه لذایذ در ذائقه‌اش بیشتر شود، ریشه محبتش بیشتر گردد؛ و هر چه اسباب عیش و عشرت و راحت فراهمتر باشد، درخت علاقه دنیا بر او مندتر گردد. و هر چه توجه نفس به دنیا بیشتر گردد. به همان اندازه از توجه به حق و عالم آخرت غافل گردد؛ چنانچه اگر رکون نفس بکلی به دنیا شد و وجهه آن مادی و دنیاوی گردید، سلب توجه از حق تعالی و دار کرامت او بکلی گردد و أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ^{۱۶} شود.

پس، استغراق در بحر لذایذ و مشتیهات قهراً حب به دنیا آورد؛ و حب به دنیا تنفر از غیر آن آورد، و وجهه به مُلك غفلت از ملكوت آورد. چنانچه به عکس، اگر انسان از چیزی بدی دید و ادراك ناملايمات کرد، صورت آن ادراك در نفس ایجاد تنفر نماید. و هر چه آن صورت قویتر باشد، آن تنفر باطنی قویتر گردد. چنانچه اگر کسی در شهری رود که در آنجا امراض و آلام بر او وارد شود و ناملايمات خارجی و داخلی بر او رو آورد، قهراً از آنجا متنفر و منصرف شود. و هر چه ناملايمات بیشتر باشد، انصراف و تنفر افزون شود. و اگر شهر بهتری سراغ داشته باشد، کوچ به آنجا کند. و اگر نتواند به آنجا حرکت کند، علاقه به آنجا پیدا کند و دلش را به آنجا کوچ دهد.

پس، اگر انسان از این عالم هر چه دید بلیات و آلام و اسقام و گرفتاری دید و امواج فتنه‌ها و محنتها بر او رو آورد، قهراً از آن متنفر گردد و دل بستگی به آن کم شود و اعتماد بر آن نکند. و اگر به عالم دیگری معتقد باشد و فضای وسیع خالی از هر محنت و المی سراغ داشته باشد، قهراً بدانجا سفر کند. و اگر سفر جسمانی نتوان کرد، سفر روحانی کند و دلش را بدانجا فرستد. و پرواضح است که تمام مفاسد روحانی و اخلاقی و اعمالی از حب به دنیا و غفلت از حق تعالی و آخرت است. و حب به دنیا سرمنشأ هر خطیئه است؛^{۱۷} چنانچه تمام اصلاحات نفسانی و اخلاقی و اعمالی از توجه به حق و دار کرامت آن و از بیعلاقگی به دنیا و عدم رکون و اعتماد به زخارف آن است.

پس، معلوم شد از این مقدمه که حق تعالی عنایت و الطافش به هر کس بیشتر باشد و مراحم ذات مقدس شامل حال هر کس زیادتیر باشد، او را بیشتر از این عالم و زخارف آن پرهیز دهد، و امواج بلیات و فتن را بر او بیشتر متوجه فرماید، تا اینکه روحش از این دنیا و زخارف آن منصرف و منزجر گردد و به مقدار ایمانش رو به عالم آخرت رود و وجهه قلبش متوجه به آنجا گردد. و اگر نبود از برای تحمل شدت ابتلا مگر همین يك جهت، هر آینه کفایت می کرد. و در احادیث شریفه اشارت به این معنی دارد:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ يَأْسِنَادُهُ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ، عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَيَتَعَاهَدُ الْمُؤْمِنَ بِالْبَلَاءِ كَمَا يَتَعَاهَدُ الرَّجُلُ أَهْلَهُ بِالْهَدِيَّةِ مِنَ الْغَنِيِّ، وَيَحْمِيهِ الدُّنْيَا كَمَا يَحْمِيهِ الطَّبِيبُ الْمَرِيضَ.^{۱۸}

حضرت باقر علیه السلام، فرماید: «همانا خدای تعالی هر آینه تفقد کند مؤمن را به بلا چنانچه تفقد کند مردی عیال خود را به هدیه از سفر. و هر آینه پرهیز دهد او را از دنیا، چنانچه پرهیز دهد طبیب مریض را.»

و در حدیث دیگر نیز به همین مضمون وارد است. ۱۹ و گمان نشود که محبت حق و شدت عنایت ذات اقدس به بعضی بندگان، نعوذ بالله، جزاف و بی جهت است؛ بلکه هر قدمی که مؤمن و بنده خدا به سوی او بردارد، عنایت حق به او متوجه شود، حق تعالی به قدر ذراعی به او نزدیک شود. ۲۰ مثل مراتب ایمان و تهیه اسباب توفیق، مثل انسانی است که با چراغی در راه تاریک حرکت کند: هر قدمی که بردارد، جلو او روشن گردد و راهنمایی برای قدم دیگر نماید. هر قدمی که انسان به سوی آخرت بردارد، راه روشنتر شود و عنایات حق به او بیشتر گردد و اسباب توجه به عالم قرب و تنفر از عالم بُعد را فراهم فرماید. و عنایات ازلیه حق تعالی به انبیا و اولیا به واسطه علم ازلی اوست به اطاعت آنها در زمان تکلیف. چنانچه شما اگر دو بچه داشته باشید که در حال طفولیت آنها علم پیدا کنید که یکی موجبات رضایت شما را فراهم می کند و یکی موجبات سخط و غضب شما را، البته عنایت شما از اول به آن مطیع بیشتر از دیگری است.

و دیگر از نکات شدت ابتلای بندگان خاص این است که آنها در این ابتلا و گرفتاریها به یاد حق افتند و مناجات و تضرع در درگاه قدس ذات مقدس نمایند و مأنوس با ذکر و فکر او گردند. و طبیعی این نوع بنی الانسان است که در وقت بلیات تشبث به هر رکنی که احتمال نجات در او دهند پیدا می کنند، و در وقت سلامت و راحت غفلت از آن پیدا می کنند؛ و چون خواص رکنی جز حق سراغ ندارند، بدان متوجه شوند و انقطاع به مقام مقدس او پیدا کنند. و حق تعالی از عنایتی که به آنها دارد، خود سبب انقطاع را فراهم فرماید. گرچه این نکته، بلکه نکته سابقه، نسبت به انبیا و اولیاء کامل درست نیاید؛ چه که آنها مقامشان مقدستر از آن است و قلبشان محکمتر از آن است که به این امور علاقه به دنیا پیدا کنند، یا در توجه و انقطاعشان به حق فرقی حاصل شود.

و تواند بود که انبیا و اولیاء کامل چون به نور باطنی و مکاشفات روحانی یافته اند که حق تعالی به این عالم و زخارف آن نظر لطف ندارد و دنیا و هر چه در اوست خوار و پست است در پیشگاه مقدس او، از این جهت اختیار کردند فقر را بر غنا و ابتلا را بر راحتی و بلیات را بر غیر آنها چنانچه در احادیث شریفه شاهد بر این معنی است. ۲۱

در حدیث است که جبرئیل کلید خزاین ارض را در حضور خاتم النبیین، صلی الله علیه و آله، آورد و عرض کرد در صورت اختیار آن از مقامات اخروی شما نیز چیزی کم نشود. حضرت برای تواضع از حق تعالی قبول نفرمود و فقر را اختیار فرمود. ۲۲ و در کافی شریف سند به حضرت صادق، علیه السلام، رساند در حدیثی، قال: إِنَّ الْكَافِرَ لَيَهُونُ عَلَى اللَّهِ حَتَّىٰ لَوْ سَأَلَهُ الدُّنْيَا بِمَا فِيهَا أَعْطَاهُ ذَلِكَ. ۲۳ و این از خواری دنیاست در نظر کبریای حق. و در حدیث است که حق تعالی از وقتی که عالم اجسام را خلق فرموده به آن نظر لطف فرموده است. ۲۴

و دیگر از نکات شدت ابتلاء مؤمنین آن است که در اخبار به آن اشاره شده است که از برای آنها درجاتی است که به آنها نایل نشوند مگر با بلیات و امراض و آلام. ۲۵ و ممکن است این درجات صورت اعراض از دنیا و اقبال به حق باشد؛ و ممکن است از برای خود این بلیات صورت ملکوتی باشد که نیل به آنها نشود مگر با ظهور در عالم ملک و ابتلای آنها به آن. چنانچه در حدیث شریف کافی سند به حضرت صادق، علیه السلام، رساند: قَالَ إِنَّهُ لَيَكُونُ لِلْعَبْدِ مَنْزِلَةٌ عِنْدَ اللَّهِ؛ فَمَا يَنَالُهَا إِلَّا بِأِحْدَى الْخَصَلَتَيْنِ: إِمَّا بِذَهَابِ مَالِهِ، أَوْ بِبَلِيَّةٍ فِي جَسَدِهِ. ۲۶ فرمود: «همانا چنین است: هر آینه می باشد از برای بنده درجه ای پیش خدا؛ پس نمی رسد به آن مگر به دو خصلت: یا به رفتن مالش، یا به بلیه در جسم او.» و در خبر شهادت حضرت سید الشهداء، علیه السلام، وارد است که حضرت رسول (ص) را در خواب دید. حضرت فرمود به آن مظلوم که از برای تو درجه ای است در بهشت؛ نمی رسی به آن مگر به شهادت. ۲۷ البته صورت ملکوتی شهادت در راه خدا حاصل نمی شود مگر به وقوع آن در ملک چنانکه مبرهن است در علوم عالیه؛ و در اخبار متواتره وارد است که از برای هر عملی صورتی است در عالم دیگر. ۲۸

و در کافی از حضرت صادق، علیه السلام، نقل شده است، قال: إِنَّ عَظِيمَ الْأَجْرِ لَمَعَ عَظِيمِ الْبَلَاءِ؛ وَمَا أَحَبَّ اللَّهُ قَوْمًا إِلَّا ابْتَلَاهُمْ. ۲۹ فرمود: «همانا بزرگی مزد هر آینه با بزرگی بلاست. و دوست ندارد خدا قومی را مگر آنکه مبتلا کند آنها را.» و احادیث به این مضمون بسیار است.

فصل

محدث بزرگ، مجلسی ۳۰، علیه الرحمة، فرماید؛ «در این احادیث (یعنی

احادیث ابتلاء انبیا که وارد شده از طرق عامه و خاصه) دلالت و اوضحه است بر آنکه انبیا و اوصیا در امراض حسیه و بلیات جسمیه مثل غیرشان هستند. بلکه آنها اولیٰ به آن هستند از غیر، برای بزرگ شدن اجر آنها که موجب تفاضل در درجات است. و این منافات با مقام آنها ندارد؛ بلکه آن موجب تثبیت امر آنها شود. و اگر آنها مبتلا نشوند به بلیات، با آنکه از دست آنها معجزات و خارق عادات صادر می شود، گفته شود دربارهٔ آنها آنچه نصاریٰ دربارهٔ پیغمبرشان گفتند. و این تعلیل در روایات وارد است. « - انتهی. ۳۱

و محقق مدقق طوسی و حکیم عظیم قدوسی^{۳۲}، عطرالله مرقد، در تجرید فرماید در ضمن آنچه انبیا باید از آن مبرا باشند: و هرچه تنفر از آن حاصل آید. و علامه علمای اسلام^{۳۳}، رضوان الله علیه، فرماید در شرح آن: و باید منزّه باشد از امراض منقره، مثل سلس و جذام و برص؛ برای اینکه اینها تنفر آورد و منافی با غرض از بعثت است.^{۳۴}

نویسنده گوید گرچه مقام نبوت تابع کمالات نفسانیه و مدارج روحانیه است و ربطی به مقام جسمانیت ندارد و امراض و نقایص جسمانیه ضرری به مقام روحانی آنها نرساند و امراض منقره از علو شأن و عظمت رتبهٔ آنها چیزی ناقص نکند، اگر مؤکد کمالات آنها نباشد و مؤید درجات آنها نگردد، چنانچه اشاره به آن شد، لیکن آنچه این دو محقق اشاره بدان کردند خالی از وجه نیست؛ زیرا که چون عامهٔ مردم تمیز مابین مقامات را نمی دهند و گمان می کنند که نقص جسمانی از نقص روحانی یا ملازم با او است، و بعضی از نقایص را منافی با مقام علو شأن و عظمت مرتبت دانند، لهذا عنایت حق چنان اقتضا کند که پیغمبران را که صاحب شریعت و مبعوث به رسالت هستند به امراضی که موجب تنفر طباع و استیحاخ مردم است مبتلا نفرماید. پس، عدم ابتلای آنها نه از برای آن است که ابتلای به آن نقص مقام نبوت است؛ بلکه برای اکمال فایدهٔ تبلیغ است. بنابراین، مانع ندارد ابتلای بعض انبیا که صاحب شریعت نیستند، و ابتلای اولیاء بزرگ و مؤمنین به این گونه بلیات. چنانچه حضرت ایوب و جناب حبیب نجار مبتلا بودند. و اخبار کثیره وارد شده در ابتلای حضرت ایوب.

فَمِنْ ذَلِكَ مَا رَوَى عَنْ تَفْسِيرِ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَلَيْهِ السَّلَامُ، فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ قَالَ: فَسَلَطَهُ عَلِيٌّ بَدَنَهُ مَا خَلَا عَقْلَهُ وَ

عَيْنِيهِ؛ فَفَنَحَّ فِيهِ إِبْلِيسُ فَصَارَ قُرْحَةً وَاحِدَةً مِنْ قَرْنِهِ إِلَى قَدَمِهِ، فَبَقِيَ فِي ذَلِكَ دَهْرًا طَوِيلًا يَحْمَدُ اللَّهَ وَيَشْكُرُهُ حَتَّى وَقَعَ فِي بَدَنِهِ الدُّودُ وَكَانَتْ تَخْرُجُ مِنْ بَدَنِهِ فَيَرُدُّهَا. وَ يَقُولُ لَهَا: اِرْجِعِي إِلَى مَوْضِعِكِ الَّذِي خَلَقَكِ اللَّهُ مِنْهُ. وَتَنْ حَتَّى أَخْرَجَهُ أَهْلُ الْقَرْيَةِ مِنَ الْقَرْيَةِ وَالْقَوْهُ فِي الْمَرْبَلَةِ خَارِجِ الْقَرْيَةِ. ٣٥

وفي الكافي بإسناده عن أبي بصير، عن أبي عبد الله، عليه السلام، قال: قلتُ له: «فإذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشيطان الرجيم. أنه ليس له سلطان على الذين آمنوا وعلى ربهم يتوكلون.» ٣٦ فقال: يا أبا محمدٍ يسلمُ والله من المؤمنين على بدنه ولا يسلمُ على دينه. قد سلط على أيوب فسوؤه خلقه، ولم يسلم على دينه. وقد يسلم من المؤمنين على أبدانهم ولا يسلم على دينهم. ٣٧

وإسناده عن ناجية، قال قلتُ لأبي جعفر، عليه السلام، إن المغيرة يقول إن المؤمن لا يتلى بالجذام ولا بالبرص ولا يكذا ولا يكذبا. فقال: إن كان لغافلا عن صاحب ياسين، إنه كان مكنعاً. ثم رد أصابعه فقال: كآني أنظر إلى تكنيعه. أناهم فأنذرهم؛ ثم عاد إليهم من الغد فقتلوه. ثم قال: إن المؤمن يتلى بكل بليّة ويموت بكل ميتة، إلا أنه لا يقتل نفسه. ٣٨

«صاحب ياسين» حبيب نجار است. و «تكنيع» با نون، که در اکثر نسخ است، بنا به فرموده مجلسی (ره) تشنج و مثله بودن است. مجلسی فرماید گویا جذام سبب تکنیع اصابع او شده بوده است. ٣٩ و در این فرموده تأمل است. از این احادیث و احادیث بسیار دیگر استفاده شود که مؤمنین و انبیا گاهی برای بعض مصالح مبتلا شوند به امراض منفره. گرچه در مقابل این اخبار بعض اخبار دیگر است که نفی کرده است تشویه خلقت حضرت ایوب، علیه السلام، و بوفتادن بدن شریفش را. ٤٠ و بحث و تطویل در ذکر و جمع آنها نفع بسیاری ندارد. بالجملة، این نحو از امراض ضرری به حال مؤمنین و نقص برای آنها و انبیا، علیهم السلام، نیست، بلکه ترفیع رتبه و علو مقام و درجه است. وَاللَّهُ تَعَالَى أَعْلَمُ بِالصَّوَابِ.

فصل

در بیان آنکه دنیا دار ثواب و عقاب حق تعالی نیست

بدان که این عالم دنیا برای نقص و قصور و ضعفی که در آن است نه دار کرامت و جای ثواب حق تعالی است، و نه محل عذاب و عقاب است؛ زیرا که دار کرامت حق عالمی است که نعمتهای آن خالص و اختلاط به نعمت ندارد و راحت آن مشوب به تعب و رنج نیست. و در این عالم چنین نعمتی امکان ندارد، زیرا که دار تراحم است و به هر نعمتی انواع رنج و زحمت و نعمت اختلاط دارد. بلکه حکما گفته‌اند لذات این عالم دفع آلام است.^{۴۱} و توان گفت که لذتش موجب آلام است، زیرا که اینجا هر لذتی در پی رنج و الم و تعب دارد. بلکه ماده این عالم تعصی دارد از قبول رحمت خالص و نعمت غیر مشوب. و همین طور عذاب و زحمت و رنج و تعب این عالم نیز خالص نیست؛ بلکه هر رنجی و تعب محفوف به نعمتی و نعمتهایی است. و هیچیک از آلام و اسقام و رنج و محنت در این عالم غیر مشوب نیست؛ و مواد این عالم تعصی دارد از قبول عذاب خالص مطلق. و دار عذاب و عقاب حق داری است که در آن عذاب محض و عقاب خالص باشد. آلام و اسقام آنجا مثل این عالم نیست که به عضوی دون عضوی متوجه باشد؛ یک عضو سالم و راحت باشد و عضو دیگر در تعب و زحمت. و به بعض آنچه ذکر شد اشاره فرموده در حدیث شریف، که ما به شرح آن پرداختیم، آنجا که فرماید: وَذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ لَمْ يَجْعَلِ الدُّنْيَا ثَوَابًا لِمُؤْمِنٍ وَلَا عُقُوبَةً لِكَافِرٍ. یعنی جهت اینکه مؤمن در این عالم مبتلا به بلیات شود آن است که خدای تعالی قرار نداده این دنیا را ثواب برای مؤمنی و نه سزا برای کافری. اینجا دار تکلیف و «مزرعه آخرت» و عالم کسب است؛ و عالم آخرت دار جزا و سزا و ثواب و عقاب است. آنها که متوقع اند که حق تعالی هر کس را که در این عالم مرتکب معصیت و فحشایی شد یا ظلم و تعدی به کسی، فوراً جلو او را بگیرد و دست او را منقطع کند و او را قلع و قمع فرماید، غافل از آن هستند که خلاف ترتیب و مخالف سنه الله جاریه است. این جا دار امتحان و امتیاز شقی از سعید و مطیع از عاصی است؛ و عالم ظهور فعلیات است نه دار بروز نتایج اعمال و ملکات. و اگر نادراً حق تعالی ظالمی را گرفتار کند، می توان گفت از عنایات حق تعالی به آن ظالم است. اگر اهل معصیت و ظلم را به حال خودشان واگذار فرماید

«استدراج» است. چنانچه خدای تعالی می فرماید: سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ. وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ. ۴۲ یعنی «زود است که نعمت دهیم آنها [را] درجه درجه از جهتی که نمی دانند. و مهلت دهیم آنها را. همانا اخذ من شدید است.» و می فرماید: وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّي لَهُمْ خَيْرٌ لَأَنْفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ. ۴۳ یعنی «گمان نکنند آنانکه کافر شدند اینکه مهلت ما برای آنها خیر است؛ همانا چنین است که مهلت دادیم آنها را تا زیاد کنند گناه را. و از برای آنها عذاب دردناک است.» و در مجمع البیان روایت کند از حضرت صادق، علیه السلام: أَنَّهُ قَالَ: إِذَا أَحْدَثَ الْعَبْدُ ذَنْبًا، جُدِّدَ لَهُ نِعْمَةٌ فَيَدْعُ الْإِسْتِغْفَارَ. فَهُوَ الْإِسْتِدْرَاجُ ۴۴ فرمود: «وقتی حادث کند بنده گناهی را، تجدید شود برای او نعمتی؛ پس واگذارد استغفار را. پس آن استدراج است.»

فصل

در اینکه شدت بلیات روحیه تابع شدت ادراک است

در ذیل حدیث شریف که می فرماید: وَمَنْ سَخُفَ دِينَهُ وَضَعَفَ عَقْلُهُ قَلَّ بَلَاؤُهُ

چنین ظاهر شود که بلیات اعم از جسمانیه و روحانیه است؛ زیرا که اشخاص ضعیف العقل و کم ادراک به مقدار ضعف عقل و ادراک خود از بلیات روحانیه و ناملایمات عقلیه مأمون اند. به خلاف کسانی که عقلشان کامل و ادراکشان شدید است، که به مقدار کمال عقل و شدت ادراک خود بلیات روحانی آنها زیاد شود. و هرچه ادراکات کاملتر و روحانیت قویتر باشد، بلیات بیشتر و ادراک ناملایمات افزون گردد. و تواند بود که فرموده حضرت رسالت پناه، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، که فرمود: مَا أَوْذَى نَبِيٍّ مِثْلَ مَا أَوْذَيْتُ. ۴۵ یعنی «اذیت نشد پیغمبری مثل اذیتی که من شدم.» نیز به این معنی برگردد. زیرا که هر کس عظمت و جلالت ربوبیت را بیشتر ادراک کند و مقام مقدس حق جل و علا را زیادتر بشناسد، از عصیان بندگان و هتک حرمت آنها بیشتر متأثر و متالم گردد؛ و نیز هر کس رحمتش و عنایت و لطفش به بندگان خدا بیشتر باشد، از اعوجاج و شقاوت آنها بیشتر اذیت می شود؛ و البته خاتم النبیین، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، در این مقامات و سایر مدارج کمالیه از انبیا و اولیا

۲۴۷ / حدیث پانزدهم

و سایر بنی الانسان کاملتر بوده، پس اذیتش بیشتر و تأثرش بالاتر بوده. و نیز توجیه دیگر دارد که مناسب این مقام ذکر آن نیست. **وَاللّٰهُ الْعَالِمُ وَلَهُ الْحَمْدُ.**

توضیحات:

- ۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۲۵۹، «کتاب ایمان و کفر»، «باب شدة ابتلاء المؤمن»، حدیث ۲۹.
- ۲- مرآة العقول، ج ۹، ص ۳۲۱، «کتاب ایمان و کفر»، «باب شدة ابتلاء المؤمن»، حدیث ۱.
- ۳- حدیث ۱۴، پاورقی ۲.
- ۴- (انفال / ۱۷)
- ۵- گفته می شود: این يك «امثل» از آن دیگری است. یعنی از آن برتر و به خوبی نزدیکتر است. و «امثال الناس» یعنی نیکان و برگزیدگان مردم.
- ۶- القرار و القارة، آنچه در آن قرار گیرند، زمین آرام.
- ۷- «سنگند به آن کسی که بیغمبر را بحق فرستاد هر آینه در هم آمیخته شوید و از هم بیخته و جدا گردید. «نهج البلاغة فیض اسلام، ص ۵۷ «خطبه» ۱۶
- ۸- اصول کافی ج ۱، ص ۳۷۰، «کتاب الحجّة»، «باب التمهیص و الامتحان»، حدیث ۲
- ۹- اصول کافی ج ۱، ص ۳۷۰، «کتاب الحجّة»، «باب التمهیص و الامتحان»، حدیث ۳
- ۱۰- اصول کافی ج ۱، ص ۳۷۰، «کتاب الحجّة»، «باب التمهیص و الامتحان»، حدیث ۴، ابوالحسن (ع) فرمود: «خالص می شوند همان طور که طلا خالص می شود.»
- ۱۱- امام صادق (ع) فرمود: «هیچ تنگی و فراخی نیست مگر آنکه خداوند در آن مشیت و حکم و امتحان دارد.»
- ۱۲- اصول کافی ج ۱، ص ۱۵۲، «کتاب توحید»، «باب الابتلاء و الاختبار»، حدیث ۱.
- ۱۳- (بقره / ۲۸۶)
- ۱۴- ص ۱۲۳.
- ۱۵- زرارۀ عن ابی جعفر (ع) - قال [قال]: ما من عبد إلا وفي قلبه نُكْتةٌ بيضاء؛ فإذا أَذنبَ ذَنْباً، حَرَجَ فِي النُّكْتَةِ سَوْدَاءٌ؛ فَإِنْ تَابَ، ذَهَبَ ذَلِكَ السَّوَادُ. وَإِنْ تَمَادَى فِي الذُّنُوبِ، زَادَ ذَلِكَ السَّوَادَ حَتَّى يَغْطِيَ الْبَيَاضَ؛ فَإِذَا تَغَطَّى الْبَيَاضُ، لَمْ يَرَجِعْ صَاحِبُهُ إِلَى خَيْرٍ أَبَدًا. . . (زرارة از امام باقر (ع) روایت کرده است که فرمود: «هیچ بنده ای نیست مگر در دل او نقطه سفیدی است؛ و چون گناهی انجام دهد، نقطه سیاهی در آن پیدا شود؛ سپس اگر توبه کند، آن سیاهی از بین می رود؛ و اگر به گناه ادامه دهد بر آن سیاهی افزوده شود چندانکه سفیدی را بپوشاند؛ و چون سفیدی پوشیده بود، صاحب آن هرگز به نیکی و خوبی باز نمی گردد. . .) اصول کافی، ج ۲، ص ۲۷۳، «کتاب ایمان و کفر»، «باب الذنوب»، حدیث ۲۰.
- ۱۶- «به سوی زمین گرایید (پستی طلبید) و هوای نفس خویش را پیروی کرد.» (اعراف / ۱۷۶)
- ۱۷- اشاره است به حدیثی از علی بن الحسین (ع) که فرمود: حَبِّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ اَصُولُ كَافِي ج ۲، ص ۱۳۱، «کتاب ایمان و کفر»، «باب ذم دنیا و زهد در آن»، حدیث ۱۱
- ۱۸- اصول کافی ج ۲، ص ۲۵۵، «کتاب ایمان و کفر»، «باب شدت ابتلاء مؤمن»، حدیث ۱۷،
- ۱۹- اصول کافی ج ۲، ص ۲۵۹، «کتاب ایمان و کفر»، «باب شدت ابتلاء المؤمن»، حدیث ۲۸،
- ۲۰- در حدیث قدسی است: من تَقَرَّبَ إِلَيَّ شَيْئاً تَقَرَّبْتُ إِلَيْهِ ذُرَاعاً. (هر کسی به قدریک و جب به من نزدیک شود، من به قدریک ذراع به او نزدیک شوم.) بحار الانوار، ج ۳، ص ۳۱۳، «کتاب التوحید»، باب ۱۴، کز العمال، ج ۱، ص ۲۲۵، حدیث ۱۳۵.
- ۲۱- نهج البلاغة، «خطبه» ۱۵۹ و ۲۳۴ (خطبه قاصعه)
- ۲۲- اشاره است به حدیث . . . وَهَبْتُ مَعَ جِبْرِئِيلَ مَلَكٌ لَمْ يَطَّلِ الْأَرْضَ قَطُّ، مَعَهُ مَفَاتِيحُ خَزَائِنِ الْأَرْضِ. فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، إِنَّ رَبَّكَ يَقْرَأُ السَّلَامَ وَيَقُولُ هَذِهِ مَفَاتِيحُ خَزَائِنِ الْأَرْضِ؛ فَإِنْ شِئْتَ فَكُنْ نَبِيًّا عَبْدًا؛ وَإِنْ شِئْتَ فَكُنْ نَبِيًّا مَلِكًا. فَأَشَارَ إِلَيْهِ جِبْرِئِيلُ (ع): أَنْ تَوَاضَعَ يَا مُحَمَّدُ. فَقَالَ: بَلْ أَكُونُ نَبِيًّا عَبْدًا. ثُمَّ صَعِدَ إِلَى السَّمَاءِ. . . (ویکی از فرشتگان الهی که هرگز به زمین فرود نیامده بود با جبرئیل به زمین آمد، و با او کلیدهای گنجهای زمین بود، و به

پیغمبر گفت: "ای محمد، پروردگارت بر تو سلام کرد و فرمود این کلیدهای گنجهای زمین است، اگر خواهی پیامبری بنده باش و اگر خواهی پیامبری دارای مُلک و سلطنت باش." پس جبرئیل اشاره کرد که "یا محمد فروتنی کن." پیامبر گفت: "من پیامبری بنده خواهم بود،" فرشته به سوی آسمان رفت. . . (امالی صدوق، مجلس ۶۹، حدیث ۲).

۲۳- «کافر نزد خدا خوار و پست است بدان حد که اگر دنیا را با هر چه در آن است از خداوند بخواهد به اومی دهد.» اصول کافی، ج ۲، ص ۱۷۴، «کتاب ایمان و کفر»، «باب شدة ابتلاء المؤمن»، حدیث ۲۸.

۲۴- ← حدیث ۱۴، پاورقی ۱۷.

۲۵- بحار الانوار، ج ۸، ص ۱۷۴، «کتاب الطهارة»، «باب ۴۴»، حدیث ۱۱. و همچنین در اصول کافی، ج ۲، ص ۲۵۵، «کتاب ایمان و کفر»، «باب شدة ابتلاء المؤمن»، حدیث ۱۴.

۲۶- اصول کافی، ج ۲، ص ۲۵۷، «کتاب ایمان و کفر»، «باب شدة ابتلاء المؤمن»، حدیث ۲۳،

۲۷- در بحار نقل می کند. فِجَاهَةُ النَّبِيِّ - وَ هُوَ فِي مَنَابِهِ فَأَخَذَ الْمُحْسِنَ وَ ضَمَّهُ إِلَى صَدْرِهِ وَ جَعَلَ يَقْبَلُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ، وَ يَقُولُ: يَا بَيْبَى أَنْتَ كَأَنِّي أَرَاكَ مَرْمَلًا بِدَمِكَ بَيْنَ عَضَابَةِ بَيْنِ هَذِهِ الْأُمُورِ يَرْجُونَ شَفَاعَتِي، مَا لَهُمْ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ خَلَاقٍ. يَا بَيْبَى إِنَّكَ قَادِمٌ عَلَيَّ أَيْبُكَ وَ أَمَلُكَ وَ أُخِيكَ وَ هُمْ مُشْتَاقُونَ إِلَيْكَ، وَ إِنَّ لَكَ فِي الْجَنَّةِ دَرَجَاتٍ لَا تَنَالُهَا إِلَّا بِالشَّهَادَةِ. (پس پیامبر نزد وی آمد- و او در خواب بود- حسین را گرفت و بر سینه خود نهاد و میان دو چشم او بوسه داد و فرمود. "پدرم فدای تو باد، چنان است که می بینم گروهی از این امت که به شفاعت من امید بسته اند در خونت بغلطانند. گروهی که نزد خدا بهره ای از خیر ندارند. فرزندم تو بر پدر و مادر و برادرت وارد گردی در حالی که آنها مشتاق اند به دیدار تو. بتحقیق ترا در بهشت درجاتی است که بدان نرسی مگر به شهادت." امام ابن رؤیا را هنگام خروج از مدینه از کنار قبر پیامبر مشاهده فرموده بود. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۱۳، باب ۳۷، حدیث ۱.

۲۸- چنانچه در حدیث طولانی «معراج» از امام صادق (ع) روایت شده است که پیغمبر (ص) فرمود: فِإِذَا أَنَا بِقَوْمٍ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ مَوَاقِدُ مِنْ لَحْمٍ طَيِّبٍ وَ لَحْمٍ خَبِيثٍ، وَ هُمْ يَأْكُلُونَ الْخَبِيثَ وَ يَدْعُونَ الطَّيِّبَ. فَسَأَلْتُ جِبْرِيْلَ مَنْ هَؤُلَاءِ. فَقَالَ: الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الْحَرَامَ وَ يَدْعُونَ الْحَلَالَ مِنْ أُمَّتِكَ. قَالَ: ثُمَّ مَرَرْتُ بِأَقْوَامٍ لَهُمْ مَشَاخِرُ كَمَشَاخِرِ الْإِبِلِ، يَقْرَضُ اللَّحْمَ مِنْ أَجْسَابِهِمْ وَ يَلْقَى فِي أَقْوَاهِمُ. فَقُلْتُ: مَنْ هَؤُلَاءِ يَا جِبْرِيْلُ؟ فَقَالَ: هُمُ الْهَمَّازُونَ اللَّمَّازُونَ. ثُمَّ مَرَرْتُ بِأَقْوَامٍ تَرْضَخُ وَ جَوْهَهُمْ وَ رُؤُوسُهُمْ بِالصَّخْرِ. فَقُلْتُ: مَنْ هَؤُلَاءِ يَا جِبْرِيْلُ؟ فَقَالَ: الَّذِينَ يَتْرَكُونَ صَلَاةَ الْعِشَاءِ. . . (امام صادق (ع) از پیامبر (ص) نقل کرده است که فرمود شب معراج گروهی را دیدم که در برابر آنان سفره هایی از گوشت پاکیزه و پلید قرار داشت، و آن گروه از گوشت پلید می خوردند و گوشت پاکیزه را رها کرده بودند. از جبرئیل سؤال کردم این گروه کیستند؟ گفت اینان گروهی از امت تو هستند که حرام می خوردند و حلال را ترک می کنند. سپس گروهی دیگر را دیدم که دهانشان همانند دهان شتر بود، از نشان گوشت می برید و در دهانشان می افکند. پرسیدم اینان کیستند. گفت اینان عیججویان سخن چین اند. پس بر گروهی گذشتم که صورت و سرهایشان را با سنگ می کوبیدند. سؤال کردم اینان کیستند؟ گفت اینان کسانی اند که نماز عشاء را ترک کنند.) بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۳۹، «کتاب العدل و المعاد»، «باب احوال البرزخ و القبر و عذابه و سؤاله». و همچنین علم الیقین، ج ۲، ص ۸۸۴، «المقصد الرابع»، باب ۲،

۲۹- اصول کافی ج ۲، ص ۲۵۲، «کتاب ایمان و کفر»، «باب شدة ابتلاء المؤمن»، حدیث ۳.

۳۰- ← حدیث ۱، پاورقی ۱۴.

۳۱- بحار الانوار، ج ۶۴، ص ۲۵۰، «کتاب ایمان و کفر»، «باب شدة ابتلاء المؤمن»

۳۲- محمد بن حسن طوسی معروف به «خواجه نصیر» و «محقق طوسی» (۵۹۷-۶۷۲) از حکماء و دانشمندان مشهور اسلام است در فلسفه و کلام و ریاضیات و هیئت متبحر بوده است. علامه حلی، قطب الدین شیرازی، سید عبد الکرم بن طاووس از شاگردان وی می باشند، آثار ارزشمندی از او بجای مانده است مانند: شرح اشارات، تجرید، تحریر اقلیدس، تحریر مجسطی، اخلاق ناصری.

۳۳- ← حدیث ۱، پاورقی ۲۴.

۳۴- کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد. ص ۲۱۸، «مقصد چهارم فی وجوب عصمه».

۳۵- «ابوبصیر از امام صادق (ع) در حدیثی طولانی روایت کرده است که فرمود: "پس آن را بر بدنش - مگر عقل و چشمانش - مسلط ساخت، و شیطان در او امید تا بدن او سراسر زخم شد. مدتی مدید بر همین حال بود و خدا را پیوسته شکر می گفت تا در بدن او کرم افتاد. و چون کرمی از بدنش خارج می شد آن را به جای خود بر می گرداند و به او می گفت: برگرد به جایگاهی که خداوند تو را از آنجا آفریده است. و آن گاه اندامش بو گرفت به طوری که مردم او را از شهر بیرون بردند و در مزبله بیرون شهر افکندند." «بحار الانوار، ج ۱۲، ص ۳۴۲، «کتاب النبوة»، «باب قصص ایوب»، حدیث ۳.

۳۶- (نحل / ۹۸-۹۹).

۳۷- روضه کافی، ج ۸، ص ۲۸۸، حدیث ۴۳۳ «و در کافی به سند خود از ابوبصیر از امام صادق (ع) روایت می کند که ابوبصیر از امام [از این آیات] سؤال کرد، فرمود: "پس هرگاه خواستی قرآن تلاوت کنی، از شیطان - رانده شده به خدا پناه ببر؛ همانا شیطان را دستی نیست بر کسانی که ایمان آورده و بر پروردگار خویش توکل کرده اند." امام فرمود: "ای ابا محمد، به خدا سوگند شیطان بر بدن مؤمن مسلط می شود ولی بر دین او مسلط نمی گردد. بر ایوب پیغمبر چیره گردید و خلقت (بدن) او را زشت کرد ولی بر دین او چیرگی نیافت. و بسا بر بدن مؤمنان مسلط شود ولی بر دینشان دست نیابد."»

۳۸- اصول کافی، ج ۲، ص ۲۵۴، «کتاب ایمان و کفر»، «باب شدة ابتلاء مؤمن»، حدیث ۱۲، و با سند خود از ناجیه روایت کند که گفت به امام باقر (ع) عرض کردم مغیره می گوید مؤمن به مرض جذام و بیسی و امثال آن مبتلا نمی شود. فرمود: "او از صاحب یاسین [حبیب نجار که قصه اش در سوره یس آمده است] غافل است که دستش فلج بود [و یا مرتعش بود] سپس امام انگشتان خود را برگردانید (به صورت انگشتان مفلوج) آنگاه فرمود: "چنان است که گویی او را می بینم که با دست سست شده نزد آنها آمده و بیمشان می دهد؛ سپس بار دیگر در روز بعد نزدشان آمد و ایشان او را کشتند." سپس امام فرمود: "مؤمن به هر بلایی مبتلا می شود و به هر مرگی می میرد اما خود را نمی کشد."»

۳۹- مرآة العقول، ج ۹، ص ۳۳۰، «کتاب ایمان و کفر»، «باب شدة ابتلاء المؤمن»، حدیث ۱۲.

۴۰- امام صادق از پدر خود امام باقر (ع) روایت می کند که **إِنَّ أَيُّوبَ ابْتُلِيَ سَبْعَ سِنِينَ مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَا يَذُنُّونَ، لِأَنَّهُمْ مَعْصُومُونَ مَطْهُرُونَ لَا يَذُنُّونَ وَلَا يَزِفُّونَ وَلَا يَرْتَجِبُونَ ذَنْبًا صَغِيرًا وَلَا كَبِيرًا. وَقَالَ (ع): إِنَّ أَيُّوبَ مِنْ جَمِيعِ مَا ابْتُلِيَ بِهِ، لَمْ تَنْتَ لَهُ رَأِيحَةٌ. وَلَا قَبِيحَةٌ لَهُ صُورَةٌ؛ وَلَا خَرَجَتْ مِنْهُ مَلَّةٌ مِنْ دَمٍ وَلَا قَيْحٌ؛ وَلَا اسْتَقْدَرَهُ أَحَدٌ رَأَى؛ وَلَا اسْتَوْحَشَ مِنْهُ أَحَدٌ شَاهِدَهُ؛ وَلَا نَدَّ وَدَّ شَيْءٌ مِنْ جَسَدِهِ. وَهَكَذَا يَضَعُ اللَّهُ عِزَّ وَجَلَّ يَجْمَعُ مِنْ بَيْتَلِيهِ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ وَأَوْلِيَاءِهِ الْمَكْرُمِينَ عَلَيْهِ. وَإِنَّمَا اجْتَنَبَهُ النَّاسُ لِفَقْرِهِ وَضَعْفِهِ فِي ظَاهِرِ أَمْرِهِ لِجَهْلِهِمْ بِمَالِهِ جُنْدَ رَبِّهِ تَعَالَى ذِكْرَهُ مِنَ التَّأْيِيدِ وَالْفَرَجِ...** (امام صادق (ع) از پدر خویش، امام باقر (ع)، روایت فرمود که ایوب پیامبری آنکه گناهی از او سرزند هفت سال مبتلا بود؛ و پیامبران معصیت نکنند، زیرا آنان در عصمت حق اند و از آلودگیها مبرا، و زشتی و فساد از ایشان سرزند و گناه چه کوچک و چه بزرگ مرتکب نگردند." فرمود: "ایوب پیامبر به دردهای گوناگون مبتلا بود، اما بوی بد از او به مشام نمی رسید؛ و نیز چهره وی زشت نگردید؛ و هرگز از اندام او خون و چرک بیرون نزد؛ و کسی که او را می دید از او منزجر نمی گشت، و دیدار کنندگان از او اویزار نگشتند. و هرگز بدنش کرم نیفتاد. و خداوند با همه بلا رسیدگان از پیامبران و اولیای گرامیش چنین رفتار کند. دوری مردم از ایوب برای فقر و ضعف ظاهری او بود، زیرا آنان نمی دانستند که آن بزرگوار مورد توجه پروردگار خویش است و او را از سوی خداوند گشایشی است." «بحار الانوار، ج ۱۲، ص ۳۴۸، «کتاب النبوة»، «باب قصص ایوب»، حدیث ۱۳.

۴۱- مبدأ و معاد (صدرالمآلهین).

- ٤٢- (قلم / ٤٥-٤٦) .
- ٤٣- (آل عمران / آيه ١٧٢) .
- ٤٤- مجمع البيان، تفسير سورة «قلم» .
- ٤٥- الجامع الصغير، ج ٢، ص ١٤٤، بدون «مثل» .

الحديث السادس عشر

يَا سَانِدَانَا الْمُتَّصِلَةَ إِلَى ثِقَةِ الْإِسْلَامِ وَالْمُسْلِمِينَ، فَخِرِ الطَّائِفَةِ الْحَقَّةِ وَ
 مُقَدِّمِهِمْ، مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ الْكَلْبِيِّ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ
 أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانَ،
 عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِنَّ الْحُرَّ حُرٌّ عَلَى جَمِيعِ
 أَحْوَالِهِ؛ إِنْ نَابَتْهُ نَائِبَةٌ، صَبَرَ لَهَا؛ وَإِنْ تَدَاكَتْ عَلَيْهِ الْمَصَائِبُ، لَمْ تَكْسِرْهُ وَإِنْ أُسِرَ وَ
 قَهَرَ وَاسْتَبَدَلَ بِالْيَسْرِ عُسْرًا؛ كَمَا كَانَ يُوسُفُ الصِّدِّيقُ الْأَمِينُ لَمْ يَضُرُّ حُرِّيَّتَهُ أَنْ
 اسْتُعْبِدَ وَقَهَرَ وَأُسِرَ؛ وَلَمْ تَضُرَّهُ ظُلْمَةُ الْجُبِّ وَوَحْشَتُهُ وَمَا نَالَهُ، أَنْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِ
 فَجَعَلَ الْجَبَّارَ الْعَاتِيَّ لَهُ عَبْدًا بَعْدَ إِذْ كَانَ [لَهُ] مَالِكًا؛ فَأَرْسَلَهُ وَرَجِمَ بِهِ أُمَّةً. وَكَذَلِكَ
 الصَّبْرُ يُعَقِّبُ خَيْرًا. فَاصْبِرُوا وَوَطِّنُوا أَنْفُسَكُمْ عَلَى الصَّبْرِ تَوَجَّرُوا. ١

ترجمہ «ابو بصیر گفت شنیدم حضرت صادق، علیہ السلام، را کہ می گفت: آزاد
 آزاد است بر همه احوال خود. اگر بیاید اورا مصیبتی، صبر کند مر آن را؛ و اگر فرو
 کوبیده شود بر او مصیبتها، نمی شکند اورا گرچه اسیر شود و مقهور گردد و سختی را
 به آسانی بدل گیرد. چنانچه بود یوسف، علیہ السلام، بسیار راستگوی امین کہ
 ضرر نرساند آزادی اورا اینکه به بندگی گرفته شد و اسیر شد و مقهور گردید. وزیران
 نرساند اورا تاریکی چاه و ترس آن و آنچه رسید اورا؛ تا آنکہ منت گذاشت خدا بر
 او، پس قرار داد جبار متکبر را بندہ او، بعد از آنکہ مالک بود؛ پس، فرستاد خدا اورا
 (یعنی به پیغمبری) و ترحم فرمود به واسطه او امتی را. و همین طور صبر دنبال آورد

خیر را. پس صبر کنید و مهیا کنید خود را بر صبر تا مزد داده شود.^۴»

شرح «نائبه» مفرد «نوائب» است. و آن حوادث و مهمات نازله است. و در صحاح گوید به معنی مصیبت است.

و «دك» به معنی دق، یعنی کوبیدن است. و در صحاح است: «وَقَدْ دَكَّكَ الشَّيْءُ أَدُّكَ دَكًّا إِذَا ضَرَبْتَهُ وَكَسَرْتَهُ حَتَّى سَوَّيْتَهُ بِالْأَرْضِ». - انتهی.^۲ و تَدَاكَتْ عَلَيْهِ، أَيْ، تَدَاكَتْ. و به معنی اجتماع و ازدحام نیز آمده؛ چنانچه از نهایه منقول است در حدیث حضرت امیرالمؤمنین، علیه السلام: ثُمَّ تَدَا كَكْتُمْ عَلَيَّ تَدَاكَكَ الْأَيْلِ إلهیم علی حیاضها. أی، إِزْدَحَمْتُمْ.^۳ و از نهایه نیز نقل شده که اصل «دك» به معنی «كسر» است.^۴ و در این حدیث شریف به مناسبت لم تكسره به معنی اول انصب است، گرچه معنی دوم نیز مناسب است.

و کلمه [إن] در وَإِنْ أُسِرَ وَصَلِيَّهٖ است، و «قهر» و «استبدل» عطف به آن است. و مجلسی^۵، رحمه الله، فرموده در بعض نسخه‌ها و استبدل بالعسر یسرا وارد است.^۶ بنا بر این عطف است بر لم تكسره؛ پس غایت صبر شود.

جمله أَنْ اسْتَعْبَدَ مَبْنِيٍّ لِلْمَفْعُولِ وَ فَاعِلٍ لَمْ يَضُرُّهُ است. و در نسخه مرآة العقول به تقدیم «باء» موحده بر «عین» مهمله وارد است.^۷ و در وسائل به تقدیم «عین» بر «باء» منقول است.^۸ و مظنون است که نسخه مرآة از غلط کاتب باشد، گرچه معنی آن نیز خالی از صحت نیست. ولی مناسب با مقام و سرتاپای حدیث شریف آن است که در نسخه وسائل است.

و مانا له عطف است به ظلمة الجُبِّ. یعنی، ضرر نرساند او را آنچه به او رسید از ظلم برادرها و حزن و بلیات.

و قوله: أَنْ مَنْ اللهُ اظْهَرَ أَنْ است که به تقدیر «إلی» است، و متعلق است به لَمْ تَضُرُّهُ در دو موضع بر سبیل تنازع. و مرحوم مجلسی احتمالات کثیره در آن داده^۹ که ذکر آنها خالی از تطویل نیست.

و مراد به آنکه «مالك آن حضرت بنده او گردید» این است که مطیع او گردید.

فصل

در بیان آنکه اسارت شهوت منشأ همهٔ اسارتهاست

بدان که انسان اگر مقهور در تحت سلطهٔ شهوت و هواهای نفسانیه گردید، رقیب و عبودیت و ذلت در او به قدر مقهوریتش در تحت سلطهٔ آنها زیاد شود. و معنی عبودیت از کسی، خضوع تام و اطاعت از اوست. و انسان مطیع شهوات و مقهور نفس اماره بنده فرمانبر آنهاست؛ و هرچه آنها امر کنند، با کمال خضوع اطاعت کند. و در پیشگاه آنها عبد خاضع و بندهٔ مطیع گردد تا کار به جایی رسد که اطاعت آنها را مقدم دارد بر اطاعت خالق سموات و ارض، و بندگی آنها را برگزیند بر بندگی مالک الملوك حقیقی. و در این حال عزت و حریت و آزاد مردی از قلبش [رخت] بزند، و غبار ذلت و فقر و عبودیت بر چهرهٔ قلبش بنشیند، و خاضع اهل دنیا گردد و قلبش در پیش اهل دنیا و صاحبان حشمت سجده کند و از برای به دست آوردن مشتهیات نفسانیهٔ خود؛ از همنوع خود ذلتها و متتها کشد و خواریها در راه تعمیر بطن و فرج برد؛ و تا اسیر بند شهوت و نفس است، از هیچگونه خلاف شرف و فتوت و حریتی مضایقه نکند؛ و سر به زیر بار اطاعت هرکس و ناکس در آورد، و از هر ناچیز منت کشد به مجرد احتمال حصول مطلوب پیش او، گرچه آن شخص از سایر خلق بی ارزشتر و پست تر باشد و احتمال موهوم باشد. و گویند «وهم» در باب طمع حجت است. آنهایی که بندهٔ دنیا و شهوت خویش اند و طوق بندگی هوای نفس را در گردن نهاندند، بندگی از هرکسی که دنیا را پیش او سراغ دارند، یا احتمال می دهند، می کنند و خاضع او می شوند. و اگر در ظاهر زبان منیت و عفت نفس گشایند، تدلیس محض است، و اعمال آنها و اقوال آنها این کلام را تکذیب کنند. و این اسارت و رقیب از اموری است که انسان را همیشه در زحمت و ذلت و رنج و تعب دارد. و انسان با شرف و عزت نفس باید با هر وسیله و جدیت خود را از آن پاک و پاکیزه کند. و پاک شدن از این کثافت و رهایی از این قید خواری و مذلت به معالجهٔ اساس نفس است؛ و آن با علم و عمل نافع صورت گیرد.

اما عمل، پس آن به ارتیاضات شرعیه و مخالفت نفس است. در مدتی آن را از محبت مفرط به دنیا و تبعیت شهوات و هواهای نفسانیه منصرف کند تا آنکه نفس عادت به خیرات و کمالات کند.

و اما علم، به آن است که انسان به نفس خود بفهماند و به قلب خویش برساند که مخلوقات دیگر چون خود ضعیف و محتاج و فقیر و بی‌نوا هستند؛ و آنها نیز مثل خود من در تمام امور جزئی و کلیه محتاج به غنی مطلق و قادر توانا هستند؛ و آنها قابل آن نیستند که حاجت کسی را برآورند، و کوچکتر از آن هستند که نفس به آنها متوجه گردد و قلب خاضع آنها گردد، و همان قادر توانایی که به آنها عزت و شرف و مال و منال داده قادر است به هر کس بدهد.

حقیقتاً انسان را عار آید که به واسطه شکم خود یا راه انداختن شهوت خویش این قدر ذلت و خواری به خود راه دهد، و از این مخلوق بی همه چیز و فقرای بیدست و پا و اذلاء بیدانش و بینش منت کشد. منت اگر می کشی، از غنی مطلق و خالق سماوات و ارض بکش؛ که اگر توجه به ذات مقدس او پیدا کردی و دلت خاضع در محضر او گردید، از هر دو عالم و ارهی و طوق عبودیت مخلوق را از گردن بیرون کنی: *الْعُبُودِيَّةُ جَوْهَرَةٌ كُنْهَهَا الرُّبُوبِيَّةُ*.^{۱۰} بندگی خدا گوهر گرانبهایی است که باطن آن آزادی و ربوبیت است. به واسطه عبودیت حق و توجه به نقطه واحد مرکزی و افناء تمام قوا و سلطنتها در تحت سلطنت مطلقه الهیه، چنان حالتی در قلب پیدا شود که قهر و سلطنت بر همه عوالم کند؛ و از برای روح حالت عظمت و رفعتی پیدا شود که جز در پیشگاه ربوبیت و آنها که اطاعت آنها اطاعت ذات مقدس حق است سر به اطاعت احدی نهد. و اگر به حسب پیش آمدن روزگار در تحت سلطه و قدرت کسی باشد، قلب را از آن لرزه نیفتد و استقلال و حریت نفس محفوظ ماند؛ چنانچه حضرت یوسف و حضرت لقمان را عبودیت ظاهریه به حریت و آزادی قلبی آنها ضرر نرساند.

ای بسا قدرتمندان و دارای سلطنتهای ظاهره که از حریت و آزادی نفس و بزرگواری و بزرگمنشی بویی نبردند و بنده ذلیل و عبد مطیع نفس و هوی هستند، و بدین جهت از مخلوق ناچیز نیز تملق گویند. از حضرت علی بن الحسین، سلام الله علیهما، منقول است که فرمود در ضمن کلامی: *إِنِّي لَأَنْفُ أَنْ أَطْلَبَ الدُّنْيَا مِنْ خَالِقِهَا، فَكَيْفَ مِنْ مَخْلُوقٍ مِثْلِي!*^{۱۱} یعنی «همانا من عار دارم اینکه دنیا را خواهش کنم از آفریدگار آن، پس چگونه از مخلوقی مثل خود طلب کنم!»

ای عزیز، تو اگر عارنداری از طلب دنیا، لا اقل از مخلوق ضعیف که مثل خود تو است طلب مکن. بفهم که مخلوق را قدرتی نیست برای تعمیر دنیای تو. گیرم که با هزار منت و ذلت اراده او را جلب کردی، اراده او در ملک حق کار کن نیست، و

کسی را تصرفی در مملکت مالک الملوك نیست؛ پس این قدر برای این چند روزۀ دنیا و شهوات محدودۀ موقته از خلق بی همه چیز تملق مگو؛ و از خدای خود غافل مشو و حریت و آزادی خود را حفظ کن و قید عبودیت و اسارت را از گردن خود بردار و در جمیع احوال آزاد شو؛ چنانچه در حدیث شریف فرماید: **إِنَّ الْحُرَّ حُرٌّ عَلَىٰ جَمِيعِ أَحْوَالِهِ**. و بدان که غنا به غنای قلب، و بی نیازی، از حالات روح است، به امور خارجیه غیر مربوطۀ به انسان نیست. من خود در میان اهل ثروت و مال و منال کسانی را دیدم که اظهارات آنها را هیچ فقیر با آبرویی نمی کرد و بیانات آنها شرم آور بود! آن بیچاره غبار ذلت و مسکنت چهرۀ قلبش را فرو گرفته بود. ملت یهود با آنکه در دنیا به نسبت جمعیت خود متمول و با ثروت ترین تمام سکنۀ ارض هستند، مع ذلك ذلت و مسکنت و فقر و فاقه از چهرۀ آنها ظاهر و تمام مدت عمر را با زحمت و خواری و عجز و بینوایی به سر می برند. این نیست مگر همان فقر قلبی و ذلت روحی. در بین اهل زهد و درویش منشی کسانی را دیدیم که قلوب آنها به قدری غنی و بی نیاز است که به همهٔ مملک دنیا از روی بی اعتنائی نظر می کنند، و به جز ذات مقدس حق تعالی احدی را لایق عرض حاجت نمی دانند. تو خود نیز در حالات اهل دنیا و اهل طلب ریاست با نظر دقت و تفتیش مطالعه کن، بین ذلت آنها و تملق آنها از مردم از سایرین بیشتر است و در پیش [مردم] خضوعشان بیشتر است. مرید پرورها و مدعیان ارشاد خواریها می کشند و ارادتها می ورزند تا چند روزی بطن و فرج را تعمیر کنند. قلب مراد طالب بیشتر خاضع است پیش مرید از قلب مرید پیش او؛ با آنکه در سنخ این دو ارادت نیز فرقه‌هاست: ارادت مرید روحانی و الهی است، گرچه در اشتباه باشد؛ و ارادت مراد دنیاوی و شیطانی است. اینها که ذکر شد ذلها و مفساد دنیایی است. اگر پرده برداشته شود، معلوم می شود که صورت این اسارت در تحت قیود و گُند و زنجیرهای شهوات و هواهای نفسانیۀ چه صورتی است. شاید این سلسله‌ای که طولش هفتاد ذراع است، و خدای تعالی از آن اطلاع داده، و آن حبس و غلی که برای ماست، در این دنیا صورت همین اسارت و رقیت در تحت فرمان شهوت و غضب باشد. خدای تعالی فرماید: **وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا**.^{۱۲} « [و] یافتند آنچه کرده بودند حاضر. » و فرماید: **لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ**.^{۱۳} آنچه به ما می رسد در آن عالم، صورت اعمال خود ماست.

سلسله‌های پیچ در پیچ شهوات و هواها را پاره کن و کند قلب را بشکن و از اسارت بیرون بیا و در این عالم آزادانه زیست کن تا در آن عالم آزاد باشی؛ و گرنه

صورت این اسارت را در آنجا حاضر خواهی دید. و بدان که آن طاقت فرساست. اولیای خدا با آنکه از آس و رقیّت بکلی خارج شده بودند و به حریت مطلقه نایل بودند، با این حال دلهای آنها چنان لرزان بود و از عاقبت امر چنان ناله می کردند و جزع می نمودند که عقول متحیر از آن است.

فصل

گرچه مطالبی که در این اوراق است از امور شایعۀ رایجه و از مکررات باید به شمار آورد، ولی باکی از این تکرار نیست. تذکر نفس و تکرار حق امر مطلوبی است؛ و از این جهت در اذکار و اوراد و عبادات و مناسک تکرار مطلوب است. و نکته اصلی آن عادت دادن نفس و مرتاض نمودن آن است. پس، از تکرار ای عزیز [ملول] مشو؛ و بدان که تا انسان در قید اسارت نفس و شهوات آن است و سلسله های طولانی شهوت و غضب در گردن اوست، به هیچیک از مقامات مغنوی و روحانی نایل نمی شود، و سلطنت باطنیه نفس و اراده نافذۀ آن بروز و ظهور نمی کند و مقام استقلال و عزت نفس، که از بزرگترین مقامات کمال روحانی است، در انسان پیدا نمی شود. بلکه این اسارت و رقیّت باعث می شود که انسان سرپیچ از اطاعت نفس نباشد در هیچ حال.

و چون سلطنت نفس اماره و شیطان در باطن قوی شد و تمام قوا سر به رقیّت و طاعت آنها گذاشتند و خضوع در پیشگاه آنها نمودند و تسلیم تام شدند، آنها قانع به معاصی تنها نمی شوند کم کم از معصیتهای کوچک انسان را به معاصی بزرگ، و از آنها به سستی عقاید، و از آن به ظلمت افکار، و از آن به تنگنای جحود، و از آن به بغض و دشمنی انبیا و اولیا می کشانند. و نفس که در تحت سلطه و رقیّت آنهاست نتواند از آن سرپیچی نماید. پس، عاقبت امر طاعت و اسارت خیلی وخیم است و به جاهای خیلی هولناک انسان رامکن است بکشد. انسان عاقل رثوف به حال خود، باید به هر وسیله ای شده خود را از این اسارت خارج کند، و تا فرصت دارد و قوای او سالم است و حیات و صحت و جوانی برقرار است و قوا بکلی مسخر نشده، در مقابل آن قیام کند؛ و مدتی مواظبت اوقات خویش کند و مطالعه در حالات نفس کند و حالات گذشتگان و سوء عاقبت آنها را مذاقه نماید و گذشتن این چند روزه را به باطن قلب خود بفهماند و قلب را بیدار کند و به قلب بفهماند حقیقت منقول از رسول

اکرم، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، به ما، که فرمود: **الدُّنْيَا مَزْرَعَةٌ الْآخِرَةُ**. ۱۴ «دنیا کشتگاه بازپسین است.»، اگر این چند روزه کشت نکنیم و عمل صالح ننماییم، فرصت از دست می رود؛ عالم دیگر که فرا رسید و موت حلول کرد، تمام اعمال منقطع می شود و آمال پایمال می گردد. و اگر خدای نخواستہ با این عبودیت از شهوات و اسارت از قید گوناگون هواهای نفسانیه ملك الموت در رسد، شیطان ممکن است مقصد آخر را که ربودن ایمان است انجام دهد، و با ما طوری سلوک کند و به قلب ما طوری نمایش دهد که بادشمنی حق و انبیا و اولیاء او از دنیا برویم. و خدا می داند که در پس این پرده چه بدبختیهاست و چه ظلمتها و وحشتهاست.

هان ای نفس خسیس و ای دل غافل! از خواب برخیز و در مقابل این دشمنی که سالهاست تو را افسار کرده و در قید اسیری در آورده و به هر طرف می خواهد می کشاند و به هر عمل زشتی و خلق ناهنجاری دعوت می کند و وادار می نماید قیام کن و این قیود را بشکن و زنجیرها را پاره کن و آزادیخواه باش و ذلت و خواری را برکنار گذار و طوق عبودیت حق جل جلاله را به گردن نه که از هر بندگی و عبودیتی وارهی و به سلطنت مطلقه الهیه در دو عالم نایل شوی.

ای عزیز، با آنکه این عالم دار جزا نیست و محل بروز سلطنت حق نیست و زندان مؤمن است^{۱۵}، اگر تو از اسارت نفس بیرون آیی و به عبودیت حق گردن نهی و دل را موحد کنی و زنگار دو بینی را از آئینه روح بزدایی و قلب را به نقطه مرکزیه کمال مطلق متوجه کنی، در همین عالم آثار آن را بعیان می یابی؛ چنان وسعتی در قلبت حاصل شود که محل ظهور سلطنت تامه الهیه شود و از تمام عوالم فسحت و سعه آن بیشتر گردد: **لَا يَسْعُنِي أَرْضِي وَلَا سَمَائِي بَلْ يَسْعُنِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ**. ۱۶ و چنان غنا در آن ظاهر گردد که تمام ممالک باطن و ظاهر را به پوشیزی نشمری، و چنان اراده ات قوی گردد که متعلق به ملك و ملکوت نگردد و هر دو عالم را لایق خود نداند.

«طیران مرغ دیدی تو ز پایبند شهوت بدر آی تا ببینی طیران آدمیت»^{۱۷}

فصل

در معنای صبر و در بیان آنکه صبر نتیجه حریت از قید نفس است
از نتایج بزرگ و ثمرات عظیمه این حریت و خروج از عبودیت نفس، صبر در

بلیات و نوائب است. و بر ذمه ماست که بیان معنای «صبر» را مجملاً و اقسام و ثمرات آن و ارتباط آن را به حریت بنماییم.

«صبر» را چنانچه محقق طایفه حقه و مدقق فرقه محقه، کامل در علم و عمل، نصیرالدین طوسی^{۱۸}، قدسه الله نفسه القدوسی، تعریف نمودند، عبارت از «نگاهداری نفس است از بیتابی نزد مکروه. ۱۹» و عارف محقق مشهور در منازل السائرین فرماید: «صبر نگاهداری نفس است از شکایت بر جزع مستور» -
انتهی. ۲۰

و بدان که صبر را از مقامات متوسطین محسوب داشتند؛ زیرا مادامی که نفس مصیبات و بلیات را مکروه شمارد و آن را جزع باطنی از آنها باشد، مقام معرفتش ناقص است؛ چنانچه مقام رضای به قضا و خشنودی از توجه بلیات مقام شامختری است؛ گرچه آن را نیز از مقامات متوسطین محسوب نماییم. و همین طور صبر در معاصی و بر طاعات نیز از نقصان معرفت به اسرار عبادات و صور معاصی و طاعات است؛ زیرا که اگر کسی حقیقت عبادت را بفهمد و به صور برزخیه بهیه آن ایمان داشته باشد، و همین طور به صور برزخیه موحشه معاصی مؤمن باشد، صبر در این مقامات برای او معنی ندارد، بلکه مطلب منعکس می شود: اگر برای او خوشی و راحتی پیش آمد کند یا کارش منجر به ترك عبادتی یا فعل معصیتی شود، آنها نزد او مکروه افتد و جزع باطنی او بیشتر باشد از جزع اهل صبر در بلیات و مصیبات. از جناب عبد صالح عارف به وظایف عبودیت، صاحب مقامات و کرامات، علی بن طاووس^{۲۱}، قدس الله نفسه، منقول است که روز اول تکلیف خود را جشن می گرفته و سرور می کرده و عید محسوب می کرده، برای آنکه خدای تبارک و تعالی او را در آن روز مفتخر فرموده به اذن در فعل طاعات. ۲۲ آیا برای این روح لطیف باید فعل طاعات را صبر در مکروهات کامنه در باطن به شمار آورد؟! ماها کجا هستیم و این بندگان فرمانبر حق کجا. ما باز گمان می کنیم حق تعالی تحمیل به ما فرموده و تکالیف را زحمت و کلفت می دانیم. اگر یکی از ما هم زحمت کشد و در اول وقت فریضه را به جا آورد، می گوید که انسان باید این کار را بکند زودتر خود را راحت کنیم! همه بدبختیهای ما از جهل و نادانی است و نقصان و فقدان ایمان است. در هر حال، بحقیقت صبر [نگاهداری نفس از شکایت بر] جزع کامن است. و آنچه درباره ائمه هدی یا انبیاء عظام وارد شده که توصیف شدند به صبر، تواند که

صبر بر آلام جسمانیه بوده که به مقتضای طبایع بشریه باعث تأثر است؛ یا صبر بر فراق محبوب بوده که از مقامات بزرگ محبین است؛ و پس از این ذکری از آن می شود؛ والا صبر بر طاعات و معاصی و بلیات غیر آنچه ذکر شد درباره آنها، بلکه شیعیان آنها، معنی ندارد.

عارف معروف، کمال الدین عبدالرزاق کاشانی، ۲۳ در شرح منازل گوید: «مراد شیخ که فرماید صبر خودداری از شکایت است، شکایت به مخلوق است؛ والا شکایت به حق تعالی و اظهار جزع در درگاه قدس او با صبر منافات ندارد؛ چنانچه حضرت ایوب عرض شکوی به حق نمود: أَنِي مَسْنِي الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَ عَذَابٍ ۲۴ با آنکه حق تعالی او را مدح فرماید: بِقَوْلِهِ: إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ ۲۵ و حضرت یعقوب عرض می کند: إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّي وَ حُزْنِي إِلَى اللَّهِ ۲۶ با آنکه او از صابران بود. بلکه ترك شکایت به سوی حق اظهار تجلّد و ظهور به دعوی است.» - انتهی ۲۷.

از سیره انبیاء عظام و حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین، نیز چنان ظاهر می شود که با آنکه مقامات آنها بالاتر از صبر [و] رضا و تسلیم بوده، مع ذلك هیچ گاه از دعا و عجز و تضرع در درگاه معبود خودداری نمی کردند، و عرض حاجات خود را به حضرت حق تعالی می نمودند. و این مخالف با مقامات روحانیه نیست؛ بلکه تذکر حق و انس و خلوت با محبوب و اظهار عبودیت و ذلت در پیشگاه عظمت کامل مطلق غایت آمال عارفین و نتیجه سلوک سالکین است.

فصل

در نتایج صبر است

بدان که از برای صبر نتایج بسیار است، که از جمله آنها ارتیاض و تربیت نفس است. اگر انسان مدتی در پیشامدهای ناگوار و بلیات روزگار و در مشقت عبادات و مناسک و تلخی ترك لذات نفسانیه، به واسطه فرمان حضرت ولی النعم، صبر کند و تحمل مشاق را گرچه سخت و ناگوار باشد بنماید، کم کم نفس عادت می کند و مرتاض می شود و از چموشی بیرون می آید و سختی تحمل مشاق بر آن آسان

می شود، و از برای نفس ملکهٔ راسخهٔ نوره پیدا می شود که به واسطهٔ آن از مقام صبر ترقی می کند و به مقامات عالیّهٔ دیگر نایل می شود. بلکه صبر در معاصی منشأ تقوای نفس شود، و صبر در طاعات منشأ انس به حق گردد، و صبر در بلیات منشأ رضا به قضای الهی شود. و اینها از مقامات بزرگ اهل ایمان، بلکه اهل عرفان، است. و در احادیث شریفهٔ اهل بیت عصمت [ستایش] بلیغ از صبر گردیده؛ چنانچه در کافی شریف سند به حضرت صادق - سلام الله علیه، - رساند:

قَالَ: الصَّبْرُ مِنَ الْإِيمَانِ بِمَنْزِلَةِ الرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ؛ فَإِذَا ذَهَبَ الرَّأْسُ، ذَهَبَ الْجَسَدُ؛ وَكَذَلِكَ إِذَا ذَهَبَ الصَّبْرُ، ذَهَبَ الْإِيمَانُ. ۲۸

فرمود: «صبر نسبت به ایمان به مثابه سر است نسبت به بدن. پس وقتی رفت سر، جسد برود؛ و همین طور وقتی که صبر رفت، ایمان برود.»

و در حدیث دیگر سند به حضرت سجاد، علی بن الحسین، علیهما السلام، رساند: قَالَ: الصَّبْرُ مِنَ الْإِيمَانِ بِمَنْزِلَةِ الرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ؛ وَلَا إِيْمَانُ لِمَنْ لَا صَبْرَ لَهُ. ۲۹

و احادیث بسیار در این باب است که ما پس از این به مناسبت به ذکر بعضی از آن می پردازیم.

صبر کلید ابواب سعادات و سرمنشأ نجات از مهالك است. بلکه صبر بلیات را بر انسان آسان می کند و مشکلات را سهل می نماید و عزم و اراده را قوت می دهد و مملکت روح را مستقل می نماید. و جزع و بیتابی علاوه بر عاری که خود دارد و کاشف از ضعف نفس است، انسان را بی ثبات و اراده را ضعیف و عقل را سست می کند. جناب محقق خبیر خواجه نصیر، قدس الله سره، فرماید: وَ هُوَ (أَيُّ الصَّبْرِ) يَمْنَعُ الْبَاطِنَ عَنِ الْإِضْطِرَابِ، وَ اللَّسَانَ عَنِ الشُّكَايَةِ، وَ الْأَعْضَاءَ عَنِ الْحَرَكَاتِ الْغَيْرِ الْمُعْتَادَةِ. ۳۰ یعنی «صبر جلوگیری کند باطن را از بیتابی، و زبان را از شکایت، و اعضا را از کارهای خلاف عادت.» و بعکس انسان غیر صابر باطن و قلبش مضطرب و وحشتناک است و دلش لرزان و متزلزل است. و این خود بلیه ای است فوق بلیات و مصیبتی است بالاترین مصیبتها که سربرار انسان می شود و راحتی را از انسان سلب می کند. اما صبر تخفیف می دهد مصیبت را، و قلب غالب می شود بر بلیات و اراده قاهر می شود بر مصیبات وارده. و همین طور انسان غیر صابر و بی شکیب زبانش به شکایت پیش هر کس و ناکس باز شود؛ و این علاوه بر

رسوایی پیش مردم و معروفیت به سست عنصری و کم ثباتی و افتادن از نظر خلق، پیش ملائکه الله و در درگاه قدس ربوبیت از ارزش می افتد. بنده ای که نتواند يك مصیبت که از حق و محبوب مطلق به او می رسد تحمل کند، و انسانی که از ولی نعمت خود، که هزاران هزار نعمت دیده و همیشه مستغرق نعمتهای اوست، يك بلیه دید زبان به شکایت پیش خلق گشود، چه ایمانی دارد و چه تسلیمی در مقام مقدس حق دارد؟ پس درست است که گفته شود کسی که صبر ندارد ایمان ندارد. اگر توبه جناب ربوبی ایمان داشته باشی و مجاری امور را به ید قدرت کامله اوبدانی و کسی را متصرف در امور ندانی، البته از پیشامدهای روزگار و از بلیات وارده شکایت پیش غیر حق تعالی نکنی؛ بلکه آنها را به جان و دل بخری و شکر نعم حق کنی.

پس، آن اضطراب های باطنی و آن شکایتهای زبانی و آن حرکات زشت غیر معتاد اعضا همه شهادت دهند که ما از اهل ایمان نیستیم. تا نعمت در کار است، صورتاً شکری می کنیم. و آن نیز مغزی ندارد، بلکه برای طمع ازدیاد است. وقتی که يك مصیبت پیشامد کرد، یا يك درد و مرضی رو آورد، شکایتها از حق تبارک و تعالی پیش خلق می بریم و زبان اعتراض و کنایه گویی را باز کرده پیش کس و ناکس شکوه ها می کنیم. کم کم این شکایتها و جزع و فزعها در نفس تخم بغض به حق و قضای الهی می کارد؛ و آن بتدریج سبز می شود و قوت می گیرد تا آنکه ملکه می شود؛ بلکه خدای نخواستہ صورت باطن ذات صورت [بغض] به قضای حق و دشمنی ذات مقدس شود. آن وقت عنان از کف گسیخته شود و مهار اختیار از چنگ رها شود و انسان به هیچ وجه نتواند ضبط حال و خیال نماید و ظاهر و باطن رنگ دشمنی حق تعالی گیرد، و با يك پارچه بغض و عداوت مالک النعم از این عالم منتقل گردد و به شقاوت ابدی و ظلمت همیشگی دچار شود. پناه می برم به خدا از بدی عاقبت و ایمان مستودع. پس، صحیح است که می فرماید وقتی که صبر برود ایمان می رود.

پس ای عزیز، مطلب بس مهم و راه خیلی خطرناک است. از جان و دل بکوش و در پیشامدهای دنیا صبر و بردباری را پیشه خود کن، و در مقابل بلیات و مصیبات مردانه قیام [کن]، و به نفس بفهمان که جزع و بیتابی علاوه بر آن که خود ننگی بزرگ است، برای رفع بلیات و مصیبات فایده ای ندارد؛ و شکایت از قضای الهی و اراده نافذ حق پیش مخلوق ضعیف بی قدرت و قوه مفید فایده نخواهد بود. چنانچه

اشاره به آن در حدیث شریف کافی فرماید:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ، عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: قَالَ لِي: مَا حَبَسَكَ عَنِ الْحَجِّ؟ قَالَ قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، وَقَعَ عَلَيَّ دَيْنٌ كَثِيرٌ وَذَهَبَ مَالِي؛ وَدَيْنِي الَّذِي قَدْ لَزِمَنِي هُوَ أَعْظَمُ مِنْ ذَهَابِ مَالِي؛ فَلَوْلَا أَنَّ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِنَا أَخْرَجَنِي مَا قَدَرْتُ أَنْ أَخْرُجَ. فَقَالَ لِي: إِنْ تَصَبَّرْتَ تُغْتَبَطَ؛ وَإِلَّا تَصَبَّرَ يُنْفِذِ اللَّهُ مَقَادِيرَهُ، رَاضِيًا كُنْتَ أُمَّ كَارِهًا. ۳۱

«سماعه گفت: فرمود ابوالحسن کاظم، علیه السلام، به من: "چه چیز مانع شد ترا از حج؟" گفت گفتم: "فدایت شوم، واقع شد بر من قرض بسیاری، و مالم رفته است؛ و قرضی که لازم شده بزرگتر است از رفتن مالم. اگر نبود مردی از رفقای ما که خارج کرد مرا، قدرت نداشتم که خارج شوم." پس فرمود به من: "اگر صبر کنی، مورد غبطه شوی؛ و اگر صبر نکنی، اجرا می کند خدا تقدیرات خود را، خشنود باشی یا کراهت داشته باشی."»

پس معلوم شد که جزع و بیتابی مفید فایده نیست، بلکه ضررهای بس هولناک دارد و هلاکتهای بس ایمانسوز دردناک آن است؛ و صبر و بردباری خود دارای ثواب جزیل و اجر جمیل و صور بهیه و تمثال شریف برزخی است؛ چنانچه در ذیل حدیث شریف که ما به شرح آن پرداختیم فرماید: وَكَذَلِكَ الصَّبْرُ يُعْقِبُ خَيْرًا؛ فَاصْبِرُوا وَوَطَّنُوا أَنْفُسَكُمْ عَلَى الصَّبْرِ تَوَجَّرُوا. پس صبر را عاقبت خیر است در این عالم، چنانچه از تمثال به حضرت یوسف، علیه السلام، معلوم می شود، و موجب اجر است در آخرت.

و در حدیث شریف کافی سند به ابوحمزه ثمالی، رحمه الله، رساند. قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ ابْتُلِيَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ بِبَلَاءٍ فَصَبَرَ عَلَيْهِ، كَانَ لَهُ مِثْلُ أَجْرِ أَلْفِ شَهِيدٍ. ۳۲ «فرمود حضرت صادق، علیه السلام،: "کسی که مبتلا به بلیه ای شود و صبر کند، برای او اجر هزار شهید است."»

و احادیث کثیره در این باب وارد است که ما بعضی آنها را در فصل بعد ذکر می کنیم. اما اینکه از برای صبر صورت بهیه برزخیه است، علاوه بر اینکه مطابق قسمی از برهان است، در احادیث شریفه نیز از آن ذکر شده است؛ چنانچه در کافی شریف سند به حضرت صادق، علیه السلام، رساند، قَالَ: إِذَا دَخَلَ الْمُؤْمِنُ [فِي]

قَبْرِهِ، كَانَتْ الصَّلَاةُ عَنْ يَمِينِهِ وَ الزَّكَاةُ عَنْ يَسَارِهِ وَ الْبِرُّ مُطْلَقٌ عَلَيْهِ وَ يَتَنَحَّى الصَّبْرُ نَاحِيَةً؛ فَإِذَا دَخَلَ عَلَيْهِ الْمَلَكَانِ اللَّذَانِ يَلْيَانِ مُسَاءَلَتَهُ، قَالَ الصَّبْرُ لِلصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ الْبِرِّ: دُونَكُمْ ضَاحِبِكُمْ؛ فَإِنْ عَجَزْتُمْ عَنْهُ فَأَنَا دُونُهُ. ۳۳

فرمود: «وقتی داخل شود مؤمن به قبرش، می باشد نماز از راست او و زکات از چپ او و نیکی و احسان مشرف بر او؛ و دور شود [صبر] بر طرفی. پس وقتی که داخل شوند بر او دو ملکی که کارگزار مسئلت از او هستند، گوید صبر به نماز و زکات و نیکی: "بگیرید رفیق خود را. (یعنی همراهی کنید او را.) پس اگر شما از او عاجز [ید]، من او را می گیرم. ۳۳»

فصل

در درجات صبر

بدان که از برای صبر، به حسب آنچه از احادیث شریفه معلوم می شود، درجاتی است؛ و اجر و ثواب آن به حسب درجات آن مختلف است. چنانچه در کافی شریف، سند به حضرت مولای متقیان، امیر مؤمنان، علیه السلام، رساند. قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله، الصَّبْرُ ثَلَاثَةٌ: صَبْرٌ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ؛ وَ صَبْرٌ عَلَى الطَّاعَةِ؛ وَ صَبْرٌ عَنِ الْمَعْصِيَةِ. فَمَنْ صَبَرَ عَلَى الْمُصِيبَةِ حَتَّى يَرُدَّهَا بِحُسْنِ عَزَائِهَا، كَتَبَ اللَّهُ لَهُ ثَلَاثَ أَلْفِ دَرَجَةٍ مَبِيَّنٍ الدَّرَجَةِ إِلَى الدَّرَجَةِ، كَمَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ. وَ مَنْ صَبَرَ عَلَى الطَّاعَةِ، كَتَبَ اللَّهُ لَهُ سِتِّمِئَةَ دَرَجَةٍ مَبِيَّنٍ الدَّرَجَةِ إِلَى الدَّرَجَةِ، كَمَا بَيْنَ تُخُومِ الْأَرْضِ إِلَى الْعَرْشِ. وَ مَنْ صَبَرَ عَنِ الْمَعْصِيَةِ، كَتَبَ اللَّهُ لَهُ تِسْعِمِئَةَ دَرَجَةٍ مَبِيَّنٍ الدَّرَجَةِ إِلَى الدَّرَجَةِ، كَمَا بَيْنَ تُخُومِ الْأَرْضِ إِلَى مُنْتَهَى الْعَرْشِ. ۳۴

«فرمود حضرت امیر، علیه السلام، که فرمود رسول خدا، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله: "صبر سه گونه است: صبر نزد مصیبت است؛ و صبر بر طاعت است؛ و صبر از معصیت. پس کسی که صبر کند بر مصیبت تا آنکه برگرداند مصیبت و شدت آن را به نیکی عزی آن (یعنی با صبر جمیل شدت مصیبت را رد کند)، بنویسد خدا برای او سیصد درجه؛ مابین هر درجه تا درجه مثل مابین آسمان و زمین. و کسی که

صبر نماید بر اطاعت، بنویسد خدا از برای او ششصد درجه؛ میانۀ درجه تا درجه مثل میانۀ قعر زمین تا عرش. و کسی که صبر کند بر معصیت، بنویسد خداوند برای او نهصد درجه؛ میانۀ درجه تا درجه مثل میانۀ منتهای زمین تا منتهای عرش.^{۳۴}

و از این حدیث شریف معلوم می شود که صبر بر معصیت افضل است از سایر مراتب صبر؛ چه که هم درجات آن بیشتر است، و هم سعه بین درجات بسیار زیادتر است. و نیز معلوم شود که سعه بهشت بیش از آن است که در اوهام ما محجوبین و مقیدین است. و آنچه در تحدید بهشت وارد است که عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ.^{۳۵} شاید راجع به بهشت اعمال باشد. و اینکه در حدیث شریف است، بهشت اخلاق است؛ و میزان در بهشت اخلاق قوت و کمال اراده است؛ و آن را محدود به حدی نباید کرد.

بعضی فرموده اند که اینجا مقصود ارتفاع است، و در آیه شریفه عرض.^{۳۶} و تنافی نیست: ممکن است در عرض برابر و در ارتفاع مختلف باشند. و این بعید است. زیرا چنین نماید که مقصود از عرض میزان سعه باشد نه عرض مقابل طول. چنانچه سماوات و ارض نیز عرض مقابل طول به معنای متفاهم عرفی و لغوی ندارند، گرچه عرض به معنای بُعد ثانی به اصطلاح طبیعیین دارند، و کتاب الهی مشی بر طبق اصطلاح نمی فرماید.

و در کافی شریف سند به حضرت صادق، علیه السلام، رساند: قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، سَيَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يُنَالُ فِيهِ الْمُلْكُ إِلَّا بِالْقَتْلِ وَالتَّجْبِيرِ؛ وَلَا الْغِنَى إِلَّا بِالْغَضَبِ وَالْبُخْلِ؛ وَلَا الْمَحَبَّةُ إِلَّا بِاسْتِخْرَاجِ الدِّينِ وَاتِّبَاعِ الْهَوَى. فَمَنْ أَدْرَكَ ذَلِكَ الزَّمَانَ فَصَبَرَ عَلَى الْفَقْرِ وَهُوَ يَقْدِرُ عَلَى الْغِنَى وَصَبَرَ عَلَى الْبِغْضَةِ وَهُوَ يَقْدِرُ عَلَى الْمَحَبَّةِ وَصَبَرَ عَلَى الذُّلِّ وَهُوَ يَقْدِرُ عَلَى الْعِزِّ، آتَاهُ اللَّهُ ثَوَابَ خَمْسِينَ صِدِّيقًا مِمَّنْ صَدَّقَ بِي.^{۳۷}

«فرمود جناب صادق، علیه السلام، که فرمود رسول خدا، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: "زود است که می آید بر مردم زمانی که رسیده نشود در آن سلطنت، مگر به کشتن و جور کردن؛ و نه بی نیازی، مگر به غضب نمودن و بخل ورزیدن؛ و نه محبت و جلب قلوب، مگر [به] خروج از دین و متابعت هوای نفس. پس کسی که ادراک کند آن زمان را، پس صبر کند بر بیچیزی و حال آنکه توانا باشد بر توانگری، و

صبر کند بر بغضای مردم و حال آنکه او قادر باشد بر محبت و جلب آنها، و صبر کند بر ذلت و حال آنکه توانا باشد بر عزت، بدهد او را خداوند ثواب پنجاه صدیق از کسانی که تصدیق مرا کردند. ^{۳۴}»

و قریب به این مضمون نیز حدیثی از جناب امیرالمؤمنین، علیه السلام، وارد شده است. ^{۳۸} بالجمله، احادیث در این باب بسیار است؛ ما اکتفا نمودیم به همین چند حدیث شریف.

فصل

در بیان درجات صبر اهل معرفت

بدان که تا این مقام آنچه ذکر شد، راجع به حال عامه و متوسطین بود؛ چنانچه در اول این فصول اشاره به آن نمودم که صبر را از مقامات متوسطین به شمار آوردند. ولی از برای صبر درجات دیگری است که راجع به اهل سلوک و کمال و اولیاست؛ چنانچه از آن «صبر فی الله» است. و آن ثبات در مجاهده است، و ترک مألوفات و مأنوسات، بلکه ترک خویشتن است در راه محبوب. و این راجع به اهل سلوک است.

و مرتبه دیگر «صبر مع الله» است. و آن راجع به اهل حضور و مشاهده جمال است در وقت خروج از جلباب بشریت، و تجرد از ملابس افعال و صفات، و متجلی شدن قلب به تجلیات اسماء و صفات، و توارد واردات انس و هیبت، و حفظ نفس از تلونات و غیبت از مقام انس و شهود.

و درجه دیگر «صبر عن الله» است. و آن از درجات عشاق و مشتاقین است از اهل شهود و عیان، در صورتی که رجوع به عالم خود کنند و به عالم کثرت و صحو برگردند. و این اشق مراتب صبر و مشکلترین مقامات است. و به این مرتبه اشاره فرموده مولای سالکان و پیشوای کاملان و امیر مؤمنان، علیه السلام، در دعای شریف «کمیل»: وَهَبْنِي صَبْرًا عَلَىٰ عَذَابِكَ، فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَلَىٰ فِرَاقِكَ: ^{۳۹}

وَرُوِيَ أَنَّ شَابَاً مِنْ الْمُحِبِّينَ سَأَلَ الشُّبْلِيَّ عَنِ الصَّبْرِ فَقَالَ: أَيُّ الصَّبْرِ أَشَدُّ؟
فَقَالَ: الصَّبْرُ لِلَّهِ. فَقَالَ: لَا. فَقَالَ: الصَّبْرُ بِاللَّهِ. فَقَالَ: لَا. فَقَالَ: الصَّبْرُ عَلَى اللَّهِ.

فَقَالَ: لَا. فَقَالَ: الصَّبْرُ فِي اللَّهِ. فَقَالَ: لَا. فَقَالَ: الصَّبْرُ مَعَ اللَّهِ. فَقَالَ: لَا. فَقَالَ:
 وَيَحْكُ فَأَيُّ؟ فَقَالَ: الصَّبْرُ عَنِ اللَّهِ. فَشَهَقَ الشُّبْلِيُّ وَخَرَّ مَغْشِيًّا عَلَيْهِ. ٢٠
 ودرجه دیگر «صبر بالله» است. و آن از برای اهل تمکین و استقامت است.
 که بعد از حال صحو و بقاء بالله، و پس از تخلق به اخلاق الله، برای آنها رخ دهد. و
 از آن جز کمال را نصیبی نیست. و چون از این مراتب ما را نصیبی و حظی
 نمی باشد، از این جهت مبنای این اوراق تفصیل در اطراف آن نیست. وَالْحَمْدُ لِلَّهِ
 أَوْلًا وَ آخِرًا وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ.

توضیحات:

- ۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۸۹، «کتاب ایمان و کفر»، «باب صبر»، حدیث ۶.
- ۲- «چنانکه آن را ضربه زدم و شکستم تا با زمین هموار شد.»
- ۳- «پس از آن گرد من فراهم آمدید چون فراهم آمدن شتران تشنه هنگامی که به آبشخورهاشان وارد می شوند.» نهج البلاغه، «خطبه» ۲۲۰ و نیز در نهیة ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۲۸.
- ۴- نهیة اللغة، «باب الدال مع الکاف».
- ۵- ← حدیث ۱، پاورقی ۱۴.
- ۶- مرآة العقول، ج ۸، ص ۱۳۰، «کتاب ایمان و کفر»، «باب صبر»، حدیث ۶.
- ۷- مرآة العقول، ج ۸، ص ۱۳۰.
- ۸- وسائل الشیعة، ج ۲، ص ۹۰۳، «کتاب الطهارة»، «ابواب الدفن»، «باب ۷۶»، حدیث ۷.
- ۹- مرآة العقول، ج ۸، ص ۱۳۱، «کتاب ایمان و کفر»، «باب صبر»، حدیث ۶.
- ۱۰- مصباح الشریعة ص ۵۳۶، «باب صدم در حقیقت عبودیت».
- ۱۱- در علل الشرائع ج ۱، باب ۱۶۵، حدیث ۳، در ضمن روایتی از علی بن الحسین (ع) این مضمون با اختلافی در عبارت آمده است.
- ۱۲- (کهف / ۴۸).
- ۱۳- (بقره / ۲۸۷).
- ۱۴- علم الیقین، ج ۱، ص ۳۴۷، «مقصد سوم، باب اول، فصل ۸»، و نیز احیاء العلوم، ج ۴ ص ۱۹، «کتاب توبه».
- ۱۵- اشاره است به حدیثی از ابی عبدالله (ع) که فرمود: **الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ**. اصول کافی، ج ۲، ص ۲۵۰، «کتاب ایمان و کفر».
- ۱۶- ← حدیث ۲، پاورقی ۱۵.
- ۱۷- بیت از سعدی است.
- ۱۸- ← حدیث ۱۵، پاورقی ۳۲.
- ۱۹- اوصاف الاشراف ص ۱۰۸ فصل ۵، باب ۳.
- ۲۰- منازل السائرین، ص ۳۸ باب «الصبر».
- ۲۱- رضی الدین علی بن موسی بن جعفر (۵۸۹-۶۶۴)، مشهور به «ابن طاووس»، از کملین علمای شیعه و عالم و عابد وزاهد و صاحب مقامات و کرامات و از نزدیکان حضرت حجت (عج) در دوره غیبت صغری. او را کتب با ارزش در جمله علوم، بخصوص اخلاق و عبادات، است؛ از جمله: مهج الدعوات، اقبال، جمال الاسبوع، کشف المحجّة، الیقین، فلاح السائل.
- ۲۲- ← کشف المحجّة، ص ۳۱، فصل ۴۸.
- ۲۳- ← حدیث ۱۳، پاورقی ۱۳.
- ۲۴- «[پروردگارا] شیطان مرا معذب ساخته است.» (ص / ۴۱).
- ۲۵- «ما آیوب را بنده ای حلیم و خویشتندار یافتیم؛ چه نیکو بنده ای بود، رجوعش دائم به درگاه ما بود.» (ص / ۴۴-۴۵).
- ۲۶- «شکایت غم و اندوه خویش به خدا می برم.» (یوسف / ۸۷).
- ۲۷- شرح منازل السائرین ص ۸۵، باب «صبر».
- ۲۸- اصول کافی، ج ۲، ص ۸۷، «کتاب ایمان و کفر»، «باب صبر»، حدیث ۲.
- ۲۹- امام سجاد (ع) فرمود: «نسبت صبر به ایمان همچون نسبت سر است به تن. و هر که صبر ندارد ایمان ندارد.» اصول کافی، ج ۲، ص ۸۹، «کتاب ایمان و کفر»، «باب صبر»، حدیث ۴.

- ۳۰- اوصاف الاشراف ص ۱۰۷، فصل ۵، باب ۳.
- ۳۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۹۰، «کتاب ایمان و کفر»، «باب الصبر»، حدیث ۱.
- ۳۲- اصول کافی، ج ۲، ص ۹۲، «کتاب ایمان و کفر»، «باب الصبر»، حدیث ۱۷.
- ۳۳- اصول کافی، ج ۲، ص ۹۰، «کتاب ایمان و کفر»، «باب الصبر»، حدیث ۸.
- ۳۴- اصول کافی، ج ۲، ص ۹۱، «کتاب ایمان و کفر»، «باب الصبر»، حدیث ۱۵.
- ۳۵- اشاره است به آیه مبارکه و سارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ. (بشتابید به سوی آمرزش پروردگارتان و بهشتی که وسعت آن به قدر آسمانها و زمین است که برای پرهیزگاران آماده شده است.) (آل عمران / ۱۳۳).
- ۳۶- مرآة العقول، ج ۸، ص ۱۳۸، «کتاب ایمان و کفر»، «باب صبر»، حدیث ۱۵.
- ۳۷- اصول کافی، ج ۲، ص ۹۱، «کتاب ایمان و کفر»، «باب صبر»، حدیث ۱۲.
- ۳۸- بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۷۶، «کتاب ایمان و کفر»، «باب ۶۲»، حدیث ۶.
- ۳۹- «الها، گیرم که بر عذاب تو صبر کردم، چگونه جدایی از تورا تاب آورم.» دعای «کمیل»، مصباح المتعبد و سلاح المتعبد ص ۵۸۷ در اعمال شب نیمه شعبان.
- ۴۰- شرح منازل السائرین، ص ۸۸، «باب صبر».

الحديث السابع عشر

بِالسَّنَدِ الْمُتَّصِلِ إِلَى الْإِمَامِ الْأَقْدَمِ ، حُجَّةِ الْفِرْقَةِ وَرَئِيسِ الْأُمَّةِ ، مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ الْكَلْبِيِّ ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ ، قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ، عَلَيْهِ السَّلَامُ ، يَقُولُ : إِذَا تَابَ الْعَبْدُ تَوْبَةً نَصُوحًا ، أَحَبَّهُ اللَّهُ ، فَسَتَرَ عَلَيْهِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ . فَقُلْتُ : وَكَيْفَ يَسْتُرُ عَلَيْهِ؟ قَالَ : يُنْسِي مَلَكَهُ مَا كَتَبَا عَلَيْهِ مِنَ الذُّنُوبِ ، ثُمَّ يُوحِي إِلَى جَوَارِحِهِ : اكْتُمِي عَلَيْهِ ذُنُوبَهُ . وَيُوحِي إِلَى بَقَاعِ الْأَرْضِ ؛ اكْتُمِي عَلَيْهِ مَا كَانَ يَعْمَلُ عَلَيْكَ مِنَ الذُّنُوبِ . فَيَلْقَى اللَّهُ حِينَ يَلْقَاهُ وَلَيْسَ شَيْءٌ يَشْهَدُ عَلَيْهِ بِشَيْءٍ مِنَ الذُّنُوبِ .^١

ترجمه «معاویة بن وهب گفت شنیدم از حضرت صادق، علیه السلام، می فرمود: "وقتی که توبه کند بنده ای توبه خالص، دوستدار شود او را خداوند؛ پس ستر کند بر او در دنیا و آخرت. پس گفتم: "و چگونه بپوشاند بر او؟" گفت: "به فراموشی اندازد دو فرشته او را آنچه را نوشته اند بر او از گناهان. و وحی می فرماید به سوی اعضای او: کتمان کنید بر او گناهان او را. و وحی می فرماید به سوی بقعه های زمین: بپوشانید بر او آنچه را عمل می کرد بر شما از گناهان. پس ملاقات می کند خدا را زمانی که ملاقات می کند او را و حال آنکه نیست چیزی که شهادت بدهد بر او به چیزی از گناهان."»

در حقیقت توبه است

شرح بدان که «توبه» یکی از منازل مهمه مشکله است. و آن عبارت است از رجوع از طبیعت به سوی روحانیت نفس، بعد از آنکه به واسطه معاصی و کدورت نافرمانی نور فطرت و روحانیت محجوب به ظلمت طبیعت شده.

و تفصیل این اجمال اجمالاً این است که نفس در بدو فطرت، خالی از هر نحو کمال و جمال و نور و بهجت است؛ چنانچه خالی از مقابلات آنها نیز هست. گویی صفحه‌ای است خالی از مطلق نقوش: نه دارای کمالات روحانی، و نه متصف به اضداد آن است. ولی نور استعداد و لیاقت برای حصول هر مقامی در او ودیعه گذاشته شده است، و فطرت او بر استقامت و خمیره او مخمّر به انوار ذاتیه است. و چون ارتکاب معاصی کند؛ به واسطه آن در دل او کدورتی حاصل شود. و هر چه معاصی بیشتر شود، کدورت و ظلمت افزون گردد تا آنکه یکسره قلب تاریک و ظلمانی شود و نور فطرت منطقی گردد و به شقاوت ابدی رسد. اگر در بین این حالات، قبل از فرا گرفتن ظلمت تمام صفحه قلب را، از خواب غفلت بیدار شد و پس از منزل یقظه به منزل توبه وارد شد و حظوظ این منزل را به شرایطی، که اجمالی از آن در این اوراق ان شاء الله، ذکر می‌شود، استیفا کرد، از حالات ظلمانی و کدورات طبیعی برگشت می‌نماید به حال نور فطرت اصلی و روحانیت ذاتیه خود. گویی صفحه‌ای می‌شود باز خالی از کمالات و اضداد آن. چنانچه در حدیث شریف مشهور است: **التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ**.^۲ «رجوع کننده از گناه مثل کسی است که گناه نداشته باشد.»

پس، معلوم شد که حقیقت «توبه» رجوع از احکام و تبعات طبیعت است به سوی احکام روحانیت و فطرت. چنانچه حقیقت «انابه» رجوع از فطرت و روحانیت است به سوی خدا، و سفر کردن و مهاجرت نمودن از بیت نفس است به سوی سر منزل مقصود. پس منزل توبه مقدم بر منزل انابه است. و تفصیل آن در این اوراق مناسب نیست.

فصل

نکته مهمه

بر سالک طریق نجات و هدایت لازم است تنبه به يك نکته مهمه. و آن این

است که توفیق به توبه صحیحهٔ کامله با حفظ شرایط آن، چنانچه ذکر می شود، از امور مشکله است؛ و انسان کمتر می تواند نایل به این مقصد شود؛ بلکه دخول در گناهان، خصوصاً کبائر و موبقات، باعث می شود که انسان را از یاد توبه بکلی غافل می کند. و اگر درخت معاصی در مزرعهٔ دل انسانی بارمند و برومند گردید و ریشه اش محکم شد، نتایجی بس ناهنجار دهد، که یکی از آنها آن است که انسان را از توبه بکلی منصرف می کند؛ و اگر گاهی نیز متذکر آن شود، بتسویف و امروز و فردا و این ماه و آن ماه کار را می گذراند، و با خود می گوید که در آخر عمر و زمان پیری توبه صحیحی می کنم. غافل از آنکه این مکر با خدا است، **وَاللّٰهُ خَيْرُ الْمَاكِرِيْنَ**.^۳

گمان نکن که پس از محکم شدن ریشهٔ گناهان انسان بتواند توبه نماید، یا آنکه بتواند به شرایط آن قیام نماید. پس بهار توبه ایام جوانی است که بار گناهان کمتر و کدورت قلبی و ظلمت باطنی ناقصتر و شرایط توبه سهلتر و آسانتر است. انسان در پیری حرص و طمع و حب جاه و مال و طول املش بیشتر است. و این مجرب است؛ و حدیث شریف نبوی^۴ شاهد بر آن است. گیرم که انسان بتواند در ایام پیری قیام به این امر کند، از کجا به پیری برسد و اجل موعود او را در سن جوانی و در حال اشتغال به نافرمانی نریاید و به او مهلت دهد؟ کمیاب بودن پیران دلیل است که مرگ به جوانان نزدیکتر است. در يك شهر پنجاه هزار نفری، پنجاه نفر پیر هشتاد ساله انسان نمی بیند.

پس ای عزیز، از مکاید شیطان بترس و در حذر باش؛ و با خدای خود مکر و حيله مکن که پنجاه سال یا بیشتر شهوت رانی می کنی، و دم مرگ با کلمهٔ استغفار جبران گذشته می کنی. اینها خیال خام است. اگر در حدیث دیدی یا شنیدی که حق تعالی بر این امت تفضل فرموده و توبه آنها را تا قبل از وقت معاینهٔ آثار مرگ یا خود آن قبول می فرماید^۵، صحیح است؛ ولی هیئات که در آن وقت توبه از انسان متمسّی شود. مگر توبه لفظ است! قیام به امر توبه زحمت دارد؛ برگشت و عزم بر برگشت نکردن ریاضات علمیه و عملیه لازم دارد، والا خود بخود انسان نادر اتفاق می افتد که در فکر توبه بیفتد یا موفق به آن شود؛ یا اگر شد بتواند به شرایط صحت و قبول آن، یا به شرایط کمال آن، قیام کند. چه بسا باشد که قبل از فکر توبه یا عملی کردن آن، اجل مهلت ندهد، و انسان را با بار معاصی سنگین و ظلمت بی پایان گناهان از این نشئه منتقل نماید. آن وقت خدا می داند که به چه گرفتاریها و بدبختیها دچار می شود. جبران معاصی در آن عالم، فرضاً که اهل نجات و عاقبت امرش سعادت

باشد، کار سهلی نیست. فشارها و زحمتهای و سوختنهایی در دنبال است تا انسان لایق شفاعت شود و مورد رحمت ارحم الراحمین گردد.

پس ای عزیز، هر چه زودتر دامن [همت] به کمر بزنی و عزم را محکم و اراده را قوی کن، و از گناهان، تا در سن جوانی هستی یا در حیات دنیایی می باشی، توبه کن، و مگذار فرصت خداداد از دستت برود، و به تسویلات شیطانی و مکاید نفس اماره اعتنا مکن.

نکته مهمه

و نیز به يك نکته مهمه باید توجه داشت. و آن این است که شخص تائب پس از توبه نیز، آن صفای باطنی روحانی و نور خالص فطری برایش باقی نمی ماند. چنانچه صفحه کاغذی را اگر سیاه کنند و باز بخواهند جلا دهند، البته به حالت جلای اولی بر نمی گردد؛ یا ظرف شکسته را اگر اصلاح کنند، باز به حالت اولی مشکل است عود کند، خیلی فرق است میانه دوستی که در تمام مدت عمر با صفا و خلوص با انسان رفتار کند، یا دوستی که خیانت کند و پس از آن عذر تقصیر طلب نماید. علاوه بر آن که کم کسی است که بتواند درست قیام به وظایف توبه بنماید. پس، انسان باید حتی الامکان داخل در معاصی و نافرمانی نشود که اصلاح نفس پس از افساد از امور مشکله است. و اگر خدای نخواستہ گرفتاری پیدا کرد، هر چه زودتر در صدد علاج برآید که هم فساد کم را زود می شود اصلاح کرد، و هم کیفیت اصلاح بهتر می شود.

ای عزیز، بایبی اعتنایی و سرسری از این مقام مگذر. تدبر و تفکر در حال خود و عاقبت امر خویش کن، و به کتاب خدا و احادیث خاتم انبیاء و ائمه هدی، سلام الله علیهم اجمعین، و کلمات علمای امت و حکم عقل و وجدانی رجوع نما؛ و این باب را، که مفتاح ابواب است، به روی خود بگشا؛ و در این منزل، که عمده منازل انسانیت است نسبت به حال ماها، وارد شو و اهمیت به آن بده و مواظبت از آن کن. و از خداوند تبارک و تعالی توفیق حصول مطلوب بخواه؛ و از روحانیت رسول اکرم و ائمه هدی سلام الله علیهم، استعانت کن، و به ولی امر و ناموس دهر، حضرت امام عصر. عجل الله فرجه، پناه ببر، البته آن بزرگوار دستگیری ضعفا و بازماندگان را می فرماید و بیچارگان را دادرسی می نماید.

فصل

در ارکان توبه

بدان که از برای توبه کامله ارکان و شرایطی است که تا آنها محقق نشود، توبه صحیحه حاصل نشود. و ما به ذکر عمده آنها که لازم است می پردازیم.

یکی از آنها، که رکن رکین اوست، ندامت و پشیمانی است از گناهان و تقصیرات گذشته؛ و دیگر، عزم بر برگشت نمودن بر آن است همیشه. و این دودر حقیقت محقق اصل حقیقت توبه و به منزله مقومات ذاتیه آن است. و عمده در این باب تحصیل این مقام و تحقق به این حقیقت است. و آن، چنان صورت پذیرد که انسان متذکر تأثیر معاصی در روح و تبعات آن در عالم برزخ و قیامت بشود از وجه معقول و منقول. چنانچه پیش اصحاب معرفت مبرهن و در اخبار اهل بیت عصمت، علیهم السلام، وارد است که از برای معاصی در عالم برزخ و قیامت صورتهایی است به مناسبت آنها، که در آن عالم دارای حیات و اراده هستند و انسان را از روی شعور و اراده عذاب و آزار می نمایند؛ چنانچه آتش جهنم نیز از روی شعور و اراده انسان را می سوزاند، زیرا که آن نشئه نشئه حیات است. پس، در آن عالم صورتهایی نتیجه اعمال حسنه یا قبیحه ماست که با ما محسوس می گردد. و در احادیث شریفه و قرآن کریم تصریحاً و تلویحاً ذکر این مطلب بسیار شده، و مطابق است با مسلك حکمای اشراق و ذوق و مشاهدات اهل سلوک و عرفان. و همین طور از برای هر معصیتی در روح اثری حاصل شود، که آن را در احادیث شریفه به «نقطه سوداء»^۶ تعبیر فرمودند، و آن کدورتی است که در قلب و روح پیدا شود و کم کم افزون می شود و انسان را منتهی می کند به کفر و زندقه و به شقاوت ابدی می رساند؛ چنانچه پیش از این تفصیل این جمله داده شد.^۷

پس، انسان عاقل اگر تنبه بر این معانی پیدا کرد، و به فرموده های انبیا و اولیا، علیهم السلام، و عرفا و حکما و علما، رضوان الله علیهم، به قدر قول [یک] نفر طبیب معالج اعتنا کرد، لابد از معاصی پرهیز می کند و گرد آنها نمی گردد. و اگر خدای نخواستہ مبتلا شد، بزودی از آن منزجر می شود و پشیمان می گردد، و صورت ندامت در قلبش ظاهر می شود. و نتیجه این پشیمانی و ندامت خیلی بزرگ است. و آثار آن خیلی نیکو است؛ و عزم بر ترك مخالفت و معصیت بر اثر ندامت

حاصل شود. و همین که این دورکن توبه حاصل شد، کار سالک طریق آخرت آسان شود و توفیقات الهیه شامل حال او شود، و به حسب نصّ آیه شریفه إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ^۸. و این روایت شریفه محبوب حق تعالی شود اگر در این توبه خالص باشد. و باید انسان با ریاضات علمی و عملی و تفکرات و تدبیرات لایقه لازمه در تخلیص توبه بکوشد؛ و بفهمد که محبوبیت پیش حق تعالی به میزان حساب در نیاید. خدا می داند. صورت حب حق در آن عوالم چه انوار معنویه و تجلیات کامله ای است و خداوند تبارک و تعالی با محبوب خود چه معامله می فرماید. ای انسان چه قدر ظلوم و جهولی و قدر نعم ولیّ النعم را نمی دانی. سالها در نافرمانی و ستیزه با چنین ولیّ نعمی که تمام وسایل آسایش و راحت تو را فراهم فرموده بدون آنکه برای او، نعوذ بالله، فایده و عایده ای تصور شود، به سر بردی و هتک حرمت کردی و بیحیایی و سرخودی را به آخر رساندی؛ اکنون که نادم شدی و برگشت نمودی و توبه کردی، حق تعالی تو را محبوب خود گرفت. این چه رحمت واسعه و نعم وافره ای است!

خداوندا، ما عاجزیم از شکر نعم تو؛ لسان ما و همه موجودات الکن است از حمد و ثنای تو؛ جز آنکه سر خجالت به پیش افکنیم و از بیحیاییهای خویش عذر بخواهیم چاره نداریم. ما چه هستیم که لایق رحمتهای تو باشیم، ولی سعه رحمت و عموم نعمت تو بیش از آن است که در حوصله تقریر آید. أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَيَّ نَفْسِكَ^۹.

و نیز باید انسان بکوشد تا آنکه صورت ندامت را در دل قوت دهد تا ان شاء الله به بیت «احتراق» وارد شود. و آن چنان است که به واسطه تفکر در تبعات و آثار موحشه معاصی ندامت را در دل قوت دهد، و نمونه نارا الله الْمَوْقَدَةُ^{۱۰} را خود به اختیار خود در دل خود روشن کند و قلب را به آتش ندامت محترق کند تا آنکه همه معاصی از آن آتش بسوزد و کدورت و زنگار قلب مرتفع شود. بداند که اگر این آتش [را] در این عالم خود برای خود روشن نکند، و این در جهنم را، که خود باب الابواب بهشت است، به روی خود مفتوح نکند، از این عالم که متقل شد، ناچار در آن عالم آتش سخت سوزناکی برای او تهیه شود و ابواب جهنم به روی او باز گردد و ابواب بهشت و رحمت به روی او منسد گردد. خداوندا، سینه سوزناکی به ما عنایت فرما، و از آتش ندامت جذوه ندامت

در قلب ما بیفکن و آن را به این آتش دنیایی بسوزان و کدورت قلبیه ما را بر طرف فرما، و ما را از این عالم بی تبعات معاصی ببر. إِنَّكَ وَلِيُّ الْيَعْمِ وَعَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

فصل

در شرایط توبه است

آنچه در فصل سابق ذکر شد، ارکان توبه بود. و از برای آن شرایط قبول و شرایط کمالی است، که آنها را به ترتیب مذکور می‌داریم. عمده شرایط دو امر است؛ چنانچه عمده شرایط کمال نیز دو امر است. و ما در این باب می‌پردازیم به ذکر کلام شریف حضرت مولی‌الموالی، زیرا که آن در حقیقت از جوامع کلم و کلام ملوک و ملوک کلام است.

رُويَ فِي نَهْجِ الْبَلَاغَةِ أَنَّ قَائِلًا قَالَ بِحَضْرَتِهِ، عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ. فَقَالَ لَهُ: نِكَلْتِكَ أُمَّكَ! أَتَذْرِي مَا الْإِسْتِغْفَارُ؟ إِنَّ الْإِسْتِغْفَارَ دَرَجَةُ الْعَلِيِّينَ؛ وَهُوَ اسْمٌ وَقِيعٌ عَلَى سِتَّةٍ مَعَانٍ: أَوَّلُهَا النَّدَمُ عَلَى مَا مَضَى. وَالثَّانِي الْعَزْمُ عَلَى تَرْكِ الْعَوْدِ إِلَيْهِ أَبَدًا. وَالثَّالِثُ أَنْ تُؤَدِّيَ إِلَى الْمَخْلُوقِينَ حُقُوقَهُمْ حَتَّى تَلْقَى اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَمَلَسَ لَيْسَ عَلَيْكَ تَبِعَةٌ. وَالرَّابِعُ أَنْ تَعْمِدَ إِلَى كُلِّ فَرِيضَةٍ عَلَيْكَ صَبَّغَتْهَا فُتُودِي حَقَّهَا. وَالْخَامِسُ أَنْ تَعْمِدَ إِلَى اللَّحْمِ الَّذِي نَبَتَ عَلَى السُّحْتِ، فَتُذِيبُهُ بِالْأَحْزَانِ حَتَّى تَلْصِقَ الْجِلْدَ بِالْعَظْمِ وَيَنْشَأَ بَيْنَهُمَا لَحْمٌ جَدِيدٌ. وَالسَّادِسُ أَنْ تُذِيقَ الْجِسْمَ أَلْمَ الطَّاعَةِ كَمَا أَدَقَّتَهُ حَلَاوَةَ الْمَعْصِيَةِ.^{۱۱}

جناب سید جلیل‌القدر، السید الرضی^{۱۲}، رضی الله عنه، در نهج البلاغه روایت فرمود که «همانا گوینده‌ای در محضر حضرت امیر، علیه‌السلام، گفت: استغفرالله. پس فرمود به او: "مادرت در عزایت گریه کناد، آیا می‌دانی چیست استغفار؟ همانا استغفار درجه‌علیین است. و آن اسمی است که واقع می‌شود بر شش معنی. اول آنها پشیمانی بر گذشته است. دوم، عزم بر برگشت نمودن است به سوی آن همیشگی. سوم، ادا کنی به سوی مخلوق حق آنها را تا ملاقات کنی خدای سبحان را پاکیزه که نبوده باشد بر تو دنباله‌ای. (یعنی حقی از کسی به عهده‌تو

نباشد. (چهارم، آنکه روی آوری به سوی هر فریضه که بر تو است که ضایع کردی آن را، پس ادا کنی حق آن را. پنجم، روی آوری به سوی گوشتی که روئیده شده است بر حرام، پس آب کنی آن را به اندوهها تا بچسبد گوشت به استخوان و روئیده شود بین آنها گوشت تازه. ششم، آنکه بچشانی جسم را درد فرمائیداری، چنانچه چشاندی آنرا شیرینی نافرمانی. ^{۴۴})

این حدیث شریف مشتمل است اولاً بر دو رکن توبه که «پشیمانی» و «عزم بر عدم عود» است. و پس از آن، بر دو شرط مهم قبول آن که «ردّ حقوق مخلوق» و «ردّ حقوق خالق» است. انسان به مجرد آنکه گفت توبه کردم، از او پذیرفته نمی شود. انسان تائب آن است که هر چه از مردم بناحق برده ردّ به آنها کند؛ و اگر حقوق دیگری از آنها در عهده اوست، و ممکن است تأدیه یا صاحبش را راضی نماید، قیام به آن کند. و هر چه از فرایض الهیه ترك کرده، قضا کند یا تأدیه نماید؛ و اگر تمام آنها را ممکنش نیست، قیام به مقدار امکان کند. بداند که اینها حقوقی است که از برای هر يك از آنها مطالبی است، و در نشئه دیگر از او به اشق احوال [مطالبه] می کنند؛ و در آن عالم راهی برای تأدیه آنها ندارد جز آنکه حمل بار گناهان دیگران را کند و ردّ اعمال حسنه خود را نماید. پس، در آن وقت بیچاره و بدبخت می شود و راهی برای خلاص و چاره برای استخلاص ندارد.

ای عزیز، مبدا شیطان و نفس اماره وارد شوند بر تو و وسوسه نمایند و مطلب را بزرگ نمایش دهند و تو را از توبه منصرف کنند و کار تو را یکسره نمایند. بدان که در این امور هر قدر، ولو به مقدار کمی نیز باشد، اقدام بهتر است. اگر نمازهای فوت شده و روزه‌ها و کفارات و حقوق خدایی بسیار است و حقوق مردم بیشمار است، گناهان متراکم است و خطایا متزاحم، از لطف خداوند مأیوس مشو و از رحمت حق نا امید مباش که حق تعالی اگر توبه مقدار مقدور اقدام کنی، راه را بر تو سهل می کند و راه نجات را به تو نشان می دهد. بدان که یأس از رحمت حق بزرگترین گناهی است که در نفس گمان نمی کنم هیچ گناهی بدتر و بیشتر از آن تأثیر نماید. انسان مأیوس از رحمت چنان ظلمتی قلبش را فرا بگیرد و چنان افسارش گسیخته شود که با هیچ چیز اصلاحش نمی توان نمود. مبدا از رحمت حق غافل شوی و گناهان و تبعات آن در نظرت بزرگ آید. رحمت حق از همه چیز بزرگتر و به هر چیز شامل است: «داد حق را قابلیت شرط نیست» ^{۱۳} تو از اول چه بودی؟ در ظلمتِ عدمِ قابلیت و استعدادی نیست؛ حقّ جلّ و علا بی استحقاق و استعداد و بدون سؤال و

سابقه دعا تورا نعمت وجود و کمالات وجود بخشید؛ بسط بساط نعم غیر محصوره و رحمت‌های غیر متناهی فرمود، و تمام موجودات مسخر تو کرد؛ اکنون هم از عدم صرف و از نابودی محض حالت بدتر نشده. خداوند وعده رحمت داده، وعده مغفرت فرمود؛ تویک قدم پیش بیا و به سوی درگاه قدس او قدم گذار، او خود از توبای هر وسیله‌ای هست دستگیری می‌فرماید. و اگر نتوانستی تأدیة حقوق او کنی، از حقوق خود می‌گذرد؛ و حقوق دیگران را اگر نتوانستی تأدیة نمایی، جبران می‌فرماید. قضیه جوان نباش^{۱۴} را، که در عهد رسول اکرم، صلی الله علیه و آله، بود، شنیدی.

ای عزیز، راه حق سهل است و آسان، ولی قدری توجه می‌خواهد. اقدام باید کرد. با تسویف و تأخیر امر را گذراندن و بارگناهان را هر روز زیاد کردن کار را سخت می‌کند؛ ولی اقدام در امر و عزم بر اصلاح امر و نفس راه را نزدیک و کار را سهل می‌کند. تو تجربه کن و چندی اقدام کن، اگر نتیجه گرفتی، صحت مطلب بر تو ثابت می‌شود؛ والا راه فساد باز است و دست گنهکار تو دراز.

و اما آن دو امر دیگر که جناب امیرالمؤمنین، علیه السلام، فرموده است از شرایط کمال توبه و توبه کامله است؛ نه آنکه توبه بدون آنها تحقق پیدا نمی‌کند یا قبول نمی‌شود، بلکه توبه بدون آنها کامل نیست.

بدان که از برای هر یک از منازل سالکان مراتبی است که به حسب حالات قلوب آنها فرق می‌کند. شخص تائب اگر بخواهد به مرتبه کمال آن نایل شود، باید تدارک تروک را که کرد. یعنی آنچه را که ترک کرده بود تدارک کرد. تدارک حظوظ را نیز بکند. یعنی حظوظ نفسانیه‌ای که در ایام معاصی برای او حاصل شده بود باید تدارک کند. و آن به این نحو صورت پذیرد که آثار جسمیه و روحیه که در مملکت او حاصل شده بود از معاصی، در صدد برآید که از آن بکلی حک نماید تا نفس به صقالت اولیه و روحانیت فطریه خود عود کند و تصفیة کامله از برای او حاصل آید؛ چنانچه دانستی که از برای هر معصیتی و هر لذتی در روح اثری حاصل آید؛ چنانچه در جسم نیز قوتی حاصل شود از بعضی از آنها. پس شخص تائب باید مردانه قیام کند و آن آثار را بکلی قلع کند؛ و ریاضات جسمیه و روحیه به خود دهد تا تبعات و آثار آن بکلی مرتفع شود. همان طور که حضرت مولا دستور داده است.

پس به واسطه ریاضات جسمیه و امساک از مقویات و مفرحات و گرفتن روزه مستحبی و یا واجبی، اگر به عهده اوست، گوشت حاصل از معاصی یا در ایام

معاصی را ذوب کند. و به واسطه ریاضات روحیه و عبادات و مناسک، حظوظ طبیعت را تدارک کند؛ زیرا که در ذائقه روح صورت لذات طبیعیه موجود است، و تا آن صورتها متحقق است، نفس متمایل به آنها و قلب عاشق به آنهاست، و بیم آن است که خدای نخواستہ باز نفس سرکشی کند و عنان را از دست بگیرد. پس بر سالک راه آخرت و تائب از معاصی لازم است که الم ریاضت و عبادت را به ذائقه روح بچشانند؛ و اگر شبی در معصیت و عشرت به سر برده، تدارک آن شب را بکند به قیام به عبادت خدا؛ و اگر روزی را به لذات طبیعیه نفس را مشغول کرده، به صیام و مناسک مناسبه جبران کند؛ تا نفس بکلی از آثار و تبعات آن، که حصول تعلقات و رسوخ محبت به دنیاست، پاک و پاکیزه شود. البته توبه در این صورت کاملتر می شود و نورانیت فطریه نفس عود می کند. و پیوسته در خلال اشتغال به این امور تفکر و تدبر کند در نتایج معاصی و شدت بأس حق تعالی و دقت میزان اعمال و شدت عذاب عالم برزخ و قیامت؛ و بفهمد و به نفس و قلب بفهماند که تمام اینها نتایج و صور این اعمال قبیحه و مخالفتهای با مالک الملوك است؛ امید است که پس از این علم و تفکر، نفس از معاصی متنفر شود و انزجار تام و تمام برایش حاصل شود، و به نتیجه مطلوبه در باب توبه برسد و توبه او کامل و تمام شود.

پس، این دو مقام از متممات و مکملات منزل توبه است. و البته انسان که در مرحله اولی می خواهد وارد منزل توبه شود گمان نکند آخر مراتب را از او خواستند، و به نظرش راه صعب و منزل پر زحمت آید و یکسره ترك آن کند. هر مقداری که حال سالک طریق آخرت اقتضا می کند، همان اندازه مطلوب و مرغوب است. پس از آنکه وارد طریق شد، راه را خدای تعالی بر او آسان می کند. پس نباید سختی راه انسان را از اصل مقصد باز دارد؛ زیرا که مقصد خیلی بزرگ و مهم است. اگر عظمت مقصد را بفهمیم، هر زحمتی در راه آن آسان می شود. آیا چه مقصدی از نجات ابدی و روح و ریحان همیشگی بالاتر است، و چه خطری از شقاوت سرمدی و هلاکت دائمی عظیمتر است؟ با ترك توبه و تسویف و تأخیر آن ممکن است انسان به شقاوت ابدی و عذاب خالد و هلاک دائم برسد؛ و با دخول در این منزل، ممکن است انسان سعید مطلق شود و محبوب حق گردد. پس وقتی مقصد بدین عظمت است، از زحمت چند روزه چه باك است.

و بدان که اقدام به قدر مقدور هر چه هم کم باشد مفید است. مقایسه کن امور آخرتی را به امور دنیایی که عقلا [اگر] نتوانستند به مقصد عالی خود برسند، از

مقصد کوچک دست بر نمی دارند؛ و اگر مطلوب کامل را نتوانستند تحصیل کنند، از مطلوب ناقص صرف نظر نمی کنند؛ و نیز اگر به کمال آن نمی توانی نایل شوی، از اصل مقصد و از صرف حقیقت آن بازمان و هر مقداری ممکن است در تحصیل آن اقدام کن.

فصل

در نتیجه استغفار

از اموری که برای شخص تائب لازم است بدان اقدام کند پناه بردن به مقام غفاریت حق تعالی و تحصیل حالت استغفار است. از حضرت حق جلّ جلاله و مقام غفاریت آن ذات مقدس بازبان قال و حال و سرّ و علن در خلوات، با عجز و ناله و تضرع و زاری، طلب کند که بر او ستر کند ذنوب و تبعات آن را. البته مقام غفاریت و ستاریت ذات مقدس اقتضا می کند ستر عیوب و غفران تبعات ذنوب را. چون که صور ملکوتیه اعمال به منزله ولیده انسان، بلکه بالاتر از آن، است، و حقیقت توبه و صیغه استغفار به منزله لعان است؛ حق تعالی به واسطه غفاریت و سترش آن ولیده‌ها را با لعان مستغفر از او منقطع می فرماید. و هر یک از موجودات که اطلاع بر حال انسان پیدا کردند، چه از ملائکه و کتاب صحائف جبرائیم، و چه از زمان و مکان و اعضا و جوارح خود او، آنها را از آن گناه محجوب می فرماید، و همه را انشاء می فرماید؛ چنانچه در حدیث شریف اشاره به آن شده است که می فرماید: یُنْسِي مَلَکَیْهِ مَا کَتَبَ عَلَیْهِ مِنَ الذُّنُوبِ. و ممکن است وحی حضرت حق تعالی به اعضا و جوارح و بقاع ارض به کتمان معاصی، که در حدیث شریف است، همین انشاء آنها باشد؛ چنانچه ممکن است فرمان به عدم شهادت باشد. و شاید مراد رفع آثار معاصی از اعضا باشد که به واسطه آن شهادت تکوینی حاصل آید؛ چنانچه اگر توبه نکند، هر یک از اعضایش ممکن است به لسان قال یا حال شهادت دهند بر کرده‌های او در هر حال. چنانچه مقام غفاریت و ستاریت حق اقتضا کرده است که الآن که در این عالم هستیم، اعضای ما شهادتی بر اعمال ما ندهند، و زمان و مکان کرده‌های ما را مستور دارند، همین طور در عوالم دیگر، اگر با توبه صحیح و استغفار خالص از دنیا برویم، اعمال ما را مستور می دارند؛ یا آنکه از اعمال ما بکلی محجوب

می شوند. و شاید مقتضای کرامت حق جلّ جلاله دومی باشد که انسان تائب پیش احدی سرافکنده نباشد و خجلت زدگی نداشته باشد. وَاللّٰهُ الْعَالِمُ.

فصل

در تفسیر توبه نصوح

بدان که در تفسیر توبه «نصوح» اختلافاتی است، که ذکر آن مجملأ در این مقام مناسب است. و ما در اینجا اکتفا می نماییم به ترجمه کلام محقق جلیل، شیخ بهائی، قدس الله نفسه.

محدّث خبیر، مجلسی، رحمه الله نقل می فرماید که شیخ بهائی فرموده است^{۱۵} که «همانا ذکر کرده اند مفسرین در معنی توبه «نصوح» و جوهری. یکی آنکه مراد توبه‌ای است که نصیحت کند مردم را؛ یعنی، دعوت کند مردم را که بیاورند مثل آن را برای ظاهر شدن آثار جمیله آن در صاحبش. یا آنکه نصیحت [کند] صاحبش را تا از جای بکند گناهان را، و دیگر عود نکند به سوی آنها هیچ گاه. و دیگر آنکه «نصوح» توبه‌ای است که خالص باشد برای خداوند؛ چنانچه غسل خالص از شمع را غسل «نصوح» گویند. و خلوص آن است که پشیمان شود از گناهان برای زشتی آنها، یا برای آنکه خلاف رضای خدای تعالی هستند؛ نه برای ترس از آتش.

جناب محقق طوسی در تجرید حکم فرموده است^{۱۶} به اینکه پشیمانی از گناهان برای ترس از آتش توبه نیست.

و دیگر آنکه نصوح از «نصاحه» است، و آن خیاطت است. زیرا که توبه می دوزد از دین آنچه را گناهان پاره کرده است. یا آنکه جمع می کند میانه تائب و اولیای خدا و احبای او، چنانکه خیاطت جمع می کند مابین پارچه‌های لباس. و دیگر آنکه نصوح وصف از برای تائب است، و اسناد آن به سوی توبه از قبیل اسناد مجازی است. یعنی توبه نصوح توبه‌ای است که نصیحت می کنند صاحبان آن خود را به اینکه به جای آورند آن را به کامل [ترین] طوری که سزاوار است توبه را بدان نحو آورند تا آنکه آثار گناهان را از قلوب پاک کند بکلی. و آن به این است که آب کنند نفوس را به حسرتها و محو کنند ظلّمت بدیها را به نور خوبیها. «

تکمیل در بیان آنکه تمام موجودات را علم و حیات است

بدان که از برای توبه حقایق و لطایف و سرایری است. و از برای هر يك از اهل سلوك الى الله توبه خاصی است که مختص به مقام خودشان است. و چون از آن مقامات ما را حظ و نصیبی نیست، اشتغال به آن بتفصیل چندان مناسب با این اوراق نیست. پس، بهتر آن است که ختم کنیم مقام را به ذکر نکته [ای] که از حدیث شریف مستفاد می شود، و مطابق ظاهر کتاب کریم الهی و احادیث کثیره در ابواب متفرقه است. و آن این است که هر يك از موجودات دارای علم و حیات و شعور است؛ بلکه تمام موجودات دارای معرفت به مقام مقدس حق جل و علا هستند؛ چنانچه وحی به اعضا و جوارح و به بقاع ارض به کتمان و اطاعت آنها فرمان الهی را، و تسبیح تمام موجودات، که در قرآن شریف نصّ بدان شده و احادیث شریفه مشحون به ذکر آن است،^{۱۷} خود دلیل بر علم و ادراک و حیات آنها، بلکه دلیل بر ربط خاص بین خالق و مخلوق است که احدی از آن مطلع نیست جز ذات مقدس حق تعالی و مَنْ ارْتَضَى مِنْ عِبَادِهِ.^{۱۸} و این خود یکی از معارف است که قرآن کریم و احادیث ائمه معصومین گوشزد بنی الانسان فرمودند، و موافق با برهان حکمای اشراق و ذوق اصحاب عرفان و مشاهدات ارباب سلوك و ریاضت است.

و در علوم عالیة ماقبل الطبیعه به ثبوت پیوسته است که وجود عین کمالات و اسماء و صفات است؛ و در هر مرحله ظهور پیدا کند و در مرآت تجلی نماید، با جمیع شئون و کمالات، از حیات و علم و سایر امهات سبعه، ظاهر گردد و متجلی شود، و هر يك از مراحل تجلی حقیقت وجود و مراتب تنزلات نور جمال کامل معبود دارای ربط خاص به مقام «احدیت» و معرفت کامنه خفیه به مقام ربوبیت می باشد؛ چنانچه در آیه شریفه فرماید: مَا مِنْ ذَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا.^{۱۹} گویند «هو» اشاره به مقام غیب هویت. و «اخذ ناصیه» همان ربط اصل غیبی سرّی وجودی است که هیچ موجودی را راهی به معرفت آن نیست.

توضیحات:

- ۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۴۳۰، «کتاب ایمان و کفر»، «باب التوبه»، حدیث ۱.
- ۲- اصول کافی، ج ۲، ص ۴۳۵، «کتاب ایمان و الکفر»، «باب التوبه»، حدیث ۱۰.
- ۳- «خدا بهتر از همه مکر می کند.» (آل عمران / ۵۴)
- ۴- پیامبر فرمود: **يَهْرُمُ بَنُ آدَمَ وَيَبْقَى مَعَهُ اثْنَانِ: الْحَرُّ وَالْأَمَلُ.** (فرزند آدم پیر می شود و دو چیز با او می ماند: حرص و آرزو.) خصال، ج ۱، ص ۷۳، باب الاثنین، حدیث ۱۱۲. احیاء علوم الدین، ج ۴، ص ۴۳۸. «کتاب ذکر الموت و مابعد»، «فضیلة قصر الامل».
- ۵- امام صادق (ع) از پیامبر (ص) روایت کرده است که فرمود: **مَنْ تَابَ قَبْلَ مَوْتِهِ بَسَنَةً، قَبِلَ اللهُ تَوْبَتَهُ.** ثم قال: **إِنَّ السَّنَةَ لَكَثِيرَةٌ، مَنْ تَابَ قَبْلَ مَوْتِهِ بِشَهْرٍ قَبِلَ اللهُ تَوْبَتَهُ.** ثم قال: **إِنَّ الشَّهْرَ لَكَثِيرٌ، مَنْ تَابَ قَبْلَ مَوْتِهِ بِجُمُعَةٍ، قَبِلَ اللهُ تَوْبَتَهُ.** ثم قال: **إِنَّ الْجُمُعَةَ لَكَثِيرٌ، مَنْ تَابَ قَبْلَ مَوْتِهِ بِيَوْمٍ، قَبِلَ اللهُ تَوْبَتَهُ.** ثم قال: **إِنَّ يَوْمًا لَكَثِيرٌ، مَنْ تَابَ قَبْلَ أَنْ يُعَايِنَ، قَبِلَ اللهُ تَوْبَتَهُ.** (هرکس یکسال پیش از مرگش توبه کند، خداوند توبه او را می پذیرد. سپس فرمود: یک سال زیاد است؛ هرکس یک ماه پیش از مرگش توبه کند، خداوند توبه او را می پذیرد. سپس فرمود: یک ماه زیاد است؛ هرکس یک جمعه (یک هفته) پیش از مرگش توبه کند، خداوند توبه او را می پذیرد. سپس فرمود: یک جمعه (هفته) زیاد است؛ هرکس یک روز پیش از مرگش توبه کند، خداوند توبه او را می پذیرد. سپس فرمود: یک روز زیاد است؛ هرکس پیش از مشاهده مرگ توبه کند، خداوند توبه او را می پذیرد.) اصول کافی، ج ۲، ص ۴۴۰، «کتاب ایمان و کفر»، «باب فیما اعطى الله عز وجل آدم وقت التوبة.»، حدیث ۲. — احادیث این باب.
- ۶- حدیث ۱۵، پاورقی ۱۵.
- ۷- — ص ۲۳۹.
- ۸- «همانا خدا بسیار توبه کنندگان را دوست دارد.» (بقره / ۲۲۲)
- ۹- — حدیث ۱۴، پاورقی ۱۰.
- ۱۰- (همزه / ۷)
- ۱۱- نهج البلاغة، ص ۱۲۷۱، «حکمت»، ۴۰۹
- ۱۲- ابوالحسن محمد بن حسین بن موسی، مشهور به شریف رضی، (۴۰۶ - ۳۵۹) از بزرگان و مشاهیر دانشمندان شیعه وی شاگرد شیخ مفید بود و شیخ طوسی و دیگران از او روایت کرده اند در فنون ادب و بلاغت سرآمد دیگران بود و در دیگر علوم اسلام نیز حظی وافى داشت. زهد و مناعت وی زبانزد بود. پس از پدرش نقابت سادات بدو مفوض گردید. از آثار اوست: **انشرح الصدر، خصائص الائمة، تلخیص البیان عن مجازات القرآن، مجازات الآثار النبویه** مهمترین و مشهورترین یادگار او «**نهج البلاغة**» است.
- ۱۳- «چاره آن دل عطای مبدلیست داد او را قابلیت شرط نیست» منوی، دفتر پنجم، بیت ۱۵۳۷
- ۱۴- حکایت جوان نباش و توبه او در کتب تفسیر و حدیث نقل شده خلاصه آن این است که روزی معاذبن جبل بر پیغمبر (ص) وارد شد و عرض کرد که در آستانه درب جوانی است که بشدت می گریه و تمنای ملاقات دارد. پیامبر او را پذیرفت و از سب گریه اش پرسید. گفت: «گناهان بزرگ کرده ام و از آنها و خشم خداوند سخت می ترسم.» پیغمبر وی را به رحمت و بخشایشگری خداوند امیدوار ساخت و فرمود خداوند از گناهان بزرگ در می گذرد. سپس از گناه او سؤال کرد، جوان گفت: «هفت سال بود که نبش قبر می کردم و کفن می دزدیدم تا شبی قبر دختر جوانی از انصار را شکافتم و با جنازه او بخفتم: چون ار آنجا بازمی گشتم ندانی شنیدم که مرا از عذاب خدا بیم می داد.» پیامبر چون حکایت جوان را شنید او را از نزد خود راند. جوان بالای کوهی رفت و چهل شبانه روز بر حال خود نالید و گریست تا آیه **والذین اذا فعلوا فاحشة . . . نازل گردید پس پیامبر نزد او رفت و وی را بشارت داد که خداوند توبه او را پذیرفته است.** بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۳، «کتاب العدل و المعاد»، «باب

- التوبة و انواعها و شرائطها»، حدیث ۲۶. و تفسیر صافی ذیل آیه ۱۳۵ سوره «آل عمران».
- ۱۵- اربعین، شیخ بهائی، ص ۳۳۲، حدیث ۳۸. مرآة العقول، ج ۱۱، ص ۲۹۵، «کتاب ایمان و کفر»، «باب توبه»، حدیث ۱.
- ۱۶- کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد. ص ۲۶۴، «مقصد ششم. فی وجوب توبه».
- ۱۷- «وإن من شیء إلا یسیح بحمده ولكن لا تفقهون تسبیحهم». (اسراء / ۴۴) در تفسیر برهان ذیل این آیه ۸ روایت در تسبیح موجودات آمده است.
- ۱۸- اشاره است به آیه مبارکه «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَن أَرَادَ مِن رَّسُولِهِ». (اودانای غیب است و بر عالم غیب او کسی آگاه نیست مگر آن کسی که از رسولان برگزیده است.) (جن / ۲۷).
- ۱۹- «جنتی که ای نیست مگر آنکه زمام او به دست حق است.» (هود / ۶۰).

الحديث الثامن عشر

بِالسَّنَدِ الْمُتَّصِلِ إِلَى فَخْرِ الطَّائِفَةِ وَذُخْرِهَا، مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ الْكَلْبِيِّ،
رِضْوَانَ اللَّهِ عَلَيْهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ ابْنِ
مَحْبُوبٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِي حَمْرَةَ الثَّمَالِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ،
عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: مَكْتُوبٌ فِي التَّوْرَةِ الَّتِي لَمْ تُغَيَّرْ أَنَّ مُوسَى [عَلَيْهِ السَّلَامُ] سَأَلَ رَبَّهُ
فَقَالَ: يَا رَبِّ، أَقْرَبُ أَنْتَ مِنِّي فَأُنَاجِيكَ، أَمْ بَعِيدٌ فَأُنَادِيكَ؟ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ
إِلَيْهِ: يَا مُوسَى، أَنَا جَلِيسٌ مَنْ ذَكَرَنِي. فَقَالَ مُوسَى: فَمَنْ فِي سِتْرِكَ يَوْمَ لَا سِتْرَ إِلَّا
سِتْرُكَ؟ فَقَالَ: الَّذِينَ يَذْكُرُونَنِي فَأَذْكُرُهُمْ وَيَتَحَابُّونَ فِيَّ فَأُحِبُّهُمْ؛ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ إِذَا
أَرَدْتُ أَنْ أُصِيبَ أَهْلَ الْأَرْضِ بِسُوءٍ، ذَكَرْتُهُمْ فَدَفَعْتُ عَنْهُمْ بِهِمْ.^١

ترجمه «ابو حمزه ثمالی حدیث کند از حضرت باقر، علیه السلام، که فرمود نوشته شده است در توراتی که تغییر ننموده: همانا موسی سؤال کرد پروردگار خود را، پس گفت: «ای پروردگار من، آیا نزدیکی توبه من تا مناجات کنم تورا، یا دوری تا صدا زدم تورا؟» پس وحی کرد خدای عز و جل به سوی او: «ای موسی، من هم نشین کسی هستم که یاد کند مرا.» پس [سؤال] کرد موسی: «کیست در پناه تورا که پناهی نیست مگر پناه تو؟» فرمود: «آنها که یاد می کنند مرا، پس من یاد می کنم آنها را؛ و با هم دوستی می کنند در راه من، پس دوست دارم آنها را. اینها آنان اند که وقتی بخواهم به اهل زمین بدی رسانم، یاد آنها کنم، پس رفع کنم آن را از آنان به واسطه آنها.»

شرح از این حدیث شریف معلوم می شود که تورات رایج بین یهود محرف است و تغییراتی یافته. و علم تورات صحیح پیش اهل بیت، علیهم السلام، بوده. و از مطالب تورات و انجیل رایج نیز معلوم می شود که کلام يك نفر بشر متعارف هم نیست، بلکه با اوهام بعض اهل شهوت و هوای نفس منسجم گردیده.

محدث محقق، مرحوم مجلسی، رحمه الله، فرماید: «گویا غرض حضرت موسی از این سؤال این بوده که آداب دعا را سؤال کند، با علمش به اینکه حق تعالی اقرب است به ما از حبل و رید به احاطه علمی و قدرت و علیت. یعنی، آیا دوست داری مناجات کنم ترا چنانکه نزدیک مناجات می کند؛ یا صدا زدم ترا چنانکه بعید صدا می زند. و به عبارت دیگر، وقتی به سوی تو نظر می کنم تو از هر نزدیکی نزدیکتری؛ و وقتی به سوی خودم نظر می کنم خود را در غایت دوری می بینم. پس نمی دانم در دعا حال ترا ملاحظه کنم یا حال خود را. و احتمال می رود این سؤال از غیر یا از قبل غیر باشد، مثل سؤال رؤیت.»^۲ انتهی کلامه.

در احاطه قیومی حق تعالی

محتمل است که جناب موسی حال عجز خود را از کیفیت دعا بیان می کند. عرض می کند بار پروردگارا، تو منزهی از اتصاف به قرب و بعد تا چون قریبان یا بعیدان ترا بخوانم؛ پس من متحیرم در امر و هیچ گونه دعا را در خور پیشگاه جلال تو نمی دانم. تو خود به من اجازه ورود به دعا و کیفیت آن را مرحمت فرما؛ و تعلیم فرما مرا آنچه مناسب مقام مقدس تو است. پس جواب از مصدر جلال عزت صادر شد که من حضور قیومی دارم در جمیع نشأت؛ همه عوالم محضر من است؛ من جلیس آنانم که یادم کنند و همنشین کسانی هستم که متذکر شوند. البته آن ذات مقدس متصف به قرب و بعد نشود و احاطه قیومی و شمول وجودی دارد به جمیع دایره وجود و سلسله تحقق. و اما آنچه در آیات شریفه کتاب کریم الهی وارد است از توصیف حق تعالی به قرب، مثل قوله تعالی: «وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ»^۳ و قوله عَزَّمَنْ قَائِلٌ: «نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»^۴ و غیر اینها، مبنی بر يك نحو مجاز و استعاره است؛ والا ساحت مقدسش منزّه از قرب و بعد حسی و معنوی است؛ چه که اینها مستلزم يك نحو تحدید و تشبیه است که حق تعالی منزّه از آن است. بلکه حضور قاطبه موجودات در بارگاه قدس او حضور تعلقی است؛ و احاطه آن ذات مقدس به ذرات کائنات و سلاسل موجودات احاطه قیومی است؛ و آن از غیر سنخ

حضور حسنی و معنوی و احاطه ظاهری و باطنی است.^۵ و از این حدیث شریف و بعضی احادیث دیگر استفاده شود رجحان اِسْرار به ذکر و استحباب ذکر قلبی و سرّی؛ چنانچه در آیه شریفه نیز فرماید: **وَاذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً**.^۵ و در حدیث شریف وارد است که ثواب این ذکر را احدی نمی داند غیر از خدای تعالی برای عظمت آن.^۶ و در بعضی حالات و مقامات و طریان بعضی عناوین، گاه شود که رجحان در اعلان ذکر باشد. مثل ذکر پیش اهل غفلت برای تذکر آنها. چنانچه در حدیث شریف کافی است که ذاکر خدای عزّ و جلّ در بین غافلین مثل قتال کننده است در بین محاربین.^۷ و از عُدّة الداعی جناب ابن فهد^{۷/۱} منقول است: **قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ ذَكَرَ اللهُ فِي السُّوقِ مُخْلِصًا عِنْدَ غَفْلَةِ النَّاسِ وَشُغْلِهِمْ بِمَا فِيهِ، كَتَبَ اللهُ لَهُ أَلْفَ حَسَنَةٍ وَعَفَرَ اللهُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَغْفِرَةً لَمْ تَخْطُرْ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ**.^۸ حدیث کند که «فرمود پیغمبر، صلی الله علیه و آله: "کسی که ذکر خدا کند در بازار از روی اخلاص نزد غفلت مردم و اشتغال آنها به آنچه در اوست، بنویسد خداوند برای او هزار حسنه، و بیامرزد او را در روز قیامت - آمرزشی که خطور نکرده است در قلب بشری. «^۹» و همین طور مستحب است در اذان اعلامی و خطبه و غیر آن اِجْهار به ذکر.

فصل

از این حدیث شریف استفاده شود که ذکر خدا و دوستی نمودن بایکدیگر در راه او دارای چند خصلت است: یکی از آنها - و آن اعظم از دیگران است - آن است که ذکر کردن بنده خداوند را موجب شود ذکر کردن خداوند او را. چنانچه احادیث دیگری نیز بدین مضمون وارد است.^۹ و این ذکر مقابل آن نسیانی است که حق تعالی درباره ناسی از آیات می فرماید **حَيْثُ قَالَ: كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيَتْهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى**.^{۱۰}

چنان [که] نسیان آیات و کوری باطنی از رؤیت مظاهر جمال و جلال حق سبب عَمای در عالم دیگر شود، تذکر آیات و اسماء و صفات و یادآوری حق و جمال و جلال او قوّت دهد بصیرت را و رفع حجب نماید به قدر قوّت تذکر و نورانیت آن. چنانچه تذکر آیات حق و ملکه شدن آن، بصیرت باطنی را به قدری قوّت دهد که

جلوهٔ جمال حق را در آیات مشاهده نماید؛ و تذکر اسماء و صفات موجب شود که حق را در تجلیات اسمائیه و صفاتیّه شهود کند؛ و تذکر ذات بی حجاب آیات و اسماء و صفات رفع جمیع حجب کند و یار بی پرده تجلی نماید. و این یکی از توجیهاات و تأویلات فتوحات ثلاثه است که قرّة العین عرفا و اولیاست: «فتح قریب» و «فتح مبین» و «فتح مطلق» که فتح الفتوح است.

همین طور که تذکرات ثلاثه رفع حجب سه گانه را نماید، محبت با یکدیگر در راه خدا سبب حبّ خدا شود. و این حبّ نیز نتیجه اش رفع حجب می باشد، چنانچه عرفای شامخین فرمایند. معلوم است این محبوبیت نیز دارای مراتب است؛ چنانچه حبّ فی الله از حیث شوب و خلوص نیز دارای مراتب کثیره است. و خلوص تام آن است که شوب به کثرات اسمائی و صفاتی هم نداشته باشد. و این موجب حبّ تام است؛ و محبوب مطلقّ محجوب از وصال نخواهد شد در شریعت عشق، و بین او و محبوبش حجابی نخواهد ماند. و بدین بیان می توان ربط داد بین دو سؤال جناب موسی، علیه السلام، زیرا که پس از آنکه آن حضرت شنید که حق تعالی فرمود من جلیس ذاکرم هستم، وعدهٔ وصال و وصول به جمال، که در دل داشت از محبوب شنید، خواست ارباب وصال را استقصا کند تا به همهٔ شئون قیام به وظیفه نماید، عرض کرد: فَمَنْ فِي سِتْرِكَ يَوْمَ لَا سِتْرَ إِلَّا سِتْرُكَ؟ کیان اند در پناه تو که از تعلقات رسته و در قید حجب نیستند و به وصال جمال جمیل تورسند؟ فرماید: دو طایفه: آنهایی که متذکر من اند ابتدائاً. یا آنکه در راه من با یکدیگر محبت ورزند، که آن نیز تذکر من است در مظهر جمال تام من، یعنی انسان. اینها در پناه من و جلیس من اند و من جلیس آنانم. پس معلوم شد که از برای این دو طایفه يك خصلت بزرگ است، و نتیجهٔ آن يك خصلت بزرگ دیگر. زیرا که حق تعالی یاد آنها کند و آنها محبوب حق شوند؛ و نتیجهٔ آن آن است که در ستر و پناه حق واقع شوند در روزی که ستری نیست، و جلیس آنها حق باشد در خلوتگاه مطلق. و دیگر از خصلتها آن است که خداوند عزت به واسطهٔ کرامت آنها رفع عذاب از بندگان خود فرماید؛ یعنی، تا آنها بین بندگان هستند به واسطهٔ آنها عذاب و بلیات فرو نرستند.

فصل

در فرق بین منزل تفکر و تذکر است

بدان که تذکر از نتایج تفکر است؛ و لهذا منزل تفکر را مقدم دانسته اند از منزل

تذکر. جناب خواجه عبدالله فرماید: التَّذَكُّرُ فَوْقَ التَّفَكُّرِ؛ فَإِنَّ التَّفَكْرَ طَلَبٌ، وَالتَّذَكُّرُ وُجُودٌ. ۱۱ «تذکر فوق تفکر است، زیرا که این طلب محبوب است و آن حصول مطلوب.» تا انسان در راه طلب و دنبال جستجوست، از مطلوب محجوب است؛ چنانچه به وصول به محبوب از تعب تحصیل فارغ آید. و قوت و کمال تذکر بسته به قوت و کمال تفکر است. و آن تفکر که نتیجه اش تذکر تام معبود است، در میزان سایر اعمال نیاید و با آنها در فضیلت طرف مقایسه نشود؛ چنانچه در روایات شریفه از عبادت يك سال و شصت سال و هفتاد سال تفكر يك ساعت را بهتر شمرده اند^{۱۲}. معلوم است غایت و ثمره مهمه عبادات حصول معارف و تذکر از معبود حق است، و این خاصیت از تفکر صحیح بهتر حاصل می شود. شاید تفكر يك ساعت ابوابی از معارف به روی سالک بگشاید که عبادت هفتاد سال نگشاید یا انسان را چنان متذکر محبوب نماید که از مشقتها و زحمتهای چندین ساله این مطلوب حاصل نشود.

و بدان ای عزیز که تذکر از محبوب و به یاد معبود به سر بردن نتیجه های بسیاری برای عموم طبقات دارد: اما برای کمال و اولیا و عرفا، که خود آن غایت آمال آنهاست و در سایه آن به وصال جمال محبوب خود رسند. هَنِيئًا لَهُمْ. و اما برای عامه و متوسطین بهترین مُصلحات اخلاقی و اعمالی و ظاهری و باطنی است. انسان اگر در جمیع احوال و پیشامدها به یاد حق تعالی باشد و خود را در پیشگاه آن ذات مقدس حاضر ببیند، البته از اموری که خلاف رضای اوست خودداری کند و نفس را از سرکشی جلوگیری کند. این همه مصیبات و گرفتاری به دست نفس اماره و شیطان رجیم از غفلت از یاد حق و عذاب و عقاب اوست. غفلت از حق کدورت قلب را زیاد کند و نفس و شیطان را بر انسان چیره کند و مفسد را روزافزون کند؛ و تذکر و یادآوری از حق دل را صفا دهد و قلب را صیقلی نماید و جلوه گاه محبوب کند، و روح را تصفیه نماید و خالص کند و از قید اسارت نفس انسان را براند؛ و حبّ دنیا [را که] منشأ خطیئات و سرچشمه سیئات است از دل بیرون کند؛ و هم را هم واحد کند و دل را برای ورود صاحب منزل پاک و پاکیزه نماید.

پس ای عزیز، در راه ذکر و یاد محبوب تحمل مشاق هر چه بکنی کم کردی. دل را عادت بده به یاد محبوب، بلکه به خواست خدا صورت قلب صورت ذکر حق شود، و کلمه طیبه لا اله الا الله صورت اخیره و کمال اقصای نفس گردد؛ که از این زادی بهتر برای سلوک الی الله و مُصلحی نیکوتر برای معایب نفس و راهبری خویتر

در معارف الهیه یافت نشود. پس اگر طالب کمالات صوریه و معنویه هستی و سالک طریق آخرت و مسافر و مهاجر الی الله هستی، قلب را عادت بده به تذکر محبوب و دل را عجین کن با یاد حق تبارک و تعالی.

فصل

در بیان آنکه ذکر تام آن است که حکمش به تمام مملکت سرایت کند

گرچه ذکر حق و تذکر از آن ذات مقدس از صفات قلب است و اگر قلب متذکر شد تمام فوایدی که برای ذکر است بر آن مترتب می شود، ولی بهتر آن است که ذکر قلبی متعقب به ذکر لسانی نیز گردد. اکمل و افضل تمام مراتب ذکر آن است که در نشئات مراتب انسانیه ساری باشد و حکمش به ظاهر و باطن و سر و عین جاری شود؛ پس، در سر وجود حق جل و علا مشهود باشد و صورت باطنیه قلب و روح صورت تذکر محبوب باشد، و اعمال قلبیه و قالبیه تذکری باشد، و اقالیم سبعة ظاهریه و ممالک باطنیه مفتوح به ذکر حق و مسخر به تذکر جمیل مطلق باشند. بلکه اگر حقیقت ذکر صورت باطنی قلب شد و فتح مملکت قلب به دست آن گردید، حکمش در سایر ممالک و اقالیم سرایت می کند: حرکات و سکناات چشم و زبان و دست و پا و اعمال سایر قوا و اعضا با ذکر حق انجام گیرند و برخلاف وظایف انجام امری ندهند؛ پس حرکات و سکناات آنها مفتوح و مختوم به ذکر حق شود؛ و بِسْمِ الله مَجْرِيهَا وَمُرْسِيهَا^{۱۳} در تمام ممالک نفوذ کند، و در نتیجه متحقق به حقیقت اسماء و صفات شود، بلکه صورت اسم الله اعظم و مظهر آن گردد. و این غایت القصوای کمال انسانی و منتهی الآمال اهل الله است. و به هر مرتبه که از این مقام نقصان حاصل شود و نفوذ ذکر کم شود، کمال انسانی به همان اندازه ناقص گردد؛ و نقصان ظاهر و باطن هر یک به دیگری سرایت کند؛ زیرا که نشئات وجود انسانی با هم مرتبط و از هم متأثرند. و از این جا معلوم می شود که ذکر نطقی و زبانی، که از تمام مراتب ذکر نازلتر است، نیز مفید فایده است؛ زیرا که اولاً زبان در این ذکر به وظیفه خود قیام کرده، گرچه قالب بیرونی باشد. و ثانیاً اینکه ممکن است این تذکر پس از مداومت و قیام به شرایط آن، اسباب باز شدن زبان قلب نیز شود. شیخ عارف کامل ما، جناب شاه آبادی، روحی فداه، می فرمودند شخص ذاکر باید در ذکر مثل کسی

باشد که به طفل کوچک که زبان باز نکرده می‌خواهد تعلیم کلمه را کند: تکرار می‌کند تا اینکه او به زبان می‌آید و کلمه را ادا می‌کند. پس از آنکه او ادای کلمه را کرد، معلم از طفل تبعیت می‌کند؛ و خستگی آن تکرار برطرف می‌شود و گویی از طفل به او مددی می‌رسد. همین‌طور کسی که ذکر می‌گوید باید به قلب خود، که زبان ذکر باز نکرده، تعلیم ذکر کند. و نکته تکرار اذکار آن است که زبان قلب گشوده شود. و علامت گشوده شدن زبان قلب آن است که زبان از قلب تبعیت کند و زحمت و تعب تکرار مرتفع شود. اول زبان ذاکر بود و قلب به تعلیم و مدد آن ذاکر شد، و پس از گشوده شدن زبان قلب، زبان از آن تبعیت کرده به مدد آن یا مدد غیبی متذکر می‌شود.

و باید دانست که اعمال ظاهریه صوریه لایق مقام غیب و حشر در ملکوت نشوند، مگر آنکه از باطن روحانیت و لباب قلب به آن مددی رسد و او را حیات ملکوتی بخشد. و آن نفخه روحی، که خلوص نیت و نیت خالص صورت اوست، به منزله روح و باطن است که به تبع آن جسد نیز محسوس در ملکوت شود و لایق قبول درگاه گردد. و لهذا در روایات شریفه وارد است که قبولی اعمال به قدر اقبال قلب است.^{۱۴} با همه وصف، ذکر لسانی نیز محبوب و مطلوب است و انسان را بالاخره به حقیقت می‌رساند؛ لهذا در اخبار و آثار از ذکر لسانی مدح عظیم شده، و کمتر بابی مثل باب «ذکر» کثیر الحدیث است.^{۱۵} و در آیات شریفه کتاب کریم نیز بسیار از آن مدح شده؛^{۱۶} گرچه غالب آنها منزل بر ذکر قلبی یا ذکر با روح است؛ ولی تذکر حق در هر مرتبه محبوب است. و ما در این مقام ختم کلام می‌کنیم به ذکر چند حدیث شریف برای تیمن و تبرک.

فصل

در ذکر بعض احادیث در فضیلت ذکر خدا

کافی بسند صحیح عن الفضیل بن یسار قال قال أبو عبد الله، علیه السلام: ما من مجلس یجتمع فیہ أبراؤ وفجار فیقومون علی غیر ذکر الله عز وجل إلا کان حسرة علیهم یوم القيامة.^{۱۷} «هیچ مجلسی نیست که مجتمع شوند در آن نیکان و بدانی، پس برخیزند بی ذکر خدا، مگر آنکه حسرت شود برای آنها در روز قیامت.» معلوم

است انسان پس از آنکه بر او منکشف شد در قیامت نتایج بزرگ ذکر خدا، و خود را از آن محروم دید و فهمید که چه نعمتها و بهجتها از دستش رفته و دیگر قابل جبران نیست، حسرت و ندامت بر او رو آور گردد. پس انسان باید تا فرصت دارد، غنیمت شمارد و مجالس و محافل خود را از ذکر خدا [خالی] نگذارد.

كافی بِسَنَدٍ مُوْتَقٍ عَنِ أَبِي جَعْفَرٍ، عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ أَرَادَ أَنْ يَكْتَالَ بِالْمِكْيَالِ الْأَوْفَى فَلْيَقُلْ، إِذَا أَرَادَ أَنْ يَقُومَ مِنْ مَجْلِسِهِ: «سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ. وَ سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ. وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.»^{۱۸}

«هر کس بخواید کشیده شود به کیل تمام (یعنی ثواب او از خدای تعالی کامل باشد و نقصی نداشته باشد) وقتی که خواست از مجلس برخیزد، بخواند این آیات شریفه را...».

و از جناب صادق، علیه السلام، منقول است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، فرمودند: «هر کس بخواید کیلش تمام باشد از ثواب در روز قیامت، این آیات شریفه را در تعقیب هر نماز بخواند.»^{۱۹}

و از حضرت صادق، علیه السلام، مرسلأ منقول است که قرائت این آیات در وقت قیام از مجلس کفاره گناهان است.^{۲۰}

كافی بِإِسْنَادِهِ عَنْ ابْنِ فَضَالٍ رَفَعَهُ قَالَ: قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِعِيسَى، عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا عِيسَى، أَذْكَرْنِي فِي نَفْسِكَ، أَذْكَرَكَ فِي نَفْسِي، وَ أَذْكَرْنِي فِي مَلَائِكَةِ أَذْكَرَكَ فِي مَلَائِكَةِ خَيْرٍ مِنْ مَلَائِكَةِ الْآدَمِيِّينَ، يَا عِيسَى، أَلَيْسَ لِي قَلْبٌ وَ أَكْثَرُ ذِكْرِي فِي الْخَلَوَاتِ، وَ أَعْلَمُ أَنَّ سُورِي أَنْ تُبْصَبَّصَ إِلَيَّ؛ وَ كُنْ فِي ذَلِكَ حَيًّا وَ لَا تَكُنْ مَيِّتًا.^{۲۱}

می گوید: «خدای عز و جل به عیسی فرمود: ”ای عیسی، یاد کن مرا پیش خود تا یاد کنم تو را در نزد خودم؛ و یاد کن مرا در جمعیت تا یاد کنم تو را در جمعیتی بهتر از جمعیت آدمزادگان. ای عیسی، نرم کن از برای من دل خود را، و بسیار یاد من کن در خلوتها؛ و بدان که خوشنودی من آن است که تبصبص کنی به سوی من. (تبصبص حرکت دم سگ است از خوف یا طمع. و این کنایه از شدت التماس و مسکنت است) و زنده باش در این ذکر نه مرده.“» مقصود از «زندگی» در ذکر، توجه و حضور قلب است.

كافی بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ: مَنْ

شُغِلَ بِذِكْرِي عَنْ مَسْأَلَتِي ، أَعْطَيْتُهُ أَفْضَلَ مَا أُعْطِيَ مَنْ سَأَلَنِي . ۲۲ حضرت صادق،
علیہ السلام، فرماید: «خدای عز و جل می فرماید: ”کسی که باز بماند به واسطه
ذکر من از سؤال من، عطای کنم اورا افضل چیزی که عطای کنم کسی را که سؤال
کرده مرا.“»

عَنْ أَحْمَدَ بْنِ فَهْدٍ فِي عُدَّةِ الدَّاعِي ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ،
قَالَ : . . . وَاعْلَمُوا أَنَّ خَيْرَ أَعْمَالِكُمْ [عِنْدَ مَلِيكِكُمْ] وَأَزْكَاهَا وَأَرْفَعَهَا فِي دَرَجَاتِكُمْ وَ
خَيْرَ مَا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ ذَكَرُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى ؛ فَإِنَّهُ أَخْبَرَ عَنْ نَفْسِهِ فَقَالَ : أَنَا
جَلِيسٌ مَنْ ذَكَرَنِي . ۲۳

«فرمود حضرت رسول، صلی الله علیه و آله، : ”بدانید بهترین اعمال شما
پیش خداوند و پاکیزه ترین آنها و رفیعترین آنها در درجات شما و بهتر چیزی که طلوع
کرده آفتاب بر او، ذکر خداوند سبحان است؛ زیرا که خبر داده خدای تعالی از
خودش، پس فرمود: من همنشین کسی هستم که یاد کند مرا.“»
اخبار فضیلت ذکر و کیفیت آن و آداب و شرایط آن به قدری زیاد است که در
حوصله احصای این اوراق در نیاید. وَالْحَمْدُ لِلَّهِ أَوْلَىٰ وَآخِرًا وَظَاهِرًا وَبَاطِنًا .

توضیحات:

- ۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۴۹۶، «کتاب الدعاء»، «باب ما يجب من ذکر الله فی کل مجلس»، حدیث ۴.
- ۲- مرآة العقول، ج ۱۲، ص ۱۲۲.
- ۳- «چون بندگانه دربارۀ من از تو پرسند، پس من بدیشان نزدیکم». (بقره / ۱۸۶).
- ۴- «ما از رگ گردن به او نزدیکتریم» (ق / ۱۶).
- ۵- «پروردگار خویش را به حال زار و پنهانی در دل خود یاد کن». (اعراف / ۲۰۵).
- ۶- علی بن ابراهیم، عن أبيه، . . . عن أحدهما (ع) قال: لا يَكْتُبُ الْمَلِكُ إِلَّا ما سَمِعَ وقالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ: «وَأَذْكَرُ رَبِّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعاً وَخِيفَةً» فَلَا يَعْلَمُ ثَوَابَ ذَلِكَ الذِّكْرِ فِي نَفْسِ الرَّجُلِ غَيْرَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ لِعَظَمَتِهِ. (علی بن ابراهیم از پدرش . . . از یکی از دو امام (ع) نقل کرده که فرمود: «فرشته جز آنچه می شنود نمی نویسد. و خدای تعالی فرموده: «پروردگار خود را به حال زار و پنهانی در دل خود یاد کن.»، پس کسی بزرگی پاداش این ذکر پنهانی را که نزد خداوند است نمی داند. (اصول کافی، ج ۲، ص ۵۰۲، «کتاب الدعاء»، «باب ذکر الله عز و جل فی السِّر»، حدیث ۴.
- ۷- علی بن ابراهیم . . . عن أبي عبد الله (ع) قال قال أبو عبد الله (ع): الذَّاكِرُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي الْغَائِلِينَ كَالْمُقَاتِلِ فِي الْمُحَارِبِينَ. اصول کافی، ج ۲، ص ۵۰۲، «کتاب الدعاء»، «باب ذکر الله عز وجل فی الغافلين»، حدیث ۱.
- ۷/۱- احمد بن محمد بن محمد بن فهد اسدی حلی (۷۵۶-۸۴۱) فقیه، محدث، عابد و عارف کامل قرن نهم هجری، بزرگانی مانند محقق کرکی، ابن ابی جمهور احسایی، شیخ علی بن طالبی از محضر او استفاده کرده اند. از آثار اوست: عدة الداعی، آداب الداعی، اسرار الصلوة، التحریر، المقتصر فی شرح الارشاد، شرح الفیه شهید، المهذب البارع فی شرح المختصر النافع.
- ۸- عدة الداعی، ص ۱۸۹.
- ۹- در وسائل الشیعة (ج ۴، ص ۱۱۸۵، «کتاب الصلاة»، «باب ۷) ۴ حدیث به این مضمون وارد شده است.
- ۱۰- «همچنانکه آیات ما به سوی تو آمد و تو آنها را فراموش کردی، پس همچنان امروز نیز تو فراموش خواهی شد.» (طه / ۱۲۶).
- ۱۱- منازل السائرین، ص ۱۵، «قسم بديايات»، «باب تذکر».
- ۱۲- ← حدیث ۱۲، پاورقی ۱۱، ۱۲، ۱۳.
- ۱۳- (و گفت سوار شوید در آن کشتی) بنام خدا در وقت راندنش و هنگام توقفش. (هود/ ۴۱)
- ۱۴- پیامبر فرمود: إِنَّ الله لَا يَنْظُرُ إِلَى صُورِكُمْ وَ أَعْمَالِكُمْ، وَ إِنَّمَا يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ (همانا خداوند به صورتها و اعمالتان ننگرد، بلکه به دلهايتان نظر کند. «بحار الانوار ج ۶۷، ص ۲۴۸، «کتاب ايمان و كفر»، باب ۵۴، حدیث ۲۱.
- ۱۵- ← اصول کافی، ج ۲، ص ۴۹۶-۵۰۶، «کتاب الدعاء»، «باب من يجب من ذکر الله عز وجل کل مجلس»، «باب ذکر الله عز و جل کثیراً»، . . . وسائل الشیعة، ج ۴، ص ۱۱۷۷-۱۲۴۰، «کتاب الصلاة»، «ابواب الذکر»، المحجّة البيضاء، ج ۲، ص ۲۶۵-۲۷۷، «کتاب الاذکار والدعوات»، ص ۳۴۳-۳۸۷، «کتاب ترتیب الاوراد و تفصیل احياء الليل».
- ۱۶- رعد / ۲۸ و عنکبوت / ۴۵، حدید / ۱۶، بقره / ۲۲۰ احزاب / ۴۱ . . .
- ۱۷- اصول کافی، ج ۲، ص ۴۹۶، «کتاب الدعاء»، «باب ما يجب من ذکر الله فی کل مجلس»، حدیث ۱.
- ۱۸- اصول کافی، ج ۲، ص ۴۹۶، «کتاب الدعاء»، «باب ما يجب من ذکر الله فی کل مجلس»، حدیث ۳. «منزه است پروردگار تو، پروردگار دارای عزت و میرا از آن وصفها که او را کنند و سلام بر فرستادگان او باد ستایش او راست که پروردگار عالمیان است.» (صافات / ۱۸۰-۱۸۲).
- ۱۹- قال أمير المؤمنين (ع) مَنْ أَرَادَ أَنْ يَكْتَالَ بِالْمَكْيَالِ الْأَوْفَى، فَلْيَكُنْ آخِرَ قَوْلِهِ «سبحان ربك رب الغرة عما يصفون و سلام على المرسلين و الحمد لله رب العالمين». فَإِنَّ لَهُ مِنْ كُلِّ مُسْلِمٍ حَسَنَةً. من لايحضره الفقيه. ج ۱، ص

٢١٣، باب ٤٦، حديث ٧.

- ٢٠- وسائل الشيعة، ج ١٥، ص ٥٨٥، «كتاب الايلاء والكفارات»، «ابواب الكفارات»، باب ٣٧، حديث ١
- ٢١- اصول كافي، ج ٢، ص ٥٠٢، «كتاب الدعاء»، «باب ذكر الله في السر»، حديث ٣.
- ٢٢- اصول كافي، ج ٢، ص ٥٠١، «كتاب الدعاء»، «باب الاشتغال بذكر الله»، حديث ١.
- ٢٣- علة الداعي. ص ١٨٧.

الحديث التاسع عشر

بِسَنَدِي الْمُتَّصِلِ إِلَى ثِقَّةِ الْإِسْلَامِ وَالْمُسْلِمِينَ، مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ الْكَلْبِيِّ،
رضوان الله تعالى عليه، عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ النَّوْفَلِيِّ، عَنْ
السُّكُونِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ:
الْغَيْبَةُ أَسْرَعُ فِي دِينِ الرَّجُلِ الْمُسْلِمِ مِنَ الْأَكْلَةِ فِي جَوْفِهِ.

قَالَ وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: الْجُلُوسُ فِي الْمَسْجِدِ إِنْتِظَارُ
الصَّلَاةِ عِبَادَةٌ مَأْلَمٌ يُحْدِثُ. قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا يُحْدِثُ. قَالَ: الْإِغْتِيَابُ.^١

ترجمه «سکونی گوید فرمود حضرت صادق، علیه السلام، فرمود رسول خدا،
صلی الله علیه و آله: «غیبت سریعتر است در دین مرد مسلمان از مرض «آکله» در
جوفش.» گفت و فرمود رسول خدا، صلی الله علیه و آله،: «نشستن در مسجد برای
انتظار نماز عبادت است مادامی که احداث نکند.» گفته شد: «ای رسول خدا، چه
چیز را احداث نکند؟» فرمود: «غیبت را.»»

شرح «غیبت» مصدر «غاب»، وهم [اسم] مصدر «اغتیاب» است؛ چنانچه در لغت
است. قال الجوهري: «إِغْتَابَهُ إِغْتِيَابًا، إِذَا وَقَعَ فِيهِ، وَالِإِسْمُ الْغَيْبَةُ. وَهُوَ أَنْ يَتَكَلَّمَ
خَلْفَ إِنْسَانٍ مَسْتَوْرٍ بِمَا يَغْمُهُ لَوْ سَمِعَهُ. فَإِنْ كَانَ صِدْقًا سُمِّيَ غَيْبَةً؛ وَإِنْ كَانَ كِذْبًا
سُمِّيَ بُهْتَانًا.» - انتهى^٢

محقق محدث، مجلسی، علیه الرحمة، فرماید: «این معنی لغوی است.»

انتهی^۳. ولی ظاهر چنین نماید که صاحب صحاح معنی اصطلاحی را بیان کرده نه معنی لغوی را؛ زیرا که معنی لغوی «غاب» و «اغتاب»، و سایر تصاریف آن، این نیست، بلکه معنای اعمی از آن است. و لغویین گاه معنی اصطلاحی یا شرعی را در کتب خود می‌نگارند.

و از صاحب قاموس منقول است که «غاب» را به معنی «عاب» گرفته. و عن المصباح المنیر: «إِغْتَابُهُ إِذَا ذَكَرَهُ بِمَا يَكْرَهُهُ مِنَ الْعُيُوبِ، وَهُوَ حَقٌّ.»^۴ به گمان نویسنده هیچیک از مذکورات متن معنی لغوی نباشد؛ بلکه در هر یک قیودی است که با معنی اصطلاحی اختلاط پیدا کرده. در هر صورت بحث در اطراف معنی لغوی چندان فایده ندارد؛ عمده به دست آوردن موضوع شرعی است که متعلق تکلیف شده. و علی الظاهر در این مورد این موضوع قیود شرعیه دارد که خارج از فهم عرفی و معنی لغوی است. و پس از این در اطراف موضوع بیانی پیش می‌آید.

«وَالْأَكْلَةُ»، كَفَّرَحَةٍ، دَاءٌ فِي الْعُضْوِ يَأْتِكِلُ مِنْهُ. كَمَا فِي الْقَامُوسِ وَغَيْرِهِ. وَقَدْ يُقْرَأُ بِمَدِّ الْهَمْزَةِ عَلَى وَزْنِ فَاعِلَةٍ؛ أَيِ الْعِلَّةِ الَّتِي تَأْكُلُ اللَّحْمَ. وَالْأَوَّلُ أَوْفَقٌ بِاللَّغَةِ. كَذَا قَالَ الْمَجْلِسِيُّ.^۵

«مجلسی فرموده: اكلة بر وزن فَرَحَةٍ، دردی است در عضو که از آن می‌خورد. چنانچه در قاموس و غیر آن مذکور است. و گاهی بر وزن «فاعلة» خوانده شده؛ یعنی دردی که گوشت را می‌خورد. و اولی مناسبتر با لغت است.»
در هر حال، مقصود آن است که همان‌طور که این مرض وقتی پیدا شد در عضو، خصوصاً اعضای لطیفه مثل باطن. آن را بزودی می‌خورد و فانی می‌کند، غیبت دین انسان را از آن سریعتر می‌خورد و فاسد و فانی می‌کند.
و مالمَّ يُحَدِّثُ از باب افعال است. و ضمیر مستتر در آن راجع به «جالس» مستفاد از «جلوس» مذکور است. و «اغتیب» منصوب است، و مفعول فعل مقدر مفهوم از کلام سائل است. و در بعضی نسخ به جای مایحِدِثُ «مالحدث» است؛ بنابراین، «اغتیب» مرفوع است بنا بر خبریت.

فصل

در تعریف غیبت است

بدان که فقها، رضوان الله علیهم اجمعین، از برای «غیبت» تعریفهای

بسیاری کردند که بیان آنها و مناقشه در طرد و عکس هریک خارج از وظیفه این اوراق است مگر به طور اجمال.

شیخ محقق سعید شهید در کشف الریبه می فرماید از برای آن دو تعریف است: **أول** - و آن مشهور بین فقهاست - : **هُوَ ذِكْرُ الْإِنْسَانِ حَالِ غَيْبِهِ بِمَا يَكْرَهُ نِسْبَتَهُ إِلَيْهِ، مِمَّا يُعَدُّ نَقْصَانًا فِي الْعُرْفِ بِقَصْدِ الْإِنْتِقَاصِ وَالذَّمِّ.** « وَالثَّانِي : «التَّنْبِيهُ عَلَى مَا يَكْرَهُ نِسْبَتَهُ إِلَيْهِ. . . الخ»

حاصل معنی آن است که «غیبت عبارت است از ذکر کردن انسان را در حال غایب بودنش به چیزی که خوش آیند نیست نسبت دادن آن را به سوی او، از چیزهایی که پیش عرف مردم نقصان است، به قصد انتقاص و مذمت او.» و حاصل معنی دوم آن است که «آن عبارت است از آگاهی دادن بر چیزی که چنین باشد.» و تعریف دوم اعم است از اول در صورتی که «ذکر» به معنی قول باشد؛ چنانچه متفاهم عرفی است؛ زیرا که «تنبيه» اعم است از قول و کتابت و حکایت، و غیر آن از سایر طرق تفهیم. و اگر «ذکر» اعم از قول باشد، چنانچه مطابق لغت است، مرجع هر دو تعریف به یک امر برگردد، و مفاد اخبار نیز دلالت بر این دو تعریف دارد. مثل ما فی مجالس الشیخ فی حدیث أبی الأسود، فی وصیة النبی، صلی الله علیه و آله، لأبی ذر، رضوان الله علیه. وَفِيهِ : قُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا الْغَيْبَةُ؟ قَالَ : ذِكْرُكَ أَخَاكَ بِمَا يَكْرَهُ. قُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَإِنْ كَانَ فِيهِ الَّذِي يُذَكَّرُ بِهِ؟ قَالَ : إِعْلَمْ، أَنَّكَ إِذَا ذَكَرْتَهُ بِمَا هُوَ فِيهِ، فَقَدْ اغْتَبْتَهُ؛ وَإِذَا ذَكَرْتَهُ بِمَا لَيْسَ فِيهِ، فَقَدْ بَهْتَهُ. ٧

حضرت ابی ذر گوید: «گفتم ای رسول خدا، چیست غیبت؟ فرمود: ”ذکر تو است برادر خود را به چیزی که مکروه است.“ گفتم: ”یا رسول الله، اگر باشد در او آنچه ذکر شده، غیبت است؟“ فرمود: ”اگر باشد غیبت است؛ و اگر نباشد تهمت است.“»

و در نبوی مشهور وارد است: **هَلْ تَذَرُونَ مَا الْغَيْبَةُ؟ فَقَالُوا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ.** قَالَ : ذِكْرُكَ أَخَاكَ بِمَا يَكْرَهُ. . . الخ^٨ و این برگشت کند به معنی اول، بنا بر متفاهم عرفی معنی «ذکر»؛ یا معنی دوم، بنا بر اعمیت «ذکر» از قول. و غایب بودن برادر را نفرمود، زیرا که از مفهوم غیبت معلوم بوده و محتاج به ذکر نبوده. و برادر نیز معلوم

است که برادر ایمانی است نه نسبی .

و مایکره عبارت است از چیزهایی که نقصان عرفی است .

و «قصد انتقاص و مذمت» گرچه در حدیث شریف ابی ذر، و نبوی مشهور، مذکور نیست، ولیکن از فحوای کلام متفاهم می شود؛ بلکه صدر روایت ابی ذر دلالت بر آن [دارد] و مستغنی از ذکر بوده؛ زیرا که در صدر روایت است: **الْغِيبَةُ أَشَدُّ مِنْ الزَّنَا. قُلْتُ: وَلِمَ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ [صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ]؟ قَالَ: لِأَنَّ الرَّجُلَ يَزْنِي فَيَتُوبُ إِلَى اللَّهِ فَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِ، وَالْغِيبَةُ لَا تُغْفَرُ حَتَّى يَغْفِرَهَا صَاحِبُهَا. . . ثُمَّ قَالَ: وَ أَكُلُ لَحْمِهِ مِنْ مَعْاصِيِ اللَّهِ.** ^۹ از این دو جمله معلوم شود که با قصد انتقاص مقصود است؛ والا اگر تلطفاً و ترحماً ذکری از غیر شود، معصیت او نیست تا محتاج به آمرزش شود، و اکل لحم او نیست.

و اعمیت غیبت از ذکر قولی نیز معلوم شود از روایت عایشه قالت: **دَخَلْتُ عَلَيْنَا امْرَأَةً؛ فَلَمَّا وَلَّتْ، أَوْمَأْتُ بِيَدِي أَنَّهَا قَصِيرَةٌ فَقَالَ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: اِغْتَبَيْتِهَا.** ^{۱۰} عایشه گوید: «یک زنی پیش ما آمد؛ چون رو برگرداند، به دستم اشاره [کردم] که کوتاه قامت است. رسول الله، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فرمود که غیبت او را کردی.»

بلکه عرف از نفس اخبار غیبت خصوصیت تلفظ را نمی فهمد، بلکه آن را از جهت افهام نوعی مورد حرمت می داند؛ یعنی، اختصاص تلفظ به «ذکر» از باب این است که غالباً غیبت با تلفظ واقع می شود؛ نه از جهت خصوصیت آن است. باقی ماند يك مطلب. و آن این است که از اطلاق بسیاری از اخبار معلوم می شود که کشف سر مؤمنین حرام است. یعنی، عیوبی که از مؤمنین مستور و مخفی است، چه خلقی یا خلقی یا عملی باشد، حرام است اظهار آن را و افشا آن را؛ چه شخص متصف راضی به آن باشد یا نه؛ و چه قصد انتقاص در کار باشد یا نباشد. ولی از ملاحظه مجموع اخبار استفاده می شود که قصد انتقاص دخیل در حرمت است؛ مگر آنکه نفس عمل از اموری باشد که ذکر آن و اشاعه آن محرم شرعی باشد، چون معاصی خدا که صاحب معصیت نیز نمی تواند اظهار آن کند و از جمله اشاعه فاحشه است. و این مربوط به حرمت غیبت نیست. و بعید نیست اظهار مستورات مؤمنین در صورت عدم رضایت آنها نیز محرم باشد، ولو قصد انتقاص در کار نباشد. در هر صورت بیش از این تفصیل در این باب خارج از مقصود ماست.

فصل

بدان که حرمت غیبت فی الجملة اجماعی، بلکه از ضروریات فقه است. و از کبائر و موبقات است. و بحث در اطراف آن و مستثنیات آن از وظیفه این اوراق خارج است. آنچه لازم است در این مقام ذکر آن، تنبه دادن بر فساد این سیئه موبقه و تبعات آن است که بلکه ان شاء الله با تفکر در آن بدان مبتلا نشویم؛ یا اگر خدای نخواستہ شدیم، بزودی رجوع کنیم، توبه کنیم و قلع ماده فساد آن را کرده نگذاریم با این آلودگی و ابتلای به این کبیره ایمان کُش از این عالم منتقل شویم، که از برای این موبقه کبیره در عالم غیب و پس پرده ملکوت صورت مشوه زشتی است که علاوه بر بدی آن موجب رسوایی در ملا اعلی و محضر انبیاء مرسلین و ملائکه مقربین می شود. صورت ملکوتی آن همان است که خداوند تبارک و تعالی در کتاب کریمش اشاره به آن می فرماید و احادیث شریفه نیز صراحتاً و اشارتاً بیان آن را کرده اند. قَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ: وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا؟ فَكِرْهُتُمُوهُ. ۱۱ فرمود: «غیبت نکند بعضی شما بعضی را. آیا دوست دارد یکی از شما که گوشت برادر خود را بخورد در صورتی که مردار است؟ پس کراهت دارید او را البته.»

ما غافلیم از آنکه اعمال ما عیناً با صورتهای مناسبه با آنها در عالم دیگر به ما رجوع می کند. نمی دانیم که این عمل صورت مردار خوردن است. صاحب این عمل همان طور که چون سگهای درنده اعراض مردم را دریده و گوشت آنها را خورده، در جهنم نیز صورت ملکوتی این عمل به او رجوع می کند.

وفي رواية أن رسول الله لما رجم الرجل في الزنا، قال رجل لصاحبه: هذا أخصص كما يُخصص الكلب. فمر النبي معهما بجيفة، فقال: إنهنسا منها. فقالا: يا رسول الله، ننهنس جيفة! فقال: ما أصبتما من أحيكما أنتن من هذه. ۱۲

«رسول خدا [صلی الله علیه و آله] به واسطه زنا مردی را سنگسار فرمود. یکی از حضار به رفیقش گفت: «این شخص در جایگاه خود کشته شد مثل سگ.» پس از آن پیغمبر [صلی الله علیه و آله] با آن دو نفر به مرداری عبور کردند. فرمود به آنها: «با دندانهای خود از گوشت این مردار بکنید.» عرض کردند: یا رسول الله، از

گوشت مردار بخوریم! فرمود: «آنچه از برادرتان به شما رسید، گذش بیش از این است!»^{۱۳}

آری، رسول اکرم، صلی الله علیه و آله، به قوت نور بصیرت و مشاهده می دید عمل آنها را که گذش از مردار بیشتر است و صورت آن فظیحت و فظیعت است.

و در روایت دیگر است که غیبت کننده در روز قیامت گوشت خود را می خورد. و در وسائل از مجالس صدوق طائفه، رضوان الله علیه، سند به حضرت امیر، علیه السلام، رساند در ضمن مواعظش به نوف البکالی: قَالَ قُلْتُ: زِدْنِي. قَالَ: إِبْتِئِبِ الْغِيْبَةِ، فَإِنَّهَا إِذَا مَ كِلَابِ النَّارِ. ثُمَّ قَالَ: يَا نُوفُ، كَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ وُلْدَ مَنْ حَلَالٍ وَ هُوَ يَأْكُلُ لُحُومَ النَّاسِ بِالْغِيْبَةِ. الْحَدِيثُ ۱۳.

نوف گوید: «گفتم به مولی علیه السلام: "زیاده از این موعظه فرما مرا." فرمود: "دوری کن از غیبت، زیرا که آن نانخورش سگهای آتش است." پس از آن فرمود: "ای نوف، دروغگوست کسی که گمان کند زاییده حلال است و حال آنکه گوشت های مردم را می خورد به غیبت."»

و منافات میان این روایات شریفه نیست؛ همه اینها ممکن است واقع شود: هم گوشت مردار بخورد، و هم از گوشت خود بخورد، و هم به صورت سگ باشد و خوراکش مردار باشد، و هم به صورت مردار باشد و خوراک سگهای جهنم باشد. آن جا صورت تابع جهات فاعلیه است و یک موجود صور عدیده ممکن است داشته باشد. چنانچه در محل خود مقرر است.

و عن عقاب الأعمال بِإِسْنَادِهِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فِي حَدِيثٍ: . . . وَ مَنْ مَشَى فِي غِيْبَةِ أَخِيهِ وَ كَشَفَ عَوْرَتِهِ، كَأَنَّ أَوَّلَ خُطْوَةٍ خَطَّهَا

وَضَعَهَا فِي جَهَنَّمَ وَ كَشَفَ اللَّهُ عَوْرَتَهُ عَلَى رُؤُوسِ الْخَلَائِقِ . . . الخ^{۱۴}
فرمود: «کسی که راه رفت در غیبت برادرش و کشف سر او، اول قدمی که بردارد در جهنم گذارد، و کشف کند خداوند سر او را در بین خلائق.» اینها حال روز قیامت و جهنم او که این طور خداوند تعالی او را مفتضح در بین خلائق و در محضر ملکوتیین فرماید.

و در وسائل سند به حضرت صادق، علیه السلام، رساند که از حضرت

رسول، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، روایت فرموده، تامل فرماید: وَقَالَ: مَنْ اغْتَابَ امْرَأَةً مُسْلِمًا، بَطَلَ صَوْمُهُ وَنُقِضَ وَضُوءُهُ وَجَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفُوحٌ مِنْ فِيهِ رَائِحَةٌ أَنْتَنٌ مِنَ الْجِيفَةِ، يَتَأَذَى بِهِنَّ أَهْلُ الْمَوْقِفِ. وَإِنْ مَاتَ قَبْلَ أَنْ يَتُوبَ، مَاتَ مُسْتَحِلًّا لِمَا حَرَّمَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ. ۱۵

فرمود رسول اکرم، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «کسی که غیبت کند مرد مسلمی را، باطل شود روزه او و شکسته شود وضوی او؛ و بیاید روز قیامت در حالی که از دهن او بویی می آید که از بوی مردار گندش بیشتر است؛ در آزار می آیند از آن اهل موقف. و اگر بمیرد قبل از توبه، مرده است در صورتی که حلال شمرده چیزی را که خداوند حرام شمرده است.» این هم حال قبل از ورودش به جهنم که در نزد اهل «موقف» مفتضح و رسواست و در شمار کفار است؛ زیرا که مستحل محرم الهی کافر است. و مُغتاب* در اثر او مثل اوست، بنابراین حدیث شریف. و حال برزخ او نیز روایت از رسول خدا، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - گردیده:

عَنْ أَنَسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَرَرْتُ لَيْلَةَ أُسْرِي بِي عَلَى قَوْمٍ يَخْمِشُونَ وُجُوهُهُمْ بِأُظْفِيرِهِمْ. فَقُلْتُ: يَا جَبْرَيْلَ، مَنْ هَؤُلَاءِ؟ قَالَ: هَؤُلَاءِ الَّذِينَ يَغْتَابُونَ النَّاسَ وَيَقْعُونَ فِي أَعْرَاضِهِمْ. ۱۶

انس بن مالک [گوید]: «رسول خدا، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فرمود: گذشتم در شب معراج به قومی که رویهای خود را با چنگال خویش خراش می دادند. از جبرئیل پرسیدم اینها کیان اند؟ گفت: "اینها کسانی هستند که غیبت مردم را می کردند و واقع می شدند در اعراض آنها."»

پس، معلوم شد که شخص مُغتاب در برزخ رسوا و مفتضح است، و در موقفش پیش اهل آن خجل و شرمسار است، و در جهنم نیز با رسوایی و بی آبرویی خواهد به سر برد؛ بلکه بعضی مراتب آن نیز اسباب رسوایی در این عالم شود. چنانچه در حدیث شریف کافی وارد است:

عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ، عَلَيْهِ السَّلَامُ، يَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللهِ، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: يَا مَعْشَرَ مَنْ أَسْلَمَ بِلِسَانِهِ وَلَمْ يَخْلُصِ الْإِيمَانُ إِلَى قَلْبِهِ لَا تَدْخُلُوا الْمُسْلِمِينَ وَلَا تَتَّبِعُوا عَوْرَاتِهِمْ فَإِنَّ مَنْ تَتَّبَعَ عَوْرَاتِهِمْ، تَتَّبَعَ اللهُ عَوْرَتَهُ؛ وَمَنْ

تَتَّبِعَ اللَّهُ عَوْرَتَهُ؛ يَفْضَحُهَا وَ لَوْ فِي بَيْتِهِ. ۱۷

حضرت صادق، علیه السلام، از حضرت رسول، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، حدیث می‌کند که فرمود: «ای گروهی که بزبان اسلام آوردید و ایمان به قلب شما وارد نشده، مذمت نکنید مسلمانان را و جستجو نکنید قبایح مستوره آنها را؛ زیرا که کسی که عورات آنها را جستجو کند، خداوند جستجو کند عورات او را؛ و کسی را که خدا جستجوی عورت او کند، مفتضح کند او را و اگرچه در خانه‌اش باشد.» خداوند تبارک و تعالی غیور است و هتک مستور مؤمنین و کشف عورات آنها هتک ناموس الهی است. اگر انسان بی‌حیایی را از حد گذراند و هتک حرمت الهیه نمود، خداوند غیور مستورات او را، که به لطف و ستاریت خود ستر فرموده بود، مکشوف می‌فرماید و هتک مستور آن را می‌فرماید، و در بین مردم در این عالم و ملائکه و انبیا و اولیا، علیهم السلام، در آن عالم مفتضح می‌شود.

و در حدیث شریف کافی سند به حضرت باقر العلوم، علیه السلام، رسانند: قَالَ لَمَّا أُسْرِيَ بِالنَّبِيِّ، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، قَالَ: يَا رَبِّ، مَا حَالُ الْمُؤْمِنِ عِنْدَكَ. قَالَ: يَا مُحَمَّدُ، مَنْ أَهَانَ لِي وَلِيًّا، فَقَدْ بَارَزَنِي بِالْمُحَارَبَةِ، وَأَنَا أَسْرَعُ [شَيْءٍ] إِلَى نُصْرَةِ أَوْلِيَائِي. ۱۸

فرمود باقر العلوم، علیه السلام، در معراج رسول اکرم، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، عرض کرد: «ای پروردگار چگونه است حال مؤمن پیش تو؟» فرمود: «ای محمد، کسی که اهانت کند برای من دوستی را، پس بتحقیق ظاهر شده است به محاربه با من؛ و من سریعتر هستم به سوی یاری کردنِ دوستانِ خودم از هرچه.» و احادیث در این ردیف بسیار است.

و شیخ صدوق سند به حضرت صادق، علیه السلام، رساند که فرمود در ضمن حدیثی: وَمِنْ اِعْتَابِهِ بِمَا فِيهِ، فَهُوَ خَارِجٌ مِنْ وِلَايَةِ اللهِ تَعَالَى دَاخِلٌ فِي وِلَايَةِ الشَّيْطَانِ. ۱۹ یعنی «کسی که غیبت کند او را (کسی را که اهل ستر و عدالت است در ظاهر، گرچه مذنب باشد پیش خودش) خارج شود از ولایت خدای تعالی و در ولایت شیطان وارد شود.» معلوم است کسی که از ولایت حق خارج شود و در ولایت شیطان داخل شود، از اهل نجات و ایمان نخواهد بود. چنانچه در حدیث سابق اسحاق بن عمار نیز گذشت که اسلام مغتاب لسانی است و ایمان در قلبش وارد نشده. معلوم است کسی که مؤمن به خدا باشد و مصدق به روز جزا و معتقد به

رسیدن به صور اعمال و حقایق سیئات، چنین موبقه کبیره را، که در عوالم غیب و شهادت و درنشئه دنیا و برزخ و عقبی او را رسوا و مفتضح می کند و او را به جهنم به شرّ بلیات مبتلا می کند و از ولایت حق خارج می کند و به ولایت شیطان داخل می کند، مرتکب نشود. اگر ما اقدام بدین امر بزرگ کردیم، باید بفهمیم که سرچشمه خرابی دارد و حقیقت ایمان در قلب ما وارد نشده. اگر ایمان وارد قلب شود، کارها اصلاح می شود: آثار آن سرایت می کند به تمام ظاهر و باطن و سر و عن. پس، باید معالجه باطن را بکنیم و مرض قلب را علاج نماییم. و از احادیث ظاهر شود که همان طور که سستی ایمان و عدم خلوص آن موجب مفسد اخلاقی و اعمالی شود، این مفسد نیز موجب نقصان ایمان، بلکه زایل شدن آن، می شود. و این مطابق با نوعی از برهان است؛ چنانچه در محل خود مقرر است.

و بدان که این معصیت از جهت دیگر هم از معاصی شدیدتر و تبعاتش بیشتر است. و آن این است که علاوه بر آنکه جنبه حق الله دارد، جنبه حق الناس هم دارد، و خداوند نمی آمرزد معتاب را تا صاحبش از او راضی شود؛ چنانچه در حدیث شریف با چندین طریق به همین مضمون وارد شده:

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ فِي الْمَجَالِسِ وَالْأَخْبَارِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي ذَرٍّ، عَنِ النَّبِيِّ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فِي وَصِيَّةٍ لَهُ قَالَ: يَا أَبَا ذَرٍّ، إِيَّاكَ وَالْغَيْبَةَ! فَإِنَّ الْغَيْبَةَ أَشَدُّ مِنَ الزُّنَا. قُلْتُ: وَلِمَ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: لِأَنَّ الرَّجُلَ يَزْنِي فَيَتُوبُ إِلَى اللَّهِ فَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِ، وَالْغَيْبَةَ لَا تُغْفَرُ حَتَّى يَغْفِرَهَا صَاحِبُهَا. ٢٠

«رسول اکرم، صلی الله علیه و آله، در ضمن وصیتهایش به جناب ابی ذر، رضی الله عنه، می فرماید: "بترس از غیبت، زیرا که آن از زنا شدیدتر است." عرض کرد [م]: "برای چه یا رسول الله؟" فرمود: "برای آنکه زانی اگر توبه کرد خداوند می آمرزد او را، ولی غیبت آمرزیده نشود تا آنکه صاحبش بیامرزد."»
و در علل و خصال و مجمع البیان و کتاب اخوان به همین مضمون، یا قریب به این، حدیث نموده اند^{۲۱}. و اگر خدای نخواستہ انسان با حقوق مردم از دنیا برود، کارش بسیار مشکل شود. در حقوق الهی سر و کار با کریم و رحیم می باشد که در ساحت مقدسش بغض و کینه، عداوت و تشقی راه ندارد؛ ولی اگر سر و کار با بندگان شد، ممکن است گرفتار کسی شود که دارای این گونه اخلاق باشد و از انسان بدین زودبها نگذرد یا هیچ وقت از او راضی نشود. پس، بر انسان لازم است که

مواظب حال خودش خیلی باشد، و این ملاحظات را بنماید که مطلب بسیار خطرناک است و امر بسیار مشکل است.

و احادیث در تشدید امر غیبت بیش از این است که در حوصله این اوراق بگنجد. و ما به ذکر مختصری از آن قناعت می کنیم.

مِثْلُ مَا رَوَى عَنِ النَّبِيِّ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، أَنَّهُ خَطَبَ يَوْمًا، فَذَكَرَ الرَّبَّ وَأَعْظَمَ شَأْنَهُ فَقَالَ: إِنَّ الدَّرْهَمَ يُصِيبُهُ الرَّجُلُ مِنَ الرَّبِّ أَعْظَمُ مِنْ سِتِّ وَثَلَاثِينَ زَنْبِيَّةً. وَإِنَّ أَرْبَى الرَّبِّ أَعْظَمُ الرَّجُلِ الْمُسْلِمِ. ٢٢

جناب رسول اکرم، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، در ضمن خطبه‌ای چنانچه در این حدیث است، ذکر «ربا» را کردند و او را بزرگ شمردند و فرمود [ند] «يك درهم از آن از سی و شش زنا بزرگتر است؛ و از ربا بالاتر آبروی مسلمان است.»

و رَوَى عَنْهُ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، أَنَّهُ قَالَ: مَا النَّارُ فِي الْيَتْسِ بِأَسْرَعَ مِنَ الْغِيْبَةِ فِي حَسَنَاتِ الْعَبْدِ. ٢٣ «آتش سریعتر در سوزاندن و فانی کردن چیز خشک نیست از غیبت در اِفنای حسنات بنده.»

وَعَنِ النَّبِيِّ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: يُؤْتَى بِأَحَدٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيُوقَفُ بَيْنَ يَدَيْ الرَّبِّ عَزَّ وَجَلَّ وَيُدْفَعُ إِلَيْهِ كِتَابُهُ، فَلَا يَرَى حَسَنَاتِهِ فِيهِ. فَيَقُولُ: إِلَهِي، لَيْسَ هَذَا كِتَابِي [فَإِنِّي] لَا أَرَى فِيهِ حَسَنَاتِي. فَيُقَالُ لَهُ: إِنَّ رَبَّكَ لَا يَضِلُّ وَلَا يَنْسِي، ذَهَبَ عَمَلُكَ بِأَعْيَابِ النَّاسِ. ثُمَّ، يُؤْتَى بِآخَرَ وَيُدْفَعُ إِلَيْهِ كِتَابُهُ، فَيَرَى فِيهِ طَاعَاتٍ كَثِيرَةً. فَيَقُولُ: إِلَهِي، مَا هَذَا كِتَابِي، فَإِنِّي مَا عَمِلْتُ هَذِهِ الطَّاعَاتِ. فَيُقَالُ لَهُ: إِنَّ فُلَانًا اغْتَابَكَ فَدَفِعَ حَسَنَاتَهُ إِلَيْكَ. . . الخ ٢٤

«از رسول اکرم، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، حدیث شده که آورده شود روز قیامت يك نفری در پیشگاه حق، نگاه داشته شود و کتابش به او داده شود. پس حسنات خود را در آن ببیند. گوید: «خداوندا، این کتاب من نیست! نمی بینم در این حسنات خود را.» به او گفته شود: «همانا پروردگار تو گمراه نیست و نسیان نکند؛ از بین رفت عمل توبه واسطه غیبت کردن از مردم.» پس از آن، دیگری آورده شود و داده شود به او کتابش. پس در آن طاعت‌های بسیاری ببیند. بگوید: «بارالها، این کتاب من نیست، زیرا که من این طاعات را نکردم!» گفته شود به او «فلانی غیبت تو

کرده، پس داده شد حسنات او به تو. ۴۴»

وَعَنِ النَّبِيِّ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَدْنَى الْكُفْرِ أَنْ يَسْمَعَ الرَّجُلُ مِنْ أَخِيهِ كَلِمَةً يَحْفَظُهَا عَلَيْهِ يُرِيدُ أَنْ يَفْضَحَهُ بِهَا. أَوْلَيْكَ لَا خَلْقَ لَهُمْ. ۲۵

از پیغمبر، صلی الله علیه و آله، منقول است که «اول مرتبه کفر آن است که شخص بشنود از برادر خود کلمه [ای] را و حفظ کند آن را و بخواهد مفتضح کند او را به واسطه آن کلمه. برای چنین اشخاص نصیب و بهره ای نیست.»

این مختص از اخبار این باب؛ در صورتی که عناوین دیگر نیز به غیبت منطبق می شود و گناهان و مفسدات آنها شامل حال مغتاب می باشد، از قبیل اهانت مؤمن و اذلال و احتقار و استخفاف آن، و تعبیر و احصاء عثرات و طعن بر او، که هر یک برای هلاکت انسان سببی است مستقل. و اخبار وارده در مذمت هر یک از آنها کمر شکن است. و ما از ذکر آنها چشم پوشیدیم برای اختصار.

فصل

در بیان ضررهای اجتماعی غیبت

چنانچه این معصیت کبیره و این موبقه عظیمه از مفسدات ایمان و اخلاق و ظاهر و باطن است و درد دنیا و آخرت انسان را منجر به رسوائی و بی آبرویی می کند، چنانچه شمه ای از آن را در فصل گذشته شنیدی، همین طور این رذیله مفسد اجتماعی و نوعی نیز دارد؛ و از این جهت از بسیاری از معاصی قبح و فسادش افزون می باشد.

یکی از مقاصد بزرگ شرایع و انبیاء عظام، سلام الله علیهم، که علاوه بر آنکه خود مقصود مستقل است، وسیله پیشرفت مقاصد بزرگ و دخیل تام در تشکیل مدینه فاضله می باشد، توحید کلمه و توحید عقیده است، و اجتماع در مهم امور و جلوگیری از تعدیات ظالمانه ارباب تعدی است، که مستلزم فساد بنی الانسان و خراب مدینه فاضله است. و این مقصد بزرگ، که مصلح اجتماعی و فردی است، انجام نگیرد مگر در سایه وحدت نفوس و اتحاد همم و الفت و اخوت و صداقت قلبی و صفای باطنی و ظاهری؛ و افراد جامعه به طوری شوند که نوع بنی آدم تشکیل یک

شخص دهند، و جمعیت به منزله يك شخص باشد و افراد به منزله اعضا و اجزا آن باشد؛ و تمام کوششها و سعی ها حول يك مقصد بزرگ الهی و يك مهم عظیم عقلی، که صلاح جمعیت و فرد است، چرخ زند. و اگر چنین مودت و اخوتی در بین يك نوع یا يك طایفه پیدا شد، غلبه کنند بر تمام طوایف و مللی که بر این طریقه نباشند. چنانچه از مراجعه به تواریخ، خصوصاً تاریخ جنگهای اسلام و فتوحات عظیمه آن، مطلب خوب روشن می شود، که در اوایل طلوع این قانون الهی، چون شمه ای از این اتحاد و وحدت در بین مسلمین بوده و مساعی آنها مشفوع به تخلص نیات نوعاً بوده، در مدت کمی چه فتوحات بزرگی کردند، و در اندک زمانی به سلطنتهای بزرگ آن زمان، که عمده آن ایران و روم بوده، غلبه کردند و با عده کم بر لشکرهای گران و جمعیتهای بی پایان غالب شدند. و پیغمبر اسلام عقد اخوت بین مسلمین در صدر اول اجرا فرمود و به نصّ **إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ**.^{۲۶} اخوت بین تمام مؤمنین برقرار شد.

و در کافی شریف است: **عَنِ الْعَقْرُقُوفِيِّ، قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، عَلَيْهِ السَّلَامُ، يَقُولُ لِأَصْحَابِهِ: اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا إِخْوَةً بَرَّةً مُتَحَابِّينَ فِي اللَّهِ مُتَوَاصِلِينَ مُتَرَاحِمِينَ؛ تَزَاوَرُوا وَتَلَاقُوا وَتَذَاكَرُوا أَمْرًا وَأَحْيَا.**^{۲۷}

وَعَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ يَحِقُّ عَلَى الْمُسْلِمِينَ الْإِجْتِهَادُ فِي التَّوَاصُلِ وَالتَّعَاوُنِ عَلَى التَّعَاطُفِ وَالمُوَاسَاةِ لِأَهْلِ الْحَاجَةِ وَتَعَاظِفِ بَعْضِهِمْ عَلَى بَعْضٍ حَتَّى تَكُونُوا كَمَا أَمَرَكُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «رُحَمَاءَ بَيْنَهُمْ...» الآية^{۲۸}

وَعنه عليه السَّلَامُ: تَوَاصَلُوا وَتَبَارَكُوا وَتَرَاحَمُوا، وَكُونُوا إِخْوَةً أَبْرَارًا كَمَا أَمَرَكُمُ

اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ.^{۲۹}

مسلمین مأمورند به دوستی و مواصلت و نیکویی به یکدیگر و مودت و اخوت. و معلوم است آنچه موجب ازدیاد این معانی شود، محبوب و مرغوب است؛ و آنچه این عقد مواصلت و اخوت را بگسلد و تفرقه در بین جمعیت اندازد، میغوض صاحب شرع و مخالف مقاصد بزرگ اوست. و پرواضح است که این کبیره مویقه اگر رایج شود در بین جمعیتی، موجب کینه و حسد و بغض و عداوت شده و ریشه فساد در جمعیت بدواند؛ درخت نفاق و دورویی در آنها ایجاد کند و برومند نماید، و وحدت و اتحاد جامعه را گسسته کند، و پایه دیانت را سست کند. و از این جهت بر

فساد و قبیح آن افزوده گردد.

پس بر هر مسلم غیور دینداری لازم است برای [حفظ] شخص خود از فساد و نوع اهل دین از نفاق و نگهداری حوزه مسلمین و نگهداری وحدت و جمعیت و احکام عقد اخوت، خود را از این رذیله [حفظ] کند و آنها را نهی از این عمل قبیح نماید؛ و اگر خدای نخواست تاکنون دارای این عمل زشت [بوده]، از آن توبه کند، و در صورت امکان و عدم فساد، از صاحبش استرضاء و استحلال نماید، و الا برای او استغفار کرده، و ترک این خطیئه را نموده، و ریشه صداقت و وحدت و اتحاد را در قلب خود کشت کرده، تا از اعضای صالحه جامعه به شمار آید و یکی از اجزای دخیله در چرخ اسلام باشد. **وَاللّٰهُ الْهَادِيْ اِلَى سَبِيْلِ الرَّشَادِ.**

فصل

در بیان علاج این موبقه است

بدان که علاج این خطیئه عظیمه چون خطیئات دیگر به علم نافع و عمل توان نمود.

اما علم، پس چنین است که انسان تفکر کند در فایده مترتبه بر این عمل و آن را مقایسه کند با نتایج سوء و ثمرات زشتی که بر آن مترتب است، و آن را در میزان عقل گذاشته از آن استفتا نماید. البته انسان با خود دشمنی ندارد؛ تمام معاصی از روی جهالت و نادانی و غفلت از مبادی آن و نتایج آن از انسان صادر می شود. اما فایده خیالی مترتب بر آن، آن است که انسان به قدر چند دقیقه قضای شهوت نفسانی خود را در ذکر مساوی مردم و کشف عورات آنها کرده، و با بذله گویی و هرزه سرایی، که ملایم با طبیعت حیوانی یا شیطانی است، صرف وقت نموده مجلس آرایی نموده و تشفی قلبی از محسودان نموده است.

اما آثار زشت آن، شمه ای از آن را در فصلهای سابق شنیدی. اکنون شمه ای از آن را گوش کن و عبرت گیر و در میزان مقایسه گذار. البته این تفکر و موازنه نتایج حسنه دارد. اما آثار آن در این عالم، آن است که انسان از چشم مردم می افتد و اطمینان آنها از او سلب می شود. طباع مردم بالفطره مجبول به حب کمال و نیکویی و خوبی و متنفر از نقص و پستی و زشتی است؛ و بالجمله، فرق می گذارند بین

اشخاصی که احتراز از هتك مستور و از كشف أعراض و سراير مردم کنند، و غير آنها. حتی خود مغتاب نیز شخص محترز از این امور را از خود ممتاز داند، فطره و عقلاً. اگر کار را از حد گذراند و پرده ناموس أعراض مردم را درید، خداوند او را در همین عالم رسوا می کند. چنانچه در روایت اسحاق بن عمار، که سبق ذکر یافت،^{۳۰} مذکور است. و باید انسان بترسد از آن رسوایی که به دست حق تعالی واقع شود که جبران پذیر نخواهد بود. پناه می برم به خداوند از غضب حلیم. بلکه ممکن است هتك حرمت مؤمنین و كشف عورات آنها انسان را منتهی به سوء عاقبت کند؛ زیرا که اگر این عمل در انسان ملکه شد، تأثیراتی در نفس دارد که یکی از آنها این است که تولید بغض و عداوت می کند نسبت به صاحبش؛ و کم کم زیاد می شود. و ممکن است این بغض و عداوت باعث شود که در وقت مردن که كشف بعض حقایق بر انسان شود و معاینه بعض عوالم را کرد و پرده ملکوت برداشته شد، انسان به واسطه رؤیت مقامات آنها و اکرام و اعظام حق تعالی از آنها به حق تعالی بغض پیدا کند: انسان بالجمله دشمن دوست دشمن است، و مبغض محب مبغوض است؛ پس، با دشمنی حق و ملائکه او، از این عالم منتقل شده به خذلان ابدی و شقاوت دائمی رسد.

عزیزم، با بندگان خدا، که مورد رحمت و نعمت او هستند و مخلع به خلعت اسلام و ایمان اند، دوستی پیدا کن و محبت قلبی داشته باش. مبادا به محبوب حق دشمنی داشته باشی که حق تعالی دشمن دشمن محبوب خود است، و تو را از ساحت رحمت خود طرد می کند. و بندگان خاص خدا در بین بندگان مخفی هستند، و معلوم نیست این دشمنی تو و هتك ستر و كشف عورت این مؤمن برگشت به هتك ستر خدا نکند. مؤمنین اولیاء حق اند. دوستی با آنها دوستی با حق است؛ و دشمنی آنها دشمنی با حق است. بترس از غضب حق و برحذر باش از خصومت شفعاء روز جزا - و یل لمن شفعأوه خصماً^{۳۱}. قدری تفکر کن در این نتایج دنیوی و اخروی این معصیت؛ و قدری تأمل کن در آن صورتهای موحشه مدهشه که در قبر و برزخ و قیامت به آن مبتلا می شوی؛ و مراجعه کن به کتب معتبره اصحاب، رضوان الله علیهم، و اخبار مأثوره از ائمه اطهار، سلام الله علیهم، که حقیقه کمرشکن است؛ پس، موازنه و مقایسه کن بین يك ربع ساعت هرزه گویی و بذله سرایی و قضای شهوت خیالی، و هزاران هزار سال گرفتاری، در صورتی که اهل نجات باشی و با ایمان از این عالم بروی؛ والا مقایسه کن آن را با خلود در جهنم و عذاب

الیم همیشگی نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْهُ .

علاوه بر این، تو اگر دشمنی نیز داری با شخصی که از او غیبت می کنی، مقتضای دشمنی نیز آن است که از او غیبت [نکنی] اگر ایمان به احادیث داری؛ زیرا که در حدیث وارد است که حسنات غیبت کن منتقل می شود به نامه عمل کسی که از او غیبت کرده، و سیئات این به نامه آن منتقل می شود. پس خواستی دشمنی با او کنی، با خود دشمنی کردی. پس بدان با خداوند نمی توانی ستیزه کنی. خداوند قادر است با همین غیبت تو آن شخص را در نظر مردم عزیز و محترم کند؛ و تو را به واسطه همین در نظر آنها خوار و ناچیز کند؛ و در محضر کر و بین نیز همین معامله را کند: نامه اعمال تو را از سیئات پر کند، پس تو را مفتضح کند؛ و نامه اعمال او را از حسنات پر کند، و او را معزز و محترم کند. پس، بفهم که با چه قادر جباری در ستیزه هستی، و از دشمنی او بترس.

و اما عملی، به این است که تا چندی با هر زحمت شده کف نفس از این معصیت کرده، مهار زبان خود را در دست گرفته کاملاً از خود مراقبت کنی؛ و با خود قرار داد کنی که چندی مرتکب این خطیئه نشوی، و از خود مراقبت و محافظت کنی و حساب خود را بکشی؛ امید است ان شاء الله پس از مدت کمی اصلاح شده قلع ماده آن بشود. و کم کم کار بر تو آسان می شود؛ پس از چندی احساس می کنی که طبعاً از آن منزجر و متنفری؛ پس راحتی نفس و التذاذ آن در ترك این می شود.

فصل

در بیان آنکه ترك غیبت در موارد جایز اولی است

بدان که علما و فقها، رضوان الله علیهم، مواردی را از حرمت غیبت استثنا فرمودند که در کلمات بعضی بالغ بر ده موضوع می شود. و ما در صدد شمردن آنها نیستیم، زیرا که این اوراق موضوع برای بحث فقهی نیست. آنچه لازم است در این مورد ذکر کنیم این است که انسان باید در همه موارد از مکاید نفس ایمن نباشد و با کمال دقت و احتیاط تام مشی کند؛ و در صدد عذر تراشی نباشد که یکی از موارد استثنا را به دست آورده به عیججویی و بذله گویی سرگرم شود.

مکاید نفس بسیار دقیق است. ممکن است انسان را از راه شرع مموه [نموده] گول زند و وارد در مهالك کند. مثلاً غیبت متجاهر به فسق گرچه جایز است. بلکه در

بعض موارد که موجب ردع او شود واجب است و از مراتب نهی از منکر به شمار می آید، ولی انسان باید ملاحظه کند که داعی نفسانی او در این غیبت آیا همین داعی شرعی الهی است، یا داعی شیطانی و محرک نفسانی در آن مداخلت دارد. اگر داعی الهی دارد، از عبادات به شمار می آید؛ بلکه غیبت با قصد اصلاح متجاهر و عاصی از اوضح مصادیق احسان و انعام به اوست، گرچه خودش نفهمد. ولی اگر مشوب به فساد و هواهای نفسانی است، در صدد تخلیص نیت برآید و از اعراض مردم بدون قصد صحیح اعراض کند بلکه عادت دادن نفس را به غیبت در مورد جایز نیز مضر به حال آن است؛ زیرا که نفس مایل به شرور و قبیح است، ممکن است به واسطه احتراز نمودن از آن در موارد جایز، کم کم وارد شود به مرحله دیگر که آن موارد محرّمه است. چنانچه ورود در شبهات با آنکه جایز است ولی نیکو نیست؛ چون آنها جمای محرّمات است و ممکن است انسان به واسطه ورود در آنها در محرّمات نیز وارد شود. انسان باید حتی الامکان نفس را پرهیز از این امور دهد و از چیزهایی که احتمال سرکشی نفس در آنها می رود احتراز کند.

بلی، در مواردی که غیبت واجب می شود، مثل مورد سابق و بعضی موارد دیگر که علما ذکر فرموده اند، البته باید اقدام نمود، ولی نیت را از هوای نفس و متابعت شیطان باید تخلیص نمود. ولی در موارد جواز ترك آن اولی و احسن است. هر امر جایزی را انسان نباید مرتکب شود؛ و خصوصاً این طور از امور که مکاید نفس و شیطان در آن خیلی کارگر است. در روایت است که حضرت عیسی، سلام الله علیه، با حواریین به مردار سگی گذشتند. حواریین گفتند: چه قدر بوی این مردار بد است! حضرت عیسی، علیه السلام، فرمود: چه قدر دندانهای او سفید است!^{۳۲} البته مربی نوع بشر باید صاحب چنین نفس تزکیه شده ای باشد. راضی نشد از مصنوع حق تعالی ذکر سوء شود. آنها نقص او را دیدند، آن حضرت کمال آن را گوشزد آنها کرد. شنیدم در حدیث است از حضرت عیسی، علیه السلام، که فرموده: مثل مگس که بر قاذورات می نشیند نباشید که به موارد عیوب مردم متوجه باشید.

و از حضرت رسول اکرم، صلی الله علیه و آله. روایت شده، قال: طوبی لمن

شَعَلَهُ عَيْبُهُ عَنْ عَيْبِ النَّاسِ. ۳۳ انسان خوب است که همان طور که تفحص از عیوب مردم می کند، قدری از عیوب خود تفحص کند. چه قدر زشت است که انسان دارای هزاران معایب از خود غفلت کند و به معایب دیگران بپردازد و آن را

سربار معایب خود کند. اگر انسان قدری در حالات و اخلاق و اعمال خود سیر کند و به اصلاح آنها پردازد، کارهایش اصلاح می شود. و اگر خود را خالی از عیب بداند، از کمال جهل و نادانی او است. و هیچ عیبی بالاتر از آن [نیست] که انسان عیب خود را نفهمد و از آن غافل باشد و با آنکه مجموعه عیوب است به عیوب دیگران پردازد.

فصل

در بیان آنکه استماع غیبت حرام است

چنانچه غیبت حرام است، گوش کردن به آن نیز رفیق آن است در حرمت. بلکه از بعض روایات ظاهر شود که مستمع مثل مغتاب است در همه عیوب حتی وجوب استحلال و کبیره بودن آن. **مِثْلُ النَّبِيِّ، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: الْمُسْتَمِعُ أَحَدُ الْمُعْتَابِينَ.** ^{۳۴} **وَعَنْ عَلِيٍّ، عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَلْسَامُ أَحَدِ الْمُعْتَابِينَ.** ^{۳۵} «گوش کننده به غیبت نیز غیبت گن است.» و مقصود از «سامع» نیز مستمع است. بلکه از روایات بسیاری ظاهر می شود که ردّ غیبت واجب است:

عَنِ الصَّدُوقِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الصَّادِقِ، عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ فِي حَدِيثٍ مَنَاهِيَ النَّبِيِّ، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، أَنْ رَسُولَ اللهِ، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، نَهَى عَنِ الْغَيْبَةِ وَالْإِسْتِمَاعِ إِلَيْهَا. إِلَى أَنْ قَالَ: أَلَا، وَمَنْ تَطَوَّلَ عَلَى أَخِيهِ فِي غَيْبَةٍ سَمِعَهَا فِيهِ فِي مَجْلِسٍ فَرَدَّهَا عَنْهُ، رَدَّ اللهُ عَنْهُ أَلْفَ بَابٍ مِنَ الشَّرِّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ. فَإِنْ هُوَ [لَمْ يَرُدَّهَا وَهُوَ] قَادِرٌ عَلَى رَدِّهَا، كَانَ عَلَيْهِ كَوْزَرٌ مِّنْ اغْتَابَةِ سَبْعِينَ مَرَّةً. ^{۳۶}

«پیغمبر اکرم، صلی الله علیه و آله، از غیبت و گوش کردن آن نهی فرمود. و بعد از آن فرمود: ”آگاه باش که کسی که بر برادر خود منت گذارد و غیبتی را که درباره او شنید در مجلسی ردّ نماید از او، خدای تعالی از او ردّ فرماید هزار باب از شرّ در دنیا و آخرت. و اگر ردّ نکند آن را با آنکه قادر بر ردّ آن باشد، می باشد بر او مثل گناه کسی که غیبت کرده است او را هفتاد بار.“»

وَعَنِ الصَّدُوقِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، عَنْ آبَائِهِ فِي وَصِيَّةِ النَّبِيِّ لِعَلِيِّ، عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: يَا عَلِيُّ، مَنْ اغْتَابَ عِنْدَهُ أَخُوهُ الْمُسْلِمِ فَاسْتَطَاعَ

نَصْرَهُ فَلَمْ يَنْصُرْهُ، خَذَلَهُ اللهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ. ۳۷

«فرمود رسول اکرم، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، در ضمن وصیتهایش به حضرت امیرالمؤمنین، علیه السلام: «ای علی، کسی که پیش او غیبت شود برادر مسلمانش و قادر باشد بر یاری او و یاری نکند او را، رسوا کند او را خداوند در دنیا و آخرت.»^{۳۷}

وَعَنْ عِقَابِ الْأَعْمَالِ بِسَنَدِهِ عَنِ النَّبِيِّ، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ رَدَّ عَنْ أَخِيهِ غَيْبَةً سَمِعَهَا فِي مَجْلِسٍ، رَدَّ اللهُ عَنْهُ أَلْفَ بَابٍ مِنَ الشَّرَفِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَإِنْ لَمْ يَرُدَّهُ عَنْهُ وَاعْتَجَبَهُ، كَانَ عَلَيْهِ كَوِزْرٍ مِنَ اغْتَابَ. ۳۸

علامه علمای متأخرین، محقق جلیل و جامع فضیلت علم و عمل، شیخ انصاری، رضوان الله تعالی علیه، می فرماید: «ظاهر این است که این رد غیر از نهی از غیبت است. و مراد به آن یاری کردن از غایب است به آن چیزی که مناسب غیبت است: پس اگر عیب دنیوی باشد، به این طور یاری کند او را که عیب آن است که خدای تعالی عیب شمرده، مثل معاصی که بالاتر آن همین غیبت تو است از برادرت به چیزی که خدای تعالی عیب نکرده او را. و اگر عیب دینی باشد، توجیه کند او را به چیزی که از معصیت خارج شود. و اگر قابل توجیه نیست، یاری کند از او به اینکه مؤمن گاهی مبتلا می شود به معصیت، پس سزاوار چنین است که استغفار شود برای او، نه تعبیر شود از او؛ و شاید تعبیر تو او را بزرگتر باشد پیش خدای تعالی از معصیت او.» - انتهی کلامه^{۳۸} و رفع مقامه.

و گاه می شود که مستمع علاوه بر آن که رد غیبت که واجب است نمی کند، مغتاب را به غیبت و ادار می کند، یا به شرکت با او و هممنفس شدن و عَجَبهای بیموقع پی در پی گفتن؛ یا اگر از اهل صلاح به شمار آید، به واسطه ذکر یا استغفاری یا چیزهای دیگری که وسایل شیطانی است، مغتاب را به غیبت و ادار کند. و تواند بود که حدیث شریف که وزر او را هفتاد مرتبه مثل وزر مغتاب قرار داده بود، اشاره به چنین اشخاصی باشد. نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْهُ.

تتمیم

کلام شهید ثانی رحمه الله

شیخ بزرگوار و محقق عالی مقدار، شهید سعید، رضوان الله علیه، را کلامی

است که ما تمیم می کنیم این مقام را به ترجمه آن کلام شریف.

فرماید: «از پلیدترین انواع غیبت، غیبتی است که بعضی اشخاص که در صورت اهل علم و فهم هستند و اهل ریاستند، می کنند. زیرا که آنها مقصود خود را می فهمانند به صورت اهل صلاح و تقوی. اینها غیبت می کنند و اظهار می کنند که ما از آن پرهیز می کنیم، ولی نمی دانند به واسطه نادانی و جهل خود که آنها جمع بین دوزشتی نموده اند؛ یکی ریا و یکی غیبت. و مثل این است کسی که ذکر شود پیش او انسانی، بگوید: الحمد لله که ما مبتلا به حب ریاست نیستیم. یا مثلاً مبتلا به حب دنیا نیستیم. یا ما صفت کذابی را نداریم. یا بگوید نعوذ بالله از کمی حیا؛ یا از بی توفیقی. یا بگوید خداوند ما را حفظ کند از فلان عمل مثلاً. بلکه گاهی مجرد حمد خدا غیبت است، اگر از آن عیب کسی فهمیده شود؛ منتها این غیبتی است که در صورت اهل صلاح واقع شده. این شخص خواسته که عیب کند غیر را به قسمی از کلام که مشتمل بر غیبت و ریاست، و دعوی خلاصی از عیب و میرا بودن از آن است با آنکه واقع است در آن؛ بلکه بزرگتر از آن. و از طرق غیبت آن است که گاهی پیش از آنکه بخواهد غیبت کسی را کند، از او مدحی می کند و مثلاً می گوید: فلانی چه حالات خوبی دارد! در عبادات کوتاهی نمی کند؛ ولی به واسطه کم صبری، که همه ماها به آن مبتلا هستیم، سستی در عبادت برای او پیدا شده. خود را مذمت می کند و مقصودش مذمت از اوست! و از خود می خواهد مدح کند به تشبیه کردن خود را به اهل صلاح در مذمت کردن از خود. این شخص جمع کرده بین سه فاحشه غیبت و ریا و تزکیه نفس. و گمان می کند که از صالحین است و از غیبت تعفف می کند! این چنین شیطان بازی می کند با اهل جهل و نادانی در صورتی که اشتغال به علم و عمل پیدا کردند بدون آنکه طریقه را محکم کنند. پس، شیطان تعقیب کند آنها را و به مکاید خود حبط کند عمل آنها را و به آنها بخندد.

و از این قبیل است آنکه اگر در مجلسی غیبتی شود و بعضی حاضرین نشوند و یکی از آنها بخواهد غافلین را متوجه کند به غیبت، بگوید: سبحان الله چه چیز عجیبی است! این شخص ذکر خدا کند و آن را وسیله تحقق باطل و خبث خود قرار دهد؛ مع الوصف به حق تعالی در این ذکر منت گذارد. این نیست جز از جهل و غرور.

و از این قبیل است آنکه بگوید فلان شخص برای او فلان اتفاق افتاد یا مبتلا به فلان چیز شد، بلکه بگوید برای رفیق ما یا دوست ما چنین ابتلایی پیش آمد کرد،

خداوند ما و او را بیمارزد. این شخص اظهار دعا و تالم و دوستی و رفاقت می کند و غیبت خود را با این امور انجام می دهد. و خداوند از خبث باطن و فساد نیت او مطلع است. و او به واسطه جهل خود نمی داند که غضب حق نسبت به او بیشتر است از جهال که متجاهر به غیبت هستند.

و از اقسام خفیه غیبت، گوش کردن به آن است از روی تعجب؛ زیرا که او اظهار تعجب می کند که نشاط مغتاب زیاده گردد در غیبت و او را وادار به غیبت می کند به تعجب. مثلاً می گوید: من تعجب می کنم از این حرف! من تاکنون نمی دانستم آن را! من از فلانی این کار را نمی دانستم! می خواهد تصدیق کند با این کلمات مغتاب را و از او طلب زیادت کند با لطایف، با آنکه تصدیق غیبت نیز غیبت است و گوش کردن به آن، بلکه سکوت کردن در وقت شنیدن آن، غیبت است. -
انتهی ترجمه کلامه ۴۰، رفع مقامه.

و گاه شود که عناوین دیگر بر غیبت نیز افزوده شود و بر فساد و قبح و عقاب آن افزوده گردد؛ مثل آنکه شخص مغتاب در پیش روی آن کس که غیبت او را کند اظهار دوستی کند و مدح و منقبت از او کند. و این از مراتب نفاق و دورویی و دوزبانی است که در اخبار از آن مذمت بلیغ شده است. *فَفِي الْكَافِي الشَّرِيفِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: مَنْ لَقِيَ الْمُسْلِمِينَ بِوَجْهَيْنِ وَلِسَانَيْنِ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَهُ لِسَانَانِ مِنْ نَارٍ.* ۴۱

فرماید: «کسی که ملاقات کند مسلمانان را با دورو و با دوزبان، بیاید در روز قیامت و حال آنکه از برای او دوزبان است از آتش.»

این است صورت این عمل قبیح و نتیجه این نفاق در عالم آخرت. پناه می برم به خدای تعالی از شر زبان و نفس آماره خود. *وَالْحَمْدُ لِلَّهِ أَوَّلًا وَآخِرًا.*

- ۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۳۵۶، «کتاب الایمان و الکفر»، «باب الغیبة و البهتان»، حدیث ۱.
- ۲- «إغتابه، إغتیاباً. چون در غیبت افتد و در غیاب کسی بدی وی گوید که نام آن «غیبت» است. و غیبت آن است که در غیاب کسی سخنی گوید که اگر آن کس بشنودرنجیده گردد. چون آن سخن راست باشد، آن را غیبت گویند؛ و چون دروغ باشد آن را بهتان نامند.»
- ۳- مرآة العقول، ج ۱۰، ص ۴۰۶، «کتاب الایمان و الکفر»، «باب الغیبة و البهتان»، حدیث ۱.
- ۴- «صاحب مصباح المنیر گوید: گویند «غیبت کرد او را» وقتی که او را به صفات ناپسند که او آنها را ناخوش دارد یاد کند و سخن گوینده راست باشد.» مصباح المنیر، ج ۲، ص ۴۵۸.
- ۵- مرآة العقول، ج ۱۰، ص ۴۰۶، «کتاب ایمان و کفر»، «باب الغیبة و البهت»، حدیث ۱.
- ۶- کشف الریبة، ص ۲، «فی تعریف الغیبة و الترهیب منها».
- ۷- وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۵۹۸ «ابواب احکام العشرة» باب ۱۵۲، حدیث ۹.
- ۸- «آیامی دانید غیبت چیست؟» گفتند: «خدا و رسولش بهتر می دانند.» گفت: «یاد کردن تو است برادر خود را به چیزی که خوش ندارد. (المحجة البيضاء، ج ۵، ص ۲۵۶، «کتاب آفات اللسان».
- ۹- «غیبت از زنا بدتر است.» پرسیدم: «ای پیامبر خدا، چرا اینچنین است؟ فرمود: «زیرا کسی زنا می کند و سپس به درگاه خداوند توبه می کند و خداوند توبه او را می پذیرد، اما غیبت آموزیده نمی شود مگر آنکه کسی که غیبت او را کرده اند از گناه غیبت کننده بگذرد.» سپس فرمود: «... و خوردن گوشت او (غیبت شونده) از محرمات الهی است.» «وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۵۹۸، «ابواب احکام العشرة»، باب ۱۵۲، حدیث ۹.
- ۱۰- جامع السعادات، ج ۲، ص ۲۹۴. المقام الرابع، فی الغیبة.
- ۱۱- (حجرات / ۱۲).
- ۱۲- المحجة البيضاء، ج ۵، ص ۲۵۳، «کتاب آفات اللسان».
- ۱۳- وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۶۰۰، «ابواب احکام العشرة»، باب ۱۵۲، حدیث ۱۶.
- ۱۴- عقاب الاعمال، ص ۳۴۰. در عقاب الاعمال مطبوع آمده است: «من مشی فی عیب اخیه...».
- ۱۵- وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۵۹۹، حدیث «ابواب احکام العشرة»، باب ۱۵۲، حدیث ۱۳.
- ۱۶- المحجة البيضاء، ج ۵، ص ۲۵۱، «کتاب آفات اللسان».
- ۱۷- اصول کافی، ج ۲، ص ۳۵۴، «کتاب الایمان و الکفر»، «باب من طلب عثرات المؤمنین»، حدیث ۲.
- ۱۸- اصول کافی، ج ۲، ص ۳۵۲، «کتاب الایمان و الکفر»، «باب من اذی المسلمین»، حدیث ۸.
- ۱۹- بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۲۴۸، «کتاب العشرة»، «باب الغیبة»، حدیث ۱۲.
- ۲۰- وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۵۹۸، «ابواب العشرة»، باب ۱۵۲، حدیث ۹.
- ۲۱- علل الشرائع، جزء دوم، ص ۵۵۷، باب ۳۴۵، «العلة التي من اجلها صارت الغیبة اشد من الزنا». خصال، ص ۶۳، «باب الاثین»، حدیث ۹۰، مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۰۶. مصادقة الاخوان، ص ۴۸، «باب الوقیعة فی الاخوان»، حدیث ۱.
- ۲۲- المحجة البيضاء، ج ۵، ص ۲۵۳.
- ۲۳- المحجة البيضاء، ج ۵، ص ۲۶۴، «کتاب آفات اللسان».
- ۲۴- بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۲۵۹، «باب الغیبة»، حدیث ۵۳ در بحار این حدیث با اندکی اختلاف در عبارت وارد شده است.
- ۲۵- بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۷۶، «کتاب الروضة»، «باب ۲۳»، حدیث ۱۱۲.
- ۲۶- (حجرات / ۱۰).
- ۲۷- «عقرقونی گوید از امام صادق (ع) شنیدم که به یارانش می فرمود: «تقوا بورزید و با یکدیگر همچون برادرانی خوشرفتار باشید؛ در راه خدا یاور یکدیگر باشید و به یکدیگر بیبوندید و با هم دوستی نمایند. به دیدار یکدیگر

بروید و در امر ما بحث کنید و آن را زنده نگه دارید. « اصول کافی، ج ۲، ص ۱۷۵، « کتاب الایمان و الکفر»، «باب التراحم و التعاطف»، حدیث ۱.

۲۸- و از امام صادق (ع) روایت می کند که فرمود: «شایسته است که مسلمانان در پیوستن به یکدیگر و یاری کردن و محبت و مواسات با نیازمندان و مهربانی نسبت به هم بکوشند تا همچنان باشند که خداوند عز و جل از آنان خبر داده به قول خویش که «مؤمنان با یکدیگر مهربان اند.»» (اصول کافی، ج ۲، ص ۱۷۵، «کتاب الایمان و الکفر»، «باب التراحم و التعاطف»، حدیث ۱۴).

۲۹- امام صادق (ع) فرمودند: «با یکدیگر پیوند داشته باشید و خوشرفتاری و مهربانی نمایید و برادرانی نیکوکار باشید، همان گونه که خدای عز و جل فرماتان داده است.» (اصول کافی، ج ۲، ص ۱۷۵، «کتاب الایمان و الکفر»، «باب التراحم و التعاطف»، حدیث ۲).

۳۰- ← ص ۳۰۵.

۳۱- «وای به حال کسی که شفاعت کنندگان او دشمنان او باشند.»

۳۲- وَ رَوَى أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَرَّمَعَ الْحَوَارِيْنَ عَلَى جَيْفَةٍ، فَقَالَ الْحَوَارِيُّونَ: مَا أَتَنَ رِيحَ هَذَا الْكَلْبِ: فَقَالَ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا أَشَدُّ بَيَاضَ أَسْنَانِهِ. بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۳۲۷، «کتاب النبوة»، «باب ۲۱»، حدیث ۴۷.

۳۳- «خوشا به حال کسی که عیب خودش او را از عیبهای دیگران باز دارد.»

۳۴- المحجّة البيضاء، ج ۵، ص ۲۶۰، «کتاب آفات اللسان».

۳۵- در بحار آمده است: «السَّمِيعُ لِلْغَيْبَةِ أَحَدُ الْمُغْتَابِينَ». بحار الانوار ج ۷۲، ص ۲۲۶، «کتاب العشرة»، باب ۶۶، حدیث ۱.

۳۶- وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۶۰۰، ابواب احکام العشرة باب ۱۵۲، حدیث ۱۳.

۳۷- وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۶۰۶، «ابواب احکام العشرة»، باب ۱۵۶، حدیث ۱.

۳۸- وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۶۰۷، «ابواب احکام العشرة»، باب ۱۵۶، حدیث ۵.

۳۹- کتاب مکاسب، ص ۴۶-۴۷، مکاسب محرمة، شماره ۱۴.

۴۰- کشف الریبة فی احکام الغیبة، ص ۸-۹، «در اقسام غیبت».

۴۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۳۴۳، «کتاب ایمان و کفر»، «باب ذی اللسانین»، حدیث ۱.

الحديث العشرون

بِالسَّنَدِ الْمُتَّصِلِ إِلَى الشَّيْخِ الثَّقَةِ الْجَلِيلِ ، مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ الْكَلْبِيِّ ، قُدَّسَ سِرُّهُ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْمِنْقَرِيِّ ، عَنْ سُفْيَانَ بْنِ عُيَيْنَةَ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ، عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : «لِيَبْلُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»^١ قَالَ : لَيْسَ يَعْنِي أَكْثَرُكُمْ عَمَلًا ، وَ لَكِنْ أَصْوَبُكُمْ عَمَلًا . وَإِنَّمَا الْإِضَابَةُ خَشْيَةُ اللَّهِ وَ النِّيَّةُ الصَّادِقَةُ وَ الخَشْيَةُ . ثُمَّ قَالَ : الْإِبْقَاءُ عَلَى الْعَمَلِ حَتَّى يَخْلُصَ أَشَدُّ مِنَ الْعَمَلِ . وَ الْعَمَلُ الْخَالِصُ ، الَّذِي لَا تُرِيدُ أَنْ يَحْمَدَكَ عَلَيْهِ أَحَدٌ إِلَّا اللَّهُ تَعَالَى ؛ وَ النِّيَّةُ أَفْضَلُ مِنَ الْعَمَلِ . أَلَا ، وَإِنَّ النِّيَّةَ هِيَ الْعَمَلُ . ثُمَّ تَلَا قَوْلَهُ عَزَّ وَ جَلَّ : «قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَيَّ شَاكِلِيَّةً»^٢ يَعْنِي عَلَيَّ نِيَّتَهُ .^٣

ترجمه «سفيان از حضرت صادق، عليه السلام، نقل کند در تفسیر فرموده خدای تعالی لِيَبْلُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا . (تا امتحان کند شما را کدامیک نیکوترید از حیث عملها .)

فرمود: ”قصد نکرده بیشتر شما را از حیث عمل، ولیکن درست تر شما را از حیث عمل. و جز این نیست که این درستی ترس از خدا و نیت راست است با ترس.“ پس از آن گفت: ”مراعات کردن عمل را تا خالص شود سخت تر از عمل است. و عمل خالص [آن است] که نخواهی که ثنا کند تو را بر آن کس مگر خدای تعالی؛ و نیت برتر از عمل است. آگاه باش، همانا نیت عمل است.“ پس از آن تلاوت کرد قول خدای عز و جل را: قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَيَّ شَاكِلِيَّةً . (بگو هرکسی عمل می کند بر شکل خود) یعنی بر نیت خود.“^٤

شرح «بلاء» به معنی امتحان و تجربه است. چنانچه در صحاح گوید: «بَلَوْتُهُ بَلَوِي، جَرَبْتُهُ وَ اِخْتَبَرْتُهُ. وَ بَلَاءُ اللَّهِ بَلَاءٌ؛ وَ اَبْلَاءُهُ اِبْلَاءٌ حَسَنًا. وَ اِبْتِلَاءُهُ، اَي اِخْتَبَرُهُ. ۴»
و اَيْكُم مفعول دوم است از برای لِيَبْلُوَكُمْ به تضمین معنای «علم»، بنا به فرموده مجلسی. و این درست نیاید. زیرا که «اَي» استفهامیه فعل را معلق می کند از عمل. و صواب آن است که اَيْكُم اَحْسَنُ عملاً جمله مبتدا و خبر است؛ و در معنای مفعول فعل «بلوی» است. و اگر «اَي» را موصوله بگیریم، برای کلام مرحوم مجلسی وجهی است؛ ولی استفهامیه بودن آن اظهر است.
و «صواب» نقیض خطا است؛ چنانچه جوهری گوید.

و «خشیه» دوم در بعضی از نسخ، چنانچه مجلسی فرماید، نیست^۵. و اگر باشد احتمالاتی دارد که اظهر آن این است که «واو» به معنی «مَع» باشد.
و از اسرار الصلوة شهید ثانی، رحمه الله، منقول است که اَلنِّيَّةُ الصَّادِقَةُ اَلْحَسَنَةُ^۶.

و «ابقاء بر عمل» مراعات و محافظت آن است. چنانچه جوهری گوید:
«اَبْقَيْتُ عَلَي فُلَانٍ. اِذَا اُرْعَيْتُ عَلَيْهِ وَ رَحِمْتُهُ».
و «شاکله» به معنی طریقه و شکل و ناحیه است؛ چنانچه در قاموس و صحاح است. فعن القاموس: «الشَّكْلَةُ، الشَّكْلُ، وَالنَّاحِيَةُ، وَالنِّيَّةُ، وَالطَّرِيقَةُ».
و ما بیان آنچه شرح دادنی است در حدیث شریف در ضمن فصولی چند به رشته تحریر در می آوریم ان شاء الله.

فصل

لیبلوکم اشاره است به قول خدای تعالی: تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَ هُوَ عَلِي كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَ الْحَيٰوةَ لِيَبْلُوَكُمْ اَيْكُم اَحْسَنُ عَمَلًا. ۷ «فرخنده است آنکه به دست اوست ملك و سلطنت. و او بر هر چیز تواناست. آن کس که آفرید مردن و زندگانی را تا امتحان کند شما را کدامیک نیکوترید در عمل.»
محقق مجلسی، قدس سره، فرماید: «این آیه شریفه دلالت دارد بر آنکه موت امر وجودی است. و مراد از آن یا موت طاری بر حیات است، یا عدم اصلی است.» - انتهى. ۸

دلالت نمودن آیه شریفه مبنی بر آن است که خلق متعلق به آن باشد بالذات . و اما اگر بالعرض مورد تعلق باشد، دلالتی ندارد؛ چنانچه محققین گویند . و بر فرض دلالت، احتمال آنکه موت عدم اصلی باشد وجهی ندارد . زیرا که وجودی بودن عدم اصلی جمع نقیضین است؛ با آنکه موت را به معنی عدم اصلی دانستن خود فی حد ذاته صحیح ننماید .

بالجمله، تحقیق آن است که «موت» عبارت است از انتقال از نشئه ظاهره ملکیه به نشئه باطنه ملکوتیه . یا آنکه موت عبارت است از حیات ثانوی ملکوتی بعد از حیات اولی مُلکی . و بر هر تقدیر، امر وجودی است، بلکه اتم از وجود مُلکی است؛ زیرا که حیات ملکی دنیوی مشوب به مواد طبیعیّه میته است و حیات آنها عَرَضِ زایل است، به خلاف حیات ذاتی ملکوتی که در آنجا از برای نفوس استقلال حاصل شود . و آن دارِ دارِ حیات و لوازم حیات است؛ و ابدانِ مثالی برزخی قیام صدوری به نفوس دارند؛ چنانچه در محل لایق مقرر است . بالجمله، حیات ملکوتی - که از آن تعبیر به موت شود تا به سمع شنوندگان سنگین نیاید - متعلق جعل و خلقت، و در تحت قدرت ذات مقدس است .

در اشاره به توجیه نسبت ابتلا به حق تعالی

و معنی «اختبار» و امتحان و کیفیت نسبت آنها را به حق تعالی جلّ جلاله پیش از این در شرح بعضی احادیث مذکور داشتیم^۹ به طوری که جهل بر ذات مقدس لازم نیاید، و محتاج به تکلفات و تأویلات نباشد . و اجمال آن را به طریق اشاره مذکور می داریم . و آن این است که نفوس انسانیه در بدو فطرت و خلقت جز محض استعداد و نفس قابلیت نیستند، و عاری از هرگونه فعلیت در جانب شقاوت و سعادت هستند؛ و پس از وقوع در تحت تصرف حرکات طبیعیّه جوهریه و فعلیه اختیاریه، استعدادات متبدل به فعلیت شده و تمیزات حاصل می گردد . پس، امتیاز سعید از شقی و غث از سمین به حیات مُلکی پیدا شود . و غایت خلقت حیات امتیاز و اختبار نفوس است . پس، ترتب امتحان بر خلق معلوم شد . و اما خلق موت نیز دخیل در این امتیازات هست، بلکه جزء اخیر علت است؛ زیرا که میزان در فعلیات صور اخیره است که انسان با آن صورت منتقل [شود] . و بالجمله، میزان امتیازات صور اخرویه ملکوتیه است، و حصول آنها به حرکات جوهریه و اختیاریه دنیویه

ملکیه است. پس، ترتب امتحان و اختبار بر خلقت موت و حیات معلوم شد بدون جهل. و تفصیل در این باب تارفع اشکال بکلی شود منوط است به بیان علم «ذاتی» قبل الایجاد و علم «فعلی» مع الایجاد. و آن از حوصله این اوراق خارج است. و اینکه فرموده است: **أَيْكُمُ أَحْسَنُ عَمَلًا**. و امتحان را که راجع به نیکوتری «اعمال» قرار داده، آن نیز برگشت به همین معنی که ذکر شد کند، بنابراین حدیث شریف؛ زیرا که «احسنیت» را تفسیر به «اصوبیت» فرموده، و اصوبیت را به «خشیت» و «نیت صادق» ارجاع نموده، و اینها صور باطنیه نفس و مورد امتیازات واقعی ارواح اند، یا آنکه مظاهر امتیازات غیبیه ذاتیه هستند؛ بلکه بنا بر تأثر قلب و باطن از اعمال ظاهریه، که پیش از این ذکر شد^{۱۰}، این امتیازات نیز به واسطه اعمال واقع شود؛ پس، امتحان اعمال امتحان ذاتیات نیز هست.

و اگر چنانچه آیه شریفه را بر ظاهر خود حمل کنیم و قطع نظر از تفسیر امام، علیه السلام، کنیم، نیز «امتحان» به همان معنی مذکور خواهد بود؛ زیرا که نفس حصول در نشئه دنیا و خلقت موت و حیات، موجب امتیازات اعمال حسنه و سیئه است؛ اما خلقت حیات، معلوم است. و اما موت، زیرا که با علم به عدم ثبات حیات دنیایی و حصول انتقال از این نشئه فانیه، البته اعمال انسان فرق می نماید و امتیازات حاصل می گردد.

فصل

در بیان آنکه «خشیت» و «نیت صادق» موجب صواب عمل است

بدان که در این حدیث شریف صواب و نیکویی عمل را مبتنی بر دو اصل شریف قرار داده است، و میزان در کمال و تمامیت آن را این دو اصل قرار داده: یکی خوف و خشیت از حق تعالی؛ و دیگر نیت صادق و اراده خالصه. و بر ذمه ماست که ارتباط این دو اصل را با کمال عمل و صواب و درستی آن بیان نماییم.

پس، گوئیم که خوف و ترس از حق تعالی موجب تقوای نفوس و پرهیزگاری آنها است؛ و آن باعث شود که قبول آثار اعمال را بیشتر نماید. و تفصیل این اجمال آن است که ما پیش از این در شرح بعضی از احادیث سالفه ذکر کردیم^{۱۱} که هر یک از اعمال حسنه یا سیئه را در نفس تأثیری است؛ پس اگر آن عمل از سنخ عبادات و مناسک باشد، تأثیرش آن است که قوای طبیعیه را خاضع قوای عقلیه کند و جنبه

ملکوت نفس را بر ملک قاهر نماید و طبیعت را منقاد روحانیت نماید تا برسد به آن مقام که جذباتِ روحیه دست دهد و به مقصود اصلی رسد. و هر عملی که این تأثیر را بیشتر کند و این خدمت را بهتر انجام دهد، آن عمل مصابتر و مقصود اصلی بر آن بهتر مترتب است؛ و هر چیزی که دخیل در این تأثیر باشد، مکفل اصابۀ عملی است. و غالباً افضلیت اعمال را میزان همین است. و توان حدیث معروف أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ أَحْمَزُهَا^{۱۲} را نیز به همین نکته منطبق نمود.

پس از معلوم شدن این مقدمه، باید دانست که تقوا نفوس را صاف و پاک کند از کدورات و آرایش؛ و البته اگر صفحه نفوس از حجب معاصی و کدورات آنها صافی باشد، اعمال حسنه در آن مؤثرتر و اصابۀ به غرض بهتر نماید، و سر بزرگ عبادات، که ارتیاض طبیعت و قهر ملکوت بر ملک و نفوذ اراده فاعله نفس است، بهتر انجام گیرد. پس، خشیت از حق را، که مؤثر تام در تقوای نفوس است، یکی از عوامل بزرگ اصلاح نفوس و دخیل در اصابۀ اعمال و حسن و کمال آنها باید شمرد؛ زیرا که تقوا علاوه بر آنکه خود یکی از مصلحات نفس است، مؤثر در تأثیر اعمال قلبیه و قلبیه انسان و موجب قبولی آنها نیز هست؛ چنانچه خدای تعالی فرماید: **إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ**.^{۱۳} «خداوند از پرهیزگاران قبول می کند و بس.»

دوم عامل بزرگ در اصابه و کمال اعمال، که فی الحقیقه به منزله قوه فاعله است، (چنانچه خشیت و تقوای حاصل از آن به منزله شرایط تأثیر [است] و در حقیقت تصفیۀ قابل نمایند و رفع مانع کنند) نیت صادق و اراده خالصه است که کمال و نقص و صحت و فساد عبادات کاملاً تابع آن است؛ و هر قدر عبادات از تشریک و شوب نیات خالصتر باشند کاملترند. و هیچ چیز در عبادات به اهمیت نیت و تخلیص آن نیست، زیرا که نسبت نیات به عبادات، نسبت ارواح به ابدان و نفوس به اجساد است؛ چنانچه پیکره آنها از مقام ملک نفس و بدن آن صادر شود و نیت و روح آنها از جنبۀ باطن نفس و مقام قلب صادر شود. و هیچ عبادتی بی نیت خالصه مقبول درگاه حق تعالی نیست؛ الا آنکه اگر خالص از ریا و شرک ظاهری ملکی نباشد. و آن ریایی است که فقها، رضوان الله علیهم، ذکر فرمودند. موجب بطلان و عدم اجزای ظاهر است؛ و اگر خالص از تشریک باطنی نباشد، گرچه به حسب ظاهر شرع و حکم فقهی صحیح و مجزی است، ولی به حسب باطن شرع و حقیقت و اسرار عبادات، صحیح نیست و مقبول پیشگاه مقدس نمی باشد. پس، ملازمه نیست بین

صحت عبادت و قبول آن. چنانچه در اخبار نیز ذکر این مطلب بسیار است.^{۱۴}

و تعریف جامع شرك در عبادت، که تمام مراتب آن را شامل گردد، ادخال رضای غیر حق است در آن، چه رضای خود باشد یا غیر خود؛ الا آن که اگر رضای غیر خود از سایر مردم باشد، شرك ظاهر و ریای فقهی است؛ و اگر رضای خود باشد، آن شرك خفی باطنی است؛ و در نظر اهل معارف باطل و ناچیز است و مقبول درگاه حق نیست. مثلاً کسی که نماز شب بخواند برای وسعت روزی، یا صدقه دهد برای رفع بلیات، یا زکات دهد برای تنمیه مال، یعنی اینها را برای حق تعالی بکند و از عنایت او این امور را بخواهد، این عبادات گرچه صحیح و مجزی و با اتیان به اجزا و شرایط شرعیه این آثار نیز بر او مترتب شود، لکن این عبادت حق تعالی نیست، و دارای نیت صادقه و اراده خالصانه نخواهد بود؛ بلکه این عبادت برای تعمیر دنیا و رسیدن به مطلوبات نفسانیة دنیویه است؛ پس عمل او مصاب نیست. چنانچه اگر عبادات برای ترس از جهنم و شوق بهشت باشد، نیز خالص برای حق نیست و نیت صادقانه در آن ندارد. بلکه توان گفت که این عبادات خالص برای شیطان و نفس است؛ و انسان دارای این نحو عبادات، رضای حق را به هیچ وجه داخل در آنها نکرده تا تشریک باشد؛ بلکه فقط بت بزرگ را پرستیده - «مادر بتها بت نفس شماست.»^{۱۵}

این گونه از عبادات را حق تعالی به واسطه ضعف ما و رحمت و اسعه خود به يك مرتبه قبول فرموده؛ یعنی، آثاری بر آنها مترتب فرموده و عنایاتی در مقابل آنها قرار داده که اگر انسان به شرایط ظاهریه و اقبال قلب و حضور آن و شرایط قبول آنها قیام کند، تمام آن آثار بر آنها مترتب شود و تمام وعده‌ها انجام گردد.

اینها حال عبادت عبید و اجراء. و اما عبادت احرار که برای حب حق تعالی و یافتن آن ذات مقدس را اهل عبادت واقع می شود، و خوف از جهنم و شوق بهشت محرک آنها در آن نیست، اول مقام اولیا و احرار است. و از برای آنها مقامات و معارج دیگر است که به بیان نیاید و از حوصله خارج است. مادامی که نفس توجه به عبادت و عابد و معبود دارد، خالص نیست؛ باید دل خالی از اغیار گردد و در آن غیر حق راهی نداشته باشد تا خالص باشد. چنانچه در حدیث شریف کافی وارد است:

قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ.» قَالَ: الْقَلْبُ السَّلِيمُ الَّذِي يَلْقَى رَبَّهُ وَ لَيْسَ فِيهِ أَحَدٌ سِوَاهُ. قَالَ: وَ كُلُّ قَلْبٍ فِيهِ شِرْكٌ أَوْ شَكٌّ

فَهُوَ سَاقِطٌ . وَإِنَّمَا أَرَادَ بِالزُّهْدِ فِي الدُّنْيَا لِيَتَفَرَّغَ قُلُوبُهُمْ لِآخِرَةِ . ۱۶
 سفیان بن عیینة ، راوی حدیث سابق ، گفت سؤال کردم از حضرت صادق ،
 علیه السلام ، از فرموده خدای عز و جل که در وصف روز قیامت می فرماید : یَوْمَ لَا
 يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ . إِلَّا مَنْ آتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ . ۱۷ (روزی که نفع نمی دهد مال و نه
 اولاد ، مگر کسی که بیاید با قلب سالم) فرمود : «قلب سلیم آن است که ملاقات
 می کند پروردگار خود را و حال آنکه نیست در آن احدی سواى او .» فرمود : «وهر
 قلبی که در آن شرك یا تردید باشد ، ساقط است آن . و جز آن نیست که اراده فرموده
 خدا زهد را در دنیا تا فارغ شود دلهاى آنها برای آخرت .» البته قلبی که در آن غیر
 حق راه داشته باشد و دستخوش شرك و شك باشد ، چه شرك جلی و چه شرك خفی ،
 از درجه اعتبار در محضر قدس پروردگار ساقط است . و از شرك خفی است اعتماد
 بر اسباب و رکون بر غیر حق . حتی در روایت* وارد است که تحویل انگشتی برای
 یادماندن مطلبی در خاطر از شرك خفی است . ۱۸ و راه داشتن غیر حق در دل از شرك
 خفی به شمار می رود . و اخلاص نیت اخراج غیر حق است از منزلگاه آن ذات
 مقدس . چنانچه برای شك نیز مراتبی است که بعضی از آن را شك جلی و بعضی را
 شك خفی باید دانست که از ضعف یقین و نقصان ایمان حاصل شود . مطلق اعتماد
 بر غیر حق و توجه به مخلوق از ضعف یقین و سستی ایمان است ؛ چنانچه تزلزل در
 امور نیز از آن است . و مرتبه اخفای شك ، حالت تلوین و عدم تمکین در توحید
 است . پس ، توحید حقیقی اسقاط اضافات و تعینات و کثرات است ، حتی کثرات
 اسمائی و صفاتی ؛ و تمکین در آن خلوص از شك است . و «قلب سلیم» قلب خالی
 از مطلق شرك و شك است .

و در این حدیث شریف که می فرماید : وَإِنَّمَا أَرَادَ بِالزُّهْدِ . . . اشاره به آن
 است که غایت زهد در دنیا [آن است که] کم کم قلب از آن منصرف شود و متنفر
 گردد ، و توجه به مقصود اصلی و مطلوب واقعی پیدا کند .

و از صدر حدیث ظاهر شود که مقصود از «آخرت» غایت القصوای دایره وجود
 و نهایت رجوع است ؛ و آخرت به قول مطلق همان است . بنابراین ، دنیا تمام دایره
 ظهور ، و زهد در آن مستلزم خلوص قلب است از غیر حق تعالی . پس ، هرکس که
 در قلب او غیر حق باشد و توجه به اغیار داشته باشد ، چه از امور ملکی مادی باشد یا

* حدیث در «وسایل» در احکام ملابس است . و صاحب وسایل ، فتوی به عدم جواز داده است ، مگر در عدد رکعات
 که منصوص است ، لکن سوق روایت ، شهادت بر کراهت دهد (منه عفی عنه) .

امور معنوی، چه صور اخروی یا کمالات و مدارج، بالجمله هر چه غیر حق است، از اهل دنیاست و زاهد نیست در دنیا، و محروم از آخرت حقیقی و بهشت لقاء، که اعلیٰ مراتب بهشت است، می باشد، گرچه دارای مراتب دیگر از کمالات معنوی و بهشتهای عالی مرتبه باشد؛ چنانچه اهل دنیا در اموال دنیوی و مقامات آن مختلفند. و آن مقامات از اهل الله بودن بسی دور است.

فصل

در تعریف اخلاص

بدان که از برای «اخلاص» تعریفهایی کردند که ما ذکر بعضی از آنها را که پیش اصحاب سلوک و معارف متداول [است] می کنیم به طریق اجمال.

جناب عارف حکیم سالک، خواجه عبدالله انصاری، قدس سره، فرماید: **اِلْخِلَاصُ تَصْفِيَةُ الْعَمَلِ مِنْ كُلِّ شُوبٍ**.^{۱۹} «اخلاص صافی نمودن عمل است از هر خلطی.» و این اعم است از آن که شوب به رضای خود داشته باشد، یا شوب به رضای مخلوقات دیگری.

و از شیخ اجل بهائی منقول است که اصحاب قلوب از برای آن تعریفاتی کرده اند: **قِيلَ: تَنْزِيَهُ الْعَمَلِ أَنْ يَكُونَ لِغَيْرِ اللَّهِ فِيهِ نَصِيبٌ**. «گفته شده است که آن پاکیزه نمودن عمل است از اینکه از برای غیر خدا در آن نصیبی باشد.» و این نیز قریب به تعریف سابق است. **وَقِيلَ: أَنْ لَا يُرِيدَ غَايِلُهُ عَلَيْهِ عَوْضًا فِي الدَّارَيْنِ**.^{۲۰} و «گفته شده که آن این است که اراده نکند عامل آن عوضی برای آن در دو دنیا.» و از صاحب غرائب البیان نقل شده است که «مخلصان آنها هستند که عبادت خدا کنند به طوری که نبینند خود را در عبودیت او و نه عالم و اهل آن را؛ و تجاوز نکنند از حد عبودیت در مشاهده ربوبیت. پس، وقتی که ساقط شد از بنده حظوظ او از خاک تا عرش، راه دین را سلوک کرده. و آن طریق بندگی و عبودیتی است که خالص باشد از دیدن حوادث به واسطه شهود روح جمال پروردگار را. و این است دینی که حق تعالی اختیار فرموده است برای خود و از غیر حق تخلص فرمود آن را و فرمود: **أَلَا اللَّهُ الَّذِي خَالِصُ**.^{۲۱} و دین خالص نور قدم است پس از متلاشی شدن حدوث، در بیابان نور عظمت و وحدانیت. گویی خدای تعالی دعوت فرموده بندگان خود را بر

سبیل تنبیه و اشاره به سوی تخلص نمودن سر خود را از اغیار در اقبال آنها به سوی او.»

و از شیخ محقق، محیی الدین عربی^{۲۲}، نقل است که گفته است: **أَلَا، اللَّهُ الدِّينُ الْخَالِصُ عَنْ شَوْبِ الْغَيْرِيَّةِ وَالْأَنْبِيَاءِ؛ لِأَنَّكَ لِفَنَائِكَ فِيهِ بِالْكُلِّيَّةِ فَلَا ذَاتَ لَكَ وَلَا صِفَةَ وَلَا فِعْلَ وَلَا دِينَ وَلَا لِمَا خَلَصَ الدِّينُ بِالْحَقِيقَةِ فَلَا يَكُونُ اللَّهُ.**^{۲۳}

تا رسوم عبودیت و غیریت و انانیت باقی است و عابد و معبود و عبادت و اخلاص و دین در کار است، شوب به غیریت و انانیت است. و این شرک است پیش ارباب معارف. عبادت اهل خلوص نقشه تجلیات محبوب است؛ و در قلب آنها جز ذات حق واحد راه ندارد. و با آنکه افق امکان به وجوب متصل و تدلی ذاتی و دنو مطلق حقیقی برای آنها پیدا شده و رسوم غیریت بکلی مرتفع شده، با این وصف، به تمام وظایف عبودیت اقدام و قیام می نمایند. و عبودیت آنها بالرویه و بالتفکر نیست، بلکه عبودیت بالتجلی است؛ چنانچه اشاره به این معنی دارد نماز شب معراج رسول الله، صلی الله علیه و آله.

فصل

در بیان اخلاص بعد از عمل است

بدان که آنچه در حدیث شریف است که **الإِبْقَاءُ عَلَى الْعَمَلِ حَتَّى يَخْلُصَ أَشَدُّ مِنْ الْعَمَلِ** «تحریص بر آن است که انسان از اعمالی که می کند باید مراعات و مواظبت نماید، چه در حین اتیان آن و چه بعد از آن. زیرا که گاه شود که انسان در حال اتیان عمل آن را بی عیب و نقص تحویل دهد و خالی از ریا و عجب و غیر آن باشد، ولی بعد از عمل به واسطه ذکر آن به ریا مبتلا شود. چنانچه در حدیث شریف کافی وارد است:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ، عَلَيْهِ السَّلَامُ، أَنَّهُ قَالَ: الإِبْقَاءُ عَلَى الْعَمَلِ أَشَدُّ مِنَ الْعَمَلِ. قَالَ: وَمَا الإِبْقَاءُ عَلَى الْعَمَلِ؟ قَالَ: يَصِلُ الرَّجُلُ بِصِلَةٍ وَيُنْفِقُ نَفَقَةً لِلَّهِ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، فَكُتِبَ لَهُ سِرًّا؛ ثُمَّ يَذْكُرُهَا فُتْمَحَى، فَكُتِبَ لَهُ عِلَانِيَةً؛ ثُمَّ يَذْكُرُهَا فُتْمَحَى، فَكُتِبَ لَهُ رِيَاءً.^{۲۴}

«از حضرت باقرالعلوم، علیه الصلاة والسلام، روایت شده که فرمود: ”مراعاتِ عمل سخت تر است از عمل.“ راوی گفت: ”مراعات عمل چیست؟“ فرمود: ”مرد صله می کند یا انفاقی می نماید برای خدای واحد بی شریک (یعنی ریا در عمل نمی کند.)، پس نوشته شود آن عمل برای او پنهانی و ثواب پنهانی به او دهند؛ پس از آن ذکر می کند آن عمل را، پس محو شود آن و نوشته شود برای او آشکارا. (یعنی ثواب عبادت آشکارا به او دهند.) پس از آن ذکر کند آن را، پس محو شود آن و نوشته شود برای او ریا.“»

انسان تا آخر عمرش هیچ گاه از شرّ شیطان و نفس مأمون نیست. گمان نکند که عملی را که به جا آورد برای خدا و رضای مخلوق را در آن داخل نکرد، دیگر از شرّ نفس خبیث در آن محفوظ ماند؛ اگر مواظبت و مراقبت از آن ننماید، ممکن است نفس او را وادار کند به اظهار آن. و گاه شود که اظهار آن را به کنایه و اشاره نماید. مثلاً نماز شب خود را بخواهد به چشم مردم بکشد، با حقه و سالوس از هوای خوب یا بد سحر و مناجات یا اذان مردم ذکری کند؛ و با مکاید خفیه نفس عمل خود را ضایع و از درجه اعتبار ساقط کند. انسان باید مثل طیب و پرستار مهربان از حال خود مواظبت نماید، و مهار نفس سرکش را از دست ندهد که به مجرد غفلت مهار را بگسلاند و انسان را به خاک مذلت و هلاکت کشاند؛ و در هر حال به خدای تعالی پناه برد از شرّ شیطان و نفس اماره. إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَجَمَ رَبِّي. ^{۲۵}

و بیاید دانست که تخلیص نیت از تمام مراتب شرک و ریا و غیر آن، و مراقبت و ابقاء بر آن، از امور بسیار مشکل و مهم است؛ بلکه بعض مراتب آن جز برای خلص اولیاء الله میسر و میسر نیست، زیرا که نیت عبارت است از اراده باعته به عمل؛ و آن تابع غایات اخیره است؛ چنانچه این غایات تابع ملکات نفسانیه است که باطن ذات انسان و شاکله آن را تشکیل دهد. کسی که دارای حب جاه و ریاست است و این حب ملکه نفسانیه و شاکله روح او شده است، غایت آمال او رسیدن به آن مطلوب است، و افعال صادره از او تابع آن غایت است و داعی و محرک او همان مطلوب نفسانی است و اعمال او برای وصول به آن مطلوب از او صادر گردد. مادامی که این حب در قلب اوست، عمل او خالص نتواند شد. و کسی که حب نفس و خودخواهی ملکه و شاکله نفس اوست، غایت مقصد و نهایت مطلوب او رسیدن به ملایمات نفسانیه است و محرک و داعی او در اعمال همین غایت است؛ چه اعمال او برای وصول به مطلوبات دنیویه باشد، یا مطلوبات اخرویه از قبیل حور

و قصور و جنات و نعم آن نشئه. بلکه مادامی که انانیت و خودخواهی و خودبینی در کار است، اگر برای تحصیل معارف و کمالات روحیه نیز اقدامی کند یا قدمی زند، برای خود و نفسانیت خویش است؛ و آن نیز خودخواهی است نه خداخواهی. و معلوم است خودخواهی و خداخواهی با هم جمع نشود. بلکه اگر خدا را خواهد، برای خود خواهد و غایت مقصد و نهایت مطلوب خود و نفسانیت است.

پس، معلوم شد که تخلیص نیت از مطلق شرك کار بسیار بزرگی است که از هر کس نیاید، و کمال و نقص اعمال تابع کمال و نقص نیات است، زیرا که نیت صورت فعلیه و جنبه ملکوتیه عمل است، چنانچه اشاره به آن نمودیم. و در حدیث شریف اشاره به همین مطالب می نماید آنجا که فرماید: وَالنِّيَّةُ أَفْضَلُ مِنَ الْعَمَلِ.

أَلَا، وَإِنَّ النِّيَّةَ هِيَ الْعَمَلُ. «نیت از عمل افضل است، بلکه نیت تمام حقیقت عمل است.» و این مبنی بر مبالغه نیست، چنانچه بعضی احتمال داده اند، بلکه مبنی بر حقیقت است؛ زیرا نیت صورت کامله عمل و فصل محصل او است، و صحت و فساد و کمال و نقص اعمال به آن است. چنانچه عمل واحد به واسطه نیت گاهی تعظیم و گاهی توهین است؛ و گاهی تام و گاهی ناقص است؛ و گاهی از سنخ ملکوتِ اعلی و صورت بهیة جمیله دارد، و گاهی از ملکوت اسفل و صورت موحشه مدهشه دارد. ظاهر نماز علی بن ابی طالب، علیه السلام و نماز فلان منافق در اجزاء و شرایط [و] صورت ظاهری عمل هیچ تفاوتی ندارد، لیکن آن يك با آن عمل معراج الی الله کند و صورتش ملکوت اعلی است؛ و دیگری با آن عمل به جهنم سقوط کند و صورتش ملکوت اسفل است و از شدت ظلمت شبیه ندارد. به واسطه چند قرص نان جوین که خانواده عصمت (ع) در راه خدا می دهند، چندین آیه خدای تعالی در مدح آنها فرومی فرستد^{۲۶}. جاهل گمان می کند دوسه روزگرسنگی و غذای خود را به فقرا دادن امر مهمی است. با این که صورت این قبیل اعمال از هر کس می شود صادر شود و چیز مهمی نیست، اهمیت آن به واسطه قصد خالص و نیت صادقانه است. روح عمل قوی و لطیف و از قلب سلیم صافی صادر است که دارای این قدر اهمیت است. صورت ظاهر نبی اکرم، صلی الله علیه و آله، و سایر مردم فرقی نداشت، و لهذا بعضی از اعراب غریب که به حضور مبارکش می رسیدند و آن حضرت با جمعی نشسته بودند، می پرسیدند: کدام يك پیغمبر هستید^{۲۷}؟ آنچه پیغمبر (ص) را از غیر ممتاز می کند، روح بزرگ قوی لطیف آن سرور است، نه جسم مبارك و بدن شریفش. و در علوم عقلیه مقرر است که شیئیت

شیء به صورت آن است نه ماده آن . بلکه تحدید به فصل حد تام است ، و به جنس و فصل ناقص است ؛ زیرا که اختلاط به غرایب و اجانب و معرفی به منافی شیء ، مضر به حقیقت و تعریف و تمامیت آن است ؛ و ماده و جنس از غرایب و اجانب است نسبت به حقیقت شیء که عبارت از صورت و فعلیت و فصل است . پس ، تمام حقیقت اعمال همان صور اعمال و جنبه ملکوتیه آنها است که نیت است . و از این بیان معلوم شد که حضرت صادق ، علیه السلام ، در این حدیث شریف اول نظر به صور اعمال و مواد آنها فرموده ، و فرموده است جزء صوری افضل از جزء مادی و نیت افضل از عمل است ، چنانچه گوئیم روح افضل از بدن است . و لازم نیاید که عمل بی نیت صحیح باشد ، و بدن بی روح بدن باشد ؛ بلکه به تعلق نیت به عمل و روح به بدن آن یک عمل و این یک بدن گردد . و این معجون مختلط از نیت و عمل و روح و بدن ، جزء صوری ملکوتی هر یک افضل از جزء مادی ملکی آن است . و این معنی حدیث مشهور است : **نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ** .^{۲۸} و در ثانی آن حضرت نظر فرموده به فنای عمل در نیت و ملک در ملکوت و مظهر در ظاهر ، و فرموده است : **أَلَا ، وَإِنَّ النِّيَّةَ هِيَ الْعَمَلُ** . عمل همان نیت است ، و غیر نیت چیزی در کار نیست . و تمام اعمال در نیت فانی هستند و از خود استقلالی ندارند . پس از آن ، استشهاد فرموده به قول خدای تعالی : **قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ** . هر کس بر شاکیله خود عمل می نماید ، و اعمال تابع شاکیله نفس است . و شاکیله نفس گرچه هیئت باطنی روح و ملکات مخمّره در آن است ، لکن نیات شاکیله ظاهریه نفس اند . توان گفت که ملکات شاکیله اولیه نفس ، و نیات شاکیله ثانویه آن هستند ، و اعمال تابع آنهاست ، چنانچه حضرت فرموده است : **شَاكِلَةُ نِيَّتٍ** است . و از اینجا ظاهر شود که طریق تخلیص اعمال از جمیع مراتب شرك و ریا و غیر آن ، منحصر به اصلاح نفس و ملکات آن است ، که آن سرچشمه تمام اصلاحات و منشأ جمیع مدارج و کمالات است . چنانچه اگر انسان حب دنیا را به ریاضات علمی و عملی از قلب خارج کند ، غایت مقصد او دنیا نخواهد بود ؛ و اعمال او از شرك اعظم ، که جلب انظار اهل دنیا و حصول موقعیت در نظر آنهاست ، خالص شود و جلوت و خلوت و سر و علن او مساوی شود . و اگر با ریاضات نفسانیه بتواند حب نفس را از دل بیرون کند ، به هر مقداری که دل از خودخواهی خالی شد خداخواه شود و اعمال او از شرك خفی نیز خالص شود . و مادامی که حب نفس در دل است و انسان در بیت مظلم نفس است ، مسافر الی الله نیست ؛ بلکه از مخلصین الی الارض است . و اول قدم سفر الی الله

ترك حبّ نفس است و قدم بر انانیت و فرق خود گذاشتن است . و میزان در سفر همین است . و بعضی گویند یکی از معانی آیه شریفه **وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ** ^{۲۹} . این است که کسی که خارج شد از بیت نفس و هجرت به سوی حق کرد به سفر معنوی ، پس از آن او را فنای تام ادراک کرد ، اجر او بر خدای تعالی است . ^{۳۰} و معلوم است برای چنین مسافری جز مشاهد ذات مقدس و وصول به فناء حضرتش اجری لایق نیست ؛ چنانچه از زبان آنها گفته شده :

«در ضمیر ما نمی گنجد به غیر دوست کس

هر دو عالم را به دشمن ده که ما را دوست بس»

والسلام

توضیحات :

- ۱- (سورة ملك آیه ۳).
- ۲- (اسراء / ۸۷).
- ۳- اصول کافی، ج ۲، ص ۱۶، «کتاب الایمان و الکفر»، «باب الاخلاص»، حدیث ۴.
- ۴- بلوته، بلوی (آن را تجربه کردم و آن را به معرض آزمایش و امتحان آوردم)، و بلاه الله بلاء و ابلاء حسناً و ابتلاء (او را آزمایش کرد).
- ۵- مرآة العقول، ج ۷، ص ۷۸، «کتاب الایمان و الکفر»، «باب الاخلاص»، حدیث ۴.
- ۶- علامه مجلسی در بحار الانوار (ج ۶۷، ص ۲۳۱) این مطلب را از نسخه اسرار الصلوة شهید نقل می کند، ولی در متن چاپی (ص ۸) تنها «النية الصادقة» آمده است.
- ۷- (ملك / ۳-۲).
- ۸- مرآة العقول، ج ۷، ص ۷۷، «کتاب الایمان و الکفر»، «باب الاخلاص»، حدیث ۴.
- ۹- ← ص ۲۳۶.
- ۱۰- ← ص ۱۴ و ۱۲۳.
- ۱۱- ← ص ۱۲۰.
- ۱۲- ← حدیث ۶، پاورقی ۲۷.
- ۱۳- (مائده / ۳۱).
- ۱۴- وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۵۲ و ۵۳ «کتاب الطهارة» «ابواب مقدمة العبادات»، باب ۱۲، حدیث ۳ و ۱۱ و مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۱۱۲، کتاب الطهارة، ابواب مقدمة العبادات، باب ۱۲، حدیث ۸.
- ۱۵- «مادر بتها بت نفس شماسست زآنکه آن بت مار و این بت ازدهاست»-. مولوی.
- ۱۶- «سفیان» گفت از امام صادق (ع) از این کلام خداوند عزوجل: «جز کسی که با قلب سلیم نزد خدا آید. سؤال کردم. فرمود: «صاحب قلب سلیم کسی است که پروردگارش را ملاقات کند در حالی که قلب او متوجه جز خدا نباشد. و هر دلی که در آن شرک و ربیبی باشد ساقط است. و [پیامبران و اولیای خدا] زهد از دنیا را اختیار کردند تا دلشان برای آخرت فارغ باشد. «اصول کافی، ج ۲، ص ۱۶، «کتاب الایمان و الکفر»، «باب الاخلاص»، حدیث ۵، و در آن به جای «أراد بالزهد»، ارادوا الزهد آمده است.
- ۱۷- (شعرا / ۸۹-۹۰).
- ۱۸- قال أبو عبد الله (ع): إِنَّ الشِّرْكَ أَخْفَى مِنْ ذَيْبِ النَّمْلِ. وقال: مِنْهُ تَحْوِيلُ الْخَاتَمِ لِيَذْكَرَ الْحَاجَّةَ، وَشِبْهَ هَذَا. (امام صادق (ع) فرمود: همانا شرک از راه رفتن مورچه پنهانتر است. و فرمود: از جمله شرک گرداندن انگشتری است برای آنکه حاجت خود را از یاد نبرد، و مانند آن). معانی الاخبار، «باب نوادر المعانی»، ص ۳۷۹، حدیث ۱. وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۴۰۹، «باب احکام الملابس»، باب ۶۱.
- ۱۹- منازل السائرین، ص ۳۱، «قسم المعاملات»، «باب الاخلاص».
- ۲۰- اربعین، ص ۱۵۹، حدیث ۳۷.
- ۲۱- «بدان که دین خالص تنها برای خداست.» (زمر / ۳).
- ۲۲- محمد بن علی بن محمد عربی (۵۶۰-۶۳۴ یا ۷ یا ۸) بزرگترین عارف قرن هفتم و از عارفان بزرگ قرون اسلامی است. وی به «ابن عربی»، «محمی الدین»، «شیخ اکبر» شهرت دارد. آثار مهم وی در عرفان از عصر وی تا کنون مورد مراجعه و بحث و تدریس و شرح و تفسیر تمامی عارفان و علاقمندان به عرفان می باشد. فهم کتابهای وی بخصوص «فصوص» مشکل است و در هر زمان معدود کسانی از عهد آن برآمده اند. حدود ۲۰۰ اثر به وی منسوب است که مهمترین آنها فتوحات مکیه، فصوص الحکم، التجلیات الالهیه، انشاء الدوائر، تفسیر قرآن می باشد. کتاب «فصوص» از کتابهای اصلی و مهم درسی عرفان محسوب می شود که بر آن بزرگترین عارفان پس از وی شرح و حاشیه دارند. امام خمینی (س) بر فصوص حواشی نفیسی دارند.

۳۳۵ / حدیث بیستم

۲۳- «بدان که دین چو از آرایش غیریت و خودیت پاک گشت، برای خدا خواهد بود؛ چه با فناى کلی تو در ذات حق برای تو ذات و صفت و فعل و دین نمی ماند. و در غیر این حال دین بحقیقت خالص و پاک نگردیده است و برای خدا نیز نخواهد بود.»

۲۴- اصول کافی، ج ۲، ص ۲۹۷، «کتاب الایمان و الکفر»، «باب الریاء»، حدیث ۱۶.

۲۵- «نفس آدمی اورا پیوسته به بدی فرمان دهد مگر آنکه پروردگارم رحم نماید.» (یوسف / ۵۳).

۲۶- (دهر / ۲۲-۵).

۲۷- بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۲۹، «تاریخ نبینا (ص)»، «باب مکارم اخلاقه و سیره»، حدیث ۳۵.

۲۸- پیامبر فرمود: «نیت مومن بهتر از عمل اوست.» اصول کافی، ج ۲، ص ۸۴، «کتاب الایمان و الکفر»، «باب

النیه»، حدیث ۲.

۲۹- (نسا / ۱۰۰).

۳۰- میبیدی در تفسیر کشف الاسرار (ج ۲، ص ۶۶۳) درباره این آیه همین گونه سخن گفته است.

الحديث الحادى و العشرون

بِالسَّنَدِ الْمُتَّصِلِ إِلَى حُجَّةِ الْفِرْقَةِ وَإِمَامِهِمْ، مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ الْكُلَيْنِيَّ، كَرَّمَ
اللهُ وَجْهَهُ، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ زِيَادٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ، عَنْ وَهَيْبِ بْنِ
حَفْصٍ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ، عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللهِ،
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، عِنْدَ عَائِشَةَ لَيْلَتَهَا؛ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللهِ لِمَ تَتَعَبُ نَفْسَكَ وَقَدْ
غَفَرَ اللهُ لَكَ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ؟ فَقَالَ: يَا عَائِشَةُ، أَلَا أَكُونُ عَبْدًا شَكُورًا؟
قَالَ: وَكَانَ رَسُولُ اللهِ، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، يَقُومُ عَلَى أَطْرَافِ أَصَابِعِ رِجْلَيْهِ، فَأَنْزَلَ
اللهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى: «طه. ما أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى.»^١

ترجمه «از ابى بصير نقل شده كه فرمود حضرت باقر، عليه السلام: بود رسول خدا،
صلّى الله عليه وآله، پيش عايشه در شب او؛ پس گفت: ”اى رسول خدا چرا به
زحمت مى اندازى جان خود را و حال آنكه آمرزيده است خداوند براى تو آنچه پيش
بوده است از گناه تو و آنچه پس از اين آيد؟“ فرمود: ”اى عايشه آيا نباشم بنده
سپاسگزار!“ فرمود حضرت باقر، عليه السلام: و بود رسول خدا، صلّى الله عليه وآله
آله، كه مى ايستاد بر سر انگشتهاي دو پاى خود، پس فرو فرستاد خدا سبحانه و
تعالى: طه. ما أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى.“^٢ (يعنى محمد - يا اى طالب حق
هادى - ما فرو نفرستاديم بر تو قرآن را تا به مشقت افتى .)

شرح قَدْ غَفَرَ اللهُ لَكَ اشاره است به قول خداى تعالى در سوره «فتح»: إنا فَتَحْنَا لَكَ

فَتَحًا مُبِينًا. لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ. ۳ «ماگشودیم برای توگشودنی آشکارا، تا بیامرزد برای تو آنچه پیشی گرفته از گناه تو و آنچه پس از این آید.» بدانکه علما، رضوان الله علیهم، توجیهاتی در آیه شریفه فرموده‌اند که منافات نداشته باشد با عصمت نبی مکرم. و ما به ذکر بعضی از آنها که مرحوم علامه مجلسی، رحمه الله تعالی، نقل فرمودند^۴ می‌پردازیم، و پس از آن آنچه اهل معرفت به حسب مسلك خود بیان کردند مجملاً بیان می‌نماییم.

مرحوم مجلسی فرموده از برای شیعه در تأویل این آیه اقوالی است: یکی آنکه مقصود از گناه گناه اُمت است که به شفاعت حضرت آمرزیده شود. و نسبت گناهان اُمت به آن حضرت برای اتصالی است که بین آن حضرت و امت است. و مؤید این احتمال است آنچه روایت کرده مفضل بن عمر از حضرت صادق، علیه السلام:

قَالَ: سَأَلَهُ رَجُلٌ عَنْ هَذِهِ الْآيَةِ، فَقَالَ: وَاللَّهِ، مَا كَانَ لَهُ ذَنْبٌ وَلَكِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ ضَمِنَ لَهُ أَنْ يَغْفِرَ ذُنُوبَ شِيعَةِ عَلِيٍّ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِمْ وَمَا تَأَخَّرَ. ۵

و روى عمر بن يزيد عنه، عليه السلام، قال: ما كان له ذنب، ولا هم بذنب؛ ولكن الله حملة ذنوب شيعته ثم غفرها له. فرمود: «نبود از برای او گناهی، و نه اراده گناهی کرد؛ ولیکن خدای تعالی ذنوب شیعه او را بر او تحمیل کرد، پس از آن آمرزید آن را برای او.»

نویسنده گوید از برای این توجیه در مشرب عرفان وجه وجیهی است که اشاره به آن [به] طریق اجمال خالی از فایده نیست. باید دانست که در محل خود مقرر است که عین ثابت انسان کامل مظهر اسم «الله» الاعظم، که امام ائمه اسماء است، می‌باشد؛ و اعیان سایر موجودات در ظل عین انسان کامل در علم و عالم اعیان مقرر، و در عین و عالم تحقق موجود است. پس، اعیان جمیع دایره وجود مظهر عین انسان کامل است در عالم اعیان؛ و جمیع موجودات مظاهر جمال و جلال او هستند در عالم ظهور. و از این جهت، هر نقص که در عالم تحقق واقع شود و هر ذنبی که از مظاهر بروز کند، چه ذنوب تکوینی یا تشریحی باشد، به حکم ظاهر و مظهر به ظاهر منسوب است حقیقتاً و بی شائبه مجاز. گرچه ما أصابك من سيئة فمن نفسك^۶، و لکن قل كل من عند الله^۷. و اشاره به این مطلب در اخبار بسیار است؛ چنانچه فرماید: نحن السابِقون الآخرون^۸. و فرماید: آدم و من دونه تحت لوائی يوم

الْقِيَامَةِ. ۹ و فرماید: أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ رُوحِي - یا - نُورِي ۱۰ و فرماید: سَبَّحْنَا فَسَبَّحَتِ الْمَلَائِكَةُ؛ فَدَسْنَا فَقَدَسَتِ الْمَلَائِكَةُ. ۱۱ و فرماید: لَوْلَا مَا عُرِفَ اللَّهُ ۱۲ و فرماید: لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاكَ. ۱۳ و فرماید: نَحْنُ وَجْهُ اللَّهِ. ۱۴ و در حدیثی است که رسول اکرم، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، به منزله ساقه شجر است، و ائمه هدی، علیهم السلام، به منزله شاخه های آن، و شیعیان به منزله برگ آن درخت هستند. ۱۵ پس زینت شجره طیبه ولایت به مظاهر است؛ و هر یک از مظاهر که نقصانی یابد، در شجره طیبه نقصانی واقع گردد. پس، ذنوب جمیع موجودات ذنوب ولی مطلق است؛ و حق تعالی به رحمت تامه خود و به غفران شامل خود رحمت بر نبی اکرم، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فرموده می فرماید آنچه گناه است از پیشینیان و آنچه پس از این گناهی واقع شود، در تحت مغفرت تامه واقع گردد، و به شفاعت تو تمام دایره تحقق به سعادت کامله خود رسند؛ و آخِرُ مَنْ يَشْفَعُ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ. ۱۶ و بر این مسلك آیه شریفه در عداد آن آیه است که می فرماید: وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى. ۱۷ که فرمودند: أَرْجَى آيَةٍ فِي الْقُرْآنِ ۱۸ و بنابراین مسلك، ذنوب متقدمه ممکن است ذنوب امم سالفه باشد، زیرا که جمیع امم امت این ذات مقدس اند، و جمیع دعوت انبیا دعوت به شریعت ختمیه و مظاهر ولی مطلق هستند؛ و «أَدْمُ وَمَنْ دُونَهُ» از اوراق شجره ولایت هستند.

توجیه دوم آن است که سید مرتضی ۱۹، رضی الله عنه، ذکر فرمودند که «ذَنْبٌ» مصدر است، و جایز است اضافه آن به فاعل و به مفعول؛ و در اینجا اضافه به مفعول شده و مراد آنست که آنچه گذشته است از گناه کردن آنها تورا در منع نمودن آنها تورا از مکه و جلوگیری نمودن از مسجد الحرام. و معنی «مغفرت» بنابراین تأویل ازاله و نسخ احکام اعداء آن سرور است از مشرکین بر آن حضرت؛ یعنی ازاله می فرماید خدا آن را نزد فتح، و ستر می فرماید بر تو آن عار را به فتح مکه؛ پس زود است که داخل مکه شوی بعد از این. و از این جهت قرار داده است غفران را جزای جهاد و فایده فتح ۲۰.

فرموده است سید، رحمه الله، اگر مراد مغفرت «ذنوب» باشد معنای معقولی از برای آیه نتوان نمود؛ برای اینکه مغفرت ذنوب تعلقی [به فتح] ندارد و غرض و فایده آن نمی باشد. و اما قوله: مَا تَقَدَّمَ وَمَا تَأَخَّرَ مانعی ندارد که مراد این باشد که آنچه در زمان سابق گذشته از افعال قبیحی که نسبت به تو و به قوم تو کردند. ۲۱

سوم آنکه معنی چنین است که اگر گناهی برای تو باشد در قدیم یا پس از این، هر آینه آمرزیدم تو را. و قضیه شرطیه مستلزم صدق و وقوع طرفین نیست. چهارم آنکه مراد به گناه ترك مستحب باشد؛ زیرا که واجبات از آن حضرت ترك نشده. و جایز است که به واسطه علو قدر و رفعت مقام آن حضرت آنچه از دیگران گناه نیست نسبت به آن حضرت گناه شمرده شود.

پنجم آنکه این آیه برای تعظیم آن حضرت وارد است و در مقام حسن خطاب است، چنانچه گویی مثلاً: غَفَرَ اللَّهُ لَكَ.

مجلسی فرموده: وَقَدْ رَوَى الصَّدُوقُ فِي الْعَيُونِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْجَهْمِ قَالَ: حَضَرْتُ مَجْلِسَ الْمَأْمُونِ وَ عِنْدَهُ الرِّضَا، عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ لَهُ الْمَأْمُونُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، أَلَيْسَ مِنْ قَوْلِكَ أَنَّ الْأَنْبِيَاءَ مَعْصُومُونَ؟ قَالَ: بَلَى. قَالَ: فَمَا مَعْنَى قَوْلِ اللَّهِ: «لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ»؟ قَالَ الرِّضَا، عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ عِنْدَ مُشْرِكِي مَكَّةَ أَعْظَمَ ذَنْبًا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، لِأَنَّهُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ ثَلَاثِمِائَةٍ وَسِتِّينَ صَنَمًا؛ فَلَمَّا جَاءَهُمْ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، بِالدَّعْوَةِ إِلَى كَلِمَةِ الْإِخْلَاصِ، كَبُرَ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ وَ عَظُمَ، وَقَالُوا: «أَجْعَلِ الْإِلَهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ». إِلَى قَوْلِهِ: «إِنَّ هَذَا إِلَّا اخْتِلَاقٌ.»^{۲۲} فَلَمَّا فَتَحَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَى نَبِيِّهِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، مَكَّةَ، قَالَ لَهُ: يَا مُحَمَّدُ، «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا. لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ.» عِنْدَ مُشْرِكِي أَهْلِ مَكَّةَ بِدُعَائِكَ إِلَى تَوْحِيدِ اللَّهِ فِيمَا تَقَدَّمَ وَمَا تَأَخَّرَ؛ لِأَنَّ مُشْرِكِي مَكَّةَ أَسْلَمَ بَعْضُهُمْ، وَخَرَجَ بَعْضُهُمْ عَنِ مَكَّةَ؛ وَمَنْ بَقِيَ مِنْهُمْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى إِنْكَارِ التَّوْحِيدِ عَلَيْهِ إِذَا دَعَا النَّاسَ إِلَيْهِ؛ فَصَارَ ذَنْبُهُ عِنْدَ هُمْ فِي ذَلِكَ مَغْفُورًا بِظُهُورِهِ عَلَيْهِمْ. فَقَالَ الْمَأْمُونُ: اللَّهُ دَرَكُ يَا أَبَا الْحَسَنِ!^{۲۳}

«علی بن محمد بن الجهم گوید حاضر شدم در مجلس مأمون و حال آنکه حضرت رضا، علیه السلام، پیش او بود. پس مأمون به آن حضرت عرض کرد: "ای پسر رسول خدا [ص] آیا از فرموده تو نیست که انبیا معصوم اند؟" فرمود: "چرا" گفت: "پس چیست معنی قول خدا: لِيَغْفِرَ لَكَ...؟" حضرت فرمود:

”نبود کسی پیش مشرکان [مکه] که گناهِش بزرگتر از رسول خدا، صلی الله علیه و آله، باشد، زیرا که آنها عبادت غیر خدا می کردند سیصد و شصت بت را. پس چون که پیغمبر آمد آنها را دعوت به کلمهٔ اخلاص کرد، بزرگ و گران آمد آن بر آنها، و گفتند: «آیا خدایان را یک خدا قرار داد؟ همانا این چیز عجیبی است! تا قول خدا: **إِنْ هَذَا إِلَّا اخْتِلَاقٌ** (نیست این مگر دروغ) پس، چون که خدای تعالی مفتوح کرد مکه را برای رسول خدا، فرمود به او: «ای محمد، ما فتح نمودیم برای تو فتح آشکارا، تا پیامرزد خداوند گناه قبل و بعد تو را پیش مشرکان اهل مکه به دعوت کردن [تو] به سوی توحید قبل و بعد.» زیرا که مشرکان مکه بعضی اسلام آوردند، و بعضی از مکه خارج شدند؛ و کسی که از آنها باقی ماند قدرت انکار توحید بر آن حضرت نداشت، وقتی که حضرت دعوت می فرمود مردم را به سوی آن؛ پس گردید گناه او آمرزیده به غلبه بر آنها. ”پس مأمون گفت: **”لِلَّهِ دَرْكُ أَيُّهَا الْحَسَنُ.**“
نویسنده گوید که این توجیه ششمی است که در حدیث شریف از آیه مبارکه شده است. و حاصل آن آن است که مراد گناه آن بزرگوار است در نظر اهل شرک و به زعم فاسد آنها.

فصل

در توجیه عرفانی از آیه شریفه

بدان که از برای آیه شریفه توجیهی است بر مشرب اهل عرفان و مسلک اصحاب قلوب، که برای ذکر آن **لَا بَدَّيْمُ** از ذکر «فتوحات ثلاثه» متداوله نزد آنها. پس، گوییم که «فتح» در مشرب آنها عبارت است از گشایش ابواب معارف و عوارف و علوم و مکاشفات از جانب حق بعد از آنکه آن ابواب بر او مُغْلَق و بسته است. مادامی که انسان در بیت مُظْلَم نفس است و بسته به تعلقات نفسانیه است، جمیع ابواب معارف و مکاشفات به روی او مغلق است؛ و همین که از این بیت مظلم به قوت ریاضات و انوار هدایات خارج شد و منازل نفس را طی کرد، فتح باب قلب به روی او شود و معارف در قلب وی ظهور کنند و دارای مقام «قلب» گردد. و این فتح را «فتح قریب» گویند، زیرا که این اوّل فتوحات و اقرب آنهاست. و گویند اشاره بدین فتح است قول خدای تعالی: **نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ.** ^{۲۴} البته با یاری و

نصر خداوند و نور هدایت و جذبه آن ذات مقدس این فتح و سایر فتوحات واقع می شود. و مادامی که سالک در عالم قلب است و رسوم و تعینات قلبیه در او حکمفرماست، باب اسماء و صفات بر او مغلق و منسد است.

و پس از آنکه به تجلیات اسمائی و صفاتی رسوم عالم قلب فانی شد و آن تجلیات صفات قلب و کمالات آنرا افنا نمود «فتح مبین» رودهد، و باب اسماء و صفات به روی او مفتوح گردد و رسوم متقدمه نفسیه و متأخره قلبیه زایل و فانی شود و در تحت غفاریت و ستاریت اسماء مغفور گردد. و گویند اشاره به این فتح است قول خدای تعالی: **إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا. لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ.** ما فتح آشکارای عالم اسماء و صفات را بر تو نمودیم تا در تحت غفاریت اسماء الهیه ذنوب نفسیه متقدمه و قلبیه متأخره مغفور شود. و این فتح باب «ولایت» است.

و مادامی که سالک در حجاب کثرت اسمائی و تعینات صفاتی است، ابواب تجلیات ذاتیه به روی او مغلق است. و چون تجلیات ذاتیه احدیه برای او شود و جمیع رسوم خلقیه و امریه را فانی نماید و عبد را مستغرق در عین جمع نماید، «فتح مطلق» شود و ذنب مطلق مغفور گردد؛ و با تجلی احدی ذنب ذاتی، که مبدأ همه ذنوب است، ستر شود: **وُجُودُكَ ذَنْبٌ لَا يُقَاسُ بِهِ ذَنْبٌ.**^{۲۵} و گویند اشاره به این فتح است قول خدای تعالی: **إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ.**^{۲۶}

پس با «فتح قریب» ابواب معارف قلبیه مفتوح شود و ذنوب نفسیه مغفور گردد. و با «فتح مبین» ابواب ولایت و تجلیات الهیه مفتوح گردد، و بقایای ذنوب نفسیه متقدمه و ذنوب قلبیه متأخره آمرزیده شود. و با «فتح مطلق» فتح تجلیات ذاتیه احدیه گردد و ذنب مطلق ذاتی مغفور شود.

و باید دانست که فتح قریب و فتح مبین عام است نسبت به اولیا و انبیا و اهل معارف. و اما فتح مطلق از مقامات خاصه ختمیه است، و اگر برای کسی حاصل شود، بالتبعیه و به شفاعت آن بزرگوار واقع می شود.

و از این بیانات معلوم شد که از برای ذنب و گناه مراتبی است که بعضی از آن از حسنات ابرار شمرده شود؛ و بعضی برای خلص ذنب است. و گویند که رسول اکرم، **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَرَمَوْهُ: لَيْرَانُ (أَوْ لَيْغَانُ) عَلَى قَلْبِي؛ وَإِنِّي لَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ فِي كُلِّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً.**^{۲۷} این کدورت توجه به کثرت تواند بود، ولی از قبیل خواطر بوده که بزودی زایل می شده. و در حدیث است که رسول خدا، **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ،** از هیچ مجلسی بیرون تشریف نمی برد مگر آنکه بیست و پنج مرتبه استغفار

و از این احادیث معلوم می شود که «استغفار» فقط منحصر به گناه منافی عصمت نیست؛ و «مغفرت» و «ذنب» به اصطلاح عرف عام نیست. پس، این آیه شریفه منافات با مقام معنویه ندارد؛ بلکه مؤکد آن است، زیرا که از لوازم سلوک معنوی و عبور از مدارج و رسیدن به اوج کمال انسانی غفران ذنوب لازمه مقامات و مدارج است؛ زیرا که هر موجودی در این عالم است و لیده همین نشئه ملکیه و ماده جسمانیه است و دارای تمام شئون ملکی حیوانی و بشری و انسانی است، بعضی بالقوه و برخی بالفعل؛ پس، اگر بخواهد از این عالم به عالم دیگر و از آنجا به مقام قرب مطلق سفر کند، باید این مدارج را طی کرده و از منازل متوسطه کوچ نماید؛ و به هر مرتبه ای که رسد، در آن مرتبه مغفور شود ذنوب مرتبه سابقه، تا در تحت تجلیات ذاتیه احدیه تمام ذنوب مغفور گردد، و ذنب وجودی که مبدأ و منشأ تمام ذنوب است در ظل کبریای احدی مستور گردد. و این غایت عروج کمال موجود است. و در این مقام موت و فنای تام دست دهد. و لهذا وقتی که آیه شریفه اِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ نازل شد، رسول اکرم، صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فرمود: این سوره خبر موت من است ۲۹ وَاللَّهُ الْعَالِمُ.

فصل

در حقیقت شکر است

بدانکه «شکر» عبارت است از قدردانی نعمت مُنعم. و آثار این قدردانی در قلب به طوری بروز کند؛ و در زبان به طوری؛ و در افعال و اعمال قالبیه به طوری. اما در قلب، آثارش از قبیل خضوع و خشوع و محبت و خشیت و امثال آن است. و در زبان، ثنا و مدح و حمد. و در جوارح، اطاعت و استعمال جوارح در رضای منعم، و امثال این است. و از راغب ۳۰ منقول است که «شکر» تصور نعمت و اظهار آن است. و گفته شده که آن مقلوب «کشر» به معنی «کشف» است. و ضد آن «کفر» است و آن نسیان نعمت و ستر آن است. و دابّه شکور آن است که به چاقی خود اظهار نعمت صاحب خود کند. و گفته شده اصل آن از «عین شکرى» یعنی مُمْتَلِئَةٌ و پر شده است. و بنابراین «شکر» عبارت از پر شدن از ذکر منعم است. و شکر بر سه

قسم است: «شکر قلب؛ و آن تصور نعمت است. و شکر به زبان؛ و آن ثنای بر منعم است. و شکر به سایر اعضا؛ و آن مکافات نعمت است به قدر استحقاق آن.»^{۳۱}

و عارف محقق، خواجه انصاری^{۳۲}، فرماید: «شکر اسمی است برای معرفت نعمت، زیرا که آن طریق معرفت منعم است.»^{۳۳} و شارح محقق گوید: «تصور نعمت از منعم و معرفت اینکه آن نعمت اوست عین شکر است. چنانچه از حضرت داود، علیه السلام، روایت شده که گفت: «ای پروردگار، چگونه شکر تو کنم با آنکه شکر نعمت دیگری است و شکری خواهد داد» خدای تعالی وحی فرمود به سوی او: «ای داود، وقتی که دانستی که هر نعمتی که به تو متوجه است از من است شکر مرا کردی.»^{۳۴}

نویسنده گوید که آنچه را که این محققین ذکر فرمودند مبنی بر مسامحه است. والا شکر عبارت از نفس معرفت به قلب و نفس اظهار به لسان و عمل به جوارح نیست؛ بلکه عبارت از یک حالت نفسانیه است که آن حالت خود اثر معرفت منعم و نعمت و اینکه آن نعمت از منعم است می باشد؛ و ثمره این حالت اعمال قلبیه و قالبیه است. چنانچه بعضی محققین قریب به این معنی فرمودند گرچه آن فرموده نیز خالی از مسامحه نیست. فرموده است: «بدان که شکر مقابل نمودن نعمت است به قول و فعل و نیت. و از برای آن سه رکن است:

اول، معرفت منعم و صفات لایقه به او؛ و معرفت نعمت از حیث اینکه آن نعمت است. و کامل نشود این معرفت مگر آنکه بدانند که تمام نعمتهای ظاهره و خفیه از حق تعالی است و ذات مقدس او منعم حقیقی است، و وسایط هرچه هست منقاد حکم او و مسخر فرمان او هستند.

دوم، حالتی است که ثمره این معرفت است. و آن خضوع و تواضع و سرور به نعمت است از جهت آنکه آن هدیه ای است که دلالت کند بر عنایت منعم به تو. و علامت آن آنست که فرحناك نشوی از دنیا مگر به آن چیزی که موجب قرب به حق شود.

سوم، عملی است که ثمره این حالت است. زیرا که این حالت وقتی در قلب پیدا شد، یک حالت نشاطی برای عمل موجب قرب حق در قلب حاصل شود؛ و آن عمل متعلق است به قلب و زبان و دیگر جوارح. اما عمل قلب، عبارت است از قصد تعظیم و تحمید و تمجید منعم و تفکر در صنایع و افعال و آثار لطف او و قصد رساندن خیر و احسان نمودن بر جمیع بندگان او. و اما عمل زبان، اظهار آن مقصود

است به تحمید و تمجید و تسبیح و تهلیل و امر به معروف و نهی از منکر و غیر آن . و اما عمل جوارح ، استعمال نعمت ظاهر و باطن است در طاعت و عبادت او و استعانت نمودن به آنها در نگهداری از معصیت و مخالفت او ؛ چنانچه چشم را استعمال کند در مطالعه مصنوعات و قرائت کتاب خدا و تذکر علوم مأثوره از انبیا و اوصیا ، علیهم السلام ، و همین طور سایر جوارح . « - انتهى کلامه مترجماً . ۳۵

فصل

در چگونگی شکر است

بدان که شکر نعمتهای ظاهره و باطنه حق تعالی یکی از وظایف لازمه عبودیت و بندگی است که هر کس به قدر مقدور و میسر باید قیام به آن نماید ؛ گرچه از عهده شکر حق تعالی احدی از مخلوقات بر نمی آید . و غایت شکر معرفت عجز از قیام به حق آن است ؛ چنانچه غایت عبودیت معرفت عجز به قیام به آن است ، چنانچه رسول اکرم ، صلی الله علیه و آله ، اعتراف به عجز فرموده است^{۳۶} با آنکه احدی از موجودات قیام به شکر و عبودیت مثل ذات مقدس آن سرور ننمودند ، زیرا که کمال و نقص شکر تابع کمال و نقص معرفت منعم و عرفان نعم اوست . لذا احدی قیام به حق شکر نتواند کرد .

وقتی عبد شکور شود که ارتباط خلق را به حق و بسط رحمت حق را از اول ظهور تا ختم آن و ارتباط نعم را به یکدیگر وبدء و ختم وجود را علی ما هو علیه بداند . و معرفت آن برای خلص اولیاء ، که اشرف و افضل آنها ذات مقدس نبی ختمی ، صلی الله علیه و آله ، است ، رخ ندهد . و سایر مردم محجوب از بعض مراتب آن ، بلکه بیشتر و بزرگتر مراتب آن ، هستند . بلکه تا در قلب بنده حقیقت سریان الوهیت حق نقش نبندد و ایمان نیآورد به اینکه لا مؤثر فی الوجود إلا الله و کدورت شرك و شك در قلب اوست ، شکر حق را چنانچه شاید و باید نتوان انجام داد . کسی که نظر به اسباب دارد و تأثیر موجودات را مستقل می داند و نعم را به ولی نعم و صاحب آن ارجاع نمی کند ، کفران به نعمت حق تعالی [کرده] است ؛ بتهایی تراشیده و هر یک را مؤثری داند . گاهی اعمال را به خود نسبت دهد ، بلکه خود را متصرف در امور می داند ؛ و گاهی طبایع عالم کون را مؤثرات بخواند ؛ و گاهی نعم

را به ارباب ظاهریه صوریه آن منسوب کند و حق را از تصرف عاری نماید ویدالله را مغلول بشمارد: **عُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا**.^{۳۷} دست تصرف حقّ باز است و تمام دایره تحقیق بالحقیقه از اوست و دیگری را در آن راهی نیست؛ بلکه همه عالم ظهور قدرت و نعمت اوست و رحمت او شامل هر چیز است؛ و تمام نعم از اوست و برای کسی نعمتی نیست تا منعم باشند؛ بلکه هستی عالم از اوست و دیگری را هستی نیست تا به او چیزی منسوب شود، ولی چشمها کور و گوشها کر و قلبها محجوب است. «دیده می خواهم سبب سوراخ کن»^{۳۸}

تا کی و چند این قلوب مرده ما کفران نعم حق کند و به عالم و اوضاع و به اشخاص آن متعلق شود؟ این تعلقات و توجهات کفران نعمت ذات مقدس است و ستر رحمت اوست. و از اینجا معلوم می شود که قیام به حقّ شکر کار هر کس نیست؛ چنانچه ذات مقدس حق تعالی جل جلاله فرماید: **وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرُونَ**.^{۳۹} کمتر بنده ای است که معرفت نعم حق را آن طور که سزاوار است داشته باشد. و از این جهت کمتر از بندگان هستند که قیام به وظیفه شکر نمایند.

و باید دانست که چنانچه معارف بندگان خدا مختلف است، شکر آنها نیز مختلف است. و نیز از راه دیگر، مراتب شکر مختلف است؛ زیرا که شکر ثنای نعمی است که منعم مرحمت فرموده، پس اگر آن نعمت از قبیل نعم ظاهریه باشد شکری دارد؛ و اگر از نعم باطنیه باشد شکری دارد؛ و اگر از قبیل معارف و علوم باشد شکرش به نحوی است؛ و اگر از قبیل تجلیات اسمائی باشد به نحوی است؛ و اگر از قبیل تجلیات ذاتیه احدیه باشد به نحوی است؛ و چون جمیع مراتب نعم برای کمی از بندگان جمع است، قیام به وظیفه شکر به جمیع مراتب برای کمی از بندگان میسر است. و آن خلص اولیا هستند که جامع جمیع حضرات و برزخ برازخ و حافظ همه مراتب ظاهره و باطنه هستند؛ و از این جهت، شکر آنها به جمیع السنه ظاهره و باطنه و سرّیه است.

و شکر را گرچه گفته اند از مقامات عامه است، زیرا که مقرون به دعوی مجازات منعم است و این اسائه ادب به شمار می رود، ولی این مقارنت از برای غیر اولیاست؛ خصوصاً کمال از آنها که جامع حضرات و حافظ مقام کثرت و وحدت هستند؛ و لهذا شیخ عارف، خواجه انصاری، با آنکه گفته است شکر از مقامات عامه است فرموده: **وَالدَّرَجَةُ الثَّالِثَةُ أَنْ لَا يَشْهَدَ الْعَبْدُ إِلَّا الْمُنْعِمَ. فَإِذَا شَهِدَ الْمُنْعِمَ**

عَبُودَةً، اِسْتَعْظَمَ مِنْهُ النُّعْمَةَ؛ وَ اِذَا شَهِدَهُ حُبًّا، اِسْتَحْلَى مِنْهُ الشَّدَّةَ؛ وَ اِذَا شَهِدَهُ تَفْرِيدًا، لَمْ يَشْهَدْ مِنْهُ نِعْمَةً وَلَا شِدَّةً. ۴۰

«درجه سیم از شکر آن است که بنده مشاهده نکند مگر جمال منعم را و مستغرق شهود جمال او شود. و از برای آن سه مقام است: اول آنکه مشاهده کند او را، مشاهده بنده ذلیل مولای خود را. و در این حال از خود غافل و مستغرق ادب حضور است و برای خود قدری قائل نیست. و وقتی [خود را] حقیر شمرد، نعمتی اگر به او عنایت شود عظیم شمارد و خود را در جنب او حقیر داند و لایق آن نداند. و دوم، مشاهده اوست، شهود دوست دوست را. و در این حال مستغرق جمال محبوب شود، و هرچه از او ببیند محبوب باشد و لذت از آن برد، گرچه شدت و زحمت باشد. سیم، مشاهده اوست تفریداً بی تعینات اسمائی؛ بلکه مشاهده نفس ذات کند. و در این حال از خود و غیر خود غافل شود و جز ذات حق مشهود او نیست. نه نعمتی ببیند و نه شدتی مشاهده کند.»

پس، معلوم شد که اوایل مقامات در هر يك از مقامات سالکین از سبل عامه است و در آخر مقامات مخصوص به خلص بلکه کمال است.

تکمله

در فضیلت شکر از طریق نقل

ما این مقام را تکمیل نماییم به ذکر بعضی از احادیث شکر:

كافی بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: الطَّاعِمُ الشَّاكِرُ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ كَأَجْرِ الصَّائِمِ الْمُحْتَسِبِ. وَ الْمُعَافَى الشَّاكِرُ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ كَأَجْرِ الْمُبْتَلَى الصَّابِرِ. وَ الْمُعْطَى الشَّاكِرُ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ كَأَجْرِ الْمَحْرُومِ الْقَانِعِ. ۴۱

«از حضرت صادق، علیه السلام، حدیث کند که فرمود رسول خدا، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: "خورنده شکرکننده، اجر و مزد او مثل مرد روزه دار در راه خداست. و کسی که در عافیت و سلامت است و شاکر است، اجرش مثل اجر کسی است که مبتلا باشد و صبر داشته باشد. و کسی که نعمت به او عطا شده و شاکر

است، اجر او مثل کسی است که محروم از عطاست و قانع و راضی است به آنچه خداوند به او عطا فرموده. ^{۴۲}»

و بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْوَلِيدِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، عَلَيْهِ السَّلَامُ، يَقُولُ: ثَلَاثٌ لَا يَضُرُّ مَعَهُنَّ شَيْءٌ: الدُّعَاءُ عِنْدَ الْكَرْبِ؛ وَالْإِسْتِغْفَارُ عَلَى الذُّنُوبِ؛ وَالشُّكْرُ عِنْدَ النُّعْمَةِ. ^{۴۲}

«گوید شنیدم حضرت صادق، علیه السلام، می فرمود: ”سه چیز است که ضرر نمی رساند با آنها چیزی: دعا نزد شدت؛ و استغفار بر گناهان؛ و شکر نزد نعمت.“ ^{۴۲}»

و بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ، عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ الرَّجُلَ مِنْكُمْ لَيَشْرَبُ الشَّرْبَةَ مِنَ الْمَاءِ، فَيُوجِبُ اللَّهُ لَهُ بِهَا الْجَنَّةَ. ثُمَّ قَالَ: إِنَّهُ لَيَأْخُذُ الْإِنَاءَ فَيَضَعُهُ عَلَى فِيهِ فَيَسْمَى، ثُمَّ يَشْرَبُ فَيُنْحِيهِ وَهُوَ يَشْتَهِيهِ فَيَحْمَدُ اللَّهَ، ثُمَّ يَعُودُ فَيَشْرَبُ، ثُمَّ يُنْحِيهِ فَيَحْمَدُ اللَّهَ، ثُمَّ يَعُودُ فَيَشْرَبُ ثُمَّ يُنْحِيهِ فَيَحْمَدُ اللَّهَ، فَيُوجِبُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهَا لَهُ الْجَنَّةَ. ^{۴۳}

«فرمود حضرت صادق، علیه السلام: ”همانا مردی از شما می آشامد شربت آبی، پس واجب می کند خدا به واسطه آن به او بهشت را.“ ^{۴۳} پس از آن فرمود: ”همانا او برمی دارد ظرف را و می گذارد بر دهان خود و اسم خدا را برده می آشامد؛ پس دور می کند آن را و حال آنکه مایل به آن است، پس حمد خدا می کند؛ پس از آن اعاده می دهد و می آشامد، پس از آن دور می کند، پس حمد خدا می کند؛ پس از آن اعاده می دهد و می آشامد، پس حمد خدا می کند؛ پس خدا واجب می کند به سبب آن بر او بهشت را.“ ^{۴۳}»

و حمد خدا مساقو شکر است. چنانچه در روایات کثیره وارد است که کسی که بگوید: اَلْحَمْدُ لِلَّهِ شُكْرُ خُدا را ادا کرده؛ چنانچه در کافی شریف سند به عمر بن یزید رساند، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، عَلَيْهِ السَّلَامُ، يَقُولُ: شُكْرُ كُلِّ نِعْمَةٍ، وَإِنْ عَظُمَتْ، أَنْ تَحْمَدَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ [عَلَيْهَا]. ^{۴۴}

فرمود: «شکر هر نعمتی، و اگرچه بزرگ باشد، این است که حمد خدای عزَّ وَجَلَّ کنی.»

وِبِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: شُكْرُ النِّعْمَةِ اجْتِنَابُ الْمَحَارِمِ؛ وَتَمَامُ الشُّكْرِ قَوْلُ الرَّجُلِ: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. ۴۵
 فرمود: «شکر نعمت دوری جستن از محرمات است؛ و کمال شکر گفتن مرد است: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.»

وِبِإِسْنَادِهِ عَنْ حَمَادِ بْنِ عُمَانَ قَالَ خَرَجَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ، عَلَيْهِ السَّلَامُ، مِنَ الْمَسْجِدِ وَقَدْ ضَاعَتْ دَابَّتُهُ، فَقَالَ: لَيْتَ [رَدَّهَا] اللَّهُ عَلَيَّ، لِأَشْكُرَنَّ اللَّهَ حَقَّ شُكْرِهِ. قَالَ [فَمَا] لَيْتَ أَنْ أَتَى بِهَا، فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ. فَقَالَ لَهُ قَائِلٌ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، أَلَيْسَ قُلْتَ لِأَشْكُرَنَّ اللَّهَ حَقَّ شُكْرِهِ؟ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ، عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَلَمْ تَسْمَعْني قُلْتُ: الْحَمْدُ لِلَّهِ. ۴۶
 «گفت بیرون آمد حضرت صادق، علیه السلام، از مسجد و حال آنکه گم شده بود مرکوب آن حضرت. فرمود: «اگر خداوند رد کند آن را به من، هر آینه شکر می کنم او را حق شکر او.» گفت درنگی نکرد تا آنکه آن مرکوب آورده شد. پس فرمود: «الحمد لله.» قائلی عرض کرد: «فدایت شوم، آیا شما نگفتید که شکر خدا می کنم حق شکر او را؟» فرمود: «آیا نشنیدی که من گفتم: الحمد لله.»
 از این روایت معلوم شود که حمد خداوند افضل افراد شکر لسانی است. و از آثار شکر زیادت نعمت است؛ چنانچه در کتاب کریم منصوص است: لَيْتَ شُكْرُكُمْ لِأَزِيدَنَّكُمْ. ۴۷ و در کافی شریف سند به حضرت صادق، علیه السلام، رساند، قَالَ: مَنْ أُعْطِيَ الشُّكْرَ أُعْطِيَ الزِّيَادَةَ؛ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «لَيْتَ شُكْرُكُمْ لِأَزِيدَنَّكُمْ.» ۴۸
 «کسی که ادای شکر کند زیادت به او عنایت شود. خداوند عز و جل می فرماید؛ «اگر شکر نمایید زیادت کنم برای شما.»»

تتمیم

بدان که عایشه گمان کرده بود که سر عبادات منحصر به خوف از عذاب یا محو سیئات است؛ و تصور کرده بود که عبادت نبی مکرم، صلی الله علیه و آله و سلم، نیز مثل عبادت سایر مردم است؛ از این جهت، مبادرت به این اعتراض نمود که چرا این قدر خود را به زحمت می اندازی. و این گمان ناشی از جهل او به مقام عبادت و عبودیت بود؛ و از جهل به مقام نبوت و رسالت نمی دانست که عبادت عیب و اجراء از

ساحت مقدس آن سرور دور است، و عظمت پروردگار و شکر نعمای غیر متناهیۀ او آرام و قرار را از آن حضرت بریده بود. بلکه عبادات اولیای خلص نقشه تجلیات بی پایان محبوب است؛ چنانچه در نماز معراج^{۴۹} اشاره به آن شده. حضرات اولیاء، علیهم السلام، با آنکه محو جمال اند و جلال و فانی در صفات و ذات، مع ذلك هیچیک از مراحل عبودیت را غفلت نکنند. حرکات ابدان آنها تابع حرکات عشقیۀ روحانیۀ آنهاست؛ و آن تابع کیفیت ظهور جمال محبوب است. ولی با مثل عایشه جز جواب اقناعی نتوان گفت: یکی از مراتب نازله را بیان فرمود که همین قدر بدانند عبادات آن سرور برای این امور دنیۀ نیست.

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ .

فصل

رَوَى عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ فِي تَفْسِيرِهِ، بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ وَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَلَيْهِمَا السَّلَام، قَالَا: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ إِذَا صَلَّى قَامَ عَلِيٌّ أَصَابِعَ رِجْلَيْهِ حَتَّى تَوَرَّمَتْ؛ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: «طه» بِلُغَةِ طِيٍّ: يَا مُحَمَّدُ. مَا أَنْزَلْنَا... الْآيَةَ. ۵۰

«علی بن ابراهیم در تفسیرش روایت نموده از حضرت باقر و حضرت صادق، علیهما السلام، گفتند: "رسول خدا وقتی نماز می خواند می ایستاد بر انگشتهای دو پای خود تا ورم کرد؛ پس فرو فرستاد خدای تبارک و تعالی «طه» را. و آن به لغت «طی» یعنی ای محمد الایه. ۴۴»

وَعَنِ الصُّدُوقِ فِي مَعَانِي الْأَخْبَارِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ سُفْيَانَ الثَّوْرِيِّ، عَنِ الصَّادِقِ، عَلَيْهِ السَّلَام، فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ قَالَ فِيهِ: وَ أَمَا «طه» فِإِسْمٌ مِنْ أَسْمَاءِ النَّبِيِّ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ؛ وَ مَعْنَاهُ: يَا طَالِبَ الْحَقِّ الْهَادِي إِلَيْهِ. ۵۱

از حضرت نقل نموده که «طه» اسمی است از اسمهای پیغمبر، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ؛ و معنای آن این است که: ای جوینده حق و هدایت کننده به سوی آن.

و از ابن عباس^{۵۲} و بعضی دیگر منقول است که «طه» یعنی ای مرد. ۵۳

و از بعضی عامه منقول است که «طاء» اشاره است به طهارت قلب آن بزرگوار از غیر خدا؛ و «هاء» اشاره است به هدایت شدن قلب آن سرور به سوی خدا. ۵۴

و گفته شده «طاء» طرب اهل بهشت است؛ و «هاء» هوان اهل جهنم است. ۵۵

و طبرسی^{۵۶}، رحمه الله، گفته: «از حسن منقول است که قرائت نموده: «طَه»، به فتح طاء و سکون هاء. اگر این قرائت صحیح باشد از او، پس اصل او «طأ» بوده، همزه بدل به «هاء» شده و معنی چنین است: طَلَّ الْأَرْضَ بِقَدَمَيْكَ جَمِيعاً.» - انتهی. ۵۷

بالجمله، در حروف مقطعه اوائل سُوَر اختلاف شدید است؛ و آنچه بیشتر موافق اعتبار آید آن است که آن از قبیل رمز بین محبّ و محبوب است، و کسی را از علم آن بهره ای نیست. و چیزهایی را که بعضی مفسرین به حسب حدس و تخمین خود ذکر کردند، غالباً حدسهای بارد بی مأخذی است. و در حدیث سفیان ثوری نیز اشاره به رمز بودن شده است. ۵۸ و هیچ استبعاد ندارد که اموری باشد که از حوصله بشر فهم آن خارج باشد و خدای تعالی به مخصوصین به خطاب اختصاص داده باشد؛ چنانچه وجود «متشابه» برای همه نیست بلکه آنها تأویل آن را می دانند. و «شقا» و «شقاوت» ضدّ سعادت است؛ و به معنی تعب و زحمت است. قال

الْجَوْهَرِيُّ: «الشَّقَاءُ وَ الشَّقَاوَةُ، بِالْفَتْحِ، نَقِيضُ السَّعَادَةِ.»

رَوَى الطَّبْرِسِيُّ فِي الْإِحْتِجَاجِ عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، عَلَيْهِ السَّلَامُ، عَنْ آبَائِهِ، عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَ لَقَدْ قَامَ رَسُولُ اللَّهِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله، عَشْرَ سِنِينَ عَلَى أَطْرَافِ أَصَابِعِهِ حَتَّى تَوَرَّمَتْ قَدَمَاهُ وَ اصْفَرَّتْ وَجْهُهُ. يَوْمَ اللَّيْلِ أَجْمَعَ حَتَّى عُوتِبَ فِي ذَلِكَ، فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «طه. ما أنزلنا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى.» بَلْ لِيَسْعَدَ بِهِ. ۵۹

«مرحوم طبرسی^{۶۰} در احتجاج سند به حضرت امیرالمؤمنین، علیه السلام، رسانده که فرمود: "ده سال رسول خدا ایستاد بر سر انگشتان خود تا قدمهای آن حضرت ورم نمود و رویش زرد شد. می ایستاد تمام شب را تا عتاب به او شد در آن؛ پس فرمود خدای عز و جل: طه، ما فرو نفرستادیم بر تو قرآن را تا به تعب افتی؛ بلکه برای آن که به سعادت و راحتی رسی به واسطه آن."»

و از حضرت صادق، علیه السلام، مروی است که رسول خدا در عبادت یکی از پاهای مبارکش را بلند می فرمود تا زحمت و تعبش زیاد شود. پس خدای تعالی این

آیه شریفه را فرو فرستاد. ^{۶۱} و بعضی مفسرین گفتند این آیه شریفه جواب مشرکین [است] که گفتند پیغمبر به زحمت افتاد به واسطه ترك دین ما؛ پس این آیه نازل شد. ^{۶۲}

و شیخ عارف کامل، شاه آبادی، دام ظلّه، می فرمودند پس از آنکه آن وجود مبارک مدتی دعوت فرمود و مؤثر نشد آن طوری که حضرت مایل بود، آن سرور احتمال داد که شاید نقص در دعوت او باشد. پس اشتغال به ریاضت پیدا کرد مدت ده سال تا آنکه قدمهای مبارکش ورم کرد. آیه شریفه نازل شد که خود را مشقت مده؛ تو ظاهر و هادی هستی و نقص در تو نیست، بلکه نقص در مردم است. إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ. ^{۶۳}

در هر صورت، از آیه شریفه استفاده می شود که آن حضرت اشتغال به ریاضت و زحمت و تعب داشته. و از مجموع کلام مفسرین نیز این معنی مستفاد می شود، گرچه در کیفیت آن اختلاف است. و این باید برای امت سرمشق باشد، خصوصاً برای اهل علم که دعوت الی الله می خواهند کنند. آن وجود محترم با طهارت قلب و کمالی که داشت باز این طور به ریاضت خود را به تعب انداخت تا آیه شریفه از جانب ذات مقدس حق نازل شد، و ما با این همه بار گناهان و خطایا هیچگاه در فکر مرجع و معاد خود نیستیم. گویی برای ما برات آزادی از جهنم و امنیت از عذاب نازل شده. این نیست جز آنکه حبّ دنیا پنبه در گوش ما کرده و کلمات اولیا و انبیا را اصغاء نمی کنیم.

- ۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۹۵، «کتاب ایمان و کفر»، «باب الشکر»، حدیث ۶.
- ۲- (طه / ۲-۱).
- ۳- (فتح / ۲-۱).
- ۴- علامه مجلسی از مجمع البیان، ذیل تفسیر آیه ۱، سوره «فتح»، این وجه را نقل می‌کند. بحار الانوار، ج ۱۷، ص ۷۶، «تاریخ نبینا»، باب ۱۵.
- ۵- مفضل گوید: «مردی از امام (ع) درباره این آیه پرسید: فرمود: "به خدا قسم او (پیامبر) به گناهی مبادرت نجست، اما خداوند سبحان برای او ضمانت کرد که گناهان گذشته و آینده شیعیان علی را بیامرزد.»
- ۶- «هریدی به تو می‌رسد از خود تو است.» (نساء / ۸۲).
- ۷- «بگو همه (نیکیها و بدیها) از سوی خداست.» (نساء / ۸۱).
- ۸- «ما هستیم اول و آخر خلقت.» در بحار الانوار (ج ۲۴، ص ۴. «کتاب الإمامة»، باب ۲۳، حدیث ۱۱) از امام صادق (ع) نقل می‌کند که فرمودند: نَحْنُ السَّابِقُونَ وَ نَحْنُ الْآخِرُونَ.
- ۹- «روز حشر آدم و غیر او تحت لوای من خواهند بود.» بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۴۰۲، «تاریخ نبینا»، باب ۱۲، حدیث ۱.
- ۱۰- «نخستین چیزی که خدا آفرید روح من (یا نور من) بود. عوالی اللثالی، ج ۴، ص ۹۹، «الجملة الثانية»، حدیث ۱۴۰. بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۲۴، «تاریخ نبینا»، باب ۱، حدیث ۴۴.
- ۱۱- «ما خدا را تسبیح کردیم، سپس ملائکه تسبیح می‌کردند؛ ما خدا را تقدیس کردیم، سپس ملائکه تقدیس می‌کردند.» عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۶۳.
- ۱۲- امام صادق (ع) فرمود: «اگر ما نبودیم خداوند شناخته نمی‌شد.» بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۲۴۷، «کتاب الإمامة»، باب ۴، حدیث ۱۴.
- ۱۳- «اگر تو نبودی، افلاک را نمی‌آفریدم.» علم الیقین، ج ۱، ص ۳۸۱، «فی صفات الإمام».
- ۱۴- «وجه خدا مایم.» التوحید، ص ۱۵۰، «باب تفسیر قول الله عزوجل: «کل شیء هالک إلا وجهه»، حدیث ۴.
- ۱۵- قال رسول الله (ص): «أَنَا أَوْلَاهُا وَعَلَى قَرْعِهَا وَالْأُمَّةُ أَغْضَانُهَا وَعِلْمُنَا تَمَرُهَا وَ شِعْمَتُنَا رَقِّهَا... الحدیث. پیغمبر (ص) فرمود: من اصل درخت هستم و علی فرع آن و ائمه شاخه‌های آن و علم ما میوه آن و شیعیان ما برگهای آن است. بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۱۳۸، کتاب الامامة، باب ۴۴، حدیث ۳.
- ۱۶- «آخرین کسی که شفاعت کند مهربانترین مهربانان است.» علم الیقین، ج ۲، ص ۱۰۸۶، «المقصد الرابع، فی الخلود».
- ۱۷- «بزودی پروردگارت به تو عطائی کند که خشنود شوی.» (ضحی / ۶).
- ۱۸- «[این آیه] امید بخشترین آیه در قرآن است.» مجمع البیان، ذیل آیه ۵ سوره ضحی .
- ۱۹- علی بن حسین بن موسی معروف به «سید مرتضی» و «علم الهدی» (۳۵۵-۴۳۶ هـ) از بزرگان علمای اسلام و تشیع می‌باشد. او جامع علوم عقلی و نقلی بوده و صاحب کمالات و فضایل بسیار است. وی در کلام و فقه و اصول و تفسیر و حدیث و رجال و ادبیات عرب متبحر بوده است. از شیخ مفید و حسین بن علی بن بابویه و دیگران روایت می‌کند و بسیاری از بزرگان از جمله شیخ طوسی از درس او بهره گرفته‌اند. آثار بسیاری دارد. از جمله امالی، الذریعة الی اصول الشریعة، الناصریات، الانتصار، الشافی.
- ۲۰- تنزیه الانبیاء، ص ۱۱۵-۱۱۸.
- ۲۱- وجوه مزبور را سید مرتضی در تنزیه الانبیاء، شیخ طبرسی در مجمع البیان، و علامه مجلسی در بحار الانوار (ج ۱۷، ص ۷۴-۷۳) آورده‌اند.
- ۲۲- (ص / ۷۵).
- ۲۳- بحار الانوار، ج ۱۷، ص ۸۹-۹۰، «تاریخ نبینا» باب ۱۵، حدیث ۲۰ «عیون اخبار الرضا» ج ۱، ص ۲۰۲، باب

۱۵، حدیث ۱.

۲۴- «یاری از خداست و فتح و گشایش نزدیک است.» (صف / ۱۴).

۲۵- «وجود تو خود گناهی است که با هیچ گناهی قابل قیاس نیست.»

۲۶- «زمانی که یاری خدا و پیروزی و گشایش فرا رسد.» (نصر / ۱).

۲۷- «حدیث ۶، پاورقی ۱۷.

۲۸- عن الصادق (ع) قال: كان رسول الله، (ص) لا يقوم من مجلس وإن خفت حتى يستغفر الله خمسا وعشرين مرة، وكان من أيمانہ صلى الله عليه وآله وسلم لا واستغفر الله. مكارم الاخلاق، ص ۳۱۳، «الباب العاشر»، «الفصل الثالث، في الاستغفار والبكاء».

۲۹- مجمع البيان، ذیل تفسیر سوره «نصر».

۳۰- حسین بن محمد بن مفضل، معروف به راغب اصفهانی، (متوفی ۵۶۵ یا ۵۰۲ هـ. ق) در لغت و شعر و کلام و علوم قرآنی متبحر بود. آثار فراوانی دارد از جمله آن است: المفردات فی غریب القرآن، الذریعة إلی مکارم الشریعة، مقدمة التفسیر للقرآن، تحقیق البیان فی تاویل القرآن.

۳۱- المفردات فی غریب القرآن، ص ۲۶۵، ذیل «شکر».

۳۲- «حدیث ۲، پاورقی ۲۲.

۳۳- منازل السائرین، ص ۴۱، «قسم الاخلاق»، باب «الشکر».

۳۴- شرح منازل السائرین، ص ۹۱، «قسم الاخلاق»، باب «الشکر».

۳۵- المحجة البيضاء، ج ۷، ص ۱۴۴، «بیان حد الشکر و حقیقته».

۳۶- «حدیث ۲، پاورقی ۲۲.

۳۷- دستهاشان بسته باد. و نفرین خدا برایشان باد به آنچه گفتند.» (مائدة / ۶۴).

۳۸- مصرع دوم این است: «تا حجب را بر کند از بیخ و بن.» - مولوی.

۳۹- «و بندگان شکر گزار اندک اند.» (سبا / ۱۳).

۴۰- منازل السائرین، ص ۴۱، «قسم الاخلاق»، باب «الشکر».

۴۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۹۴، «کتاب ایمان و کفر»، «باب الشکر»، حدیث ۱.

۴۲- اصول کافی، ج ۲، ص ۹۵، «کتاب ایمان و کفر»، «باب الشکر»، حدیث ۷. در این منبع به جای «علی الذنوب»، «عند الذنب» وارد شده است.

۴۳- اصول کافی، ج ۲، ص ۹۶ و ۹۷، «کتاب ایمان و کفر»، «باب الشکر»، حدیث ۱۶.

۴۴- اصول کافی، ج ۲، ص ۹۵، «کتاب ایمان و کفر»، باب الشکر، حدیث ۱۱.

۴۵- اصول کافی، ج ۲، ص ۹۵، «کتاب ایمان و کفر»، «باب الشکر»، حدیث ۱۰.

۴۶- اصول کافی، ج ۲، ص ۹۷، «کتاب ایمان و کفر»، باب الشکر، حدیث ۱۸.

۴۷- «اگر شکر گزار باشید، هر آینه برای شما افزایش دهم.» (ابراهیم / ۸).

۴۸- اصول کافی، ج ۲، ص ۹۵، «کتاب ایمان و کفر»، «باب الشکر»، حدیث ۸.

۴۹- فی حدیث صلوة المعراج . . . ثُمَّ طَاطَى يَدَيْكَ وَاجْعَلْهَا عَلَي رُكْبَتَيْكَ، فَأَنْظِرْ إِلَى عَرْشِي. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): فَنَظَرْتُ إِلَى عَظْمَةٍ ذَهَبَتْ لَهَا نَفْسِي وَغَشِيَّ عَلَيَّ، فَأَلْهَمْتُ أَنْ قُلْتُ: «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ لِعَظَمِ مَا رَأَيْتُ. فَلَمَّا قُلْتُ ذَلِكَ، تَحَلَّى الْغَشَى عَنِّي حَتَّى قَلَّتْهَا سَبْعًا.» (در حدیث نماز معراج آمده است: «... سپس دستهای را فرود آر و بر زانوهایت بگذار، پس به عرشم بنگر.» رسول خدا (ص) گفت: «پس عظمتی را نگرستم که جانم از آن به دررفت و مدهوش شدم. پس، از عظمت آنچه دیده بودم به دلم آمد که بگویم: سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ. پس چون آن را گفتم از بیهوشی باز آمدم، تا آنکه آن را هفت بار بر زبان راندم.») علل الشرایع، ج ۲، ص ۳۱۲، باب ۱، حدیث ۱.

- ۵۰- تفسیر علی بن ابراهیم قمی، ص ۴۱۷، سوره «طه».
- ۵۱- معانی الأخبار، ص ۲۲، «باب معنی الحروف المقطعة».
- ۵۲- عبدالله بن عباس در کودکی ملازم و مصاحب پیغمبر (ص) بوده است و از یاران امیر المؤمنین (ع) می باشد او را به القابی همچون «ترجمان القرآن»، «فارس القرآن»، «صبر الأمة»، «رئیس المفسرین»، «شیخ المفسرین» ستوده اند. مفسران مشهور قرآن از تابعین از شاگردان او می باشند.
- ۵۳- شیخ طبرسی در مجمع البیان این «قول» را از ابن عباس و سعید بن جبیر و حسن و مجاهد... نقل کرده است.
- ۵۴- علامه مجلسی این «قول» را از کشیری به نقل نسفی آورده است. بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۲۷.
- ۵۵- الجامع لأحكام القرآن، قرطبی، ج ۱۱، ص ۱۶۶.
- ۵۶- ابوعلی فضل بن حسن بن فضل طبرسی (۵۴۸ یا ۵۵۲-۴۷۲) مفسر و فقیه بزرگ قرن ششم که از شیخ ابوعلی، فرزند شیخ طوسی، و دیگران روایت کرده است و گروهی از بزرگان از درس او بهره برده اند، مثل ابونصر حسن بن فضل صاحب مکارم الأخلاق، محمد بن علی ابن شهر آشوب، شیخ منتجب الدین صاحب فهرست و قطب راوندی و تنی چند از بزرگان. چند تفسیر مشهور دارد که مجمع البیان مشهورترین آنهاست. از آثار اوست: جامع الجوامع در تفسیر، اعلام الوری، تاج الموالد.
- ۵۷- «زمین را زیر پای خود بگذار.» مجمع البیان، تفسیر اولین آیه سوره «طه».
- ۵۸- امام صادق (ع) در پاسخ به سؤال سفیان ثوری از معانی حروف «مقطعه»، آنها را اشارات و رموز شمرد، و فرمود: «أما «الم» في أول «البقرة» فمعناه أنا الله المملك. و أما «الم» في أول «آل عمران» فمعناه أنا الله المجيد... (اما معنای «الم» در آغاز سوره «بقره» این است که من خداوند پادشاه هستم. و اما معنای «الم» در آغاز سوره «آل عمران» این است که من خداوند بلند مرتبه ام.) معانی الأخبار، ص ۲۲، «باب معنی الحروف المقطعة».
- ۵۹- الإحتجاج، ج ۱، ص ۲۲۰-۲۱۹، «احتجاج امیر المؤمنین علی اليهود».
- ۶۰- احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی عالم و فقیه و محدث و مورخ شیعه در قرن ششم و اوایل قرن هفتم. وی در حدود سال ۶۲۰ هـ. ق در گذشت. از آثار اوست: الکافی فی الفقه، تاریخ الأئمة، کتاب الصلاة، مفاخرة الطالبية، احتجاج.
- ۶۱- «إِنَّ النَّبِيَّ كَانَ يَرْفَعُ إِحْدَى رِجْلَيْهِ فِي الصَّلَاةِ لِيَزِيدَ تَعَبَهُ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ: طه مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى.» مجمع البیان، تفسیر آیه ۱ سوره «طه».
- ۶۲- مجمع البیان، در تفسیر نخستین آیه سوره «طه» از حسن بصری روایت می کند.
- ۶۳- [بدرستی] ای محمد! چنان نیست که تو هر که را دوست بداری به راه راست توانی آورد. «(قصص / ۵۷)».

الحديثُ الثاني و العِشرونَ

بِالسَّنَدِ الْمُتَّصِلِ إِلَى رُكْنِ الْإِسْلَامِ وَثِقَتِهِ، مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ الْكَلْبِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي عُثْمَانَ، عَنْ وَأَصِلٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى أَبِي ذَرٍّ فَقَالَ: يَا أَبَا ذَرٍّ، مَا لَنَا نَكْرَهُ الْمَوْتَ؟ فَقَالَ: لِأَنَّكُمْ عَمَرْتُمُ الدُّنْيَا وَأَخْرَبْتُمُ الْآخِرَةَ، فَتَكْرَهُونَ أَنْ تُنْقَلُوا مِنْ عِمْرَانٍ إِلَى خَرَابٍ. فَقَالَ لَهُ: فَكَيْفَ تَرَى قُدُومَنَا عَلَى اللَّهِ؟ فَقَالَ: أَمَا الْمُحْسِنُ مِنْكُمْ، فَكَالْغَائِبِ يُقَدِّمُ عَلَى أَهْلِهِ؛ وَأَمَا الْمُسِيءُ مِنْكُمْ، فَكَالْآبِقِ يُرَدُّ عَلَى مَوْلَاهُ. قَالَ: فَكَيْفَ تَرَى حَالَنَا عِنْدَ اللَّهِ؟ قَالَ: اعْرَضُوا أَعْمَالَكُمْ عَلَى الْكِتَابِ: إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ: «إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ. وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ.»^١ قَالَ: فَقَالَ الرَّجُلُ: فَأَيْنَ رَحْمَةُ اللَّهِ؟ قَالَ «رَحْمَةُ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ.»

قال أبو عبد الله، عليه السلام: وكتب رجل إلى أبي ذرٍّ، رضى الله عنه: يا أبا ذرٍّ، أظرفني بشيءٍ من العلم. فكتب إليه: إن العلم كثيرٌ، ولكن إن قدرت أن لا تسيء إلى من تحبه، فافعل. فقال له الرجل: وهل رأيت أحداً يسيء إلى من يحبُّه! فقال له: نعم، نفسك أحبُّ الأنفس إليك؛ فإذا أنت عصيت الله، فقد أسأت إليها.^٢

ترجمه «فرمود حضرت صادق، سلام الله علیه آمد مردی به سوی ابی ذر؛ پس گفت: "ای ابی ذر، چیست ما را که مرگ را کراهت داریم؟" فرمود: "برای اینکه شما تعمیر کردید دنیا را و خراب کردید آخرت را، پس کراهت دارید که منتقل شوید از آبادان به سوی خرابه." پس گفت به او: "چگونه می بینی وارد شدن ما را بر خدا؟" فرمود: "اما نیکوکاران از شما مثل غایب وارد شود بر اهلش؛ و اما بدکار از شما مثل بنده گریزانی که برگردانده شود به سوی مولایش." گفت: "پس چگونه می بینی حال ما را پیش خدا؟" فرمود: "عرضه دارید اعمال خود را بر قرآن، همانا خداوند می فرماید: «همانا نیکویان در نعمتها هستند، و همانا بدان در جهنم اند.»" حضرت فرمود آن مرد گفت: "پس کجاست رحمت خدا؟" گفت: "رحمت خدا نزدیک است به نیکوکاران."»

«فرمود حضرت صادق، علیه السلام: و نوشت مردی به سوی ابی ذر، رَضِيَ اللهُ عَنْهُ: "ای اباذر، تحفه ای بفرست مرا به چیزی از علم." پس نوشت به او: "همانا علم بسیار است؛ ولیکن اگر بتوانی بدی نکنی به کسی که دوست داری او را، بکن." گفت آن مرد به او: "آیا دیدی کسی را که بدی کند به کسی که دوست می دارد او را!" پس فرمود به او: "آری، نفس تو دوست ترین نفسهاست به تو، پس وقتی که تو عصیان خدا کنی بدی کردی به سوی او."»

شرح بدان که مردم در کراهت داشتن موت و ترس از آن بسیار مختلف هستند و مبادی کراهت آنها مختلف است. و آنچه را که حضرت ابی ذر، رضوان الله تعالی علیه، بیان فرمودند حال متوسطان است؛ و ما اجمالاً حال ناقصین و کاملین را بیان می نماییم.

پس، باید دانست که کراهت ما مردن را و خوف ما ناقصان از آن، برای نکته ای است که پیش از این در شرح بعضی احادیث بدان اشاره نمودیم.^۳ و آن این است که انسان به حسب فطرت خدا داد و جبلت اصلی، حبّ بقا و حیات دارد [و] متنفر است از فنا و ممات. و این متعلق است به بقای مطلق و حیات دائمی سرمدی؛ یعنی، بقایی که در آن فنا نباشد و حیاتی که در آن زوال نباشد. بعضی از بزرگان^۴ با همین فطرت اثبات معاد می فرمودند به بیانی که ذکر آن اکنون خارج از مقصد ماست. و چون در فطرت انسان این حبّ است و آن تنفر، آنچه را که تشخیص بقا در آن داد و آن عالمی را که عالم حیات دانست، حبّ و عشق به آن پیدا

می کند، و از عالم مقابل آن متنفر می شود. و چون ما ایمان به عالم آخرت نداریم و قلوب ما مطمئن به حیات ازلی و بقای سرمدی آن عالم نمی باشد، از این جهت علاقمند به این عالم و گریزان از موت هستیم به حسب آن فطرت و جبلت. و ما پیش از این ذکر کردیم^۵ که ادراک و تصدیق عقلی غیر از ایمان و طمأنینه قلبی است. ماها ادراک عقلی یا تصدیق تعبدی داریم به اینکه موت - که عبارت از انتقال از نشئه نازله^۶ مُظلمه^۷ مُلکیه است به عالم دیگر که عالم حیات دایمی نورانی و نشئه باقیه^۸ عالیه^۹ ملکوتیه است - حق است؛ اما قلوب ما از این معرفت حظی ندارد و دل‌های ما از آن بیخبر است. بلکه قلوب ما اخلاص به ارض طبیعت و نشئه ملکیه دارد و حیات را عبارت از همین حیات نازل حیوانی ملکی می داند، و برای عالم دیگر که عالم آخرت و دار حیوان است حیات و بقایی قائل نیست. از این جهت، رکون و اعتماد به این عالم داریم و از آن عالم فراری و خائف و متنفر هستیم. این همه بدبختیهای ما برای نقص ایمان و عدم اطمینان است. اگر آن طوری که به زندگانی دنیا و عیش آن اطمینان داریم و مؤمن به حیات و بقای این عالم هستیم، به قدر عشر آن به عالم آخرت و حیات جاویدان ابدی ایمان داشتیم، بیشتر دل ما متعلق به آن بود و علاقمند به آن بودیم و قدری در صدد اصلاح راه آن و تعمیر آن برمی آمدیم؛ ولی افسوس که سرچشمه ایمان ما آب ندارد و بنیان یقین ما بر آب است؛ ناچار خوف ما از مرگ از فنا و زوال است. و علاج قطعی منحصر آن وارد کردن ایمان است در قلب به فکر و ذکر نافع و علم و عمل صالح.

و اما خوف و کراهت متوسطین، یعنی آنهایی که ایمان به عالم آخرت ندارند، برای آنست که وجهه قلب آنها متوجه به تعمیر دنیاست و از تعمیر آخرت غفلت ورزیدند؛ از این جهت میل ندارند از محل آبادان معمور به جای خراب منتقل شوند؛ چنانچه حضرت ابی ذر، رضی الله عنه، فرمود. و این نیز از نقص ایمان و نقصان اطمینان است، والا با ایمان کامل ممکن نیست اشتغال به امور دنییه^{۱۰} دنیویه و غفلت از تعمیر آخرت.

بالجمله، این وحشتها و کراهت و خوفها برای نادرستی اعمال و کجرفتاری و مخالفت با مولاست، والا اگر مثلاً حساب ما درست بود و خود ما قیام به محاسبه خود کرده [بودیم] وحشت از حساب نداشتیم؛ زیرا که آنجا حساب عادلانه و مُحاسب عادل است، پس ترس ما از حساب از بدحسابی خود ما است و از دغل بودن و دزدی، [نه] از محاسبه است.

و در کافی شریف سند به حضرت موسی بن جعفر، علیه السلام، رساند، قَالَ: لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يُحَاسِبْ نَفْسَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ، فَإِنْ عَمِلَ حَسَنًا، اسْتَرَادَهُ اللَّهُ؛ وَإِنْ عَمِلَ سَيِّئًا، اسْتَغْفَرَ اللَّهُ مِنْهُ وَتَابَ إِلَيْهِ. ^۶ فرمود: «نیست از ما کسی که محاسبه نکند نفس خود را در هر روز؛ پس اگر عمل نیکی کرده، از خدای تعالی زیادت طلبد؛ و اگر عمل بدی کرده، طلب مغفرت کند از خداوند از آن و توبه کند به سوی او. ^۷»

پس اگر حساب خود را کشیدی، در موقف حساب گرفتاری نداری و از آن باکی برای تو نیست. و همین طور سایر مهالك و مواقف آن عالم تابع اعمال این عالم است. مثلاً اگر در این عالم به راه راست نبوت و طریق مستقیم ولایت قدم زده باشی و از جاده ولایت علی بن ابی طالب، علیه السلام اعوجاج پیدا نکرده باشی و لغزش پیدا نکنی، خوفی برای تو در گذشتن از صراط نیست؛ زیرا که حقیقت صراط صورت باطن ولایت است؛ چنانچه در احادیث وارد است که امیرالمؤمنین صراط است. ^۸ و در حدیث دیگر است که «ماییم صراط مستقیم. ^۹» و در زیارت مبارکه جامعه است که أَنْتُمْ السَّبِيلُ الْأَعْظَمُ وَالصَّرَاطُ الْأَقْوَمُ. ^{۱۰} و هر کس در این صراط به استقامت حرکت کند و پای قلبش نلرزد، در آن صراط نیز پایش نمی لغزد و چون برق خاطف از آن بگذرد. و همین طور اگر اخلاق و ملکاتش عادلانه و نورانی باشد، از ظلمتها و وحشتهای قبر و برزخ و قیامت و از احوال آن عوالم در امان است، و خوفی از آن نشأت برای او نیست. پس، در این مقام درد از خود ما است و دواى آن نیز در خود ما است؛ چنانچه حضرت امیرالمؤمنین، علیه السلام، در اشعار منسوب به او به این معنی اشاره فرموده که می فرماید:

دَوَاؤُكَ فَيْكَ وَمَا تَشْعُرُ وَدَاؤُكَ مِنْكَ وَمَا تُبْصِرُ ^{۱۱}

و در کافی شریف سند به حضرت صادق، علیه السلام، رساند، أَنَّهُ قَالَ لِرَجُلٍ إِنَّكَ قَدْ جُعِلْتَ طَيِّبَ نَفْسِكَ، وَبَيِّنَ لَكَ الدَّاءَ، وَعَرَفْتَ آيَةَ الصَّحَّةِ وَدُلِّتَ عَلَى الدَّوَاءِ؛ فَانظُرْ كَيْفَ قِيَامِكَ عَلَى نَفْسِكَ. ^{۱۱}

فرمود به مردی: «همانا تو قرار داده شدی طیب نفس خویش؛ و بیان شده برای تو درد، و شناسا شدی نشانه صحت را و دلالت شدی بر دوا؛ [پس بنگر که چگونه در اصلاح نفس خود قیام می کنی].» در تو اعمال و اخلاق و عقاید فاسده

است. و علامات صحت نسخه‌های انبیا و انوار فطرت و عقل است؛ و دوی اصلاح نفوس اقدام در تصفیه آن است. این حال متوسطین.

و اما حال کمال و مؤمنین مطمئنین، پس آنها کراحت از موت ندارند گرچه وحشت و خوف دارند. زیرا که خوف آنها از عظمت حق تعالی و جلالت آن ذات مقدس است؛ چنانچه رسول خدا، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، می فرمود: فَأَيْنَ هَوُّ

الْمُطَّلَعِ! ۱۲ و حضرت امیرالمؤمنین، سلام الله علیه، در شب نوزدهم وحشت و دهشت عظیمی داشت، ۱۳ با آنکه می فرمود: وَاللَّهِ لَأَبْنُ أَبِي طَالِبٍ أَنَسَ بِالْمَوْتِ مِنَ

الطِّفْلِ بِئَدَىٰ أُمِّهِ. ۱۴ «به خدا قسم که پسر ابوطالب به مرگ مانوستر است از بچه به پستان مادرش.» بالجمله، خوف آنها از امور دیگر است؛ مثل خوف ما پابستگان به آمال و امانی و دل دادگان به دنیای فانی نیست.

و قلوب اولیاء نیز در کمال اختلاف است که در تحت احصا و رشته تحریر نیاید. و ما اشاره اجمالی به بعضی از آنها می نمایم.

پس گوئیم که قلوب اولیا در قبول تجلیات اسماء مختلف است؛ چنانچه بعضی قلوب عشقی و شوقی است؛ و حق تعالی در مثل آن به اسماء جمال تجلی فرماید. و آن تجلی هیبت مشوب به شوق آورد، و هیبت خوف از تجلی عظمت و ادراک آن است. دل عاشق در وقت ملاقات می تپد و وحشتناک و خائف شود، ولی این خوف و وحشت غیر از خوفهای معمولی است.

و بعض قلوب خوفی و حزنی است؛ و حق تعالی در آن قلوب به اسماء جلال و عظمت تجلی فرماید، و آن تجلی هیمان آورد مشوب به خوف، و حیرت می آورد مشوب به حزن. و در حدیث است که حضرت یحیی، علیه السلام، دید که حضرت عیسی، علیه السلام، می خندد. با عتاب به او گفت: گویا تو مأمونی از فکر خدا و عذاب او. حضرت عیسی جواب داد: گویا تو مایوسی از فضل خدا و رحمت او. پس خدای تعالی وحی فرمود به آنها که هر یک از شما حسن ظنتان به من بیشتر است، او محبوبتر است پیش من. ۱۵ چون حق در قلب حضرت یحیی به اسماء جلال تجلی فرموده بود، همیشه خائف بود و به حضرت عیسی، علیه السلام، آن طور عتاب نمود؛ حضرت عیسی به مقتضای تجلیات رحمت آن طور جواب داد.

فصل

بدان که ظاهر این حدیث که می فرماید: عَمَرْتُمُ الدُّنْيَا وَ أَخْرَبْتُمُ الْآخِرَةَ

آن است که دار آخرت و بهشت معمور و آبادان است و به اعمال ما خراب می شود. ولی معلوم است که مقصود تشابه در تعبیر است و چون نسبت به دنیا «تعمیر» تعبیر فرموده، به مناسبت آن نسبت به دار آخرت «تخریب» تعبیر فرموده. و عالم جهنم و بهشت گرچه مخلوق هستند، تعمیر دار جنت و مواد جهنم تابع اعمال اهل آن است. و در روایت است که زمین بهشت ساده است و مواد تعمیر آن اعمال بنی الانسان. ۱۶. و این مطابق است با برهان و کشف اهل مکاشفه؛ چنانچه بعضی از عرفای محققین گوید: «بدان، عَصَمْنَا اللَّهَ وَ اِيَّاكَ، که جهنم از اعظم مخلوقات است؛ و آن زندان خداوند است در آخرت. و او را «جهنم» گویند برای بعید بودن قعر آن؛ چنانچه چاهی را که قعرش بعید است بئر «جهنم» گویند. و آن شامل حرارت و زمهریر است. و در آن برودت است به آخر درجه آن، و حرارت است به آخر درجه آن؛ و بین اعلائی آن و قعر آن هفتصد و پنجاه سال راه است. و مردم اختلاف دارند که آن مخلوق است یا غیر مخلوق. و خلاف مشهور است در آن. و همین طور در بهشت نیز اختلاف کردند. و اما پیش ما و پیش اصحاب ما، اهل مکاشفه و معرفت، آنها مخلوق هستند و مخلوق نیستند. اما اینکه گفتیم مخلوق اند، مثل آن است که مردی خانه‌ای را بنا کند و دیوارهای محیطه به فضای آنرا فقط برپا کند؛ در این صورت گفته شود که این خانه است؛ و وقتی که داخل آن شوی دیده نشود در آن مگر دیواری که بر فضا و ساحتی دایر است. پس از آن، انشاء خانه‌ها و بیوت آن را نمایند به حسب اغراض ساکنان آن از غرفه‌ها و قصرها و مخزنها و آنچه سزاوار است در آن باشد.» - انتهی. ۱۷.

و در حدیث است که رسول خدا، صلی الله علیه و آله، وقتی به معراج تشریف بردند، در بهشت ملائکه‌ای چند دیدند که گاه اشتغال به بنای ابنیه دارند و گاه از کار باز می ایستند. فرمود به جبرئیل: سبب این چیست؟ عرض کرد: مواد این بناها که می کنند اذکار امت است. هر وقت ذکر گویند، موادی برای آنها حاصل شود، پس ملائکه مشغول بنا شوند؛ و وقتی آنها از ذکر باز مانند، اینها از عمل نیز باز ایستند. ۱۸.

بالجمله، صورت بهشت و جهنم جسمانی همان صور اعمال و افعال حسنه و سیئه بنی آدم است که در آن عالم به آنها رجوع کنند؛ چنانچه در آیات شریفه نیز به آن اشاره و تلویح شده؛ مثل قول خدای تعالی: وَ وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا. ۱۹. و

قوله: **إِنَّمَا هِيَ أَعْمَالُكُمْ تُرَدُّ إِلَيْكُمْ** .^{۲۰} و تواند بود که عالم بهشت و جهنم دو نشئه و دار مستقلی باشند که بنی آدم به حرکات جوهریه و سوقهای ملکوتی و حرکات ارادیه عملیه و خلقیه به سوی آنها مسافرت می کنند، گرچه هر یک از آنها حظوظشان از صور اعمال خودشان باشد.

و بالجمله، عالم ملکوتِ اعلی عالم بهشت است که خود عالم مستقلی است، و نفوس سعیده سوق [داده] می شود به سوی آن؛ و عالم جهنم ملکوت سُفلی است که نفوس شقیه به سوی آن مسافرت کند. ولی آنچه به آنها در هر یک از دو نشئه رجوع می کند، صورت بهیه حسنه یا مولمه مدهشه اعمال خود آنهاست. و به این بیان جمع بین ظواهر کتاب و اخبار، که به حسب ظاهر متخالف نماید، شود، و نیز موافق با برهان و مسلک اهل معرفت است.

فصل

پوشیده نیست که کلام حضرت ابی ذر، رضی الله عنه، در این مقام کلام جامع و دستور محکمی است که انسان باید مواظبت بر آن نماید. پس از آنکه حضرت ابی ذر فرمود اعمالتان را به کتاب خدا عرضه دارید، و خداوند می فرماید: **”مردم دو طایفه اند: ابرار، و آنها در نعیم اند؛ و فجّار، و آنها در جحیم اند.“** آن مرد تشبث به ذیل رحمت کرد که اگر این طور است، رحمت حق تعالی پس کجاست؟ جواب داد رحمت حق نیز جزاف نیست، و آن قریب به نیکوکاران است.

بدان که شیطان ملعون و نفس خبیث اماره بالسوء انسان را از طرق بسیاری مغرور می کنند و به هلاکت ابدی همیشگی می کشانند. و آخر تیری که در کمان دارند مغرور کردن انسان است در اوایل امر به رحمت حق. و انسان را به واسطه این غرور از عمل باز می دارند. و این اتکال به رحمت از مکاید شیطان و غرور آن است. و شاهد و دلیل آن این است که ما در امور دنیایی به هیچ وجه اتکال به رحمت حق تعالی نداریم و یکسره اسباب طبیعی و ظاهری را مستقل و کارکن می دانیم، به طوری که گویی در عالم مؤثری جز اسباب ظاهری نیست. و در امور اخروی غالباً اتکال به رحمت حق در گمان خود می کنیم و از دستورات خدا و رسول، صلی الله علیه و آله، غفلت می نمایم، گویی خداوند ما را قدرت عمل نداده و راه صحت و سقم نیاموخته. بالجمله، در امور دنیایی تفویضی مسلک، و در امور

آخرتی جبری مسلک می شویم؛ غافل از اینکه این هر دو باطل و غلط و خلاف دستورات انبیا، صلی الله علیهم، و طریقه مستمره ائمه هدی و اولیای مقربین است. با آنکه آنها همه رحمت حق را معتقد بودند و ایمان آنها از همه بیشتر بود، با این وصف آنی غفلت از انجام وظایف نمی کردند و دقیقه‌ای از سعی و کوشش باز نمی ماندند. بردار صحیفه اعمال آنها را مطالعه کن. ادعیه و مناجاتهای سید الساجدین و زین العابدین، علیه السلام، را ملاحظه کن و دقت نما بین در مقام عبودیت چه معامله می کند و چه طور به وظیفه بندگی قیام می کند، با این وصف، وقتی صحیفه اعمال حضرت مولای متقیان، امیر مؤمنان، علیه السلام، را می بیند، تأسف می خورد و اظهار عجز می کند! ^{۲۱} پس ما یا باید آنها را، نعوذ بالله، تکذیب کنیم و بگوییم اطمینان و ایمان به رحمت حق نداشتند مثل ما! یا باید خود را تکذیب کنیم و بفهمیم که اینها که ما می گوئیم از مکاید شیطان و غرور نفس است که می خواهند ما را از راه مستقیم منحرف کنند. پناه می بریم به خدای تعالی از شر آنها.

پس ای عزیز، همان طور که حضرت ابی ذر دستور به آن مرد داده، علوم بسیار است ولی علم نافع برای امثال ماها آن است که با خود این قدر بدی نکنیم. بفهمیم که دستورات انبیا و اولیا، علیهم السلام، کشف حقایقی است که ماها از آنها محجوب هستیم. آنها می دانند که این اخلاق ذمیمه و اعمال سیئه چه صورتهایی دارد و چه ثمراتی از آنها حاصل می شود؛ و این اعمال حسنه و اخلاق کریمه چه صورتهای خوب ملکوتی دارد. همه را فرمودند و دوا و درمان و درد و مرض را بیان کردند. تو اگر عاطفه با خود داری، باید از آن دستورات نگذری و درد خود را دوا نمایی و مرض خود را معالجه کنی، خدا می داند که اگر با این حال که هستیم به آن عالم منتقل شویم، به چه مصیبتها و دردها و مرضها گرفتار می شویم. وَالْحَمْدُ لِلَّهِ أَوْلًا
وَأَخِرًا.

توضیحات:

- ۱- (انفطار / ۱۴-۱۵).
- ۲- اصول کافی، ج ۲، ص ۴۵۸، «کتاب ایمان و کفر»، «باب محاسبه العمل»، حدیث ۲۰.
- ۳- ← ص ۱۲۲.
- ۴- آیه الله محمد علی شاه آبادی (ره)، رشحات البحار، ص ۲۶۳، «کتاب الإنسان و القطرة».
- ۵- ← ص ۳۷.
- ۶- اصول کافی، ج ۲، ص ۴۵۳، «کتاب ایمان و کفر»، «باب محاسبه العمل»، حدیث ۲.
- ۷- عن أبي عبدالله (ع) قال: الصراط المستقيم أمير المؤمنين علي عليه السلام. (معاني الاخبار، ج ۲، ص ۳۲، «باب معنى الصراط»، حدیث ۲ و همچنین حدیث سوم همین باب. تفسیر علی بن ابراهیم، ص ۶۰۶.
- ۸- عن سيد العابدين علي بن الحسين (ع) قال: ليس بين الله وبين حجبته حجاب؛ فلا لله دون حجبته ستر، ونحن أبواب الله، ونحن الصراط المستقيم؛ ونحن غيبة علمه؛ ونحن تراجمه وحبه؛ ونحن أركان توحيده؛ ونحن موضع سيره. (امام سجاده (ع) فرمود: «بین خدا و حجت او حجاب نیست» خدا را پرده ای غیر از حجت نیست، ما ابواب خدا و صراط مستقیم و گنجینه علم او هستیم؛ ترجمان وحی او و اساس توحید او و جایگاه سر او هستیم.» معانی الاخبار، ص ۳۵، «باب معنى الصراط»، حدیث ۵.
- ۹- «شمساید راه بزرگ و صراط استوار.» زیارت «جامعه کبیره» من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۳۷۲، «مفاتیح الجنان»، در باب «زیارات».
- ۱۰- «دوای درد تودر توست و بدان علم نداری- درد نیز از توست و آن را نمی بینی.» منسوب به حضرت علی (ع). (دیوان منسوب به امیرالمؤمنین (ع)، ص ۴۳.)
- ۱۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۴۵۴، «کتاب ایمان و کفر»، «باب محاسبه العمل»، حدیث ۶.
- ۱۲- «پس چگونه خواهد بود وحشت روز حساب!» تفسیر برهان، ج ۴، ص ۵۱۷، ذیل آیه ۱ سوره «نصر»، حدیث ۳.
- ۱۳- نهج البلاغه، ص ۴۸، «خطبه» ۵.
- ۱۴- نهج البلاغه، «خطبه» ۵.
- ۱۵- فيه ما فيه، (مولوی)، ص ۴۸.
- ۱۶- چنانکه در حدیث نبوی آمده است که فرمود: الْجَنَّةُ قِيعَانٌ، وَإِنْ غَرَسَهَا «سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ». (زمین بهشت هموار است و نهالهای آن «سبحان الله و بحمده» است. علم الیقین، ج ۲، ص ۱۰۶۰)
- ۱۷- فتوحات مکیه، ج ۱، فصل اول، باب ۶۱.
- ۱۸- عن جميل، عن أبي عبدالله (ع) قال: قال رسول الله (ص): لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ دَخَلْتُ الْجَنَّةَ فَرَأَيْتُ فِيهَا مَلَائِكَةً يَنْوُونَ لَيْتَهُ مِنْ ذَهَبٍ وَلَيْتَهُ مِنْ فِضَّةٍ وَرُبَّمَا اسْتَكْوَأُوا فَقُلْتُ لَهُمْ: مَا لَكُمْ رُبَّمَا بَنَيْتُمْ وَرُبَّمَا أَمْسَكْتُمْ؟ فَقَالُوا: حَتَّى تَجِئْنَا النَّقْطَةَ، فَقُلْتُ لَهُمْ: وَمَا نَقَطْتُمْ؟ فَقَالُوا: قَوْلُ الْمُؤْمِنِ فِي الدُّنْيَا: سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ، فَإِذَا قَالَ بَيْنَنَا وَإِذَا أَمْسَكَ أَمْسَكْنَا، امام صادق (ع) فرمود: پیغمبر (ص) فرمودند: وقتی مرا به آسمان بردند و وارد بهشت شدم در آنجا فرشتگانی دیدم که از خشتی طلا و خشتی نقره ساختمان می ساختند و گاهی دست از کار می کشیدند، به آنها گفتم: شما چرا گاهی کار می کنید و زمانی دست از کار می کشید؟ جواب دادند تا اینکه مصالح ما به ما برسد، به آنها گفتم: مصالح شما چیست؟ پاسخ دادند: «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر» که مؤمن در دنیا می گوید، وقتی ذکر می گوید ما می سازیم و وقتی ساکت می شود ما دست از کار می کشیم. بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۱۶۹-۱۷۰، «کتاب الذکر و الدعاء»، «باب ۲۲»، حدیث ۷.
- ۱۹- «و هر چه کرده اند حاضر یابنده (کوه / ۴۹)
- ۲۰- «این اعمال شماسست که به سوی شما برگردانده می شود.» علم الیقین، ج ۲، ص ۸۴۴. «المقصد الرابع» فی أحوال البرزخ.
- ۲۱- کشف الغمّه فی معرفة الاثمة، ج ۲، ص ۸۵.

الحديث الثالث والعشرون

بِالسَّنَدِ الْمُتَّصِلِ إِلَى حُجَّةِ الْفِرْقَةِ وَثِقَتِهَا، مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ الْكَلِينِيَّ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِيهِمَ، رَفَعَهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: طَلَبَةُ الْعِلْمِ ثَلَاثَةٌ. فَأَعْرِفُهُمْ بِأَعْيَانِهِمْ وَصِفَاتِهِمْ: صِنْفٌ يَطْلُبُهُ لِلْجَهْلِ وَالْمِرَاءِ؛ وَصِنْفٌ يَطْلُبُهُ لِلْإِسْطِطَالَةِ وَالْحَتْلِ؛ وَصِنْفٌ يَطْلُبُهُ لِلْفِقْهِ وَالْعَقْلِ. فَصَاحِبُ الْجَهْلِ وَالْمِرَاءِ مَوْذُومٌ مُتَعَرِّضٌ لِلْمَقَالِ فِي أُنْدِيَةِ الرِّجَالِ بِتَدَاكُرِ الْعِلْمِ وَصِفَةِ الْجِلْمِ؛ قَدْ تَسَرَّبَلَ بِالْخُشُوعِ وَتَخَلَّى مِنَ الْوَرَعِ؛ فَدَقَّ اللَّهُ مِنْ هَذَا خَيْشُومَهُ وَقَطَعَ مِنْهُ حَيْزُومَهُ. وَصَاحِبُ الْإِسْطِطَالَةِ وَالْحَتْلِ ذُو حَيْبٍ وَمَلَقٍ؛ يَسْتَطِيلُ عَلَى مِثْلِهِ مِنْ أَشْبَاهِهِ، وَيَتَوَاضَعُ لِلْأَغْنِيَاءِ مِنْ دُونِهِ؛ فَهُوَ لِحُلُوتِهِمْ هَاضِمٌ وَلِدِينِهِ حَاطِمٌ؛ فَأَعْمَى اللَّهُ عَلَى هَذَا خُبْرَهُ وَقَطَعَ مِنْ آثَارِ الْعُلَمَاءِ أَثْرَهُ. وَصَاحِبُ الْفِقْهِ وَالْعَقْلِ ذُو كَابِيَةٍ وَحُزْنٍ وَسَهْرٍ؛ قَدْ تَحَنَّنَكَ فِي بُرْنِسِهِ وَقَامَ اللَّيْلَ فِي جِنْدِسِهِ؛ يَعْمَلُ وَيَخْشَى وَجَلًّا، دَاعِيًا مُشْفِقًا مُقْبِلًا عَلَى شَأْنِهِ، عَارِفًا بِأَهْلِ زَمَانِهِ مُسْتَوْحِشًا مِنْ أَوْثَقِ إِخْوَانِهِ؛ فَشَدَّ اللَّهُ مِنْ هَذَا أَرْكَانَهُ وَأَعْطَاهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَمَانَهُ.

قَالَ الْكَلِينِيُّ، رَجَمَهُ اللَّهُ: وَحَدَّثَنِي بِهِ مُحَمَّدُ بْنُ مَحْمُودٍ، أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْقَزْوِينِيُّ، عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا، مِنْهُمْ جَعْفَرُ بْنُ أَحْمَدَ الصَّيْقَلِيُّ بِقَزْوِينَ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عِمْسَى الْعَلَوِيِّ، عَنْ عَبَادِ بْنِ صُهَيْبِ الْبَصْرِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَلَيْهِ السَّلَامُ. ١

ترجمه «فرمود حضرت صادق، علیه السلام: طلب کنندگان علم سه‌اند. پس بشناس آنها را به شخصیات و صفاتشان. يك صنف طلب می‌کنند آن‌را برای جهل و جدال. و يك صنف طلب می‌کنند آن‌را برای رفعت جستن و فریب دادن. و يك صنف طلب می‌کنند آن‌را برای دانش و بینش.

“ پس، دارای جهل و جدال آزرده است و جدل‌کن است؛ تعرض کنی گفتگوهایی است در انجمن مردان به گفتگوی دانش و توصیف بردباری؛ پوشیده است پیراهن فروتنی را، و تهی گردیده از پرهیزگاری. پس، بگوید خداوند از این روی بینی او را، و دو تا کند از آن کمر او را.

و صاحب بلندپروازی و فریب‌داری فریب‌است و چاپلوسی؛ بلندی جوید بر مثل خود از شبیهان خویش، و فروتنی کند از برای دارایان از غیر خود. پس او حلوی‌ای آنان را هضم‌کننده، و دین خود را شکننده است. پس، کور کند خداوند بر این جهت بینایی او را، و جدا کند از نشانه‌های دانشمندان نشانه او را.

و دارای دانش و بینش دارای شکستگی و اندوه و شب‌زندگی است، حَنَك بندد بر کلاه خود، و برخیزد شب را در تاریکی آن؛ عمل می‌کند و می‌ترسد ترسیدنی؛ خواننده است؛ برحذر است؛ رو آورنده است بر شأن خویشتن؛ شناسنده مردم زمان خود است؛ وحشتناک است از موثقتین برادران خود. پس، محکم کند خداوند از این روی پایه‌های او را، و ببخشد به او در روز رستاخیز امان خود را.

شرح بِأَعْيَانِهِمْ تأکید است از برای ضمیرِ عَرَفْتُهُمْ. یعنی، بشناس آنها را خودشان را به طوری که مشخص و معین گردند و مشتبه به غیر نشوند؛ چنانچه گویی: رَأَيْتُهُ بِعَيْنِهِ. وَ كُلُّ شَيْءٍ فِيهِ حَلَالٌ وَ حَرَامٌ، فَهُوَ لَكَ حَلَالٌ حَتَّى تَعْرِفَ الْحَرَامَ بِعَيْنِهِ.^۲ جناب محقق محدث مجلسی، رحمه‌الله، احتمالاتی داده‌اند و نقل فرمودند در این مقام، که این احتمال که متعین و واضح است هیچیک از آنها نیست، و آنها نیز به غایت بعید است؛ مثل اینکه فرمودند: «بِأَعْيَانِهِمْ أَيْ، بِخَوَاصِّهِمْ وَ أَعْمَالِهِمْ الْمَخْصُوصَةِ بِهِمْ، أَوْ بِالشَّاهِدِ وَالْحَاضِرِ مِنْ أَعْمَالِهِمْ.» پس از آن فرمایند: «وَقِيلَ: بِأَعْيَانِهِمْ أَيْ، أَقْسَامِهِمْ وَ مَفْهُومَاتِ أَصْنَافِهِمْ. وَقِيلَ: الْمُرَادُ بِأَعْيَانِهِمْ مَنَاطِرُهُمْ مِنْ هَيْئَتِهِمْ وَ أَوْضَاعِهِمْ كَالْتَسْرُبْلِ بِالْخُشُوعِ.»^۳ و دیگر احتمالات بعیده.

قَوْلُهُ: وَ صِفَاتِهِمْ مقصود از اوصاف، آن حالاتی است که تابع ملکات و مقاصد این سه صنف است، مثل موذی بودن و مرء نمودن و غیر آن. پس، به این اوصاف معرفی حال آنان گردد و آنها باعیانهم شناخته شوند.

و «جهل» خلاف علم است. و در این مقام شاید مراد تعمیمه و اخفاء حق باشد، یا تجاهل و عدم قبول حق باشد. و ما پس از این، بیان این مطلب را بیش از این می‌نماییم. و مجلسی فرموده «الْجَهْلُ السَّفَاهَةُ وَ تَرْكُ الْجِلْمِ. وَ قِيلَ: ضِدُّ الْعَقْلِ. ۴»

و «مرء» جدال در آرا و کلام است. و از همین ماده است «جَدَل» که یکی از صناعات خَمْسُ مَعْنَوَنَه در منطق است. يُقَالُ: مَارَيْتُ الرَّجُلَ أُمَارِيهِ مِرَاءً. إِذَا جَادَلْتَهُ^۵. چنانچه در صحاح جوهری است. و این کلام گرچه مطلق است، ولی مقصود علی الظاهر همین است که ذکر شد. و در این مقام احتمال دیگری است که ما پس از این به آن اشاره در یکی از فصول آتیه [می‌کنیم].^۶

و «إِسْطَالَةٌ» طلب بلندی و ارجمندی است.

و «خَتْلٌ»، به فتح «خاء» معجمه و سکون «تاء»، به معنی خدعه و فریب است. قَالَ الْجَوْهَرِيُّ: «خَتْلُهُ وَ خَاتَلُهُ، أَيْ خَدَعُهُ. وَ التَّخَاتُلُ، التَّخَادُعُ».

قَوْلُهُ: مُمَارٍ پس از این ذکر شود که چگونه معرفی شده است صاحب مرء به «مُمَارِي»؛ و صاحب استطاله و ختل به «استطاله» بر امثال؛ و صاحب «خَبْ» بودن که به معنی خدعه است.*

قَوْلُهُ: مُتَعَرِّضٌ لِلْمَقَالِ یعنی اظهار نمودن مقالات را. يُقَالُ: عَرَضْتُ لَهُ الشَّيْءَ إِذَا أَظْهَرْتَهُ لَهُ وَ عَرَضَ لَهُ أَمْرٌ كَذَا. وَ يَعْرِضُ، أَيْ ظَهَرَ.^۷

وَأَنْدِيَّةٌ جمع «نادی» است. و آن محل اجتماع قوم و مجلس و مذاکرات آنان است. و چون متفرق شدند آن را «نادی» نگویند. و از آن است «دَارُ النَّدْوَةِ» که در مکه بوده، که آن را بنا نمودند برای اجتماع در مشاورات. و «نَدْوِيٌّ» بر وزن فعیل، و «نَدْوَةٌ» و «مُتَنَدِيٌّ» و «مُتَنَدِيٌّ» به همین معنی [است] چنانچه جوهری گوید.

* مقصود آن است که معرفی کردن اصحاب مرء را به مُمَارِي، و اصحاب خدعه را به خدعه داشتن، از قبیل تعریف شیء به نفس است، و این در صنعت تعریف صحیح نیست. و ما ان شاء الله بعد از این، بیان آنرا به وجهی که رفع اشکال شود می‌کنیم. (منه عفی عنه).

بِتَذَاكِرِ الْعِلْمِ متعلق است به «مقال»، یا بَدَل است از «مقال». وَصِفَةَ الْحِلْمِ عطف به آن است. و مقصود آن است که مذاکرات علمیه می کند که خود را از اهل آن منسوب دارد، و توصیف و تحسین حلم کند که خود را در زمره آنان به شمار آورد، با اینکه نه از اهل آن است و نه در شمار اصحاب این. علمش جهلی است به صورت دانش؛ و حلمش از اوصاف کامله معتدله خارج. و ما پس [از] این ذکری از این مقوله می نماییم.

قَوْلُهُ: تَسْرِبَلٍ از باب تَفَعُّلٍ، به معنی لَبَس «سربال»، که پیراهن است، می باشد. يُقَالُ: سَرَبَلْتُهُ فَتَسْرِبَلُ. أَيْ، أَلْبَسْتُهُ السَّرْبَالَ. وَتَسْرِبَلٌ بِالْخُشُوعِ یعنی پیراهن خضوع به خود پوشاند و اظهار ملازمت آن نمود، چون پیراهن که ملصق و لازم بدن است، و حال آنکه خالی از آن است، و آن چون پیراهن عاریتی است در او.

«وَالْوَرَعُ»، به فتح «راء» به معنی احتراز تام از محرمات و مشتهات است. قَوْلُهُ: فَدَقَّ اللَّهُ... . محتمل است که این جمله، و نظایر آن در دو جمله بعد، دعا باشد؛ و محتمل است اخبار حال آنها باشد در دنیا یا آخرت، یا هر دو عالم. و «دَقَّ» به معنی کوبیدن یا اسم صوت است.

قَوْلُهُ: مِنْ هَذَا یعنی به سبب هریک از این خصال.

و «خَيْشُومٌ» بالای بینی است. و مقصود از کوبیدن بینی کنایت از ذلت و خواری است؛ یعنی، خدای تعالی به واسطه این خصلتها آنها را خوار و ذلیل کند. و پس از این، اشاره به این معنی می نماییم.^۸

و «الْحَيْزُومُ»، به فتح «حاء» مهمله و ضَمَّ «زاء» معجمه، محل کمر بند است. و به معنی وسط سینه، و به معنی استخوانی که احاطه نموده است مثل حلقه بر حلقوم آمده. و در این مقام، اول مناسب است به مناسبت نسبت «قطع» به آن.

و «الْخَبُّ»، به کسر «حاء» به معنی خدعه و خُبث و غش است. يُقَالُ: رَجُلٌ خَبٌّ - بِكَسْرِ وَفَتْحٍ - به معنی خَدَاع. چنانچه جوهری گوید.

و «مَلَقٌ» به معنی تملق گویی و چاپلوسی است. و این ملازم است با آنچه جوهری در صحاح در معنی آن گوید: «قَالَ: رَجُلٌ مَلِيقٌ. يُعْطَى بِلِسَانِهِ مَا لَيْسَ فِي»

قَلْبِهِ . « - انتهى ^۹ . و این تفسیر به لازمِ اعمّ است ؛ بلکه معنی آن اظهار تَلَطُّف و تَوَدُّد است مخلوط به تخضع ، با آنکه در قلب چنین نیست .

قَوْلُهُ : لِخَلَوَائِهِمْ مجلسی فرماید در بعضی نسخه‌ها با «نون» وارد است ؛ ^{۱۰} در این صورت (به ضمّ «حاء» مهمله و سکون «لام») به معنی اجرت دلال و کاهن ، و آنچه از قبیل رشوه می دهند [می باشد] . و مراد آن است که اغنیا به او می دهند در قبال کارهایی که نسبت به آنان می کنند و دین فروشیهایی که می نمایند .

وَ «الْحَطْم» یعنی شکستن . مجلسی گوید «حَطْم» شکستن مؤدّی به فساد است . ^{۱۱}

قَوْلُهُ : خُبْرُهُ محتمل است به ضمّ «حاء» معجمه و سکون «باء» به معنی خُبرت و بصیرت باشد . و محتمل است به فتح «حاء» و «باء» باشد . و به مناسبت نسبت فعل به او اولیٰ انساب است ؛ گرچه دومی نیز خالی از وجه نیست .

وَ «الْكَابَةِ» به تحریك و مدّ و تسکین ، بدی حال و انکسار است از شدت همّ و حزن .

قَوْلُهُ : تَحَنُّكَ فِي بُرْنِسِهِ یعنی قرارداد تحت الحنك را در بُرْنِسْ . و «بُرْنِس» کلاه بلندی است که اهل عبادت در صدر اسلام آن را به سر می نهادند ؛ چنانچه جوهری در صحاح اللّغة گوید . و محقق مجلسی فرماید : «این فقره ایماء دارد به استحباب تحنك در نماز» ^{۱۲} و در این استفاده نظر است . زیرا که تحنك در لباسی که اهل عبادت می پوشیدند دلالت کند بر استحباب تحنك مطلقاً ، نه وقت نماز بالخصوص . بلی ، اگر «بُرْنِس» لباس مخصوص نماز بود صحیح بود این استفاده .

وَ «الْجِنْدِس» ، به «حاء» مهمله مکسوره و «نون» ساکنه و «دال» مهمله مکسوره ، شب شدید الظلمة است ؛ چنانچه جوهری گوید . و اضافه آن به ضمیر بیانیه است ، و فی جِنْدِسِهِ بَدَل «لَيْل» است ؛ و محتمل است قریباً که «جِنْدِس» در این مقام ظلمت شب باشد بنابر تجرید .

قَوْلُهُ : فَشَدَّ اللَّهُ أَرْكَانَهُ ، «شَدَّ» به معنی قَوّت و احکام است . يُقَالُ : شَدَّ عَضُدَهُ أَى قَوَّاهُ . «رُكْن» به معنی آن چیزی است که قوام و قیام شیء بر آن است . قَالَ الْجَوْهَرِيُّ : «رُكْنُ الشَّيْءِ ، جَانِبُهُ الْأَقْوَى .»

وما آنچه بیان کردنی و مناسب است در ضمن چند فصل به رشته تحریر در می آوریم، وَ عَلَى اللَّهِ التُّكْلَانُ.

فصل

بدانکه در محل خود مقرر است که مقدمات قیاس بالنسبة به نتایج، و ادله [و] براهین در هر علمی نسبت به مدلولات و مبرهنات، به منزله مُعَدَّات هستند؛ نه آنکه استقلال تام دارند، و نه آنکه بی ارتباط باشند یکسره با آنها. و در این مقام دو طایفه جبری و تفویضی خلاف کردند و از طریق اعتدال به یکسو شدند؛ و هر یک به مقتضای مذهب خود طرفی را اختیار کردند. آن یک گوید که مقدمات مستقلند که اگر سدّ باب عالم غیب و قبض افاضه عالم ملکوت گردد، انسان از نفس مقدمات علم به نتایج حاصل کند. و دیگری گوید که مقدمات بکلی بی ارتباط به نتایج است. و عادة الله جاری شده که پس از مقدمات القای نتایج در ذهن انسان کند؛ و مقدمات صورتاً مربوط به نتایج است و در حقیقت بی ربط محض است.

و هر یک از این دو مذهب، چون مذهب هر یک از این دو طایفه، پیش ارباب معارف حقه و علوم حقیقیه باطل، و حق، و فاقاً لِأَهْلِهِ، آن است که مقدمات ارتباط اعدادی دارند، و نفس را حاضر نمایند از برای القای علوم از مبادی عالیّه غیبیه در آن. و ما اکنون در صدد شرح این مذهب و تزییف آن دوانستیم، زیرا که از مقصد ما خارج است، و ذکر آن تطفلاً برای بیان مطلب دیگر است، و آن آن است که پس از آنکه دانسته شد که القای علوم و معارف از عوالم غیبیه و تابع ارتباط نفوس است بدان، چنانچه در حدیث است: لَيْسَ الْعِلْمُ بِكَثْرَةِ التَّعْلِيمِ، بَلْ هُوَ نُورٌ يَقْدِفُهُ [الله] فِي قَلْبٍ مَنْ يَشَاءُ. ۱۳ «نیست دانش به بسیاری آموختن و آموخته شدن؛ بلکه آن نوری است که می اندازد آن را خدا در دل هر کس می خواهد» پس هر یک از نفوس که ارتباط به ملکوت اعلی و عالم ملائکه مقربین پیدا کند، القائاتی که در آن شود القاء ملکی و علومی که به آن افاضه شود علوم حقیقیه و از عالم ملائکه است. و هر یک که ارتباط به عالم ملکوت اسفل و عالم جنّ و شیطان و نفوس خبیثه پیدا کند، القائات آن القای شیطانی و از قبیل جهالات مرکبه و حجب مظلّمه است. و از این جهت است که ارباب معارف و اصحاب علوم حقیقیه تصفیّه نفوس و اخلاص نیات و تصحیح قصود را در تحصیل علوم، خصوصاً معارف حقه و علوم شرعیه، اول شرط

می دانند؛ و وصیتها در این باب به متعلمین می نمایند، زیرا که به تصفیة نفوس و صقالت آن، جهت ارتباط به مبادی عالیه قوت گیرد. و اینکه جناب ربوبی جل جلاله در کریمه مبارکه: **إِتَّقُوا اللَّهَ وَ يُعَلِّمَكُمُ اللَّهُ^{۱۴}** تعلیم الهی را مربوط به تقوی فرموده برای همین است که تقوی صفای نفس دهد و آن را به مقام غیب مقدس مرتبط کند، پس تعلیم الهی و القای رحمانی واقع گردد؛ زیرا که در مبادی عالیه بخل محال است و آنها واجب الفیاضیه هستند، چنانچه واجب الوجود بالذات واجب از جمیع حیثیات است.

و اگر نفس به واسطه توجه به تعمیر خود و مآکل و مشرب خویش و به آنانیّت نفسانیه اشتغال به علوم پیدا کرد و غایت غیر الهی شد، القائاتی که به او شود القای شیطانی است. و یکی از موازین غیر متخلفی، که گمان می کنم اهل معارف آن را ذکر نکردند، در امتیاز بین القائات رحمانی و شیطانی همین است که ذکر شد، که خود انسان در بسیاری اوقات می تواند بفهمد. و آنچه به این نفس غیر پرهیزناک دارای کدورت القا گردد از قبیل جهالات مرکبه است که درد بیدرمان نفوس و خار طریق آنهاست؛ زیرا که میزان در علم حصول مفهومات کلیه و اصطلاحات علمیه نیست؛ بلکه میزان آن رفع حجب از چشم بصیرت نفس است و فتح باب معرفه الله است؛ و علم حقیقی آن است که چراغ هدایت ملکوت و صراط مستقیم تقرب حق و دار کرامت او باشد. و هرچه جز این است، گرچه در عالم مُلک و قبل از رفع حجب طبیعت به صورت علوم است و اصحاب آن پیش ارباب محاورات و مجادلات از علما و عرفا و فقها به شمار آیند، ولی پس از رفع حجاب از چشم قلب و برداشته شدن پرده ملکوت و بیدار شدن از خواب سنگین مُلک و طبیعت، معلوم شود که غلظت این حجاب از تمام حجابها بیشتر بوده، و این علوم رسمیه سرتاسر حجب غلیظه ملکوتیه بوده که بین هر یک تا دیگری فرسخها راه مسافت داشته و ما از آن غافل بودیم. **النَّاسُ نِيَامٌ فِإِذَا مَاتُوا انْتَبَهَوْا.**^{۱۵} «مردم در خوابند؛ و وقتی که مردند بیدار شوند» و معلوم شود که درچه کاریم همه و افتضاح و رسوایی اینجاست که پس از پنجاه سال تحصیل، یا کمتر یا بیشتر، خودما نیز در اشتباه هستیم و گاهی گمان می کنیم که تحصیلات ما برای خداست، و از مکاید شیطان و نفس غفلت داریم، برای آنکه حَبّ نفس پرده ضخیم بزرگی است که معایب ما را بر ما پوشانده. و از این جهت اولیای اطهار و ائمه و الا تبار، علیهم سلام الله، برای فهماندن خود ما نیز آثار و علائمی جهت امتیاز ذکر فرمودند که ما خود را به آن بشناسیم و نفس خویش را محک

کنیم و بیهوده حسن ظنّ به خود نداشته باشیم. و ما پس از این اشاره به این علامات که در این حدیث شریف ذکر فرمودند می‌کنیم.

پس، معلوم شد که طالب علوم به تقسیم اولی کلی دو طایفه‌اند: یکی آنکه مقصدش الهی، و دیگر آنکه نفسانی باشد. و توان گفت که این طایفه غایت مقصدشان جهل است، زیرا که علوم صوریه که از برای آنها حاصل شود به حسب حقیقت جهالات مرکبه و حجب ملکوتیه است. و این دو طایفه که حضرت صادق، علیه‌السلام، در این حدیث شریف، که ما به شرح آن پرداختیم، ذکر فرمودند در این مقصد که ذکر شد شرکت دارند، زیرا که اصحاب مراء و جدال و همین طور اصحاب استطاله و ختل هر دو اصحاب جهالات و ارباب ضلالات هستند. و از این جهت آن جهل را که آن بزرگوار [از] علائم طایفه اولی قرار داده است توان گفت غیر از این معنی متعارف است؛ بلکه یا مقصود از آن تعمیم امور و القای مردم در جهالت است؛ یا مقصود از جهل تجاهل و عدم قبول حق است؛ چنانچه این هر دو از خواص اصحاب مراء و جدال است. آنها امور حقه و حقایق رایجه را انکار کنند و جهل ورزند برای پیشرفت حرف خود و گرمی بازار باطل و رواج متاع کاسد خویش.

و اینکه حضرت مردم را سه طایفه قرار دادند - با آنکه با یک تقسیم بیش از دو طایفه نیستند و آن تقسیم اولی کلی دایر بین نفی و اثبات است، و به یک اعتبار و تقسیم از سه طایفه بیشترند - توان گفت برای آن است که خواستند دو طایفه عظیمه و دو نوع بزرگ را که بیشتر اصحاب جهالات و ضلالات به آن دو رجوع کنند ذکر فرمایند؛ و لهذا در روایت دیگر آنها را دو طایفه قرار دادند.

کافی بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: مَنْ أَرَادَ الْحَدِيثَ لِمَنْفَعَةِ الدُّنْيَا، لَمْ يَكُنْ لَهُ فِي الْأَخِرَةِ نَصِيبٌ. وَمَنْ أَرَادَ بِهِ خَيْرَ الْأَخِرَةِ، أَعْطَاهُ اللَّهُ خَيْرَ الدُّنْيَا وَ الْأَخِرَةِ. ۱۶

فرمود «کسی که اراده نماید حدیث را برای منفعت دنیا، از برای او در آخرت بهره‌ای نیست. و کسی که اراده کند به آن آخرت را، عطا فرماید خدا به او خیر دنیا و آخرت را.»

فصل

ما بیشتر ذکر مفاسد مراء و جدال را در ضمن یکی از احادیث شریفه کردیم؛ ۱۷

و چون اینک نیز مناسب است به ذکر بعضی احادیث و بیان شمه‌ای از مفاصد آن می‌پردازیم. در کافی شریف سند به حضرت صادق، علیه‌السلام، رساند، قال: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِيَّاكُمْ وَالْمِرَاءَ وَالْخُصُومَةَ؛ فَإِنَّهُمَا يَمْرِضَانِ الْقُلُوبَ عَلَى الْإِخْوَانِ وَيَنْبُتُ عَلَيْهِمَا النِّفَاقُ. ۱۸

«بر حذر باشید از جدال و خصومت در مقال، که آنها قلوب را مریض می‌کنند نسبت به برادران، و ریشه نفاق هستند که نفاق روی آنها می‌روید.»

و فِي الْكَافِي أَيْضاً عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: إِيَّاكُمْ وَالْخُصُومَةَ؛ فَإِنَّهَا تَشْغَلُ الْقَلْبَ وَتُورِثُ النِّفَاقَ وَتَكْسِبُ الضَّغَائِنَ. ۱۹

«بر حذر باشید از مخاصمه؛ زیرا که آن قلب را مشغول می‌کند، و باعث نفاق و دورویی می‌شود، و کینه در دل ایجاد می‌کند.»

و فِيهِ أَيْضاً عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: قَالَ جَبْرِئِيلُ لِلنَّبِيِّ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِيَّاكَ وَمُلاحَاةَ الرِّجَالِ. ۲۰

«فرمود حضرت صادق، علیه‌السلام، که جبرئیل به پیغمبر، صلی‌الله‌علیه‌وآله‌گفت: ”بر حذر باش از جدال و گفتگو به طریق مخاصمه با مردم.“

اما بیان آنکه مرء و خصومت در مقال قلب را مریض می‌کند و انسان را به دوستان بدبین می‌کند و نفاق در دل می‌رویاند، آن است که پیش از این مذکور شد^{۲۱} که اعمال ظاهریه را در باطن و دل آثاری است متناسب با آنها؛ و اکنون گوئیم که اعمال سیئه تأثیرش در قلب بسیار زودتر و شدیدتر است؛ زیرا که انسان چون ولیده عالم طبیعت است و قوای شهوت و غضب و شیطنت با او قرین و متصرف در او هستند - چنانچه در حدیث وارد است: **إِنَّ الشَّيْطَانَ يَجْرِي مَجْرَى الدَّمِ مِنْ بَنِي آدَمَ**^{۲۲} - لهذا وجهه قلب به مفسدات و امور موافقه با طبیعت است؛ و به مختصر مددی از خارج، چه از جوارح انسانی باشد یا خارج از آن، مثل مصاحب و رفیق زشت و بدخلق، در قلب اثر شدید واقع شود؛ چنانچه در احادیث شریفه نهی از مصاحبت با آنان شده است.

کافی: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا يَنْبَغِي لِلْمَرْءِ الْمُسْلِمِ أَنْ يُوَاخِيَ الْفَاجِرَ، فَإِنَّهُ يُزَيِّنُ لَهُ فِعْلَهُ وَيُحِبُّ أَنْ يَكُونَ مِثْلَهُ؛

وَلَا يُعِينُهُ عَلَىٰ أَمْرِ دُنْيَاهُ وَلَا أَمْرِ مَعَادِهِ؛ وَمَدَّخَلُهُ إِلَيْهِ وَمَخْرَجُهُ مِنْ عِنْدِهِ شَيْنٌ عَلَيْهِ. ۲۳

«فرمود حضرت امیرالمؤمنین، علیه السلام: سزاوار نیست از برای مرد مسلمان که دوستی کند با فاسق؛ زیرا که او زینت می دهد برای او عمل خود را و دوست می دارد که او نیز مثل خودش باشد؛ و اعانت نمی کند او را بر امر دنیا و آخرتش؛ و رفت و آمد با او ضرر و عیب است برای او.»

وَعَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: لَا يَتَّبِعِي لِلْمَرْءِ الْمُسْلِمِ أَنْ يُوَاجِهِيَ الْفَاجِرَ وَلَا الْأَحْمَقَ وَلَا الْكَذَّابَ. ۲۴

نکته مهمه نهی از مجالست با اهل معصیت، یا نهی از نشستن در مجلسی که معصیت خدا در او می شود، یا نهی از مواءه و مخالطه و آمیزش با دشمنان خدا، تأثیر اخلاق و حالات و اعمال آنهاست در انسان. و از اینها بالاتر در تأثیر در قلب، اعمال خود انسان است که با اندک مداومت و مراقبتی از اعمال سیئه قلب تأثر شدید پیدا می کند که تنزه از آن و تنزیه قلب با سالهای دراز ممکن نشود و میسور نگردد.

پس، معلوم شد که انسان اگر اشتغال به مراء و خصومت پیدا کند، نگذرد مدتی مگر آنکه در قلب کدورت و ظلمتی بس هولناک پیدا شود، و خصومت ظاهری لسانی به خصومت باطنی قلبی منجر شود. و این خود سبب بزرگ نفاق و دورنگی و دورویی است. پس، باید مفاصد نفاق را نیز از مفسده های مراء و جدال شناخت. و شرح فساد نفاق و دورویی را پیش [تر] در ذیل یکی از احادیث دادیم^{۲۵} و اکنون احتیاج به اعاده ندارد.

و جناب صادق، علیه السلام، آثار و علائمی از برای صاحب جهل و مراء ذکر فرمودند که یکی از آنها اذیت مردم و سوء محضر است، که خود یکی از ذمائم و مفاصدی است که برای هلاکت انسان سبب مستقل است. و در حدیث شریف کافی وارد است: مَنْ آذَى لِي وَلِيًّا فَقَدْ آذَى بَارِئِي بِالْمُحَارَبَةِ. ۲۶ اذیت مؤمنین و دوستان حق را مبارزه با حق قرار داده و مخاصمه با آن ذات مقدس شمرده. و احادیث در این باب بیش از آن است که در این مختصر بگنجد.

و دیگر از علامات آنها را مراء و تعرض به مقالات و مذاکرات علمیه برای غلبه و اظهار فضیلت قرار داده. و اینکه مراء را از علامات مراء قرار داده، تواند بود که مقصود از مراء اول، صفت قلبی و ملکه خبیثه آن است؛ و آن را که علامت قرار داده اثر و علامت ظاهری آن است.

ویکی دیگر از علائم و نشانه‌های آن این است که توصیف حلم و بردباری کند با آنکه متصف به آن نباشد. و این خود نفاق و دورویی است و ریا و شرك است؛ چنانچه اظهار خشوع کردن و از ورع خالی بودن نیز از اوضح مصادیق شرك و ریا و نفاق و دورویی است.

پس، اکنون که معلوم شد این صفت را مفاسدی عظیمه است که هر يك از مویقات و مهلکات است. لازم است که با هر ریاضت و زحمتی است خود را از این خصلت ننگ آور و ردیله قلب خراب کن و ایمان کُش نجات دهیم، و دل را از این ظلمت و کدورت تخلیص کنیم، و قلب را به خلوص نیت و صدق باطن مزین نماییم و صفا دهیم.

و در این باب نکته‌ای است که انسان اگر قدری تفکر کند در آن پشتش می‌شکند. و آن اینست که جناب صادق، علیه السلام، در ذیل این علامات می‌فرماید: *فَدَقَّ اللهُ مِنْ هَذَا خَيْشُومَهُ وَقَطَعَ مِنْهُ حَيْرَومَهُ*. «بگوید خدا بینی او را و قطع فرماید کمرش را.» و این عبارت یا اخبار است و یا دعا؛ در هر صورت به وقوع پیوندد. زیرا که اگر اخبار باشد، اخبار صادق مصدق است؛ و اگر دعا باشد، دعای معصوم و ولیّ الله است و مستجاب خواهد شد. و این خود کنایه از ذلت و خواری و رسوایی است، و شاید انسان در دو عالم رسوا و ذلیل و خوار گردد. در این عالم پیش آنانکه می‌خواست آبرومند شود به واسطه خودنمایی و اظهار فضیلت، به عکس آبرویش ریخته و ارزشش کاسته شود و مغلوب و ذلیل آنان شود که می‌خواست بر آنها تفوق پیدا کند. و در آن عالم در محضر ملائکه مقربین و انبیای مرسلین و اولیای معصومین و بندگان صالحین رسوا و خوار و ذلیل و بیمقدار شود.

پس، وای به حال ما اصحاب مرء و جدال و ارباب هواهای نفسانیه و خصومات که چقدر ما مبتلا هستیم به دست این نفس خبیث بیعاطفه که دست از ما بر نمی‌دارد تا در تمام نشأت و عوالم ما را هلاک کند؛ و هیچگاه در صدد اصلاح آن بر نمی‌آییم و پنبه غفلت در گوش کرده و از خواب سنگین طبیعت بر نخیزیم.

خداوندا، تو مصلح عباد و [مالك] قلوب هستی، وجود جمیع موجودات در ید قدرت توست و قلوب بندگان در تحت نفوذ اراده تامه تو، ما مالك خود و نفع و ضرر و موت و حیات خویشتن نیستیم، تو قلوب مظلومه و دل‌های با کدورت ما را به نور افاضه خود روشن فرما؛ و مفاسد ما را به فضل و عنایت خود اصلاح فرما، و دستگیری از این ضعفای بیچاره بنما.

فصل

چنانچه در فقره اولی از حدیث شریف ذکر شد که از برای مرء یک مرتبه باطنه و ملکه نفسانیه است و یک مرتبه ظاهره است که ولیده آن است و این مرتبه ظاهره علامت و نشانه آن مرتبه باطنه است، همین طور در این فقره دوم از فرموده امام، علیه السلام، گوئیم که از برای استطاله و ترفع و ختل و خدعه یک مرتبه باطن و سر است که آن ملکه این امر است؛ و یک مرتبه ظاهر است که نتیجه آن ملکه است. چنانچه در بیشتر اعمال و افعال از برای قلب نیز حظی است که گاه به مرتبه ملکه رسیده، و گاه به مرتبه حال است و اعمال ظاهریه نتایج آنهاست. پس، کسانی که در آنها ملکه استطالت و ترفع و جاه طلبی و خدیعت و عوامفریبی است، علامات و نشانه های ظاهریه نیز از برای آنهاست که بعضی از آن را حضرت صادق، سلام الله علیه، ذکر فرمودند، که یکی از آنها خدیعه و عوامفریبی است که خود را از اهل صلاح و سداد قلمداد کند و حال آنکه در باطن چنین نباشد. و این دسته از مردم، که گرگانی هستند در لباس میش و شیطانی هستند در صورت انسان، بدترین خلق خدا هستند و ضرر آنها به دین مردم بیشتر از جیوش مخالفین است.

و دیگر از صفات ظاهره آنان آن است که نسبت به کسانی که مورد طمع آنها هستند متملق و متواضع هستند و دام تدلیس و تملق و تواضع را می افکنند که بیچاره مردم ضعیف را صید کنند و از حلوای شیرین محبت و ارادت آنها و احترامات دنیویّه آنها برخوردار شوند، و در عوض از دین خود مایه گذارند و ایمان خود را بفروشند و از دنیای آنها استفاده کنند. این دسته از مردم آنان اند که در حدیث وارد است که اهل بهشت آنها را ببینند و به آنها بگویند: چه شد که ما به واسطه تعلیمات شما در بهشت آمدیم و خود شما جهنمی شدید؟ گویند: ما به قول خود [عمل] نکردیم. ۲۷

و از علایم دیگر آنان این است که با اهل نوع خود و اشباه و امثال خود که طمع دنیوی به آنها ندارند و آنها را خار طریق ترقی خود می پندارند تکبر می کنند و ترفع بر آنها می نمایند؛ و آنها را حتی الامکان عملاً و قولاً تحقیر می کنند، زیرا که بیم آن دارند که اگر شریکی برای آنها پیدا شود از اعتبارات آنها کاسته شود.

و بیاید دانست که مشکلترین امور و سخت ترین چیزها دینداری است در لباس اهل علم و زهد و تقوی، و حفظ قلب نمودن است در این طریقه. و از این جهت است که اگر کسی در این طبقه به وظایف خود عمل کند و با اخلاص نیت وارد این

مرحله شود و گلیم خود را از آب بیرون کشد و پس از اصلاح خود به اصلاح دیگران پردازد و نگهداری از ایتم آل رسول نماید، چنین شخصی از زمره مقربین و سابقین به شمار آید. چنانچه حضرت صادق، علیه السلام، در خصوص چهار نفر حواریین حضرت باقر، علیه السلام، چنین تعبیر فرمود. و در وسائل از رجال کثی سند به ابی عبیده الحذاء رساند، قال: سمعت أبا عبد الله، علیه السلام، يقول: زُرارة، و مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ، و أَبُو بصيرٍ، و بُرَيْدٌ، مِنَ الَّذِينَ قَالَ اللهُ تَعَالَى: «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ. أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ.»^{۲۸}

و احادیث در این مقوله بسیار است و فضیلت اهل علم بیش از آن است که در حوصله بیان آید. و کفایت می کند درباره آنها حدیث منقول از رسول اکرم، صلی الله علیه و آله: مَنْ جَاءَهُ الْمَوْتُ وَهُوَ يَطْلُبُ الْعِلْمَ لِيُحْيِيَ بِهِ الْإِسْلَامَ، كَانَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْأَنْبِيَاءِ دَرَجَةٌ وَاحِدَةٌ فِي الْجَنَّةِ.^{۲۹} «کسی که بیاید او را مرگ در صورتی که طلب کند علم برای زنده کردن اسلام، در بهشت مقام او با مقام پیغمبران يك درجه بیش فاصله ندارد.»

و پس از این، ان شاء الله، ذکری از فضیلت آنان پیش می آید. و اگر خدای نخواستہ از طریق خلوص برکنار شد و راه باطل پیش گرفت از علماء سوء، که بدترین خلق الله هستند و درباره آنها احادیث سخت و تعبیرات غریب وارد شده است، به شمار آید. و باید اهل علم و طلاب این راه پرخطر اول چیزی را که در نظر گیرند این باشد که اصلاح خود کنند در خلال تحصیل. و آن را حتی الامکان بر جمیع امور مقدم شمارند که از تمام واجبات عقلیه و فرائض شرعیه واجبتر و سختتر همین امر است.

هان ای طالبان علوم و کمالات و معارف، از خواب برخیزید و بدانید که حجت خداوند بر شما تمامتر است و خدای تعالی از شما بیشتر بازخواست فرماید، و میزان اعمال و علوم شما با میزان سایر بندگان خیلی فرق دارد، و صراط شما باریکتر و دقیق تر است، و مناقشه در حساب شما بیشتر شود. وای به حال طالب علمی که علوم در قلب او کدورت و ظلمت آورد؛ چنانچه ما در خود می بینیم که اگر چند مفهومی ناقص و پاره ای اصطلاحات بیحاصل تحصیل نمودیم، از طریق حق بازماندیم و شیطان و نفس بر ما مسلط شدند و ما را از طریق انسانیت و هدایت منصرف کردند، و حجاب بزرگ ما همین مفاهیم بی سر و پا شد؛ و چاره [ای] نیست

جز پناه به ذات مقدس حق تعالی .

بارالها، ما معترف به تقصیر و مقربّه گناهیم، نه يك قدمی در راه رضای تو برداشتیم و نه يك عبادتی و اطاعتی از روی اخلاص به جا آوردیم، تو خود با لطف عمیم و رحمت واسعه با ما رفتار فرما؛ و چنانچه در این دنیا ستر عیوب ما فرمودی، در آن عالم نیز بفرما که در آنجا نیازمندتریم به ستر و غفران .
 و در این مقام نیز لازم است آن نکته را که در ذیل فقره اولای حدیث شریف ذکر شد تذکر دهم . و آن آن است که در ذیل این فقره حضرت می فرماید: فَأَعْمَى اللَّهُ عَلِيَّ هَذَا خُبْرَهُ وَقَطَعَ مِنْ آثَارِ الْعُلَمَاءِ أَثْرَهُ . خداوند بصیرت و بینایی او را کور فرماید و آثار او را از دفتر علما محو فرماید . و این نیز چه اخبار باشد و چه دعا باشد واقع شدنی است . و انسان باید خیلی بر حذر باشد از این عمای بصیرت و کوری باطنی که سرمنشأ جمیع شقاوتها و ظلمتها و سرچشمه تمام بدبختیها همین نابینایی قلب و کوری دل است . و همچنین محو شدن آثار از آثار علما و از کرامات و عطیّات آنها محروم ماندن، علاوه بر خود حرمان، ننگ و رسواییش در محضر خاصان درگاه حق در روز قیامت بیش از آن است که به تصور ما درآید .

فصل

و از برای صاحب فقه و عقل، یعنی آنان که غایت تحصیل آنها فقه در دین و ادراک حقایق است، نیز آثار و علائمی است که عمده آنها را بیان فرمودند .
 یکی آنکه به واسطه علم در قلب آنها حزن و اندوه و انکسار وارد شود . و ناچار این انکسار و حزن برای امور زائله دنییه دنیویه نیست؛ بلکه از خوف مرجع و ترس از قصور و ظایف عبودیت است . و این انکسار و حزن علاوه بر آنکه خود قلب را نورانی می کند و صفای می دهد، مبدأ اصلاح نفس و منشأ قیام به وظایف عبودیت و بندگی می شود . و نور علم آرام از دل صاحبش ببرد و دل او را به حق و دار کرامت او آشنا کند؛ و از مناجات حق تعالی لذتها برد، و شبها را به بیداری گذرانند و قیام به وظیفه بندگی کند . چنانچه فرماید: قَدْ تَحَنَّنْتَ فِي بُرْنِسِهِ، وَقَامَ اللَّيْلَ فِي جِنْدِسِهِ . که جمله اول چنین نماید که کنایه از لزوم عبادت باشد .
 و از علائم این عالم ربّانی آن است که با آنکه کاملاً قیام به عبودیت کند، باز ترسناک باشد؛ و نور علم او را هدایت کند به اینکه هرچه قیام به وظایف کنی باز قاصر

و مقصری و از عهده شکر نعمت و حقیقت عبادت بر نیایی. پس قلبش مملو از خشیت و خوف شود؛ و حق درباره آنها فرموده است: **إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ**^{۳۰} نور علم خشیت و حزن آورد؛ و صاحب آن با آنکه اقبال به شأن خود در صلاح نفس دارد، از خوف مرجع آرام نگیرد، و اصلاح خود را از خدا طلب کند، و از اشتغال به غیر حق بیمناک باشد، و از اهل زمان خود گریزان باشد و بیم آن داشته باشد که مبدا آنها او را از طریق الی الله و سفر به عالم آخرت بازدارند، و دنیا و لذایذ آن را به او جلوه دهند. پس، حق تعالی چنین شخصی را تأیید فرماید و ارکان وجودش را محکم نماید و امان به او در روز رستاخیز عنایت فرماید. **فَيَا لَيْتَنَا كُنَّا مَعَهُمْ فَتَفُوزَ فَوْزاً عَظِيماً. وَالْحَمْدُ لِلَّهِ أُولَىٰ وَآخِرًا، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.**

توضیحات:

- ۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۴۹، «کتاب فضل العلم»، «باب النوادر»، حدیث ۵.
- ۲- (هر چیزی که در آن حلال و حرام است، آن را بر خود حلال شمار تا آن گاه که حرمت همان چیز بر تو معلوم و مسلم گردد.) وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۵۹، «کتاب التجارة»، باب ۴ از «ابواب ما یکتسب به»، حدیث ۱.
- ۳- «بأعیانهم، یعنی با اوصاف و آثار مخصوص بدانها؛ یا با شئون حاضر و قابل مشاهده آنان و گفته شده «بأعیانهم» یعنی آنها و آنچه از صنفهاشان دانسته شده است. و گفته شده مراد از «أعیانهم» آن چیزهایی است که در شکل و اوضاع ظاهری آنها مشاهده می شود. مانند فروتنی که چون پیراهنی به تن کرده باشند. (بدان تظاهر کنند).» مرآة العقول، ج ۱، ص ۱۵۹، «کتاب فضل العلم»، «باب نوادر»، حدیث ۵.
- ۴- «جهل بیخردی و ترک بردباری است. و گفته اند آن چیزی است مقابل عقل.» مرآة العقول، ج ۱، ص ۱۶۰. «کتاب فضل العلم»، «باب نوادر»، حدیث ۵.
- ۵- «چون با او به مجادله آغاز کنی.»
- ۶- ص ۳۷۸.
- ۷- «گفته می شود: عرضتُ له الشی چون آن چیز را بر او آشکار کردی.»
- ۸- ص ۳۷۷.
- ۹- «رجلٌ ملیقٌ» یعنی کسی که به زبان چیزی را گوید که در دلش نیست.
- ۱۰- مرآة العقول، ج ۱، ص ۱۶۱، «کتاب فضل العلم»، «باب نوادر»، حدیث ۵.
- ۱۱- مرآة العقول، ج ۱، ص ۱۶۱، «کتاب فضل العلم»، «باب نوادر»، حدیث ۵.
- ۱۲- مرآة العقول، ج ۱، ص ۱۶۱، «کتاب فضل العلم»، «باب نوادر»، حدیث ۵.
- ۱۳- در حدیث عنوان بصری از امام صادق (ع) آمده است: لیسَ العَلمُ بالتَعلُّمِ، إنَّما هُوَ نُورٌ یَقَعُ فی قَلْبٍ مَن یُریدُ اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْ یَهْدِیَهُ. بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۲۵، «کتاب العلم»، باب ۷، حدیث ۱۷.
- ۱۴- «از خدا پروا کنید و خدا به شما می آموزد.» (بقره / ۲۸۲).
- ۱۵- شرح علی المائة کلمة، «کلمة» دوم، ص ۵۴، و عوالی اللثالی، ج ۴، ص ۷۳، حدیث ۴۸، از امیرالمؤمنین (ع).
- ۱۶- اصول کافی، ج ۱، ص ۴۴، «کتاب فضل العلم»، «باب المستأکل بعلمه»، حدیث ۲.
- ۱۷- ص ۲۵.
- ۱۸- اصول کافی، ج ۲، ص ۳۰۰، «کتاب ایمان و کفر»، «باب المراء و الخصومة»، حدیث ۲.
- ۱۹- اصول کافی، ج ۲، ص ۳۰۱، «کتاب ایمان و کفر»، «باب المراء و الخصومة»، حدیث ۸.
- ۲۰- اصول کافی، ج ۲، ص ۳۰۱، «کتاب ایمان و کفر»، «باب المراء و الخصومة»، حدیث ۶.
- ۲۱- ص ۱۲۳ و ۱۴.
- ۲۲- «شیطان همچون خون در تن فرزندان آدم است.» این حدیث را علم الیقین، (ج ۱، ص ۲۸۳)، «المقصد الثاني، فی المعقیبات و الشیاطین» و مسند حنبل (ص ۱۵۶) با اندکی اختلاف ضبط کرده اند.
- ۲۳- اصول کافی، ج ۲، ص ۶۴۰، «کتاب العشرة»، «باب من تکره مجالسته»، حدیث ۲.
- ۲۴- و از امام صادق (ع) نقل شده فرمود: «برای فرد مسلمان سزاوار نیست که با بدکار و احمق و دروغگو دوستی کند.» اصول کافی، ج ۲، ص ۶۴۰، «کتاب العشرة»، «باب من تکره مجالسته»، حدیث ۳.
- ۲۵- ص ۱۵۷.
- ۲۶- «کسی که یکی از دوستان مرا آزار دهد، آشکارا به جنگ من برخاسته است.» اصول کافی، ج ۲، ص ۳۵۲، «کتاب ایمان و کفر»، «باب من اذی المسلمین»، حدیث ۸. در این منبع به جای «آذی» (آزار دهد) «أهان» (اهانت کند) آمده است. و در بحار الانوار (ج ۷۲، ص ۱۴۶، «کتاب العشرة»، باب ۵۶) به این صورت آمده است: من اذی ولیاً فقد ارضدنی بالمحاربة.

۳۸۳ / حدیث بیست و سوم

- ۲۷- در وصیت پیامبر (ص) به ابوذر آمده است: **يَا أَبَا ذَرٍّ، يَطَّلِعُ قَوْمٌ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ إِلَى قَوْمٍ مِنْ أَهْلِ النَّارِ فَيَقُولُونَ مَا أَدْخَلَكُمُ النَّارَ وَإِنَّمَا دَخَلْنَا الْجَنَّةَ بِفَضْلِ تَعْلِيمِكُمْ وَتَأْدِيبِكُمْ؟ فَيَقُولُونَ: إِنَّا كُنَّا نَأْمُرُكُمْ بِالْخَيْرِ وَلَا نَفْعَلُهُ.** وسائل الشيعة، ج ۱۱، ص ۴۲۰، «كتاب الأمر بالمعروف»، باب ۱۰ از «أبواب الأمر والنهي»، حدیث ۱۲.
- ۲۸- «گفت از حضرت ابو عبدالله (ع) شنیدم می فرمود: زراره و محمد بن مسلم و ابویصیر و برید از آنان هستند که خداوند تعالی درباره ایشان فرموده است: **”پیشی گیرندگان پیشی گیرنده، آنان اند مقربان درگاه الهی.“** وسائل الشيعة، ج ۱۸، ص ۱۰۵، «كتاب القضاء»، باب ۲۲ از «أبواب صفات قاضي»، حدیث ۲۲.
- ۲۹- سنن دارمی، ج ۱، ص ۱۰۰ با اندکی اختلاف.
- ۳۰- «تنها دانیان از بندگان خدا از او می ترسند.» (فاطر / ۲۸).

الحديث الرابع و العشرون

بِالسَّنَدِ الْمُتَّصِلِ إِلَى أَفْضَلِ الْمُحَدِّثِينَ وَأَقْدَمِهِمْ، مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ الْكَلْبِيِّ،
 رضوان الله عليه، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ وَعَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ
 مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الدُّهْمَانِ، عَنْ دُرُسْتِ الْوَاسِطِيِّ، عَنْ
 إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى، عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: دَخَلَ رَسُولُ
 اللَّهِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، الْمَسْجِدَ فَإِذَا جَمَاعَةٌ قَدْ أَطَافُوا بِرَجُلٍ. فَقَالَ: مَا هَذَا؟
 فَقِيلَ: عَلَامَةٌ. فَقَالَ: وَمَا الْعَلَامَةُ؟ فَقَالُوا لَهُ: أَعَلِمَ النَّاسَ بِأَنْسَابِ الْعَرَبِ وَوَقَائِعِهَا
 وَأَيَّامِ الْجَاهِلِيَّةِ وَالْأَشْعَارِ الْعَرَبِيَّةِ. قَالَ: فَقَالَ النَّبِيُّ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: ذَلِكَ عِلْمٌ
 لَا يَضُرُّ مَنْ جَهَلَهُ وَلَا يَنْفَعُ مَنْ عَلِمَهُ. ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنَّمَا الْعِلْمُ
 ثَلَاثَةٌ: آيَةٌ مُحْكَمَةٌ؛ أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ؛ أَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ؛ وَمَا خَلَاهُنَّ فَهُوَ فَضْلٌ. ١

ترجمه «فرمود موسی بن جعفر، علیهما السلام، داخل شد رسول خدا،
 صلی الله علیه و آله، به مسجد ناگاه جماعتی را مشاهده فرمود که اطراف مردی دور
 می زنند. فرمود: «چیست این؟» گفته شد: «علامه است.» فرمود: «چیست
 علامه؟» گفتند به او: «داناترین مردم است به نسبهای عرب و وقایع آن و روزگار
 جاهلیت و اشعار عربی.» فرمود پیغمبر: «این علمی است که از جهل او ضرر و
 زیانی نرسد و از علم او سودی حاصل نشود. همانا علم منحصر است به سه چیز:
 آیه مُحکمه، یا فریضه عادلّه، یا سنت قائمه. (نشانه استواریا واجب راست یا سنت
 پایرجا) و غیر از اینها زیادت است.»

شرح در بعضی نسخ به جای ما هذا «مَنْ هَذَا» وارد است. برای تحقیر ما هذا فرموده باشد. و «عَلَّامَهُ» صیغه مبالغه است؛ و «تَاء» برای مبالغه است، یعنی بسیار بسیار دانا.

بدان که در منطق مذکور است که کلمه «مَنْ» برای سؤال از شخصیت است، و کلمه «ما» برای سؤال از حقیقت موجوده یا شرح اسم مفهوم است. و چون به جناب رسول اکرم، صلی الله علیه و آله، عرض کردند این شخص عَلَّامَهُ است، آن سرور حقیقت علامه بودن و مغزای علم او را به حسب گمان آنها سؤال فرمود، و از این جهت به کلمه «ما» سؤال فرمود. و اوصاف عنوانیه را گاهی وسیله سؤال از ذات قرار دهند؛ مثل آنکه حقیقت وصف را بدانند و موصوف را شناسند، در این موقع سؤال به کلمه «مَنْ» واقع شود و گفته شود: مَنْ الْعَلَّامَةُ؟ و اگر شخص را بشناسند و وصف را ندانند، یا آنکه غرض به شناختن وصف فقط باشد، در این صورت سؤال باید به کلمه «ما» واقع شود، و سؤال برگشت کند به فهم وصف، نه وصف مَع الموصوف و نه موصوف. و در این حدیث شریف چون گفته شد این شخص عَلَّامَهُ است، غرض حضرت ختمی، صلی الله علیه و آله، تعلق گرفت که حقیقت وصف را به زعم آنها بفهمد، فرمود: چیست عَلَّامَهُ. و فرمود: کیست عَلَّامَهُ. یا برای چه و به چه سبب این عَلَّامَهُ است. و آنچه مذکور شد واضحتر است از آنچه محقق فلاسفه و فیلسوف محققین صدرالمتألهین، قدس الله نفسه، در شرح این حدیث شریف تحقیق فرمودند^۲ که ذکرش موجب تطویل و از مقصد ما خارج است.

فصل

بدان که پیش از این ذکر شد^۳ که انسان به طور اجمال و کلی دارای سه نشئه و صاحب سه مقام و عالم است: اول، نشئه آخرت و عالم غیب و مقام روحانیت و عقل. دوم، نشئه برزخ و عالم متوسط بین العالمین و مقام خیال. سوم، نشئه دنیا و مقام مُلک و عالم شهادت. و از برای هر یک از این [ها] کمال خاصی و تربیت مخصوصی است و عملی است مناسب با نشئه و مقام خود؛ و انبیاء، علیهم السلام، متکفل دستور آن اعمال هستند. پس کلیه علوم نافع منقسم شود به این سه علم؛ یعنی، علمی که راجع است به کمالات عقلیه و وظایف روحیه؛ و علمی که راجع به اعمال قلبیه و وظایف آن است؛ و علمی که راجع به اعمال قالبیه و وظایف نشئه ظاهره نفس است.

اما علمی که تقویت و تربیت عالم و روحانیت و عقل مجرد را کند، علم به ذات مقدس حق و معرفت اوصاف جمال و جلال؛ و علم به عوالم غیبیه تجردیه، از قبیل ملائکه و اصناف آن، از اعلیٰ مراتب جبروت اعلیٰ و ملکوت اعلیٰ تا اخیره ملکوت اسفل و ملائکه ارضیه و جنود حق جَلِّ و عَلا؛ و علم به انبیا و اولیا و مقامات و مدارج آنها؛ و علم به کتب منزله و کیفیت نزول وحی و تنزل ملائکه و روح؛ و علم به نشئه آخرت و کیفیت رجوع موجودات به عالم غیب و حقیقت عالم برزخ و قیامت و تفصیل آنها؛ و بالجمله، علم به مبدأ وجود و حقیقت و مراتب آن و بسط و قبض و ظهور و رجوع آن. و متکفل این علم پس از انبیا و اولیا، علیهم السلام، فلاسفه و اعظم از حکما و اصحاب معرفت و عرفان هستند.

و علمی که راجع به تربیت قلب و ارتیاض آن و اعمال قلبیه است، علم به منجیات و مهلکات خلقیه است؛ یعنی، علم به محاسن اخلاق، مثل صبر و شکر و حیا و تواضع و رضا و شجاعت و سخاوت و زهد و ورع و تقوی، و دیگر از محاسن اخلاق، و علم به کیفیت تحصیل آنها و اسباب حصول آنها و مبادی و شرایط آنها؛ و علم به قبایح اخلاق، از قبیل حسد و کبر و ریا و حقد و غش و حب ریاست و جاه و حب دنیا و نفس و غیر آن؛ و علم به مبادی وجود آنها و علم به کیفیت تنزه از آنها. و متکفل این نیز پس از انبیا و اوصیا علیهم السلام، علمای اخلاق و اصحاب ریاضات و معارف اند.

و علمی که راجع به تربیت ظاهر و ارتیاض آن است، علم فقه و مبادی آن؛ و علم آداب معاشرت و تدبیر منزل و سیاست مُدُن؛ که متکفل آن علمای ظاهر و فقها و محدثین هستند پس از انبیا و اوصیا، علیهم السلام.

و باید دانست که هر يك از این مراتب ثلاثه انسانی که ذکر شد به طوری به هم مرتبط است که آثار هر يك به دیگری سرایت می کند، چه در جانب کمال یا طرف نقص. مثلاً اگر کسی قیام به وظایف عبادیه و مناسک ظاهریه، چنانچه باید و مطابق دستورات انبیاست، نمود، از این قیام به وظایف عبودیت تأثیراتی در قلب و روحش واقع شود که خلقتش رو به نیکویی و عقایدش رو به کمال گذارد. و همین طور اگر کسی مواظب تهذیب خلق و تحسین باطن شد، در دو نشئه دیگر مؤثر شود؛ چنانکه کمال ایمان و احکام عقاید تأثیر در دو مقام دیگری نماید. و این از شدت ارتباطی است که بین مقامات است. بلکه تعبیر به «ارتباط» نیز از ضیق مجال و تنگی قافیه است؛ باید گفت يك حقیقت دارای مظاهر و مجالی است. و همین طور، کمالات

مقامات ثلاثه بسته به کمالات هریک است. کسی گمان نکند که بدون اعمال ظاهریه و عبادات قالبیه می‌تواند دارای ایمان کامل یا خلق مهذب شود؛ یا اگر خلش ناقص و غیر مهذب شد، اعمالش ممکن است تام و تمام و ایمانش کامل شود؛ یا ممکن است بدون ایمان قلبی اعمال ظاهریه‌اش تام و محاسن اخلاقیه‌اش کامل گردد. وقتی اعمال قالبیه ناقص شد و مطابق دستورات انبیا نگردید، احتجاباتی در قلب و کدورتی در روح حاصل می‌شود که مانع از نور ایمان و یقین می‌شود. و همین‌طور اگر اخلاق رذیله در قلب باشد، مانع از ورود نور ایمان است در آن.

پس، بر طالب مسافرت آخرت و صراط مستقیم انسانیت لازم است که در هریک از مراتب ثلاثه با کمال دقت و مواظبت توجه و مراقبت کرده و آنها را اصلاح کند و ارتیاض دهد، و هیچیک از کمالات علمی و عملی را صرف‌نظر ننماید. گمان نکند که کفایت می‌کند او را تهذیب خلق یا تحکیم عقاید یا موافقت ظاهر شریعت؛ چنانچه هریک از این عقاید ثلاثه را بعضی از صاحبان علوم ثلاثه دارا هستند. مثلاً شیخ اشراق^۴ در اول حکمة الاشراق تقسیماتی می‌کنند راجع به کمال در علم و عمل، و کامل در عمل، و کامل در علم؛ که از آن استفاده شود که کمال علمی با نقص در عمل، و بعکس، ممکن التحقق است؛ و اهل کمال علمی را از اهل سعادت و متخلصین به عالم غیب و مجرد دانسته و مال آنها را انسلاک در سلك علیین و روحانیین پنداشته.^۵ و بعضی علمای اخلاق و تهذیب باطن منشأ تمام کمالات را تعدیل خلق و تهذیب قلب و اعمال قلبیه دانند، و دیگر حقایق عقلیه و احکام ظاهریه را به پیشیزی محسوب ندارند بلکه خار طریق سلوک شمارند.^۶ و بعضی از علمای ظاهر علوم عقلیه و باطنیه و معارف الهیه را کفر و زندقه پندارند و با علما و محصلین آن عناد ورزند.

و این سه طایفه که دارای این عقاید باطله هستند هر سه از مقامات روح و نشأت انسانیه محجوب هستند، و درست تدبیر در علوم انبیاء و اولیاء نکرده‌اند؛ و از این جهت بین آنها همیشه منافراتی بوده و هریک به دیگری طعن‌ها زند و او را بر باطل داند؛ با آنکه تحدید در مراتب باطل است. و به يك معنی هر سه درست گویند در تکذیب دیگری؛ نه از باب آنکه علم یا عمل آنها باطل باشد مطلقاً؛ بلکه از باب آنکه تحدیدات آنها مراتب انسانیه را به این حد و علوم و کمالات را به همان رشته که خود دارا هستند مطلبی است بر خلاف واقع.

پیغمبر اکرم، صلی الله علیه و آله و سلم، در این حدیث شریف علوم را منقسم به سه قسمت می فرماید؛ و هیچ شک نیست که این علوم ثلاثه راجع به این مراتب ثلاثه است. چنانچه شهادت به این مدعا می دهد علوم متداوله در کتب الهیه و سنن انبیا و اخبار معصومین، علیهم الصلوٰة والسلام، که علوم آنها منقسم به همین سه قسمت شود:

یکی علم به الله و ملائکه و کتب و رسل و یوم الآخرة؛ که کتب سماویه، و بالخصوص کتاب جامع الهی و قرآن کریم ربوبی، مشحون از آن است. بلکه می توان گفت تنها چیزی را که کتاب خدا از هر چیز بیشتر متکفل است همین علم است. و دعوت به مبدأ و معاد است به طریق برهان صحیح و تبیان کامل که محققین بیان آن را فرمودند. و دو مرحله دیگر در کتاب الهی نسبت به این مرتبه قدر قلیلی دارد. و احادیث ائمه هدی، علیهم السلام، نیز در این مقصد فوق حد احصاء است، که از مراجعه کتب معتبره که پیش تمام علما، رضوان الله علیهم، مقبول است از قبیل کافی شریف و توحید صدوق و غیر آن مطلب روشن شود.

و همین طور راجع به تهذیب باطن و اصلاح خلق و تعدیل خلق در کتاب الهی و اخبار وارده از اهل بیت، علیهم السلام، فوق مأمول وارد است. منتها پیش ما بیچاره‌ها و گرفتاران آمال و آمانی این کتب و این ابواب مهجور مانده و مورد اعتنا و اعتبار نیست. و بیاید روزی که خدای تعالی از ما مؤاخذه فرماید و بر ما احتجاج نماید و ائمه اطهار علیهم السلام، نعوذ بالله، از ما برائت جویند بواسطه برائت ما از احادیث و علوم آنها. پناه می برم به خدای تعالی از سوء عاقبت و بدی مرجع.

و احادیث راجعه به فقه و مناسک ظاهره نیز محتاج به ذکر نیست که جمیع کتب ما مشحون از آن است.

پس، معلوم شد علوم شریعت منحصر به این [سه] قسم است برطبق احتیاجات بشر و مقامات ثلاثه انسانیه. و هیچیک از علمای یکی از این علوم حق اعتراض به دیگری ندارند، و لازم نیست اگر انسان دارای علمی نشد از آن تکذیب کند و به صاحب آن علم جسارت نماید. پیش عقل سلیم همان طور که تصدیق بی تصور از اغلاط و قبایح اخلاقیه به شمار می آید، تکذیب بی تصور نیز همین طور، بلکه حالش بدتر و قبحش افزون است. اگر خدای تبارک و تعالی از ما سؤال کند که شما که مثلاً معنی «وحدت وجود» را به حسب مسلک حکما نمی دانستید و از عالم آن علم و صاحب آن فن اخذ نکردید و تعلم آن علم و

مقدمات آن را نکردید، برای چه کورکورانه آنها را تکفیر و توهین کردید، ما در محضر مقدس حق چه جوابی داریم بدهیم جز آنکه سر خجالت به زیر افکنیم. و البته این عذر پذیرفته نیست که «من پیش خود چنین گمان کردم.» هر علمی مبادی و مقدماتی دارد که بدون علم به مقدمات، فهم نتیجه میسر نیست؛ خصوصاً مثل چنین مسئله دقیقه که پس از عمرها زحمت باز فهم اصل حقیقت و مغزای آن بحقیقت معلوم نشود. چیزی را که چندین هزار سال است حکما و فلاسفه در آن بحث کردند و موشکافی نمودند، تومی خواهی با مطالعه يك کتاب یا شعر مثنوی مثلاً با عقل ناقص خود ادراك آن کنی! البته نخواهی از آن چیزی ادراك کرد - رَجَمَ اللهُ امْرَأَةً عَرَفَ قَدْرَهُ وَ لَمْ يَتَعَدَّ طَوْرَهُ. ۷

و همچنین اگر از حکیمی متفلسف یا عارفی متکلف سؤال شود که تو که عالم فقیه را قشری خواندی و ظاهری گفتی و طعن به آنها زدی، بلکه طعن به يك رشته از علوم شرعیه که انبیا، علیهم السلام، از جانب رب الارباب برای تکمیل نفوس بشریه آورده بودند زدی، و تکذیب و توهین از آنها نمودی، به چه جهت دینیه بود؟ و آیا با چه دلیل شرعی و عقلی جسارت به يك دسته از علما و فقها را جایز دانستی؟ چه جوابی در محضر حق تبارک و تعالی دارد جز آنکه سر خجالت و انفعال را پیش افکنند. در هر صورت، از این مرحله بگذریم که ملالت آور است.

فصل

پس از آنکه معلوم شد این علوم ثلاثه که رسول اکرم، صلی الله علیه و آله، ذکر فرمودند همین سه رشته است که ذکر شد، آیا هر يك از این سه عنوان بر کدام يك از این علوم منطبق است؟ و این مطلب گرچه چندان اهمیت ندارد، بلکه مهم در این ابواب فهمیدن اصل آن علوم و پس از آن در صدد تحصیل آنها برآمدن است، ولی برای بیان حدیث شریف لابدیم از اشاره به آن.

پس گوئیم که اعظم علما، رضوان الله علیهم، که تعرض شرح این حدیث شریف کردند، اختلافاتی کردند که اشتغال به ذکر آنها و بحث در آنها موجب تطویل است. و آنچه به نظر قاصر در این باب می آید با شواهدی که مذکور نشده ذکر می کنم؛ و پس از آن، به ذکر يك نکته مهمه، که شیخ بزرگوار ما، جناب عارف کامل، شاه آبادی، دام ظلّه، بیان کردند، می پردازم.

بدانکه «آیه محکمه» عبارت است از علوم عقلیه و عقاید حقه و معارف الهیه . و «فریضه عادلّه» عبارت است از علم اخلاق و تصفیة قلوب . و «سنت قائمه» عبارت است از علم ظاهر و علوم آداب قالبیه . و دلیل بر این ترتیب آن است که کلمه «آیه» که به معنی «نشانه» است مناسب با علوم عقلیه اعتقادیه است؛ زیرا که آن علوم نشانه‌های ذات و اسماء و صفات و دیگر معارف است؛ و سابقه ندارد که در علوم دیگر به آیت یا نشانه تعبیر شود. مثلاً در کتاب الهی در موارد کثیره بعد از آنکه اقامه برهان بر وجود مقدس صانع، یا بر اسماء و صفات آن ذات مقدس، یا بر وجود قیامت و کیفیات آن و عالم غیب و برزخ می فرماید، دنباله آن می فرماید: «این آیت است یا آیات است برای متفکرین یا عقلا.»^۱ و این تعبیر رایجی است نسبت به این علوم و معارف. ولیکن اگر دنبال ذکر یک فرعی از فروع شرعیه، یا یک اصلی از اصول اخلاقیه، ذکر شود که «این آیت است»، خالی از رکاکت نیست. چنانچه ظاهر است. پس، معلوم شد که آیت و علامت و نشانه از مناسبات و مختصات علوم معارف است. چنانچه توصیف به «محکمه» بودن نیز مناسب با این علوم است؛ زیرا که این علوم در تحت میزان عقلی و برهان محکم است؛ و اما سایر علوم را به حسب نوع برهان محکم و استوار نیست.

و اما دلیل بر آنکه «فریضه عادلّه» راجع به علم اخلاق است، توصیف فریضه است به «عادلّه». زیرا که خلق حسن، چنانچه در آن علم مقرر است، خروج از حد افراط و تفریط است؛ و هر یک از دو طرف افراط و تفریط مذموم، و «عدالت»، که حد وسط و «تعديل» بین آنهاست، مستحسن است. مثلاً شجاعت، که یکی از اصول و ارکان اخلاق حسنه و ملکه فاضله است، عبارت است از حالت متوسطه و معتدله بین افراط، که از آن تعبیر شود به تهور - و آن عبارت است از نرسیدن در مواردی که ترس سزاوار است - و بین تفریط، که از آن تعبیر شود به جبن - و آن عبارت است از ترسیدن در مواردی که سزاوار ترس نیست. و حکمت، که یکی از ارکان است، متوسط بین رذیله «سفه» که از آن تعبیر به «جرّوزه» شده است - و آن عبارت از استعمال فکر است در غیر مورد و در مواردی که سزاوار نیست - و بین رذیله «بله» است - که عبارت است از تعطیل قوه فکریه در مواردی که سزاوار است به کار اندازد. و همین طور عفت و سخاوت وسط بین رذیله شرّه و خمود، و اسراف و بخل است. پس، «عادلّه» بودن فریضه دلالت کند بر آنکه آن منطبق بر علم اخلاق است. چنانچه «فریضه» بودن نیز خالی از اشعار نیست. زیرا که «فریضه» در مقابل

«سنت»، که راجع به قسم سوم است، آن است که عقل را راهی به ادراک آن باشد، چنانچه علم اخلاق چنین است؛ به خلاف سنت که راجع به تعبد صرف است و عقول از ادراک آن عاجزند؛ و به همین جهت گوئیم که «سنت قائمه» راجع به علوم تعبدیه و آداب شرعیه است که تعبیر به «سنت» شده است؛ و عقول به حسب نوع از ادراک آنها عاجز است؛ و طریق اثبات و فهم آنها سنت است؛ چنانچه تعبیر و توصیف سنت به «قائمه» نیز مناسب با همان واجبات شرعیه است؛ زیرا که «اقامه» واجبات و برپا داشتن و «اقامه» صلوات و زکوات و غیر آن، تعبیر شایع صحیحی است. و این کلمه در آن دو علم دیگر به کار برده نمی شود، و تعبیر از آنها به آن غیر صحیح است. این غایت آن چیزی است که به حسب مناسبات می توان تطبیق نمود. وَالْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ.

فصل

اکنون می پردازیم به ذکر آن نکته که وعده دادیم. و آن آن است که در حدیث شریف از علم عقاید و معارف تعبیر فرموده است به «آیه»؛ و «آیت» علامت و نشانه است. و نکته این تعبیر آن است که علوم عقلیه و حقایق اعتقادیه اگر چنانچه تحصیل شود برای فهم خود آنها، و جمیع مفاهیم و اصطلاحات و زرق و برق عبارات و تزئین ترکیبات کلمات، و تحویل دادن به عقول ضعیفه برای تحصیل مقامات دنیویه، آن را «آیات محکمت» نتوان گفت؛ بلکه حجب غلیظه و اوهام و اهیبه باید نام نهاد. زیرا که انسان اگر در کسب علوم مقصدش وصول به حق تعالی و تحقق به اسماء و صفات و تخلق به اخلاق الله نباشد، هر یک از ادراکاتش در کاتی شود برای او و حجابهای مظلّمه ای گردد که قلبش را تاریک و چشم بصیرتش را کور کند، و مضمول آیه شریفه شود که فرماید: مَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى. . . . آیه ۹ پس، خود را در آن عالم کور بیابد؛ اعتراض به حق کند که من که بینا بودم در آن عالم چرا مرا کور محشور کردی؟ جواب آید تو کور بودی در آن عالم، زیرا که آیات ما را مشاهده نکردی و از آنها نسیان کردی. میزان در بینایی عالم آخرت بینایی بصیرت و قلب است؛ و بدن و قوای آن بکلی تابع قلب و لب هستند و سمّ ظلمت در آنجا به طریق اتم بروز کند؛ و ظلّ کر و کور و گنگ مثل همان است. گمان نکنند علمای مفاهیم و دانشمندان اصطلاحات و عبارات و